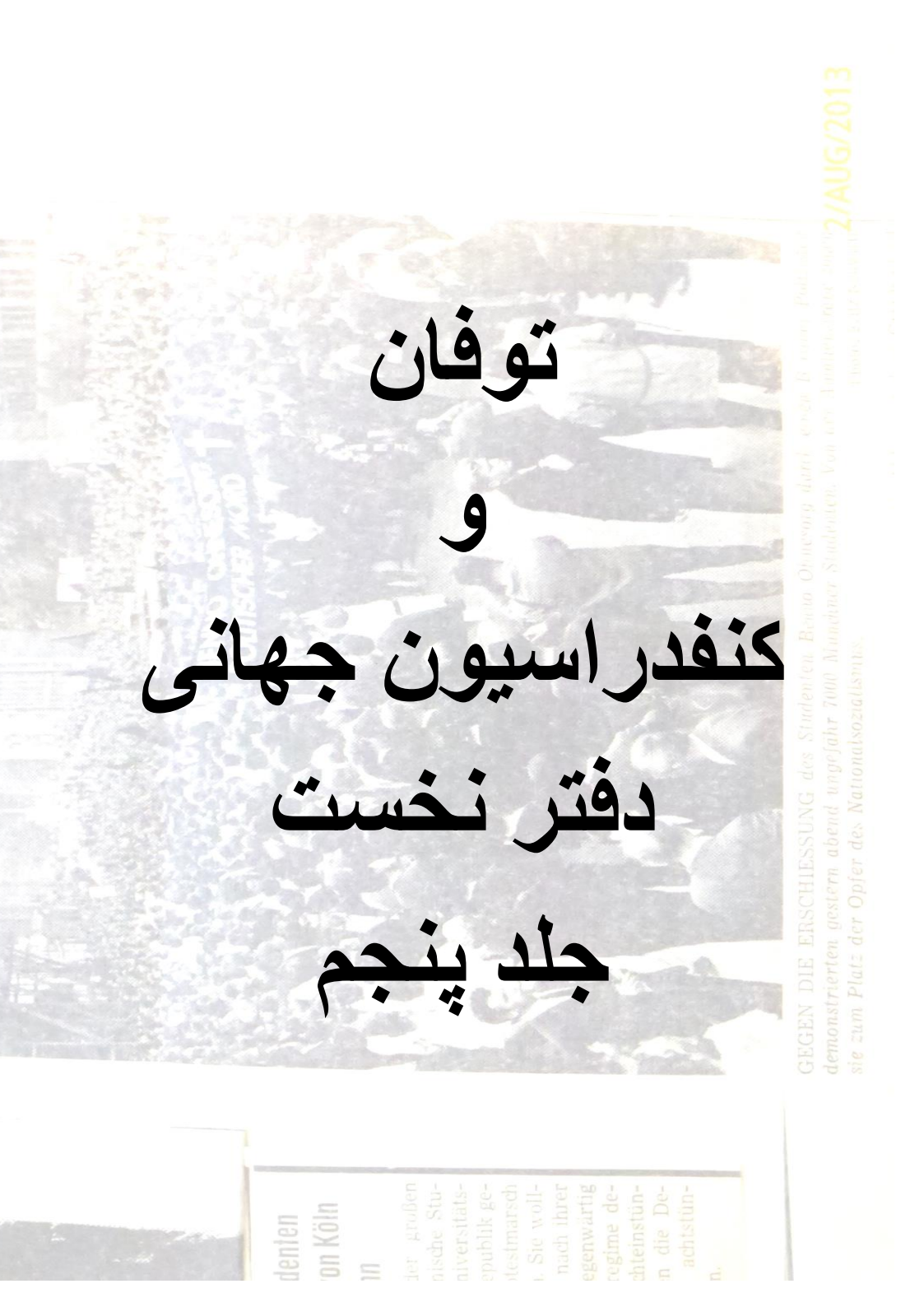




توفان و کنفدراسیون جهانی دفتر نخست جلد پنجم

GEGEN DIE ERSCHIESSUNG des Studenten, Benito Obenung durch einen Polizisten
demonstrierten gestern abend ungefähr 7000 Münchner Studenten. Von den Toteinschläge 2000
sie zum Platz der Opfer des Nationalsozialismus.

2/AUG/2013

denien
von Köln

in

der großen
nische Stu-
niversitäts-
epublik ge-
itestmarsch
t. Sie woll-
nach ihrer
egenwärtig
regime de-
chteinstün-
n die De-
achtstün-
n.

توفان و کنفدراسیون جهانی

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان
و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی
(اتحادیه ملی)

یک بررسی تاریخی از دیدگاه‌ها و مبارزه سیاسی
در درون کنفدراسیون جهانی

۱ فروردین ۱۴۰۴ مطابق ۲۱ مارس ۲۰۲۵

حزب کار ایران (توفان)

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

انتشارات: از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

عنوان کتاب: توفان و کنفدراسیون جهانی

مندرجات: یک بررسی تاریخی از دیدگاه‌ها و مبارزه سیاسی در درون کنفدراسیون جهانی

ایمیل : toufan@toufan.org

تارنما: www.toufan.org و www.toufan.de

آدرس: Postfach 1138, 64526 moerfeld-waldorf



PLI (Toufan)

توفان و کنفدراسیون جهانی-----۱

فصل یازدهم-----۱

دگردیسی جبهه ملی ایران-----۱

جبهه ملی ایران، تاریخچه و علل دگردیسی آن-----۱

خواستها و نظرات جبهه ملی ایران-----۳

گرایش‌ات ضدکمونیستی جبهه ملی در آمریکا-----۸

خدمت جبهه ملی ایران، نماینده بورژوازی ملی ایران و جریان‌های چریکی مسلح به

جریان‌های غیرپرولتری در زمان انقلاب-----۵۳

دلیل این تغییر نظر رهبران کنونی و گذشته جبهه ملی ایران پس از سال‌ها سکوت و

ریختن آب از آسیاب چیست؟-----۵۶

تحولات بعدی در درون جبهه ملی ایران-----۵۷

جبهه ملی ایران و گاهنامه "کارگر"-----۶۲

جبهه ملی ایران و چریک‌ها-----۹۹

جبهه ملی ایران و نزدیکی با حزب توده ایران-----۱۶۲

حمایت از ضدکمونیسم در کنفدراسیون جهانی توسط جبهه ملی ایران، یعنی خط

راست سنتی-----۲۰۳

جبهه ملی ایران به نفع ارتجاع عرب با انگیزه دریافت مساعدت مالی-----۲۰۹

تکیه بر نیروی خود، شرط استقلال سیاسی و سازمانی کنفدراسیون جهانی بود

پول بی‌زبان و شایعات با زبان، در مورد "مصادره انقلابی" اموال کنفدراسیون

جهانی-----۲۲۴

توفان و کنفدراسیون جهانی

فصل یازدهم

دگردیسی جبهه ملی ایران

جبهه ملی ایران، تاریخچه و علل دگردیسی آن

جبهه ملی ایران یکی از ستون‌های کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بود. این سازمان به شدت علیه استبداد رژیم پهلوی و نقض قانون اساسی ایران توسط دودمان پهلوی مبارزه می‌کرد و دکتر محمد مصدق را که در حصر خانگی به سر می‌برد رهبر خود می‌دانست. طبیعتاً نقطه نظرانی که این تشکیلات در کنفدراسیون جهانی داشت، نمی‌توانست مستقل از ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیک این سازمان باشد. به این جهت مهم آن نیست که این تشکیلات چه افسانه‌ای در مورد

گذشته و حال خود به هم می‌بافد و تبلیغ می‌کند، بلکه مهم آنست که بر اساس اسناد و مدارک غیر قابل انکار ماهیت نظریات این تشکل در برخورد به جنبش ملی و دموکراتیک مردم ایران به صورت علمی مورد بررسی قرار گرفته و بر همین اساس بازتاب نظریات ایدئولوژیک این تشکل در سازمان دانشجویی کنفدراسیون جهانی مورد پژوهش قرار گیرد. این شیوه‌ی برخورد تنها می‌تواند یک شیوه صادقانه باشد. حال به نظریات جبهه ملی ایران در نخستین کنگره آن مراجعه کنیم.

اولین کنگره‌ی وسیع سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا، از ۲۴ تا ۲۹ مرداد (۱۴ تا ۱۹ اوت ۱۹۶۲) در شهر ویسبادن آلمان برگزار گردید، کنگره‌ای که بعداً به نام کنگره‌ی ویسبادن مشهور شد.

خواست‌ها و نظرات جبهه ملی ایران

خواست‌های جبهه ملی ایران در آن کنگره چنین بیان شده است:

"استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است". (تکیه در تمام موارد در

این سند از توفان است).

و یا در نکات زیر به پاره‌ای مسایل اشاره کرده‌اند که برای بررسی ماهیت تشکل جبهه ملی ایران از اهمیت برخوردار است.

۱- جبهه ملی ایران مظهر اراده تزلزل ناپذیر ملت، تنها وارث سنت‌های آزادی‌خواهانه‌ی نهضت مشروطیت، ادامه دهنده‌ی جنبش‌های مرفقی ملت ایران در نیم قرن گذشته، یگانه سازمان سیاسی دموکراتیک و پیشرو کشور، راه‌گشا و الهام‌بخش رستاخیز ضداستعماری ملت‌های زنجیر شده است و اینکه:

۲- جبهه ملی ایران تنها مدافع صدیق، استوار و انعطاف ناپذیر حقوق اجتماعی و سیاسی طبقات زحمت‌کش ایران بوده در راه تحقق خواست‌های مشروع این طبقات سرسختانه و صادقانه مبارزه می‌کند، اعلام داشتند که:

۳- جبهه ملی ایران مرکز تجمع کلیه طبقات و قشرهای ضداستعمار است و عنوان بورژوازی ملی تنها از جانب دشمنان ملت بدان اطلاق می‌شود.

۴- استقرار حکومت قانونی در ایران را نصب‌العین خود ساخته، نیل بدین هدف را تنها از طریق تجهیز صحیح و بسیج کامل نیروهای ملت ممکن می‌دانند و هر گونه نرمش و سیاست فرصت‌طلبانه را درین زمینه محکوم می‌کنند.

۵- تعطیل مشروطیت و دادن اجازه‌ی وضع قوانین به دولت از طرف شاه را که برطبق نص صریح قانون اساسی از اختیارات نمایندگان ملت است، محکوم کرده انجام فوری انتخابات آزاد را خواستارند.

۶- مصوبات مجالس فرمایشی پس از کودتای بیست و هشت مرداد سی و دو را غیر قانونی شمرده مجریان آن را به عنوان ناقضین قانون اساسی محکوم می‌کنند."

برخورد به حزب توده ایران

"۱۴ - پیشنهادهای مکرر و تبلیغات پر هیاهوی پاره‌ای نشریات را مبنی بر تشکیل جبهه‌ی به اصطلاح واحد ملی به عنوان یک خدعه‌ی سیاسی قویاً رد کرده، نقش اخلاک‌گرا نه‌اشیرین آنرا که از حمله‌ی ائتلافی خود قصدی جز تفرقه افکندن در صفوف متحد ملت ندارند، بر یکایک وطن‌پرستان افشا می‌نماید."

در مورد جنبش کوبا

"نهضت ضد دیکتاتوری کوبا نیز که در چند سال آغازین "انقلاب"، یعنی پیش از برقراری نظام تک حزبی و اعلام رهبری حزب کمونیست کوبا برآن، در پوشش آزادی‌خواهی ظاهر شد بخش بزرگی از ناظران مجرب جهان را مجذوب خود کرده و در آن سال‌ها به الگویی برای همه‌ی آزادی‌خواهان جهان تبدیل شده بود."

برخورد به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

"با اینکه هواداران مصدق، تحت تأثیر نهضت‌های مصدق و گاندی، و با مشاهده‌ی مطامع آزمندانه‌ی اتحاد شوروی در برابر افکار لنینیستی، که پایه و مایه‌ی نظام آن کشور و اقرار آن بود مصونیت یافته بودند"

خوب است که مضمون طبقاتی نظرات جبهه ملی ایران را بشکافیم. سازمان جبهه ملی دولت دکتر مصدق را دولت قانونی می‌داند که در کودتای خائنه ۱۳۳۲ به صورت غیرقانونی از مسند حکومت برکنار شده است. این تحلیل، در مورد ماهیت ضد ملی و امپریالیستی کودتای ۲۸ مرداد که به دست دو امپریالیسم آمریکا و بریتانیا صورت گرفت سکوت می‌کند. تکیه بر جنبه قانونی حکومت مصدق، مبارزه جبهه ملی ایران را به میدان مبارزه پارلمانی، قانونی و در چارچوب پذیرش رژیم سلطنتی و حتی شخص شاه می‌کشاند که با استبداد خود و نقض نص صریح قانون اساسی مانع انتخابات آزاد شده و مشروطیت

را تعطیل نموده است. هدف جبهه ملی ایران ایجاد آنچنان فشاری به شاه است که احترام به قانون اساسی را رعایت کند.

جبهه ملی ایران به نفی طبقات در اجتماع، که دیگر امروز یک نظریه ضد علمی محسوب می‌شود، توسل می‌جوید تا خود را مانند همه طبقات بورژوازی در سراسر جهان نماینده همه مردم جا برند. وجود طبقات در تمام دروس دانشگاهی در رشته جامعه‌شناسی از طرف کلیه دانشمندان بورژوازی به رسمیت شناخته شده است. جبهه ملی ایران ولی اطلاق صفت "بورژوازی ملی" به خودش را که بیان واقعیت غیرقابل انکار و علمی است، به مثابه دشنام تلقی می‌کند و مدعی است اطلاق چنین نسبتی به جبهه ملی ایران "تنها از جانب دشمنان ملت" انجام می‌گیرد. این تشکل، خود را نماینده ملت ایران که جمعی غیرطبقاتی است می‌داند و به همین جهت مدعی است:

"تنها مدافع صدیق، استوار و انعطاف ناپذیر حقوق اجتماعی و سیاسی طبقات زحمت‌کش ایران بوده در راه تحقق خواست‌های مشروع این طبقات سرسختانه و صادقانه مبارزه می‌کند."

روشن است که این ادعا پوچ و فاقد معنای روشن است. جبهه ملی ایران در عین اینکه خود را صادق و سرسخت در مبارزه برای حقوق اجتماعی و سیاسی طبقات زحمت‌کش برای خالی نبودن عریضه مطرح می‌کند، تنها از "خواست‌های مشروع این طبقات" که معلوم نیست چه خواسته‌های "مشروعی" هستند دفاع می‌کند. آنها بیان نمی‌کنند، حقوق سیاسی طبقات زحمت‌کش کدامند؟ آنها توضیح نمی‌دهند اگر طبقات زحمت‌کش فاقد وسیله تولید وجود دارند که دارند، پس چرا طبقه بورژوازی دارای وسایل تولید وجود ندارد. مگر نه این است که وسایل تولید باید در اختیار طبقه مسلط جامعه باشد. پس وسایل تولید در دست بورژوازی است و بورژوازی بدون وسایل تولید و همسان زحمت‌کشان حرف مفت است. و با همین درک "غیر طبقاتی" و ضد علمی نتیجه می‌گیرند که:

"یگانه سازمان سیاسی دموکراتیک و پیشرو کشور، راه‌گشا و الهام‌بخش رستاخیز ضداستعماری ملت‌های زنجیر شده هستند."

طبیعتاً این نتیجه‌گیری سراپا نادرست است. نخست اینکه نهضت سوسیال دموکراسی در ایران، حزب کمونیست ایران، گروه ۵۳ نفر، حزب توده ایران سال‌ها قبل از ظهور جبهه ملی ایران به عنوان یگانه سازمان سیاسی و دموکراتیک و پیشروی ایران، برای حقوق دموکراتیک و قطع دست امپریالیسم و

استعمار در ایران مبارزه کرده‌اند و در آن زمان از موجودیت جبهه ملی ایران خبری نبود و دیگر اینکه جبهه ملی ایران هرگز راه‌گشا و الهامبخش رستاخیز ضداستعماری ملت‌های در زنجیر جهان نبوده است. این پرمدعائی زبینه هیچ نیروی جدی سیاسی نیست. این امر محصول پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر و شکستن کمر نازیسم در اروپا و فروپاشی نظام مستعمراتی در جهان است که الهامبخش مبارزات ضداستعماری مردم جهان بوده و نه مبارزات جبهه ملی و هواداران مصدق، آنهم فقط در ایران.

آنتی کمونیسم جبهه ملی که همیشه آنرا به یدک می‌کشید، مانع از آن بود که به شعار صحیح حزب توده ایران مبنی بر ایجاد یک جبهه واحد وسیع ملی و ضداستعماری که در برگرفته همه طبقات ملی است و ایجاد آنرا از قبل کودتای ۲۸ مرداد طرح می‌کرد، پاسخ مثبت دهد و این دشمنی با کمونیسم را با بیان اینکه: "تشکیل جبهه‌ی به اصطلاح واحد ملی"، "یک خدعه‌ی سیاسی" است، قویاً آنرا رد کرده و مدعی می‌شود که ناشرین این نظریه: "نقش اخلاک‌گرا" داشته و هدفشان از این "حمله‌ی ائتلافی"، "قصدی جز تفرقه‌افکندن در صفوف متحد ملت" نیست که جبهه ملی آنها را افشاء می‌کند. جبهه ملی ایران با این کارش در دو جبهه می‌جنگیدند. در جبهه ضد استبداد پهلوی و در جبهه مبارزه با کمونیسم و به این ترتیب توجه نمی‌کردند که این روش به تفرقه نیرو می‌انجامد و این امر به نفع طبقه حاکمه ایران است.

آنها در برخورد به نهضت ملی و دموکراتیک مردم کوبا، انقلاب کوبا را به "انقلابی" تفسیر می‌کنند که در بدو امر قبل از پذیرش "نظام تک حزبی" و اعلام رهبری حزب کمونیست، آزادیبخش بوده و از جانب جبهه ملی ایران نیز حمایت می‌شده است، ولی بعداً که "ماهیت" خویش را نشان داده است، دیگر قابل دفاع نیست. "امپریالیسم سرخ" یکی از اتهاماتی بود که جبهه ملی ایران به شوروی سوسیالیستی قبل از انشعاب در جنبش کمونیستی نسبت می‌داد و این زمانی بود که دیگر نمی‌توانست از امپریالیسم آمریکا به عنوان نماینده "دنیای آزاد" دفاع کند و مانند پاره‌ای رهبران جبهه ملی ایران به دفاع از دکتترین آیزنهاور در مورد خاورمیانه در ۱۹۵۷ بپردازد. در اینجا لازم می‌آمد که ماهیت امپریالیستی آمریکا را با دشنام به "امپریالیسم سرخ" مخدوش کند. آنها با همین درک افتخار می‌کردند که اعضاء جبهه ملی ایران در مقابل "مطامع آزمندانه‌ی اتحاد شوروی در برابر افکار لنینیستی"، که پایه و مایه‌ی نظام آن کشور و اقمار آن بود" مصونیت یافته‌اند و ضدکمونیستند.

جبهه ملی ایران در خارج از کشور مسئولیت کشتار کودتای آمریکائی ژنرال سوهارتو در اندونزی را که منجر به قتل عام یک میلیون کمونیست شده بود به بهانه دفاع از دکتر سوکارنو (بخوانید مصدق

اندونزی - توفان) به گردن خیانت کمونیست‌ها (بخوانید حزب توده ایران - توفان) که گویا در سراسر دنیا به نهضت‌های ملی خیانت می‌کنند می‌انداخت و تبلیغ می‌کرد تا عملاً امپریالیسم آمریکا را که مسئول همه این جنایات بود از زیر ضربات افکار عمومی جهان بیرون بکشد.

نشریه "ایران آزاد" در شماره ۷ فروردین ۱۳۴۲ نوشت:

"کمونیست به معنای فردی که به مارکسیسم معتقد است و یا یک عضوی که برای احیاء وطنش و رهائی ملتش این ایدئولوژی را انتخاب کرده نیست. آنجا کمونیست به معنای بزرگ‌ترین و نیرومندترین سد راه نهضت ملی است."

وقتی چاقوکشان دینی با قمه و ساطور، با فریادهای "الله اکبر"، کمونیست‌ها را در بصره، بغداد و موصل، بعد از کودتای ژنرال عارف بر ضد عبدالکریم قاسم قتل عام می‌کردند و حمام خون راه انداخته بودند، آقای حسن ماسالی مسئول نشریه "ایران آزاد" در همان شماره نوشت:

"امروز داستان عراق نیز از همین مقوله است. چه اشک‌ها که خبرگزاری‌های غربی و مطبوعات دست راست بر حالت زار کمونیست‌های عراق نمی‌ریزند. کمتر کسی است که در غرب بفهمد یک عرب مصری و عراقی و الجزایری و یک ایرانی از کمونیست چه تصویری دارد."

در این مقاله آقای حسن ماسالی و رهبران جبهه ملی در نقش آدمخواران ظاهر می‌شوند و ماهیت ضدکمونیستی خویش را نشان می‌دهند. توجه کنید که نشریه ایران آزاد که هدفش آزادی ایران به همان سبک و سیاق سوهارتو بود در نوامبر ۱۹۶۲ منتشر شده بود و از همان شماره‌های اول در بوق تبلیغات ضدکمونیستی می‌دمید.

گرایشات ضدکمونیستی جبهه ملی در آمریکا

آقای افشین متین در کتاب خود "کنفدراسیون تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج کشور ۵۷ - ۱۳۳۲" در مورد سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در صفات ۸۶ و ۸۷ چنین اظهار نظر می‌کند:

"در سال ۱۹۶۰ یک سازمان مستقل دانشجویی ایرانی نیز در ایالات متحده ظاهر شد. سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در سال ۱۹۵۲ توسط سفارت ایران در آمریکا و نیز "دوستان آمریکائی خاورمیانه" در شهر مادیسون، ویسکانسین تاسیس شده بود. دوستان آمریکائی خاور میانه در سال ۱۹۵۱ ظاهراً با نیت "انسان دوستانه" تاسیس شد و هدفش را بهبود روابط بین ایالات متحده و کشورهای خاورمیانه اعلام کرد. ولی در حقیقت این نهاد یک "سازمان پوششی" بود که هزینه آن را بخش سازمان بین‌المللی سیا تامین می‌کرد، یعنی اداره‌ای که از طریق آن سازمان سیا در مهار اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های دانشجویی کشورهای دیگر با شوروی‌ها رقابت می‌کرد. هدف ظاهری "دوستان آمریکائی خاورمیانه" کمک به دانشجویان خارجی برای ورود به کالج‌ها و دانشگاه‌های آمریکا بود و این دانشجویان وقتی که در آمریکا بودند نیز از حمایت‌های مالی و مشورتی این تشکیلات بهره‌مند می‌شدند.

در سال ۱۹۵۳ درست وقتی که سازمان سیا سرگونی مصدق را تدارک می‌دید شعبه دوستان آمریکائی خاورمیانه در تهران تاسیس شد. ... دوستان آمریکائی خاورمیانه همچنین فارغ‌التحصیلان ایرانی از دانشگاه‌های ایالات متحده را برای پیدا کردن کار در ایران کمک می‌کرد و در عین حال از سازمان‌هایی مثل انجمن ایران و آمریکا یا سازمان پیشاهنگی پسران تهران و یا باشگاه داینرز، کلوپ روتاری در ایران حمایت می‌کرد...."

آقای حمید شوکت در صفحه ۱۲۹ "تاریخ بیست ساله کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی" برای ترسیم اوضاع سیاسی آن زمان و گرایش‌ات راستروانه‌ای که در مقابل و مقابله با سیاست کمونیست‌های درون کنفدراسیون وجود داشت، به درستی می‌نویسد:

"یک سال پس از کودتا، در مرداد ماه ۱۳۳۳ (اوت ۱۹۵۴) کنگره سازمان دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا که با کمک مادی و معنوی "انجمن دوستداران آمریکائی خاورمیانه"^۱ پا گرفته بود و در میان دانشجویان نفوذ داشت، در شهر پرکلی تشکیل شد. این سازمان یک بودجه ۱۸ هزار دلاری داشت که از سوی اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی در آمریکا و دوستداران آمریکائی خاورمیانه تامین می‌شد. به گفته محمود صیرفی‌زاده، یکی از اعضای قدیمی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، در کنگره پرکلی مطالبی پیرامون مساله نفت و اوضاع ایران طرح شد. برهمن پایه گروهی از نمایندگان پیشنهاد کردند تا بنا بر جو اختناق که در ایران حکفرماست، کنگره مذاکراتی را پیرامون مساله نفت در تهران جریان دارد، مردود اعلام کند و هر قراردادی را که در این زمینه به امضاء برسد، از نظر مردم ایران بی‌ارزش و غیرقابل قبول بداند:

"در آن جلسه متشنج بحث واقعی صورت نگرفت و آن طوری که به نظر می‌رسید موافق و مخالف تقریباً مساوی تقسیم شده بودند. ولی یکی از مدیران جامعه دوستداران آمریکائی خاورمیانه که آنجا به عنوان "ناظر" شرکت داشتند به صحنه آمده و گفت که با اینکه ما در کارهای شما دخالت نمی‌کنیم ولی باید متذکر شویم که این اعلامیه یک اعلامیه سیاسی است و اگر شما آن را تصویب کنید ما دیگر قادر نخواهیم شد که به شما کمک کنیم (تقریباً تمام مخارج کنگره. بیش از نصف سفر شرکت کنندگان از طرف جامعه دوستداران آمریکائی خاورمیانه داده می‌شد) پس از آن با رای جزئی تصمیم گرفتند که پیشنهاد را مسکوت بگذارند" (مستخرج از گزارش دفتر مرکزی دانشجویان ایرانی در آمریکا، لوس آنجلس، کنگره سیزدهم، ۲۸-۲۶ اوت ۱۹۶۶، صفحه ۹).

^۱ - این سازمان دست پرورده و مجری سیاست‌های سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) بود.

در زمینه مبارزات دانشجویان در آمریکا آقای افشین متین در کتاب "کنفدراسیون تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور" در صفحات ۸۹ و ۹۰ نوشته‌اند:

"بدین ترتیب در طول دهه ۱۹۵۰ جهت‌گیری سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در حمایت از دولت همچنان ادامه یافت. برای مثال شاه در طی دیدارش از ایالات متحد در سال ۱۹۵۸ به عنوان رئیس افتخاری سازمان مزبور انتخاب شد.^۲ اما در اواخر دهه ۱۹۵۰ تغییر و تحولات سیاسی داخل ایران و نیز خارج شدن دانشگاه‌های آمریکا از حالت محافظه‌کاری پیشین، باعث شد تا عناصر مخالف درون انجمن جای پای خود را محکم سازند. در این زمان دو نشریه مستقل دانشجویی به چاپ می‌رسید، ایران‌نامه در نیویورک و پندار در کمبریج، ماساچوست.^۳

علی محمد (شاهین) فاطمی^۴ خواهر زاده یکی از چهره‌های سرشناس جبهه ملی حسین فاطمی در اوت ۱۹۵۸ شروع به انتشار ایران‌نامه کرد. او در سال ۱۹۵۴

^۲ - ر.ک (رجوع کنید) به "تاریخچه سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا" در پیام دانشجو (Austin-Texa) جلد یکم، شماره ۲، پائیز ۱۹۷۴، صص ۶۲ - ۶۰.

^۳ - همانجا، مصاحبه با علی محمد فاطمی در ایران و جهان سپتامبر ۱۹۸۵، ص ۲۹ - ۱۵.

در باره ارتباط سیا با دوستان آمریکائی خاورمیانه ر.ک. به مقاله Ramparts 5 (April 1967) p.24 " 3 Tales oft the CIA

طبق گزارش این مقاله، کرمیت روزولت سرپرست عملیات کودتای ۱۹۵۳ در ایران، ریاست انجمن دوستان آمریکائی خاورمیانه در ۱۹۶۰ را نیز بر عهده داشت و زمانی که انجمن دانشجویان ایرانی ایالات متحده مواضع سدرژیم شاه اتخاذ کرد، کمک‌های مالی به انجمن را قطع کرد.

^۴ - آقای شاهین فاطمی به گرداننده نشریه کیهان لندن که نشریه‌ای سلطنت‌طلب، دست راستی و حامی امپریالیسم و صهیونیسم بود و در اروپا منتشر می‌شد بدل گشت که به شدت به کمونیسم و نیروهای دموکرات و ضدسلطنت حمله می‌کرد. برای اطلاعات بیشتر در مورد شخص ایشان که از رهبران جبهه ملی در آمریکا بود به سندی مراجعه کنید که در شبکه مجازی مدت‌هاست منتشر شده و مورد تکذیب آقای شاهین فاطمی نیز قرار نگرفته است.

برنامه: "نگاهی به لابلای خطوط"

به ایالات متحده آمد و تا سال ۱۹۵۸ فعالیت‌های سیاسی نداشت. ابتداء در رشته مهندسی و پزشکی و بعدها در رشته اقتصاد در نیویورک مشغول تحصیل شد. او

https://youtu.be/zpOpo_qr6zI

در سخنرانی مربوط به "حمله بزرگ حوثی‌ها به عربستان، روابط ایران با آمریکا و اعراب در هفته گذشته، جلسات اپوزیسیون در لندن"

در دقیقه ۱:۳۴ این ویدئو در مورد مزدوری اپوزیسیون ایرانی افشاء‌گری می‌کند.

دوشنبه سی‌ام سپتامبر ۲۰۱۹ میلادی برابر ۸ مهرماه ۱۳۹۸ خورشیدی.

"... شنیدن آنجا پول میدان، عربستان هر کسی که دعوت می‌کرد قدیم، چون هست مدارکش، هست، مثلا دو نفر از نزدیکان دکتر بختیار آقای دکتر رزم آراء هست که خوب، بنده ارادت دارم خدمتشان و دکتر سیروس آموزگار اینها وزرای ۳۷ روزه آقای بختیار بودند، هست فیلم‌هایشان، هست مصاحبه‌های رادیویی‌شان است، گفتند آره ما رفته بودیم عربستان ما را بردن خیلی با تعارفات بسیار تحویل گرفتند و خیلی خوب، و صبح که بلند شدیم دیدیم جلوی همان جائی که خوابید بودن، مثل اینکه چادرها سلطنتی بوده، هر چی بوده، یکی یک سامسونت گذاشتن و سامسونت‌ها را باز می‌کنن می‌بینند دلار چیده شده. بعد می‌گفت سامسونت آقای بختیار دو برابر بود کُلفتا، یعنی پول بیش‌تری توش بود. هستا! خوب البته بعد میگه ما تصمیم گرفتیم همه پول‌ها را ببریم بذاریم سوئیس از بهره این برای کارهای نهضت مقاومت ملی و مبارزات استفاده کنند. یعنی کسی نیست پول نگرفته باشه، تیسمار دریادار مدنی، من خودم شنیدم صداشو، گفت من سه میلیون دلار از آمریکائی‌ها گرفتم، البته یک سوم‌شو برادر زنش بالا کشید. با آقای شاهین فاطمی، ۱۲ میلیون دلار از عربستان داده بودند به آقای امینی، دکتر علی امینی، ۹ میلیون‌شو این گرفت..."

آقای انصاری از بستگان فرح پهلوی و مشاور رضا پهلوی تحت عنوان "اپوزیسیون وابسته به پول دولت‌های خارجی، دولت در تبعید یا دولت موقت، با احمد علی مسعود انصاری" در یک مصاحبه ویدیویی با آقای فرامرز دادرس در تاریخ ۲۰۲۰/۰۵/۰۵ فاش ساخت که آقای شاهین فاطمی با علی امینی نخست‌وزیر قبلی ایران که از سازمان سیا پول می‌گرفت جبهه نجات ایران را درست کردند:

<https://www.youtube.com/watch?v=ZcWr7HKUPSM>

سپس در جریانات سیاسی فعال شد و در بین سال‌های ۶۳ - ۱۹۶۱ به ریاست سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا انتخاب شد. فاطمی و دیگر اعضای ناراضی سازمان دانشجویان مانند صادق قطب‌زاده و محمد نخشب در نیویورک گروهی به نام سازمان دانشجویان ایرانی را پایه‌گذاری کردند و نوروز سال ۱۹۵۹ را به طور مستقل جشن گرفتند."

در کتاب "کنفدراسیون تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷ - ۱۳۳۲ نویسنده افشین متین" در صفحات ۱۲۵ و ۱۲۶
در همین زمینه‌ها چنین بیان شده است:

"کارزار دفاع از قطب‌زاده و فاطمی و ممانعت از اخراج آنها از آمریکا نهایتاً موفقیت آمیز بود. در ژانویه ۱۹۶۱ سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا به کنفرانس بین‌المللی دانشجویان (سازمان دانشجویی ساخته و پرداخته سازمان سیا - توفان) پیوست و از حمایت‌های مالی و سیاسی انجمن ملی دانشجویان ایالات متحده نیز در مبارزه با اخراج قطب‌زاده و فاطمی برخوردار شد. مسئله بالاخره از طریق تقدیم دو لایحه مخصوص توسط هاریسون ویلیامز سناتور نیوجرسی به سنای ایالات متحده حل شد. این لوایح خواستار منع اخراج این دو دانشجو از ایالات متحده بودند. فاطمی همچنین از حمایت‌های دادستان کل آمریکا رابرت کندی که از نزدیک و شخصاً او را می‌شناخت برخوردار بود. در یک گردهمایی چهار روزه از رهبران دانشجویان خارجی که در آسپن کلرادو که توسط انجمن ملی دانشجویان ایالات متحده به میزبانی رابرت کندی برگزار شده بود، دادستان کل با فاطمی که در این جلسه حضور داشت ملاقات کرده و از وی پرسید که آیا گزارش‌های مربوط به کمونیست بودن او درست هستند یا نه. فاطمی صحت این گزارشات را انکار کرد و کندی گفت که در این باره تحقیق خواهد کرد و اگر فاطمی دروغ گفته باشد "با لگدی به پشتش او را از ایالات متحده اخراج خواهد کرد" و اگر راست گفته باشد از حمایت‌های او برخوردار خواهد شد.

یک ماه بعد رابرت کندی تلفنی با فاطمی تماس گرفت و او را به واشنگتن دعوت کرد و حتی وعده مساعدت علیه شاه را به او داد. این واقعه که توسط فاطمی نقل شده در شرح حال معتبری که از رابرت کندی به چاپ رسیده نیز ذکر شده و بدین ترتیب که سفیر ایران به وزیر خارجه دین راسک اطلاع داد که شاه تقاضای استرداد بیست دانشجوی ایرانی را کرده است. راسک موضوع را با رابرت کندی در میان گذاشت و به او گفت که این دانشجویان کمونیست هستند و باید از شر آنان خلاص شد. کندی با دوستش ویلیام دگلاس رئیس دیوان عالی کشور که در ایران زندگی کرده و دیدگاهی انتقادی نسبت به رژیم شاه داشت مشورت کرد. داگلاس گفت که "چنین اقدامی معنایش این است که شاه قصد دارد برای جوخه آتش لیستی از اعدای ما را آماده کند" و اضافه کرد دانشجویان نباید به ایران بازگردانده شوند مگر آن که اف. بی. آی کمونیست بودن آنان را ثابت کند. ظرف چند هفته کندی مجدداً تماس گرفت و به داگلاس گفت:

"گزارش اف.بی.آی در اختیارم است، حتی یکی از این بچه‌ها، کمونیست نیستند. به راسک گفتم بروم گورش را گم کند".

طبق آنچه که فاطمی گفته است، برادران کندی خواستار تغییراتی در ایران بودند از جمله برکناری احتمالی شاه و نیز همکاری با نیروهای مخالف لیبرال. در مورد دریافت کمک از انجمن ملی دانشجویان ایالات متحده چند سال بعد معلوم شد که این سازمان با کمک سازمان سیا با اداره اطلاعات مرکزی آمریکا اداره می‌شود، در حالی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ فعالین دانشجوی ایرانی و به ویژه هواداران جبهه ملی تصور می‌کردند که موسسه مزبور یک تشکیلات لیبرال منش است و به همین جهت دلیلی نمی‌دیدند که کمک‌های آنرا نپذیرند"

البته این اظهار نظر و تفسیر جانبدارانه آقای افشین متین که مانند خط سرخی در تاریخ‌نویسی ایشان به چشم می‌خورد درست نیست. زیرا جبهه ملی ایران حتی تا روزی که پرونده‌های جاسوسی این سازمان جهانی رو شد مایل نبود از این سازمان خارج شود و همواره چشم به این کمک‌های "بی‌غل و غش" امپریالیسم دوخته بود. در این باره ما در برخورد به مسایل مشخص مورد اختلاف درون کنفدراسیون جهانی به مشروح سخن گفته‌ایم.

در صفحه ۹۴ اثر آقای افشین متین چنین آمده است:

"در قلعنامه کنگره اپیسالیانتی همچنین آمده بود که "برای تحکیم استقلال کشور و مبارزه علیه هرنوع نفوذ بیگانه چه شرق و چه غرب، دولت باید به مبارزه علیه... اولویت بخشد".

روشن بود که مضمون این اظهار نظر بر مساوی قرار دادن شرق سوسیالیستی در مقابل غرب امپریالیستی بود. حداقل در آن زمان نظریه امپریالیستی بودن شوروی در میان کمونیست‌ها وجود نداشت زیرا انشعاب در جنبش کمونیستی هنوز شکل نگرفته بود. دشمنی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا دارای این طعم ضد کمونیستی بود. در همان اثر آقای افشین متین در صفحه ۱۲۱ در مورد ماهیت آمریکاپسند سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا می‌نویسند:

"در جریان این مبارزات تبلیغاتی سازمان دانشجویان نامه‌ها و تلگراف‌هایی برای مقامات ایرانی و بین‌المللی ارسال کرد و از جمله به کندی در باره عواقب حمایت وی از رژیم شاه اخطار داد. برای مثال دو تلگرافی که از جانب کمیته اجرائی سازمان دانشجویی مینی‌اپولیس، ایالت مینه‌سوتا به کندی ارسال شده بود، وی رهبر جهان آزاد خوانده شده و از او تقاضا شده بود تا هرگونه شک و شبهه‌ای را که در رابطه با خط‌مشی ایالات متحده در مقابل اختناق در ایران وجود دارد برطرف نماید، به ویژه آنکه "ایدئولوژی دیگری برای جلب اعتماد مردم ایران به میدان مبارزه آمده است..."

هواداران جبهه ملی ایران دست به دامن کندی شده‌اند تا وی را به امتناع از حمایت از شاه وادارند که در غیر این صورت مردم ایران ایدئولوژی دیگری را قبول می‌کنند که طبیعتاً چیزی به جز سوسیالیسم نیست. جبهه ملی‌های مقیم آمریکا رهبری جهان توسط جان اف کندی را، به استقرار سوسیالیسم در ایران ترجیح می‌دهند.

در صفحه ۱۲۶ همان اثر در مورد پول گرفتن هواداران جبهه ملی ایران از سازمان سیا چنین آمده است:

"در مورد دریافت کمک از انجمن ملی دانشجویان ایالات متحده چند سال بعد معلوم شد که این سازمان با کمک سازمان سیا یا اداره اطلاعات مرکزی آمریکا اداره می‌شود، در حالی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ فعالین دانشجوی ایرانی و به ویژه هواداران جبهه ملی تصور می‌کردند که موسسه مزبور یک تشکیلات لیبرال‌منش است و به همین جهت دلیلی نمی‌دیدند که کمک‌های آنرا نپذیرند."

این ادعا استدلال بی‌پایه‌ای بیش نیست، زیرا وقتی در جایی "پول مجانی" توزیع می‌شود، باید این پرسش را مطرح کرد که چه انگیزه‌ای در پس این اقدام سخاوتمندانه نهفته است. این استدلال مسخره که گویا این عده "لیبرال‌منش" هستند و حاتم طائی‌وار رفتار می‌کنند با عقل سلیم نمی‌خواند. مگر اینکه باشند کسانی که ترجیح می‌دهند پژوهش نکنند تا مبادا دریافت کمک مالی شبهه‌برانگیز شود و این تجاهرل خویش را با منش لیبرالی توجیه نمایند.

در همان زمان فعالان حزب توده ایران در آمریکا سازمان دیگری تحت نام "سازمان ملی دانشجویان ایرانی در آمریکا" ایجاد کرده بودند و فعالان حزب توده تلاش داشتند از ترس لو رفتن زیر پوشش جبهه ملی ایران فعالیت کنند. اسناد فعالیت این سازمان را ساواک ایران منتشر کرده است.

این نکات تنها شمه‌ای از گذشته ضدکمونئیستی جبهه ملی ایران در کنفدراسیون جهانی و به مفهومی "خط راست سنتی" در این جنبش بود. بیان این واقعیات از آن جهت مهم است که تاریخ‌نویسان تقلبی در پی آن هستند چنین جلوه دهند که گویا جبهه ملی ایران از بدو پیدایش خویش چپ و هوادار سوسیالیسم و زحمت‌کشان بوده است و برای این تشکل راست یک گذشته "کمونئیستی" پیدا کرده‌اند. با این تقلب تاریخی طبعاً امکان ندارد نقش و مواضع جبهه ملی ایران در درون کنفدراسیون جهانی و استحاله این سازمان و تغییر رنگش را توضیح داد. هر روش دیگری که بدون در نظر گرفتن این حقایق اتخاذ شود، ضد علمی و غیر واقعی است.

ولی فعالیت جبهه ملی ایران با تحولات دیگری نیز به هم آمیخت. این جبهه که به طور مرتب حزب توده ایران را تا زمانی که ماهیت کمونئیستی داشت، به بیگانه‌پرستی متهم می‌کرد، خود به آلت دست بیگانگان بدل شد و به امضای اسنادی دست زد که در تاریخ مبارزه سازمان‌های سیاسی ایران بی‌سابقه است. برای روشن شدن این ادعا خوب است از زبان خود رهبران جبهه ملی ایران صحبت کنیم و به اسناد خود آنها استناد نمائیم.

در تاریخ پنجشنبه ۷ آبان ۱۳۹۴ ه. ش. مقاله‌ای در تجلیل از خسرو شاکری (زند) یکی از رهبران جبهه ملی ایران و کنفدراسیون جهانی توسط برادر ایشان آقای علی شاکری (زند) که خودش نیز از رهبران جبهه ملی ایران و یکی از کادرهای نخستین کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد، تحت عنوان "نکاتی از زندگی خسرو شاکری زند و سبب درگذشت وی" (سخنان علی شاکری زند در مجلس بزرگداشت خسرو شاکری زند) منتشر شد که ما تنها به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

سند شماره ۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل یازدهم

نکاتی از زندگی خسرو شاکری زند و سبب درگذشت وی

۳ - واقعیت روابط با جبهه ملی

چند مورد خواندم که «خسرو شاکری از جبهه ملی برید». لازم است توضیح دهم که او که خود یکی از بنیادگذاران سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا بود هیچ‌گاه از جبهه ملی به معنی راه و اندیشه‌ی آن و حتی اعضاء و تشکیلات آن نبرید و تا آخرین روزهای حیات نگران حیات آن بود.

در اواخر سال‌های شصت پس از اینکه هیئت نمایندگی کنفدراسیون که به یک کنگره‌ی سازمان ملی دانشجویان عراق رفته بود و در قرائت پیام کنفدراسیون، به ملاحظه روابط تیمور بختیار با حسن البکر، و لایذ تحت فشار سازمان میزبان، از خواندن نام او خودداری کرده بود، از این بابت مورد انتقاد شدید وی قرار گرفت و او از سازمان خواست که به عمل هیئت که مرتکب آن شده بودند و از اعضاء جبهه ملی اروپا نیز بودند رسیدگی شود. پس از آنکه به یادآوری‌هایش ترتیب اثر لازم داده نشد، از آنجا که ایرادهای دیگری هم از همین قبیل داشت که توجه کافی به آنها نشده بود عدم تحمل این وضع را به این صورت بیان کرد که بگوید «من استعفاء می‌دهم».

اما این به هیچ وجه به معنی قطع رابطه‌ی او با تشکیلات و عدم همکاری نبود. لیکن چون او از کار سازمانی تصویری دقیق‌تر و منظم‌تر داشت خواست نشان دهد که این وضع را قبول ندارد و تحمل نمی‌کند.

به همین ترتیب به جبهه ملی ایران، یعنی داخل کشور و رهبران آن نیز ایرادهای زیادی داشت که در خاطراتی که از خود باقی گذاشته از آنها سخن گفته،

اما هیچ‌گاه او نه سازمان دیگری را بجای جبهه ملی برگزید، نه از همکاری فعالانه با آن خودداری کرد.

در این سند صرف‌نظر از اینکه بخشی از آن درازگوئی روشنفکرانه است و نقشی در تاریخ ندارد به بخشی برخورد می‌کنیم که در مورد عضویت آقای خسرو شاکری و روابط سازمانی تشکیلی به نام جبهه ملی ایران صحبت می‌کند و در این نوشتار روشن است که برخورد جبهه ملی ایران که گویا "راه مصدق" را می‌رفته است - در برخورد به تیمور بختیار یکی از عوامل مهم کودتای خونین ۲۸ مرداد- در عراق متناسب با منافع ملی ایران نبوده است و تنها برای اخاذی از اجنبی منافع ملی ایران و جبهه ملی ایران را فروخته است. بگذریم از اینکه این سند در وقت خودش منتشر نشد تا ماهیت آقای حسن ماسالی و شرکایش شناخته شوند. در همان زمان نیز منتقدان درون جبهه ملی ترجیح می‌دادند برای جلوگیری از پخش واقعیات که ممکن بود به "سوءاستفاده" کمونیست‌ها و توفانی‌ها که به شدت با این "چپ" روی‌های جبهه ملی ایران مبارزه می‌کردند تمام شود، همه حقایق را کتمان کرده و مسکوت گذارده‌اند.

از این گذشته آقای خسرو شاکری زند پژوهشگر بود ولی پژوهشگری ایشان سمت خاصی داشت و به سمتی می‌رفت تا "ماهیت کمونیسم" را بیش‌تر افشاء کند. در این عرصه، هم برای حزب توده ایران در گذشته و هم برای دوران استقرار سوسیالیسم در شوروی پرونده‌سازی می‌کرد. منبع نظریات ایشان نیز اسناد ضدکمونیستی بود که ده‌ها سال قبل در غرب منتشر شده و یا رویزیونیست‌های شوروی نظیر فریدون کشاورز و یاران خروش‌چف در اختیار وی قرار داده بودند. چپ بودن ایشان همان "چپ نوین" است که لایه‌ای از ضدکمونیسم آنرا پوشانده است و تا امروز نیز دوام گذرا دارد. "چپ" بی‌طرف و "دموکرات" که خمیری است که شکل‌پذیریش بر اساس مصالح روز است.

این وضعیت اسفناک که آقای شاکری به درستی به آن استناد می‌کند، متأسفانه از جانب جبهه ملی ایران مسکوت گذارده می‌شد. سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان که تا حدودی از این نزدیکی‌ها با خبر شده بود، همراه با سایر نیروهای درون کنفدراسیون جهانی موفق شد به مناسبت اخراج ایرانیان مقیم عراق از این کشور و ضبط دارائی آنها توسط رژیم بعثی، قطعنامه زیر را در کنگره سیزدهم کنفدراسیون به تصویب برساند:

"موضع کنگره نسبت برژیم ارتجاعی عراق"

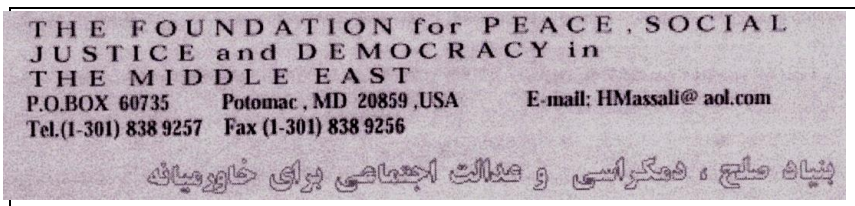
رژیم ارتجاعی عراق که علی‌رغم ادعاهای کاذب خویش دایر بر ترقیخواهی و حمایت از مبارزات خلق‌های خاورمیانه علیه امپریالیسم به میدان آمده، با اقدامات اخیر خویش چه در زمینه ادعاهای پوچ دایر بر عربی بودن خوزستان و خلیج فارس و چه در زمینه اخراج بخش کثیری از هم‌میهنان ایرانی مقیم آن کشور، به ویژه زحمت‌کشان ایرانی از عراق بدون کوچک‌ترین دلیلی، عملاً با ریختن آب به آسیاب شاه به مقاصد امپریالیست‌ها در دامن زدن به نفاق ملی و شکستن همبستگی ضد امپریالیستی در این منطقه خدمت نموده است. کنگره سخت‌گیری‌ها و رفتار غیرانسانی دولت ارتجاعی عراق علیه ایرانیان مقیم آن کشور را به مثابه یک اقدام به سود امپریالیسم و ضدانقلابی تلقی نموده، خواستار بازگرداندن حقوق تضییع شده به هم‌میهنان ما در عراق هست، ما ادعاهای پوچ دولت ضد خلقی عراق را بر مناطق ایرانی در منطقه خلیج فارس به مثابه عاملی جهت تشدید نفاق ملی و کمک مستقیم به رژیم شاه محسوب داشته، آنرا شدیداً محکوم می‌سازیم. (گزارش و مصوبات سیزدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی "اتحادیه ملی" فرانکفورت (آلمان غربی) ۸ تا ۱۲ ژانویه ۱۹۷۲ مطابق ۲۲ دیماه ۱۳۵۰).

این قطعنامه که حتی توسط نمایندگان بی‌خبر و ساده‌ی عضو و یا هوادار جبهه ملی ایران در کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی و مغایر تمایلات نهفته رهبران خودفروخته آن جبهه، به اتفاق‌آراء به تصویب رسیده بود، کوچک‌ترین مانعی چه از نظر اخلاقی، سیاسی، وجدانی و تشکیلاتی برای همکاری‌های بعدی این تشکیلات با حسن البکر ایجاد نکرد.

آری، همکاری و همنوایی رهبران جبهه ملی ایران با تیمور بختیار و حسن البکر در این حد باقی نماند. رهبرانی که به خاورمیانه رفته بودند، با خواست رژیم بغداد به برگزاری یکی دو تظاهرات در بغداد و چاپ عکس در مطبوعات عربی برای دهان کجی به شاه ایران و توسل به مصاحبه و سخنرانی برای خوش‌آمد حسن البکر کاری کردند که رژیم شاه از این فعالیت و همکاری با البکر و بعدها صدام حسین با خبر شد.

برای اینکه به نزدیکی آقای حسن ماسالی یکه‌تاز رهبری جبهه ملی ایران با سازمان امنیت عراق پی ببرید و درجه نفوذ و اعتماد دستگاه امنیت عراق نسبت به این ایشان برایتان روشن شود، به اعترافات خود ایشان توجه کنید:

سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل یازدهم



سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل یازدهم

THE FOUNDATION for PEACE. SOCIAL JUSTICE and DEMOCRACY in THE MIDDLE EAST

بنیاد صلح، دموکراسی و عدالت اجتماعی برای خاورمیانه

"پس از عقد قرارداد الجزایر بین شاه و صدام حسین در سال ۱۹۷۵ فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی ایرانی در عراق ممنوع شد و ما فعالیت‌های خودمان را در ارتباط با فلسطینی‌ها در بیروت متمرکز کرده بودیم که مصادف با بروز جنگ داخلی لبنان شده بود. در سال ۱۳۵۴ یکی از خویشاوندان جلال‌الدین فارسی که جوان بسیار شریف و ارزنده‌ای است و سابقاً با همدیگر در جبهه ملی ایران بخش خاور میانه فعالیت می‌کردیم، به من در اروپا اطلاع داد که با خبر شده است، آقای جلال‌الدین فارسی را به جرم جاسوسی در عراق زندانی کرده‌اند و خواهش کرد که برای آزادی او تلاش کنیم. با چند نفر از روشنفکران حزب بعث که فارغ التحصیل اروپا بودند تماس گرفتم (همه آن افراد بعدها توسط صدام حسین تصفیه شدند) و شرایطی فراهم کردند که بتوانم به عراق مسافرت کنم و با جلال‌الدین فارسی در

زندان ملاقات نمایم. او را در یکی از زندان‌های حومه شهر بغداد ملاقات کردم. او را پشه‌ها زده و گونه‌هایش تاول کرده و بر افروخته شده بودند. و او از ترس شکنجه یا اعدام هذیان می‌گفت. مقامات حکومت عراق علت دستگیری او را اینطور توضیح می‌دادند که او قبلاً چندین بار به آنها مراجعه کرده و ادعا کرده بود که با شبکه‌ای از افسران انقلابی در ایران ارتباط دارد و قصد دارند علیه شاه کودتا کنند. جلال‌الدین فارسی به نام آن افسران خیالی تقاضا کمک مالی، اسلحه و تعدادی گذرنامه سفید کرده بود. مقامات حکومت عراق که تجربه تلخی از نفوذ ساواک در دستگاه تیمور بختیار کسب کرده بودند، به آقای فارسی می‌گویند برای اینکه شما را باور کنیم، یکی از افسران را به یکی از کشورهای اروپا و یا در منطقه خاورمیانه بیاورید تا با او ملاقات کنیم و حاضریم که مخارج سفر و اقامت او را تامین کنیم، ایشان قادر به چنین کاری نشده بود و موقعی که برای تماس مجدد به عراق سفر می‌کند، بدام می‌افتد.

پس از یک هفته مذاکره و گفتگو، مقامات حکومت عراق را متقاعد کردم که او جاسوس نیست، بلکه اشکال کار او در جای دیگری است. آنها قبول کردند که او را آزاد کنند مشروط به اینکه ما تعهد کنیم که گذرنامه و ویزای سفر به یک کشور دیگر را برایش فراهم کنیم!!

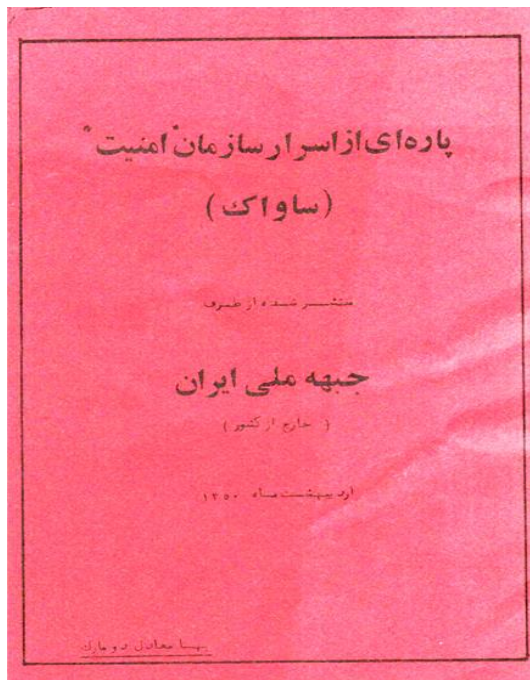
از ایرانیان مقیم کربلا یک گذرنامه ایرانی خریداری کردم و با الصاق عکس او از سفارت سوریه ویزا گرفتیم و او را روانه دمشق کردیم تا از آنجا به لبنان برود. بعدها مطلع شدم که او چندین بار به مصر و لیبی نیز سفر کرده بود و در خواست‌های مشابهی از آنها داشته است، ولی هیچ مقامی او را جدی نگرفته بود."

از این گفتار چند نکته نتیجه می‌شود.

۱- یکی از رهبران جبهه ملی ایران (حسن ماسالی - توفان) که به نمایندگی از جبهه ملی ایران دبیر موقت کنفدراسیون جهانی شده بود، در کشور عراق با تمایل حسن البکر به نحو مرضی‌الطرفین با تاکتیک مورد پسند رژیم عراق با تیمور بختیار یکی از عوامل منفور کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد کنار آمده است. جبهه ملی با "اپوزیسیون ایران" در عراق همراه با عوامل سازمان امنیت عراق و حزب بعث در نمایشات ضد ایران شرکت کرده است.

۲- در مورد دامنه‌ی این همکاری رهبران جبهه ملی در عراق با رژیم حسن البکر که اسنادش را سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به موقع خود برملا ساخت سخنی گفته نشده است. در این باره ما هنوز صحبت خواهیم کرد.

۳- یکی از محصولات این همکاری انتشار نشریه‌ای از جانب جبهه ملی ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ در خارج از کشور تحت عنوان "پاره‌ای از اسرار سازمان "امنیت" (ساواک)" بود که با اطلاعات تیمور بختیار و سازمان "استخبارات عراق" در اختیار جبهه ملی ایران قرار گرفته بود. و گرنه باید بپذیریم که حسن ماسالی و هم‌پالکی‌هایش تا مغز استخوان ساواک نفوذ کرده بودند که موجب خنده عمومی خواهد شد.



۴- آقای خسرو شاکری (زند) علی‌رغم استعفاء و علی‌رغم دانائی به این همکاری و علی‌رغم تأیید سیاست حسن ماسالی در عراق توسط سایر رهبران جبهه ملی ایران، علی‌رغم قطعنامه‌ی به اتفاق‌آراء

کنگره کنفدراسیون جهانی در مورد ماهیت رژیم عراق و تلاش‌هایش برای تجزیه ایران، همکاری خویش را با جبهه ملی ایران تا زمان انحلالش ادامه داده و از همکاری فعالانه با آن خودداری نکرده است.

۵- آقای خسرو شاکری(زند) که پژوهشگر ساعی و پرکاری بود تا در مورد جنبش "کمونیستی" از منظر خودش تاریخ‌نویسی کند، تا زمان انحلال کنفدراسیون جهانی و انجام انقلاب ایران، اسناد تاریخی مربوط به این همکاری را غیرمسئولانه، نه شفاها و نه کتبا، برای ثبت در تاریخ و آگاهی دادن به توده دانشجوی و مردم ایران منتشر نکرده بود. بیان کنونی مطالبی از جانب ایشان که گویا بعداً منتشر خواهد شد نوشداروی بعد از مرگ سهراب است که برای حفظ منافع طبقاتی جبهه ملی ایران همواره مسکوت گذارده شده بوده است.

هیأت تحریریه وبلاگ «احترام آزادی» در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۵ می ۲۰۱۱، به مناسبت سالگرد درگذشت آقای خسرو شاکری(زند)، در تجلیل از ایشان، مقاله‌ای تحت عنوان **"هشدار به جبهه‌ی ملی ایران"** به قلم زنده یاد دکتر خسرو شاکری(زند) به تاریخ (هفدهم آبانماه ۱۳۸۷) منتشر کرده است. در این مقاله که ما بخشی از آن را منتشر می‌کنیم، وی تنها از گوشه دیگری به مصداق همان "نوشداروی بعد از مرگ سهراب" از سابقه "انقلابی" رهبران "چپ" و "کمونیست" جبهه ملی ایران پرده برداشته است.

سند شماره ۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل یازدهم

نامه آقای خسرو شاکری تنها از جنبه‌ای که به کار افشاءگرانه ما در مورد کنفدراسیون جهانی و نقش افرادی نظیر حسن ماسالی کمک می‌کند دارای اهمیت است و در سایر موارد تنها بیان نقطه نظر ایشان در مورد جبهه ملی ایران می‌باشد که برای خود ما نیز روشن نیست که چه کسی حق دارد خود را جبهه ملی ایران بنامد و یا ننماید. آیا حمل نام جبهه ملی ایران، امری موروثی است و از پدر به پسر می‌رسد؟ آیا مرجعی وجود دارد که تعیین می‌کند چه کسی جبهه ملی است و چه کسی نیست؟ آقای شاپور بختیار خود را جبهه ملی ایران می‌داند، آقای الهیار صالح و یا سنجابی نیز خود را جبهه ملی ایران می‌دانند. صدیقی هم خود را جبهه ملی ایران می‌دانست. داریوش فروهر نیز که با رژیم جمهوری اسلامی همکاری نخستین داشت خود را جبهه ملی ایران می‌دانست. ما از بنی‌صدر و سلامتیان و نظایر آنها سخن نمی‌گوئیم زیرا آنها به جز خودشان سایرین را بخشی از این جبهه نمی‌دانستند و در انقلاب هم با آنها همکاری نکردند. دوستان و بستگان آقای خسرو شاکری نیز خود را جبهه ملی ایران می‌دانند. حسین مکی و یا مظفر بقائی نیز جبهه ملی ایران بوده‌اند. خود جبهه ملی دوم و سوم در خارج از کشور

نیز هر کس را که مصدق را به عنوان پیشوا قبول داشت و به "راه مصدق" می‌رفت منسوب به جبهه ملی ایران می‌دانست. برای ما نیز روشن نیست چه کسی حق دارد این نام را برای خودش ثبت کند و ادعای مالکیت آن را نماید. حتی در خارج از کشور همه جبهه ملی‌های چریک شده و یا "مارکسیست" شده خودشان را جبهه ملی ایران می‌دانستند و از این نام تبرک می‌جستند. حقیقت این است که اگر سازمانی به نام جبهه ملی ایران از زمان دکتر محمد مصدق وجود داشته است که در راس آن آقای دکتر مصدق قرار داشته، پس این سازمان باید اساسنامه و برنامه‌ای برای اقتصاد، سیاست، فرهنگ، سیاست خارجی، شکل قدرت سیاسی، اصول دموکراتیک، نوع انتخابات، آزادی احزاب در ایران، تساوی حقوق زن و مرد در عرصه اجتماعی و... داشته باشد که در کنگره‌های مسلسل آن با تأیید اعضاء منتخب به تصحیح و تصویب رسیده و تا به امروز نیز ادامه داشته است. شعار ملی کردن صنعت نفت و موازنه منفی و مبارزه با حزب توده، شوروی و کمونیسم برنامه‌های کشورداری و سیاسی نیست که کسی در قرن بیستم و بیست و یکم بتواند با آن زندگی کند. بگذریم از اینکه این تاریخ‌گذاری سیاسی را جبهه ملی ایران برای خودش اختراع کرده است و با واقعیات تاریخ ایران صدرصد منطبق نیست.

اگر کسی از این برنامه روی برتافته دیگر هویت سیاسی وی روشن است و معلوم می‌گردد نظریاتش مغایر نظریات جبهه ملی ایران بوده است و آنوقت این کس دیگر وابسته به جبهه ملی ایران نیست و نمی‌تواند خود را وابسته به جبهه ملی ایران بنامد. ولی هیچ‌کدام از این موارد در میان این مدعیان جبهه ملی ایران مطرح نیست. عده‌ای افراد آشنا و دوست یکدیگر، خود را جبهه ملی می‌نامیدند و یا می‌دانستند و در کنفدراسیون جهانی نیز فعالیت کرده و خود را "ادامه دهنده راه مصدق" که معلوم نیست چیست، معرفی می‌کردند. حرف آنها گاهی سخنان دکتر مصدق بود و در بسیاری موارد نیز نبود ولی لازم می‌دانستند علیرغم این نام جعلی برخورد بگذارند و خود را در عرصه مبارزه سیاسی به نام "جبهه ملی ایران" عرضه کنند زیرا منافع لحظه‌ای و بازار روز این امر را می‌طلبید.

این وضعیت نابسامان، آشفته‌فکر و رنگین کمان شاید در زمان اختناق رژیم شاهی قابل تحمل و دوام بود و معترض آشکاری نداشت - که تازه آنهم با مشکلات همراه بود - ولی ما شاهد بودیم که آنها به چه رنگ‌هایی در روند رشد خود زیر پرچم "جبهه ملی ایران" در آمدند. همه آن طیف فرصت‌طلب رفتند و بر اساس مصالح روز، به رنگ "جبهه ملی‌های مصدقی" چریک شده "" و یا "اتحاد و وحدت کمونیستی"" درآمدند. ولی بعد از انقلاب که مردم ایران طالب برنامه سیاسی بودند و باید نوع برخورد جبهه ملی ایران به مناسبات تولیدی در آینده ایران، برخوردش به مالکیت خصوصی، نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری وابسته، ملی کردن بانک‌ها و رفتارش با امپریالیسم آمریکا و بریتانیا در سیاست خارجی،

برخوردش نسبت به مسئله دین و حقوق زنان و بازرگانی خارجی و نقش تجار بازار و... روشن می‌شد آنها چیزی برای ارائه نداشتند و با شعار و حمایت مالی دولت عراق هم نمی‌شد بازیگری انقلابی نمود و یا خود را پشت سنگر سرکوبگری محمدرضا شاه پنهان کرد. این میراث که گویا رهبران آن جبهه ملی در گذشته با دکتر مصدق سلام و علیکی داشته و یا باد مصدق به تنشان خورده است، برای اداره یک کشور انقلابی کافی نبود. جبهه ملی ایران به علت فقدان هویت در زمان انقلاب و حتی مدت‌ها قبل از انقلاب و اینکه "صاحبان"، والیان و مدعیان جبهه ملی دیگر "حق مالکیت" خویش را در خارج از کشور نسبت به این "میراث مصدق" از دست داده بودند، حاکی از آن است که هنوز هم کسی نمی‌تواند خود را مالک اصلی جبهه ملی ایران بیان کند. این وضعیت و اشتباهات گذشته جبهه ملی ایران در خارج از کشور کار را به آنجا رسانده است که حالا بعد از انقلاب میدان جولان برای میراث‌خواری باز است و هر کس و هر گروه خود را جبهه ملی ایران معرفی کرده و می‌داند و مرجعی هم وجود ندارد تا هویت وی را با این عنوان تأیید و یا رد کند. دلیل آن نیز واضح است زیرا جبهه ملی ایران فقط در همان دوران مصدق و ملی کردن صنعت نفت حق حیات گذرا داشت و نیروی تغییر جدی بنیادی در جامعه ایران نبود و برای آینده ایران نیز فاقد مضمون و برنامه سیاسی بود و هست. جبهه ملی از همان زمان سِقط شده بود و حال ورثه عیدیه پیدا کرده است که همه آنها می‌توانند ادامه دهنده این راه باشند و یا نباشند و چیزی هم ندارند که به مردم عرضه کنند. جبهه ملی دستش خالی است و بر سر این ارثیه عده‌ای اکنون در داخل و خارج به جان هم افتاده‌اند.

مراجعه کنید به سند شماره ۳ دفتر اسناد فصل یازدهم

"وی (کوروش زعیم - توفان) که ظاهراً در باره‌ی مبارزات کنفدراسیون جهانی و

محصلین دانشجویان ایران و جبهه‌ی ملی ایران در اروپا چیزی نمی‌داند و تنها

اطلاعاتش همان «اقدامات فرهنگی» رژیم سرکوبگر پهلوی است، و حتی کتاب

پروفسور افشین متین در باره‌ی تاریخ کنفدراسیون را هم نخوانده است..." (تکیه از

توفان)،

آقای کوروش زعیم که خود را جبهه ملی می‌داند و مورد نقد است ادعاهای نادرست و فریبکارانه‌ای کرده است که به درستی مورد انتقاد آقای خسرو شاکری تاریخ‌نویس است. وی در نقد به گفتار آقای کوروش زعیم پیرامون کنفدراسیون جهانی، به کتاب آقای پروفسور افشین متین که مورد ویراستاری خود ایشان

قرار داشته و حتی بسیاری از اسناد دستچین شده و گزینشی آنرا شخص آقای خسرو شاکری(زند) در اختیار ایشان گذاشته‌اند، تا تاریخ کنفدراسیون جهانی را جانب‌دارانه و مجعول بنویسد، به عنوان یک اثر قابل استناد و مورد تأیید ایشان، اشاره می‌کند. در این نامه آقای خسرو شاکری(زند) بار دیگر در مورد حسن ماسالی وقتی که دیگر همه مسایل رو شده و اسناد بسیار غیر قابل انکاری منتشر شده و آب‌ها از آسیاب ریخته است، افشاء‌گری می‌کند و می‌آورد که:

"آیا می‌شود در اینترنت دروغی بزرگ‌تر ازین گفت. همه‌ی کسانی که به جریانات خارج از کشور آشنائی حتی محدودی دارند می‌دانند که من، با اینکه یکی از چند پایه‌گذار اصلی جبهه‌ی ملی ایران در اروپا بودم، در سال ۱۳۴۹/۱۹۷۰ از عضویت در آن سازمان استعفا دادم. چنانکه در خاطراتم منتشر خواهد شد، علت استعفا این بود که افرادی چون حسن ماسالی با دستکاری کامبیز روستا، و برخی از مسؤولان و فعالان جبهه‌ی ملی ایران در اروپا و آمریکا (خسرو پارسا، شایگان، کلاتری - توفان)، از جمله خویشاوند مصاحبه‌کننده، نوری علاء که در منزلش دکتر شایگان را ملاقات کرده بود، با کودتائی رهبری این دو سازمان را قبضه کردند و با کمک‌های مالی قذافی (به استناد سخنان حسن ماسالی بعد از سرنگونی قذافی ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار دلار - توفان)، حسن البکر، و ... سازمانی دروغین با برخی از اعضای سازمان‌های اروپا و آمریکا به نام جبهه‌ی ملی خاورمیانه تشکیل دادند. قصد ازین کودتا تماس با دول مخالف شاه بود که می‌توانستند منابع مالی در اختیار آنان بگذارند. خوشبختانه ماسالی نمی‌تواند به خاطر این افشاگری علیه من به دادگاهی در اروپا یا آمریکا شکایت کند، چون خودش همین نکته را اخیراً در چند مصاحبه‌ی طولانی و مغرورانه در تلویزیون صدای آمریکا (VOA, TV) بیان کرد."

حال پرسشهای زیر از جانب سازمان توفان مطرح می‌شود:

۱- آقای خسرو شاکری(زند) به عنوان پایه‌گذار جبهه ملی ایران در خارج از کشور، عضو فعال کفدراسیون جهانی، پژوهشگر تاریخ ایران از چه تاریخی متوجه شده است که آقای حسن ماسالی^۵ و دوستان ایشان که همه از رهبران جبهه ملی ایرانند، از حسن البکر و معمر قذافی پول می‌گرفتند؟^۶

۲- به چه دلیل آقای خسرو شاکری(زند) و دوستانشان این حقایق را که از زبان سازمان مجاهدین خلق ایران ("مارکسیست لنینیست") و بعداً مشهور به "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" در

۵- ما از آقای خسرو شاکری پرسیدیم که چگونه رهبران جبهه ملی ایران سرنوشت جبهه ملی را به دست حسن ماسالی سپردند تا تشریه "ایران آزاد" را بگرداند و هیچگونه کنترلی بر روی وی نداشتند. وی در پاسخ ما بیان کرد که در آن زمان ما فکر می‌کردیم که حسن ماسالی یک "بچه دهاتی" است که قابل کنترل است. ولی این "بچه دهاتی" با همان رندی دهاتی؛ رهبران جبهه ملی را چنان به بازی گرفت که تا به امروز نیز در مقابل "دستاوردهای" وی سکوت اختیار می‌کنند و حاضر به افشاء وی نیستند. روشن است که توجیه آقای خسرو شاکری هرگز پذیرفتنی نیست.

۶- اعترافات آقای حسن ماسالی در مورد اخاذی از معمر قذافی و دوبار دیدار وی با ایشان جالب است. ایشان از کمک‌های دولت عراق به جبهه ملی ایران در خاورمیانه سختی نمی‌گویند. اما ایشان یعنی آقای حسن ماسالی چنین به شنونده توضیح می‌دهد که گویا آقای معمر قذافی در دنیا به دنبال ایشان می‌گشته تا برای انقلاب ایران پول در اختیارشان بگذارد. ایشان نیز این پول را که مبلغش را بیان نمی‌کند و سند کتبی و شاهی هم برای مقدار اصلی آن وجود ندارد در اختیار چریک‌های فدائی خلق ایران گذاشته است. چریک‌های فدائی خلق ایران نیز که این پول‌ها را از جمله از لیبی و عراق و شوروی با پادرمیانی جبهه ملی ایران دریافت کرده‌اند، هیچگاه مقدار آن را اعلان نکرده‌اند. به این ترتیب حجم این دلارها که چقدر صرف "انقلاب" ایران شده و چقدر "حیف و میل" گردیده است، روشن نیست، زیرا که اساساً حساب و کتابی در کار نبوده است و این امر در مورد همه کمک‌های مالی بیگانگان و حتی حساب مسدود کفدراسیون جهانی در مورد زلزله‌زدگان ایران که آقای حسن ماسالی آنرا بعد از انقلاب و پاشیدگی کفدراسیون جهانی به حساب خود واریز کرده‌اند معلوم نیست. ادعاهای آقای حسن ماسالی که گویا این مبلغ را نیز به "مصرف" انقلاب ایران رسانده‌اند، همگی بی‌سند و غیرقابل اثبات است. پول جمع‌آوری شده از طرف دانشجویان کفدراسیون جهانی برای کمک به زلزله‌زدگان ایران را که در سال‌های حکومت شاه پس‌انداز شده بود، نمی‌شود به مصرف "انقلاب" در زمان حکومت اسلامی رسانید.

<https://youtu.be/4b4xu2gnRwI>

<https://www.youtube.com/watch?v=DULUJ8ntvFA>

<https://www.youtube.com/watch?v=Rae7doqHnhI>

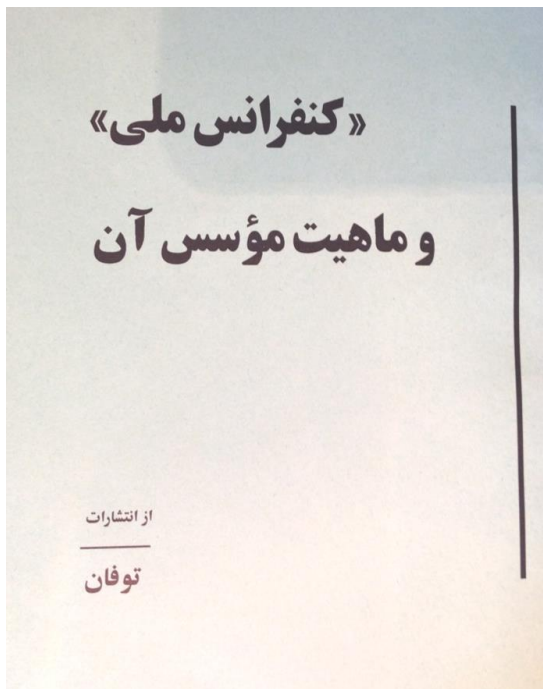
<https://www.youtube.com/watch?v=Rae7doqHnhI>

اسفند ماه ۱۳۵۰ در نشریه "مسائل حاد جنبش ما" منتشر شده است، مسکوت گذارده است؟ در همین زمینه سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در ژوئن ۱۹۷۴ اعلامیه‌ای انتشار داد که در آن افشاء کرد که تشکیلات جبهه ملی ایران در ۸ ژانویه سال ۱۹۷۴ با پادرمیانی "استخبارات" عراق و تدارک لازم در برگزاری جلسه مشترک، در کنار "حزب دموکرات کردستان ایران" به بهانه دفاع از جنبش خلق عمان در پای سندی امضاء گذارده است که امضاءهای "جبهه توده‌ای آزادیبخش اهواز عربستان"، "جبهه توده‌ای آزادیبخش بلوچستان" در زیر آن به چشم می‌خورند.

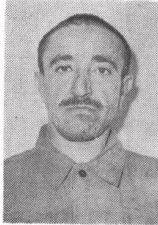
این سند در افشاء نقش جبهه ملی ایران در خاورمیانه به تاریخ آذرماه ۱۳۷۴ برابر دسامبر ۱۹۹۵ منتشر

شده است:

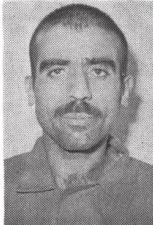
سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل یازدهم



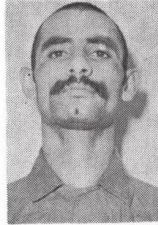
کیهان

صاحب امتیاز:
دکتر مصطفی مصباحزادهدوشنبه نهم مرداد ۱۳۵۱
سال هجدهم شماره ۴۲۷۹

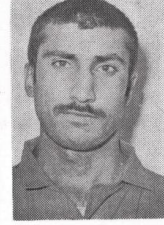
سیدفاخر جماوله



رزاق یاسینزاده



سیدحمید موسوی



محمد کهمی

سحرگاه امروز در میدان تیر شهر سوسنگرد:

۴ خرابکار تیر باران شدند

بفرار گرفتن آموزش نظامی متغول و کرارا ماموریت یافته‌اند که مسلحانه بخاک شاهنشاهی ایران تجاوز و نسبت به تخریب تأسیسات و پاسگاه‌های مرزی مبادرت نمایند که در آخرین ماموریت خود (در تاریخ ۱۳۴۴) با اتفاق چهارنفر دیگر با سلاحهای مختلف و مواد منفجره بخاک شاهنشاهی تجاوز و ضمن برخورد با مأمورین انتظامی سه نفر از آنان مقتول و یک نفر با اسلحه و مهمات دستگیر گردیده‌اند. پرونده اتهامی نامبردگان پس از سیر مراحل قانونی دادگاه تجدید نظر شماره ۳ تهران احصاء و بموجب رای صادره از دادگاه مذکور هر چهار نفر باندالمحکوم و حکم اعدام صادره محرم‌الاعراض در سوسنگرد بوقع اجرا گذارده شده است.

محکوم‌شده بودند امروز باتیرباران آنها در میدان تیر سوسنگرد حکم مذکور برحاله اجرا گذاشته شد. در مورد علت و چگونگی دستگیری و تیرباران ۴ نفر مذکور امروز اعلام شد که:

چهار نفر غیرارتشیان: بابایی ۱- رزاق یاسین زاده ۳ - محمد کهمی ۳- سید فاخر جماوله ۴- سید حمید موسوی که از اتباع ایرانی متعلق خوزستان بوده‌اند بطور غیر مجاز بخاک عراق عزیمت و به عضویت جبهه باصطلاح آزادیخواهی خوزستان درآمده و در گروههای چریکی متشکله در کشور عراق

سحرگاه امروز ۴ خرابکار در میدان تیر شهر سوسنگرد تیرباران شدند.

تیرباران شدگان تابعیت ایران را داشته و در خوزستان اقامت داشت ولی بطور غیر مجاز و غیر قانونی به عراق رفته بودند و عضو جبهه آزادی بخشی «جبهه آزادی بخش خوزستان» شده بودند.

براساس گزارش رسمی افسران تیرباران شده امروز با اتفاق همکاران خود در عراق در گروه‌های چریکی آموزش‌های نظامی گرفته بودند و سپس برای عملیات چریکی بخاک ایران بازگشته بودند و کرارا ماموریت یافته بودند که

دوشنبه نهم مرداد ۱۳۵۱

صاحب امتیاز: کیهان

سال هجدهم شماره ۴۲۷۹

دکتر مصباحزاده

سند شماره ۴

سحرگاه امروز در میدان تیر شهر سوسنگرد:

۴ خرابکار تیرباران شدند

سحرگاه امروز ۴ خرابکار در میدان تیر شهر سوسنگرد تیرباران شدند.

تیرباران شدگان تابعیت ایران را داشته و در خوزستان اقامت داشتند ولی به طور

غیرمجاز و غیرقانونی به عراق رفته بودند و عضو باصطلاح "جبهه آزادیبخش

خوزستان" شده بودند.

براساس گزارش رسمی افراد تیرباران شده امروز به اتفاق همکاران خود در عراق در گروه‌های چریکی آموزش‌های نظامی گرفته بودند و سپس برای عملیات چریکی بخاک ایران بازگشته بودند و کراراً ماموریت یافته بودند که به عملیات تجاوز و تخریب تاسیسات و پاسگاه‌های مرزی ایران مبادرت کنند.

برای تیرباران شدگان مذکور که در اوایل ماه گذشته در طی زد و خورد با ماموران انتظامی ایران دستگیر شده بودند، پس از دستگیری پرونده اتهامی تشکیل شده بود و با صدور ادعانامه دادستان افراد مذکور در دادگاه بدوی نظامی محاکمه شده و با توجه به استناد و مدارک به دست آمده محکوم شده بودند که پس از طی تشریفات قانونی، در مرحله دوم دادرسی در دادگاه نظامی شماره ۳ در تهران، به اعدام محکوم شده بودند و امروز با تیرباران آنها در میدان تیر سوسنگرد حکم مذکور به مرحله اجرا گذاشته شد. در مورد علت و چگونگی دستگیری و تیرباران ۴ نفر مذکور امروز اعلام شد که:

چهار نفر غیر ارتشیان: به اسامی ۱ - رزاق یاسین زاده ۲ - محمد کعبی ۳ - سید فاخر جعاوله ۴ - سید حمید موسوی که از اتباع ایرانی و مقیم خوزستان بوده‌اند به طور غیرمجاز بخاک عراق عزیمت و به عضویت جبهه باصطلاح آزادیبخش خوزستان در آمده و در گروه‌های چریکی متشکله در کشور عراق به فرا گرفتن آموزش نظامی مشغول و کراراً ماموریت یافته‌اند که مسلحانه به خاک شاهنشاهی ایران تجاوز و نسبت به تخریب تاسیسات و پاسگاه‌های مرزی مبادرت نمایند که در آخرین ماموریت خود (در تاریخ ۵۱/۴/۴) به اتفاق چهار نفر دیگر با سلاح‌های مختلف و مواد منفجره به خاک شاهنشاهی تجاوز و ضمن برخورد با مامورین انتظامی سه نفر از آنان مقتول و یک نفر متواری و چهار نفر مذکور با اسلحه و مهمات دستگیر گردیده‌اند.

پرونده اتهامی نامبردگان پس از سیر مراحل قانونی به دادگاه تجدید نظر شماره ۳ تهران احاله و به موجب رای صادره از دادگاه مذکور هر چهار نفر به اعدام محکوم و حکم اعدام صادره سحر گاه امروز در سوسنگرد به موقع اجرا گذارده شده است.

نقشه اول: تجزیه و اشغال بلوچستان شامل بخشی از پاکستان، افغانستان، بلوچستان ایران و استان خراسان و یافتن مرز مشترک با ترکمنستان شوروی.
نقشه دوم: شامل استان خوزستان با شهرهای مجاور آن از بختیاری تا سلسله جبال زاگرس و با نام‌های جعلی نظیر "الاحواز" از طرف "جبهه توده‌ای آزادیبخش الاحواز" که به عربی در زیر آرم عقاب قابل قرائت است، می‌باشد.
چگونه سوسیال امپریالیسم شوروی توسط عمال ایرانی خود موفق به نفوذ در بخشی از اپوزیسیون مترقی ایران می‌گردد؟

ماهنامه "لوموند دیپلماتیک" در شماره ژوئن ۱۹۷۴ خود چنین خبر می‌دهد:
"... صوت الثورة (*) شماره ۸۷ مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۴ اعلام می‌کند که در عراق یک "کمیته پشتیبانی از انقلاب در خلیج عربی" تشکیل شده است که در آن چهار سازمان ایرانی: جبهه ملی ایران / حزب دموکرات کردستان ایران / جبهه توده‌ای آزادیبخش بلوچستان / جبهه توده‌ای آزادیبخش اهواز عربستان / در کنار جبهه آزادیبخش چاد و جبهه آزادیبخش متحده سومالی غربی اشغال شده / شرکت دارند".

(مستخرج از مقاله "تجاوز نیروهای ایران در عمان" / ص - ۱۷) ۱۹۷۴ -

یونی

(*) توضیح :

"صوت الثورة" هفته نامه رسمی جبهه آزادیبخش ظفار است.
همکاری با عمال شوروی خیانت به خلق ایران است."

در حالیکه این سند غیر قابل انکار در سال ۱۹۷۴ از طرف روزنامه لوموند منتشر شده بود، آقای افشین متین در پاورقی صفحه ۳۱۴ اثر خود می‌نویسند:

"کنفدراسیون ادعاها و تحریکات رژیم عراق و دیگر نیروها و محافل ارتجاعی عرب در رابطه با خوزستان و نیز افشاندن بذر کینه و دشمنی بین ایرانیان و خلق‌های عرب را افشاء و محکوم می‌کند."

این سخنان آقای متین تا آنجا که به کنفدراسیون جهانی برمی‌گردد کاملاً درست است، ولی جبهه ملی ایران به عنوان نیروئی در درون کنفدراسیون جهانی، در نهاد خود از این مصوبه دفاع نمی‌کرد، زیرا در عراق برخلاف آن مصوبه، به زیر بیانیهای امضاء گذارده بود که دال بر حمایت از تجزیه ایران بود. جبهه ملی ایران به علت وابستگی مالی به دولت عراق منویات رژیم بعثی عراق را اجراء می‌نمود. همین اقدام جبهه ملی ایران موجبات سوءاستفاده رژیم شاه در حمله به کنفدراسیون جهانی را فراهم کرده بود.

سند شماره ۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل یازدهم

سند شماره ۷

چهارشنبه ۱۲ خردادماه ۵۳ - ۲ ژوئن ۱۹۷۶

تروریست‌ها با لیبی معامله کرده بودند

شبهه قاچاق اسلحه از لیبی به ایران کشف شد. این سلاح‌ها بوسیله عوامل مورد اطمینان، به شیخ نشینهای ساحل خلیج فارس ارسال می‌گردید و از آنجا بطریق مناسب در بدنه خارجی موتورلنچ‌ها و قایق‌های بزرگ جاسازی شده و به ایران فرستاده می‌شد.

معامله تروریست‌ها

دولت لیبی سالانه ۳ میلیون تومان برای تروریست‌های ایران بودجه تعیین کرده بود که فقط یک چهارم آن بدست تروریست‌های کشته شده رسید.

تروریست‌ها می‌بایست در قبال این کمک، اطلاعاتی از ارتش ایران کسب کنند و برای «یک کشور دیگر» که نام آن رسماً اعلام نشده است، بفرستند. جنبه دیگر این معامله آنست که تروریست‌ها تعهد کرده بودند که در باره خوزستان و خلیج فارس تعصبی نداشته باشند. آنها در عوض از نمایش‌های مذهبی - سیاسی سرهنگ قذافی ابراز ناراضی کرده و روش‌های ضد مذهبی «جرج حبش» را ستوده‌اند.

مقداری از دلارهایی که لیبی برای تروریست‌ها فرستاده بود در سنجگاه آنان بطور نیمه سوخته بدست آمد و بقیه آن بتدریج به ریتال تبدیل شده و مورد استفاده آنها قرار گرفته است.

در ضمن تحقیقات روشن شده که تروریست‌ها، افرادی بعنوان رابط در لیبی دارند که ارتباط آنها را با حکومت قذافی و جناح‌های جرج حبش و بعضی از تروریست‌های دیگر در اروپا، برقرار می‌سازند.

تروریست‌ها نامه‌های خود را بصورت میکروفیلم در می‌آورده‌اند و سپس به لیبی می‌فرستاده‌اند تا به دوستانشان برسد.

پشتیبانی از تروریست‌ها

سخنگوی رسمی «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» به رهبری جرج حبش، رسماً اعلام کرد که این گروه، از تروریست‌های ایرانی پشتیبانی می‌کند. او گفت که سازمانش همواره آماده است تا به تروریست‌های ایرانی، برای مبارزه با سیستم فئودالی و رژیم ارتجاعی ایران کمک کند.

"سند شماره ۷ در اصل کتاب.

چهارشنبه ۱۲ خرداد ماه ۲۵۳۵ - ۲ ژوئن ۱۹۷۶

تروریست‌ها با لیبی معامله کرده بودند

شبکه قاچاق اسلحه از لیبی به ایران کشف شد. این سلاح‌ها به وسیله عوامل مورد اطمینان، به شیخ نشین‌های ساحل خلیج فارس ارسال می‌گردید و از آنجا بطریق مناسب در بدنه خارجی موتور لنج‌ها و قایق‌های بزرگ جاسازی شده و به ایران فرستاده می‌شد.

معامله تروریست‌ها

دولت لیبی سالانه ۳ میلیون تومان برای تروریست‌های ایران بودجه تعیین کرده بود که فقط یک چهارم آن به دست تروریست‌های کشته شده رسید.

تروریست‌ها می‌بایست در قبال این کمک، اطلاعاتی از ارتش ایران کسب کنند و برای "یک کشور دیگر" که نام آن رسماً اعلام نشده است، بفرستند. جنبه دیگر این معامله آنست که تروریست‌ها تعهد کرده بودند که در باره خوزستان و خلیج فارس تعصبی نداشته باشند. آنها در عوض از نمایش‌های مذهبی - سیاسی سرهنگ قذافی ابراز ناراضی کرده و روش‌های ضد مذهبی "جرج حبش" را ستوده‌اند.

مقداری از دلارهایی که لیبی برای تروریست‌ها فرستاده بود در مخفیگاه آنان به طور نیم سوخته به دست آمد و بقیه آن به تدریج به ریال تبدیل شده و مورد استفاده آنها قرار گرفته است. در ضمن تحقیقات روشن شده که تروریست‌ها، افرادی به عنوان رابط در لیبی دارند که ارتباط آنها را با حکومت قذافی و جناح‌های جرج حبش و بعضی از تروریست‌های دیگر در اروپا برقرار می‌سازند. تروریست‌ها نامه‌های خود را به صورت میکروفیلم در می‌آورده‌اند و سپس به لیبی می‌فرستاده‌اند تا به دوستانشان برسد.

پشتیبانی از تروریست‌ها

سخنگوی رسمی "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" به رهبری جرج حبش، رسماً اعلام کرد که این گروه، از تروریست‌های ایرانی پشتیبانی می‌کند. او گفت که سازمانش همواره آماده است تا به تروریست‌های ایرانی، برای مبارزه با سیستم فتودالی و رژیم ارتجاعی ایران کمک کند.

اسناد شماره ۴ تا ۷ گواه آن است که جبهه ملی ایران در راه تجزیه ایران در همکاری با تشکل‌های امپریالیسم‌ساخته، گام می‌گذارد. در این نشست، گروه معروف به هفت برادران ناسیونال شونیست آذربایجانی همکار شوروی نیز حضور داشته‌اند. در سند منتشر شده در مورد کنفرانس ترجمه از زبان عربی چنین می‌آید:

"از نکات برجسته این کنفرانس حضور وسیع شرکت کنندگان و در بین آنها سخنان نمایندگان خلق‌ها و جنبش ایران علیه شاه بود. به غیر از سخنان نماینده خلق برای آزادی اهواز. این جبهه علیه اشغال‌گران ایران است و بازگشت این منطقه را به سرزمین اصلی‌اش می‌طلبد. پس از سخنان وی نمایندگان ترک‌های ایران و کردها و بلوچ‌ها و سایر اقلیت‌های دیگر سخن گفتند." (سند شماره ۱۰ اصل سند)

سند شماره ۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل یازدهم



انقلابیون ایران با پوشیدن روسری در مقابل کنفرانس

نماینده جبهه آزادی الاهواز، اشغالگران ایرانی مرزهای ما را از پشتیبان تا زاکروس اشغال کرده‌اند

نماینده ترکهای ایران: ا بخوانید جاسوسان فرقه دموکرات آذربایجان شوروی سابق که در عراق حضور فعال داشتند. توفان ا

کردها و خلقهای ایران و جبهه آزادبخش الاهواز علیه رژیم شاه

و از نکات برجسته این کنفرانس حضور وسیع شرکت کنندگان و در بین آنها سخنان نمایندگان خلقها و جنبش ایران علیه شاه بود.

بغیر از سخنان نماینده جبهه خلق برای آزادی اهواز، این جبهه علیه اشغالگران ایران است و بازگشت این منطقه را به سرزمین اصلی اش می طلبد. پس از سخنان وی نمایندگان ترکهای ایران و کردها و بلوچها و سایر اقلیتهای دیگر سخن گفتند.

نماینده جنبش جوانان ترک آنها را به منزله "هفت برادران که متحد شده‌اند تا شاه را سرنگون کنند" مشخص کرد. این شعار بر پارچه بزرگی نوشته شده بود که نماینده نمایندگان به حضور کنفرانس خلق تقدیم کرد. این شعار ناظر به خلقهایی بود که از جانب ایران اشغال شده بودند. درین آنها جنبش انقلابی ایران وجود دارد که نامش را یک مرد روپوشیده جوان در حالیکه که شمشیر کرده کرده سلام میداد معرفی کرد. وی بزبان فارسی سخن میگفت و سخنرانیش بزبان عربی توسط یک مترجم همراهش ترجمه میشد. وی هوادار سازماندهی و همکاری بود و به برادری و همدردی با ممالک عربی فراخواند.

"سند شماره ۱۰"

انقلابیون ایران با پوشیدن روسری در مقابل کنفرانس

نماینده جبهه آزادیبخش الاهواز: اشغالگران ایرانی مرزهای ما را از بختیار تا زاگروس اشغال کرده‌اند

نماینده ترک‌های ایران: بخوانید جاسوسان فرقه دموکرات آذربایجان شوروی سابق که در عراق حضور فعال داشتند - توفان

کردها و خلق‌های ایران و جبهه آزادیبخش الاهواز علیه رژیم شاه

و از نکات برجسته این کنفرانس حضور وسیع شرکت کنندگان و در بین آنها سخنان نمایندگان خلق‌ها و جنبش ایران علیه شاه بود. بغیر از سخنان نماینده جبهه خلق برای آزادی اهواز، این جبهه علیه اشغالگران ایران است و بازگشت این منطقه را به سرزمین اصلی‌اش می‌طلبد. پس از سخنان وی نمایندگان ترک‌های ایران و کردها و بلوچها و سایر اقلیت‌های دیگر سخن گفتند.

نماینده جنبش جوانان ترک آنها را به منزله "هفت برادران که متحد شده‌اند تا شاه را سرنگون کنند" مشخص کرد. این شعار بر پارچه بزرگی نوشته شده بود که نماینده نمایندگان به حضور کنفرانس خلق تقدیم کرد. این شعار ناظر به خلق‌هایی بود که از جانب ایران اشغال شده بودند. در بین آنها جنبش انقلابی ایران وجود دارد که نامش را یک مرد روپوشیده جوان در حالیکه با مشتش گره کرده سلام می‌داد معرفی کرد. وی بزبان فارسی سخن می‌گفت و سخنرانی‌اش بزبان عربی توسط یک مترجم همراهش ترجمه می‌شد. وی هوادار سازماندهی و همکاری بود و به برادری و همدردی با ممالک عربی فراخواند.

۳- در سند دیگری که در سال ۱۳۵۵ مطابق ماه مه ۱۹۷۶ در ایران از طرف رژیم شاه منتشر شد معلوم گردید که دولت لیبی مقادیر متناهی پول و اسلحه در اختیار جبهه ملی ایران می‌گذارد است. روزنامه

کیهان مورخ ۵ خرداد ۲۵۳۵ مطابق ۲۶ مه ۱۹۷۶ نوشت که جبهه ملی ایران و همدستان چریک آنها در نامه‌ای که حتی امروز آقای حسن ماسالی نیز آنرا تکذیب نمی‌کند تعهد کرده‌اند که "در باره خوزستان و خلیج فارس تعصبی نداشته باشند" و کمک‌های مالی را از لیبی و عراق به دست بیاورند. آیا این اقدام نام دیگری جز خیانت ملی دارد؟

پرسش مجدداً این است که چگونه آقای خسرو شاکری (زند) نویسنده کتاب "افسانه خلق‌های ایران" که واقعیت وجود خلق‌های ایران را ساخته و پرداخته حزب توده و روس‌ها می‌دانست، توانسته است با خونسردی به این سند تجزیه ایران و پیوستن خوزستان ایران به عراق و یا بلوچستان ایران به بلوچستان پاکستان و یا بلوچستان مستقل به دست رهبران جبهه ملی ایران بنگرد و ده‌ها سال همراه با سایر رهبران جبهه ملی ایران که خود را نماینده ملت متحد ایران معرفی می‌کردند و می‌کنند، سکوت نماید؟ آیا دلارهای نفتی تا به این حد سرک‌آور است؟ یا اینکه منافع مبارزه طبقاتی ایجاب می‌کرده بر روی این خیانت ملی به خاطر مصالح مبارزه طبقاتی علیه مارکسیسم لنینیسم سرپوش گذاشته شود؟^۷

۷ - برای اطلاع خوانندگان اشاره به یک نکته تاریخی نیز لازم است. پس از اینکه اسرار تماس جبهه ملی ایران با بیگانگان رو شد و سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان سندش را منتشر و در کنگره کنفدراسیون جهانی پخش کرد، فوراً "ایران آزاد" ارگان مرکزی جبهه ملی ایران در اروپا به تکذیب رسمی این اطلاعات پرداخت. همان زمان در هیأت مرکزی سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان بحث شد که در اسناد منتشر توسط توفان شده، از جبهه ملی ایران بخش خاورمیانه و نشریه "باختر امروز" صحبت می‌شود و نه از "ایران آزاد". پس چرا "ایران آزاد" خود را مخاطب دانسته و خود را پیش انداخته و این تماس با بیگانگان و ننگ سیاهی که به دامن جبهه ملی ایران چسبیده است را تکذیب می‌کند؟ آیا این عمل جبهه ملی ایران خود سند دیگری بر ریاکاری، فقدان صمیمیت و کاسبکاری سیاسی نیست؟

اتفاقاً همین‌طور نیز بود. هنوز چند روزی نگذشته بود که حزب دموکرات کردستان ایران که مشترکاً با جبهه ملی ایران این سند را در بغداد امضاء کرده بود، به افشاء این اقدامات جبهه ملی ایران دست زد و با انتقاد شدید از آنها این تشکل سیاسی را متهم کرد که برای امضای خود در زیر اسناد رسمی ارزشی قابل نیست. آنها جبهه ملی ایران را سازمانی فاقد اعتبار و اطمینان اعلام کردند. آنها بیان داشتند ادعاهای اخیر جبهه ملی ایران دروغ محض است و این اعلامیه مشترک همان‌گونه که توفان سندش را منتشر کرده است وجود خارجی داشته و به امضاء حزب دموکرات کردستان ایران نیز رسیده است. شگفت‌آور اینکه هیچ‌کدام از بخش‌های متناسب به جبهه ملی ایران، از "چپ" و راست گرفته تا آن گروه‌های ساختگی "کمونیستی" و "مبارز دموکرات رزمند"، به حزب دموکرات کردستان ایران و اعمال ننگین جبهه ملی ایران اعتراضی نکردند و کثافات مربوطه را مشترکاً و دوستانه به زیر قالی چاندند تا از انظار مردم پنهان شود. شگفت‌تر اینکه اعضای دموکرات و میهن‌پرست؟! جبهه ملی ایران نیز پس از این همه آبروریزی دست به اعتراض نزدند و از رهبرانشان برای این خیانت ملی توضیح نخواستند.

آقای خسرو شاکری(زند) در مقاله‌ای تحت نام "آفتاب را به گل نتوان اندود" که بسیار نام با مسمائی است در تاریخ شنبه ۲۴ دی ۱۳۹۰ - ۱۴ ژانویه ۲۰۱۲ نظریات خویش را در باره بخشی از تاریخچه جبهه ملی ایران که دیگر کتمان‌ش مقدور نیست منتشر کرده‌اند:

مراجعه کنید به سند شماره ۸ دفتر اسناد فصل یازدهم

"البته، سال‌هاست که حسن ماسالی پس از شکست انقلاب آشکارا به نهضت میهنی و دموکراتیک مردم ما پشت کرده است، و نباید قاضی یا شاهد معتبری درباره‌ی تاریخ کنفدراسیون باشد. او یک موضع سیاسی ضددموکراتیک دارد، هرچند هر روز از رسانه‌های ضد ملی فریاد دموکراسی و مبارزه با خشونت برآورد. با اینهمه، آنچه در مورد حسن ماسالی صادق است - و خود او در برنامه‌ی تلویزیونی صدای آمریکا (VOA) اعلام داشته است - این است که وی، در دورانی که فعالیت‌های سیاسی خود را به چارچوب «جبهه‌ی ملی خاورمیانه» منتقل کرد، با مقامات لیبیائی و عراقی، از جمله حسن البکر رئیس جمهوری اسبق عراق، مسؤولان اداره‌ی مخابرات (سازمان امنیت عراق) ... دیدار می‌کرد و از «برکات» «کمک‌های» مالی آنان برخوردار می‌شد، اما این تماس‌های او، و هر آنچه در این مورد شامل او و یاران‌اش می‌شد، ربطی به کنفدراسیون جهانی نداشت، بلکه در چارچوب «جبهه‌ی ملی خاورمیانه» انجام می‌گرفت، که خود را رابط چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق با آن دولت‌ها معرفی می‌کرد. اگر ماسالی از آن دولت‌ها وجوهی به نام کمک به مجاهدین و فدائیان گرفته بوده باشد، رفقای پیشین وی در «جبهه‌ی ملی خاورمیانه» وظیفه دارند که به کلیه‌ی وجوهی که گفته می‌شود از عراق و لیبی به نام مبارزه با شاه و برای سرنگونی وی دریافت کرده بود رسیدگی کنند. شاید بررسی اسناد ادارات مخابرات (امنیت) عراق و لیبی بتواند بر این امر تاریک پرتوی بیفکند. اما هیچکدام از آن تماس‌ها ربطی به کنفدراسیون ندارد و در آن سال ماسالی دیگر نقشی در کنفدراسیون نداشت."^۸

۸) ۱- این مقاله می‌بایستی زودتر از این‌ها نوشته می‌شد و نشر می‌یافت، اما متأسفانه، به علت بستری بودن نویسنده در بیمارستان، نگارش آن به تأخیر افتاد.

۲- در دشمنی او همین بس که، در مقاله ای که به نام او در کیهان (لندن، ۲۱ دیماه ۱۳۷۴) چاپ شد، او کنفدراسیون جهانی را در امر کاربرد «خشونت» همتراز ساواک معرفی کرد، همان کنفدراسیونی جهانی که جز تظاهرات، اعتصاب غذا، رجوع به وکلای دعوی برای اعزام به بیدادگاه های شاه، وکلای مجالس اروپائی، روزنامه نگاران، و روشنفکران برجسته ی اروپائی یا آمریکائی، و در چند مورد اشغال سفارت های شاه - اقداماتی که همه ی نیروهای مترقی مدنی در دموکراسی های غربی به آن ها متوسل می شوند تا صدای خود را به مردم جهان برسانند - کاری نمی کرد. او - می نویسد:

«نگرشی به کارنامه ی سیاسی من نشان می دهد که در چارچوب کنفدراسیون، در چارچوب جبهه ی ملی، و در چارچوب سازمان های چپ از فرهنگ سیاسی خشونت حمایت کرده ام.»

بدینسان، او کنفدراسیون را به اعمال خشونت متهم می سازد. او فراموش می کند بگوید که اگر او در خشونت دست داشته است، ربطی به کنفدراسیون ندارد، بلکه این امر در فعالیت های بعدی او، از جمله در ایجاد سازمانی که به نام اهالی گیلان و مازندران - که طی آن برخی را فریب و به کشتن داد - و در عضویت وی در شورای ملی مقاومت رجوی منعکس است. او آنقدر جیون است که حتی حاضر نشده است داستان واقعی تاریخی تشویق منوچهر حامدی به رفتن به ایران زیر پوشش جبهه ی ملی خاورمیانه و به قتل رسیدن او را بیان دارد، اما حاضر است یک جنبش بیست ساله ی دموکراتیک، کاملاً آشکار، و مدافع حقوق بشر را بدنام سازد. اضافه کنیم که با آشنائی ما به غلط نویسی های او در گذشته، که همچنان در پاسخ های تلویزیونی وی منعکس است، مقاله ی فوق الذکر را برای او نوشته اند، چنانکه فرمانداری نظامی پس از کودتا بر نادمان تحمیل می کرد. وی این مقاله ی مندرج در کیهان (لندن) را برای نزدیکی به سلطنت طلبان و برخی مقامات غربی و اسرائیل، که شایع است در آن زمان برای مذاکره سیاسی با مقامات آن کشور (از جانب چه کسی خدا می داند!) انجام داد، به چاپ رساند. در ضمن، ماسالی کسی است که با سرهم کردن جزوه های به زبان فارسی و ترجمه ی آن توسط کسی به آلمانی، آن را ملتسمانه به دو تن از دوستان ایرانی که در آلمان به استادی دانشگاه رسیده اند داد تا به وی عنوان دکتر ااعطا کنند. آن دو استاد خطاکار برای لاپوشانی کار غیر اخلاقی خود بر متن «رساله ی دکترای» حسن ماسالی مهر «ممنوع المطالعه» نهادند تا کسی نتواند با مطالعه ی آن رساله به بی سواد ی ماسالی و نیز خطای اخلاقی آنان پی برد. از بخت بد آن دو استاد دانشگاه، حسن ماسالی خود آن متن «رساله» را با تفاخری بی همانند منتشر ساخت و برایگان به این و آن می بخشید، تا او را «دکتر» خطاب کنند. هرکس آن جزوه را خوانده باشد به حد سواد دانشگاهی ماسالی پی می برد. حال پیداست که استاد به سخنان چنین بندبازی در هیچ دادگاهی مقبول نیست.

۳- این مورد از اینجا روشن شد که، پس از اینکه ماسالی و خسرو کلانتری به عنوان نمایندگان کنفدراسیون جهانی به دعوت اتحادیه ی ملی دانشجویان عراق به کنگره ی آن در بغداد رفته بودند، به هنگام مؤاخذه ی آن دو نماینده در باره ی اینکه چرا حمله به تیمور بختیار را، که در آن زمان «مهمان» دولت عراق بود، از متن پیام خود حذف کرده بودند، به گفته ی شخص ماسالی در کمیسیون رسیدگی، آن دو نماینده، بر خلاف تصمیم هیئت دبیران، «به خواهش شخص البکر» از متن پیام کنفدراسیون جهانی به کنگره ی دانشجویان عراق، که از طرف کمیسیون روابط خارجی کنفدراسیون به فارسی و انگلیسی تدوین شده بود، از آن تصمیم تخطی کرده، و حملات پیام به تیمور بختیار، چون جلااد مبارزان ایرانی، را حذف کرده بودند - امری که موجب شد دستگاه های تبلیغاتی

می‌بینیم که جبهه ملی ایران و رهبران و فعالان آن با این همه مدارکی که در زمان خودش منتشر شدند، امکان هیچگونه تجاهل ندارند و حتی نمی‌توانند علی‌رغم بلندی دیوار حاشا آن را تکذیب کنند. آقای خسرو شاکری (زند) و همه رهبران و فعالان جبهه ملی ایران از تمام این خیانت‌ها با خبر بودند، ولی هراس داشتند که با انتشار این حقایق نظریات سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را در مورد تغییر نظریات جبهه ملی ایران و نزدیکی آنها به شوروی و حزب توده ایران تقویت کرده و ترجیح می‌دادند به ضرر مردم ایران در این مورد سکوت اختیار کنند. هیچکدام از رهبران جبهه ملی ایران به صورت علنی برای اینکه اعضاء جبهه ملی ایران و یا مردم ایران از این حقایق با خبر شوند کوچک‌ترین عملی انجام نداده و مبارزه‌ای بر ضد این انحرافات نکرده‌اند و حالا ده‌ها سال بعد از انقلاب ایران که نفعی عاید مردم ایران و مبارزه آنها نمی‌شود مقرر آمده‌اند. این اعترافات دیگر ارزش سیاسی-تاریخی ندارند و نمی‌توانند از ضرباتی که به مبارزه خلق‌های ایران در قبل از انقلاب وارد شده‌اند، جلوگیری کنند. این اعترافات فرار به جلو برای اعاده حیثیت شخصی، به خاطر ثبت در تاریخ است و فاقد هرگونه ارزش معنوی و اخلاقی و سیاسی است. این نوع تاریخ‌نویسی و پژوهشگری مجدداً ثابت می‌کند که نگارش تاریخ طبقاتی است و همه تاریخ‌نویسان تاریخ طبقه‌ای را می‌نویسند که خودشان به آن تعلق دارند.

رژیم استبدادی شاه کنفدراسیون را به همکاری با تیمور بختیار متهم کنند. ماسالی بخاطر این تخطی از طرف کمیسیون امور بین‌المللی کنفدراسیون تقیب شد.

۴- این مورد را خود وی در آن سال‌ها به این نویسنده گفت. وی اظهار داشت که فرزند آیت‌الله منتظری (رینگو) که به طرز غیر قانونی وارد عراق و دستگیر شده بود، به وساطت او (ماسالی) نزد مخبرات عراق از زندان رهائی یافت و توانست به فلسطین برود - از خدماتی که عناصر ملی به عنصر مذهبی نکردند!

۵- گفتنی است که آنچه خود را به نام "جبهه‌ی ملی خاورمیانه" معرفی می‌کرد، برخلاف سازمان‌های همانا آن در اروپا و آمریکا، هرگز در یک کنگره‌ی مؤسس و بطور دموکراتیک تأسیس نشده بود؛ هیچگاه هم کنگره‌ی دیگری نداشت و عده‌ای آن را بنا به میل خود به این نام تشکیل داده بودند و خودسرانه، مستبدانه و حسابگرانه می‌گرداندند.

۶- باید امید داشت که، با باز شدن اسناد دولت‌های عراق و لیبی، این نیز روشن شود چه «کمک‌های» مالی دریافت می‌شد و به چه مصرفی می‌رسید، اینکه آیا همه به دست فدائیان و مجاهدین می‌رسید؟ مراجعه کنید به سند شماره ۸ دفتر اسناد فصل یازدهم "آفتاب را به گل نتوان اندود".

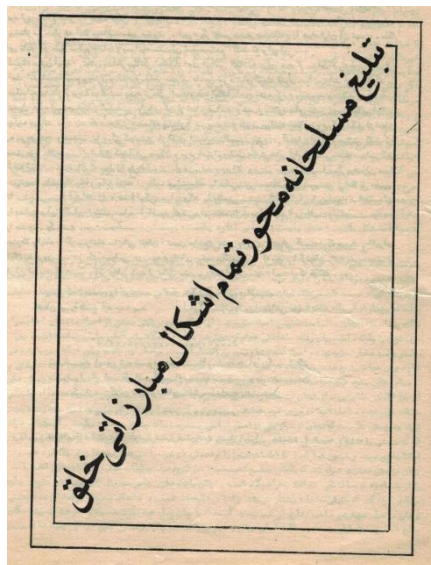
در عرصه افشاء نقش حسن ماسالی، خسرو پارسا، کامبیز روستا و سایر رهبران جبهه ملی ایران می‌توان به اسنادی مراجعه کرد که در کتاب "کنفرانس ملی" و ماهیت موسس آن "توسط انتشارات توفان در آذرماه ۱۳۷۴ - دسامبر ۱۹۹۵ منتشر شده است.

حال به سندی مراجعه کنیم که با کمال وقاحت توسط رهبران جبهه ملی ایران با نام و امضاء ساختگی "عده‌ای از دانشجویان طرفدار جنبش مسلحانه پیشتاز ایران در فوریه ۱۹۷۷) در اروپا تحت نام "بکجا چنین شتابان...؟" در "پاسخ به سرمقاله شماره ۱۱۳ جریده توفان" منتشر کرده‌اند. نویسندگان مقاله بزذلانه بر ضد توفان به جعل و دروغ توسل جسته‌اند و جسارت آنرا نداشتند که با نام حقیقی و یا حقوقی خویش این سند را امضاء کنند.

رهبران جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها که مشوق خط‌مشی نادرست چریکی بودند، طبیعتاً برای تحقق مقاصد خود راهی نداشتند جز اینکه لولوی محمدرضا شاه را برای پنهان کردن خطاهای خود علم کنند و با شیوه ارباب تا می‌توانند کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را به دره سقوط و اضمحلال بکشانند. اینکه جبهه ملی ایران از عراق و لیبی به نام سازمان چریک‌های فدائی خلق اخاذی می‌کرد دیگر قابل انکار نبود. خود جبهه ملی ایران به این اخاذی اذعان دارد و آنوقت عده‌ای کاسه داغتر از آش که حتی واهمه دارند از اینکه ماهیت خویش را آشکار کنند به رد اسنادی می‌پردازند که سیاه رو سفید منتشر شده‌اند. تمام اسنادی که در همان زمان در خانه‌گردی خانه‌های تیمی به دست ماموران ساواک افتاد و حکایت از تماس چریک‌ها با کشور لیبی بود، اسناد واقعی بودند و نمی‌شود به این بهانه که ساواک این اسناد را منتشر کرده واقعیت آنها را جعلی وانمود ساخت. اینکه خود چریک‌ها تا به چه حد مستقیماً در این اخاذی‌ها شرکت داشتند، به علت فقدان اسناد، شاید قابل اثبات نباشد، ولی اینکه جبهه ملی ایران به نام آنها این کمک‌های قذافی و حسن البکر را دریافت می‌کرد، قابل انکار نیست و نبود و امروزه اسنادش را می‌توان بر سر هر بازاری خرید. حال به دفاعیه همدستان حسن ماسالی و متمتعان از این نوع کمک‌های بیگانه نظری اندازید تا ببینید به جای شرمندگی تا به چه حد دارای وقاحت بوده و به سقوط اخلاقی دچارند.

آنها که به جعلیات خو گرفته‌اند منبع مالی چریک‌ها را "دستان خالی اما با قلبی بزرگ و سرشار از امید و اراده..." که از صفر شروع کرده‌اند جا می‌زنند.

مراجعه کنید به سند شماره ۹ دفتر اسناد فصل یازدهم



به کجا چنین شتابان...؟

"پاسخ به سه مقاله شماره ۱۱۳ جریده توفان"

به دنبال حملات برنامه‌ریزی شده رژیم به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در اردیبهشت ماه سال جاری، مه منجر به نابودی بیش از ۷۰ نفر و زخمی شدن بیش از ۱۰۰ نفر از افراد دشمن گردید، جارچیان تبلیغاتی رژیم و کارشناسان پلیس سیاسی ایران، به منظور پرده‌کشی بر شکست برنامه عریض و طویل خود مبنی بر ادعای "نابودی ستاد مرکزی" سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، بار دیگر نمایش قدیمی و تک‌پرده‌ای تهوع‌آوری را به صحنه آوردند. نمایشی که با جعل اسناد، تحریف حقایق و دروغ‌های عربان کوشش می‌نماید که جنبش مسلحانه پیش‌تاز را وابسته به نیروهای بیگانه قلمداد کند. رژیم که تا سال گذشته در بوق گشاده‌سر

تبلیغاتش، جنبش مسلحانه پیشتاز را به محافل مرتجعی چون دولت عراق وابسته می‌کرد، پس از انعقاد موافقت‌نامه الجزیره و حسن روابط با عراق می‌کوشد که جنبش مسلحانه پیشتاز را به محافل دیگری منتسب نموده و با جعل اسناد و دروغ‌بافی افکار عمومی را فریب دهد.

هنوز چند ماهی از های و هوی تب‌آلود بلندگوی ضدانقلاب مسلح دایر بر "کشف اسرار" سازمان‌های مسلح پیشتاز و درج "اسناد تکان دهنده" چریک‌ها در جراید جیره‌خوار آریا مهری نگذشته است که ما در یکی از سرمقاله‌های جریده توفان می‌خوانیم:

"آن کسانی که خود در جای امن مقرر گزیده و آسوده خاطر و ایمن زندگی می‌گذرانند ولی این جوانان قهرمان را به ادامه راه غلط و ریختن خون خود تشویق می‌کنند/ آن کسانی که با پول و وسایلی که در اختیار چریک‌ها می‌گذارند جوانان میهن ما را به بی‌راهه می‌کشاند که فرجام آن همین است که در برابر چشم ما است/ این کسان در مرگ نابهنگام این جوانان مسئولیت سنگینی بر عهده دارند". (تکیه از ماست) (توفان شماره ۱۱۳- دیماه ۱۳۵۵)

خواننده ابتدا ناباور بر آنچه پیش‌روست بر دیده‌ها شک می‌کند. به گمان شاید شتابی در خواندن و یا کلماتی از زیر قلم در رفته است. دوباره و سه باره طول و عرض مقاله را با نگاهی نه شتابان طی می‌کند. کلمات را سبک و سنگین می‌نماید. ضمائر اشاره "این" و "آن" را پس و پیش می‌کند. بار استعاری جملات و مفاهیم مرتبط هر جمله را در کلیت مقاله به دقت دنبال می‌کند. و سر آخر سؤالات زیر بر ذهن جستجوگر خواننده شکل می‌گیرد:

۱- مقصود توفان از "آن کسانی که خود در جای امن مقرر گزیده و آسوده خاطر و ایمن زندگی می‌گذرانند ولی این جوانان قهرمان را به ادامه راه غلط و ریختن خون خود تشویق می‌کنند، "چه کسانی است"؟

۲- آیا منظور توفان رهبری سازمان‌های پیشتاز است؟ اگر مقصود توفان رهبری سازمان‌های پیشتاز بود، در آن صورت می‌توانست با نشان دادن این "واقعیت" که رهبری سازمان‌های مسلح پیشتاز در جای "امن" مقرر گزیده و "آسوده خاطر و ایمن زندگی می‌گذرانند" خواننده را از طرح سؤالات بعدی خلاصی بخشد. بنابراین مراد

توفان از "آن کسان" رهبری سازمان‌های مسلح پیشتاز نیز نیست. چه که توفان با همه خصومت‌ها و کینه‌ای که از جنبش مسلحانه پیشتاز بدل دارد، حداقل بر این حقیقت صحنه می‌نهد که رهبران سازمان‌های سیاسی - نظامی ایران خود در خط اول پیکار انقلابی علیه ضدانقلاب مسلح مبارزه نموده و با تقدیم خون گران‌بهای خویش مشعل پر فروغ جنبش مسلحانه خلق را فروزانتر می‌کنند. شهادت انقلابی‌ده‌ها رهبر کبیر و کادرهای ورزیده سازمان‌های سیاسی - نظامی ایران (رهبران و کادرهای برجسته‌ای چون: پویان‌ها، احمدزاده‌ها، فراهانی‌ها، صادقی‌نژادها، جزئی‌ها، حمید اشرف‌ها، حنیف نژادها، سعید محسن‌ها، بهرام آرام‌ها، رفعت‌افرازا و...) نمونه زنده و عینی پیشتازی رهبران جنبش نوین انقلابی در صف مقدم تئوری و پراتیک جنبش مسلحانه پیشتاز ایران است. پس مقصود توفان "کسان" دیگر نیست.

۳- شاید منظور توفان این باشد که اعضاء و رهبری سازمان‌های سیاسی - نظامی ایران، مجموعاً جوانان قهرمانی هستند که "فریب" آن "کسانی" را می‌خورند که "خود در جای امن گزیده و آسوده خاطر و ایمن زندگی می‌گذرانند ولی این جوانان قهرمان را به ادامه راه غلط و ریختن خون خود تشویق می‌کنند". اگر منظور توفان همین است. پس خواننده حق دارد دوباره سؤال خود را تکرار کرده و از نویسندگان سر مقاله بپرسد بالاخره این افراد چه "کسانی" هستند که نه تنها "جوانان قهرمان را به ادامه راه غلط و ریختن خون خود تشویق می‌کنند" بلکه "با پول و وسایلی که در اختیار چریک‌ها می‌گذارند جوانان میهن ما را به بی‌راهه می‌کشانند... که پایان جز مرگ غم‌انگیز نیست".

توفان با طرح چنین جملات کش‌دار و ابهام‌آمیز، کشف هویت آن "کسان" را به عهده خواننده می‌گذارد. خواننده نیز هر قدر زور می‌زند و در روشنائی ذهن، سر در پی کشف هویت آن "کسان" مجهول‌الیهویه می‌گذارد، پاسخی به جز جملات آشنای بلندگوی ضدانقلاب مسلح به خاطرش نمی‌آید: "ارتجاع سرخ و سیاه". خواننده‌ی پرحوصله هنوز در نتیجه‌گیری وسواس دارد. بنابراین از جای بلند شده و بریده‌ای جراید آریامهری را از آرشیو بیرون می‌کشد. متن مستمر تبلیغات ضدانقلاب را با حوصله دنبال می‌کند. سرمقاله توفان را در برابر آن به مقایسه می‌نهد. و سرآخر به

داوری می‌نشیند: شیوه استدلال یکیست. منطق یکیست. ضمایر اشاره یکیست. زبان یکیست. پس:

"رونوشت برابر اصل است".

خواننده با کشف هویت آن "کسان" که به لسان تبلیغاتی ضدانقلاب مسلح اشباحی به جز "ارتجاع سرخ و سیاه" نیست، با خشمی فروخورده رد اندیشه توفان را دنبال می‌کند. می‌خواهد بداند راز این شباهت گفتار و سرّ این قرابت استدلال در کجاست؟ در پس مغز کوچک نویسندگان سرمقاله توفان چه می‌گذرد. و سرآخر گوهر طبقاتی چنین مواضع و بینشی در برخورد به جنبش مسلحانه پيشتاز از آبریزگاه منافع کدامین جریان ارتجاعی مایه می‌گیرد؟

ناگفته پیداست، توفان سال‌هاست در پی احیاء حزب توده ایران است. و به روایتی بخشی از احیاء ساختمان "مطهر" حزب توده را به کمک دانشجویان رشته ساختمانی هوادار خویش در منزای دانشگاه‌های آلمان به پایان رسانده است. پس برآستی ورثه حقوقی حزب توده و احیاء کننده تمام سنن بی‌افتخار آنست. مراد از این مقدمه‌چینی اینکه، حزب توده در تمام دوران حیات بی‌فروغ خویش هیچ‌گاه و در هیچ زمینه‌ای، نه فکری، نه قلمی، نه قدمی، نه سیاسی، نه تشکیلاتی و نه مالی متکی به خود نبوده و اصولاً اصل اتکاء به نیروی خود، واژه‌هائی غریب در فرهنگ سیاسی حزب توده و زندگی عملی آن بوده است. بنابراین برای توفان نیز به عنوان محصول طبیعی و بلافصل آن درخت بدگهر و ادامه دهنده راه نوکرمشانه حزب توده، اصل اتکاء به نیروی خود همانقدر بیگانه و دوراز تحقق است که برای حزب توده بود. و درست بر زمینه چنین متن تفکرپرست که توفان از درک یکی از اصول اساسی جنبش مسلحانه پيشتاز درمانده می‌گردد. او نمی‌تواند درک کند که جنبشی با دستانی خالی اما با قلبی بزرگ و سرشار از امید و اراده از صفر شروع کند. برای ایجاد حداقل امکانات عرق بریزد و خون فدا کند، تا امکانات نوینی را فراهم کرده و خود را در همه زمینه‌ها رشد و تکامل دهد.

توفان به راستی نمی‌تواند درک کند که بازوان مسلح انقلاب، در شروع نبرد مسلحانه خلق، امکانات مالی انقلاب را از مصادره موسسات مالی ضدانقلاب فراهم کرده است. توفان با تنگ‌نظری خاص سوسیال رفرمیست‌های خارج، چگونه می‌تواند

درک کند که جنبش مسلحانه پیش‌تاز در رشد و اعتلای شکوهمند خویش، هاله‌ای وسیع از طرفداران صمیمی و مبارز بر حول خویش در داخل و خارج از کشور به وجود آورده که با جان و دل همه امکانات خویش را در خدمت پیشاهنگان مسلح انقلابی خود قرار می‌دهند. اگر اجاق توفان و دیگر جریان‌ات سوسیال رفرمیستی در این زمینه‌ها نیز کور است، اگر توفان راه عملی مشکل خود را در قبول پست آفتابه داری احزاب برادر می‌بیند و در ازاء رج به رج ستون‌های تملق و کرنش بر صفحات هر شماره جریده توفان ردیف می‌شود. اگر توفان از اصل انترناسیونالیسم پرولتری بنا به گفته یکی از اعضای مرکزیت خود (رجوع شود به جزوه "سخنی با رفقا" - بخش سیاست رهبران توفان قبال احزاب کمونیستی - ص ۱۵) و پراتیک ملموس و اظهارالمن‌الشمس چند ساله توفان، گزافه‌گوئی، دروغ‌بافی، کلاه‌برداری و غلام‌صفی را نتیجه می‌گیرد. اگر توفان و دیگر جریان‌ات عافیت‌طلب، روزبروز منفرد شده و با حمله به جنبش پیش‌تاز در جوار ضدانقلاب عافیت بخیر می‌شوند. این دیگر تقصیر جنبش مسلحانه و یا هواداران آن نیست، بلکه آن را باید در مشی تسلیم‌طلبانه و پراتیک سترون خود جستجو کنند و نه ورای آن.

کوتاه سخن اینک، توفان به خاطر بیگانگی مطلق از اصل اساسی اتکاء به نیروی خود، به خاطر درک غریب و تجاری از اصل انترناسیونالیسم پرولتری و خلاصه به خاطر محدود ماندن در دنیای کوچک قشری خود نمی‌تواند درک کند که مبارزه مسلحانه پیش‌تاز، برخلاف گذشته به خودش متکی است و همه امکانات را خود خلق کرده و به موجودی خلاق و رشد‌یابنده‌ای تبدیل شده است. توفان که گوهر سازمانی آن از اساس فاسد و ضد دستاوردهای جنبش نوین انقلابی ایران است چگونه می‌تواند درک کند که، جنبش مسلحانه پیش‌تاز، در پرتو تئوری و پراتیک انقلابی و درکی خلاق از اصل تکیه به نیروی خود و همچنین با درکی کمونیستی از اصل انترناسیونالیسم پرولتری، آنچنان اعتبار و حیثیتی کسب کرده که به حق مورد تأیید جنبش راستین کمونیستی جهان و مورد احترام و قبول جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه و سراسر گیتی قرار گرفته است. توفان که خود را وارث شش‌دنگه حزب توده می‌داند و بر سر میراث‌پدري با دیگر برادران [ناخوانا] خویش سال‌هاست که چک و چانه می‌زند، چگونه جرات می‌کند با قیاس به نفس، جنبش‌نوین کمونیستی و

انقلابی میهن ما را تا سطح بی‌بهای خود تنزل دهد؟ چگونه جرات می‌کند با وقاحتی سخت بیگانه با زبان اپوزیسیون، انقلاب ایران را به این و آن "کسان" منتسب نماید؟ افسوس که در برابر ضدانقلاب مسلح قلم را مرزی است و پرده را حدی و گرنه...

ختم کلام اینکه، اگر پراتیک سازمانی توفان، تبیین مواضع، مشی و داوری ارجاعی آنست، که هست. اگر امکان اتکاء به نیروی خود در مکتب سیاسی حزب توده واژه‌های سخت بیگانه بود، که بود. اگر توفان زاده مشروع حزب توده ایران است، که هست. اگر توفان پاسداری تمامی سنن بی‌افتخار حزب توده است، که هست پس:

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی بی‌باغ بهشت
همان میوه تلخ آرد پدید از او چرب و شیرین نخواهی
مزید

نابود اپورتونیسیم در تمام جلوه‌های رنگارنگش
برقرار باد اصل اتکاء به نیروی خود
یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای جنبش مسلحانه پیشتاز

(عده‌ای از دانشجویان طرفدار جنبش مسلحانه پیشتاز ایران - فوریه ۱۹۷۷)"

شعار پشت جلد شعار انحرافی: "تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق"

تمام این ادعاهای کینه‌توزانه مشتی خودفروخته به اجنبی را می‌توان چنین خلاصه کرد: آنها به توفان حمله می‌کنند، زیرا توفان مارکسیست لنینیست است و آنها نمایندگان خرده‌بورژوازی و بورژوازی ورشکسته. آنها دروغ می‌گویند و از خشمشان که توفان به نیروی خود متکی است و آنها خودشان جیره و مواجب می‌گیرند، مدعی می‌شوند که توفان خودش از بیگانگان پول گرفته است تا با سیل اتهام و فحاشی بر خودفروختگی خویش پرده استتار بکشند. منبع ارتزاق رهبران این عده در سازمان‌های امنیتی

لیبی، عراق، سوریه، روسیه و ... بود که اسنادش را سازمان مجاهدین خلق بخش منشعب منتشر کردند و نشان دادند که رهبران جبهه ملی با این پول‌ها در خارج زندگی امنی برای خود تهیه کرده و چریک‌های بی‌خبر را به میدان می‌فرستند تا با کشته‌شدن و ریخته‌شدن خونشان مانع شوند که این منبع مالی خشک شود. دست این عده و از جمله نویسندگان "به کجا چنین شتابان" در هدر رفتن خون این جوانان که به رفتن راه نادرست تشویق می‌شوند، آلوده است. زبان این اطلاعاتیه مملو از دروغ و اتهام خشم کسانی است که از ضدکمونیسم تاریخی الهام گرفته و هستی خویش را بر اثر این افشاه‌گری در خطر می‌بینند و تمام مساعی خویش را به کار می‌برند تا زبان انتقاد توفان و هر نیروی انقلابی را ببرند. آیا این هوچی‌ها در پی آزادی ایران هستند یا در پی پر کردن جیب خود و توجیه آن؟

نگاهی به شعار انحرافی "تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق" بیفکنید متوجه می‌شوید که ناشران این سند تا به چه نسبت به مبارزه اجتماعی بیگانه‌اند و نسبت به خلق بی‌اعتماد. هر شاگرد ابتدائی مکتب سیاسی می‌داند که امر تبلیغات با مضمون سیاسی صورت می‌گیرد. توسط سخنرانی، تجزیه و تحلیل، کتاب، اعلامیه، نشریه و نظایر آنها و نه با توسل به مبارزه مسلحانه انفرادی روشنفکران بی‌اعتماد به خلق که به این توهم دچارند زمانی که گلوله از تفنگ آنها خارج می‌شود به طبقه کارگر آگاهی سوسیالیستی داده خواهد شد. این خودشیفتگان سیاسی حتی این نوع مبارزه مسلحانه بی‌پایه و ماجراجویانه و منفرد را "محور تمام اشکال مبارزاتی خلق" می‌دانند و به روی مبارزه اعتصابی، کارگران، دهقانان، زنان، آموزگاران و ... قلم بطلان کشیده‌اند. یعنی اگر اتحادیه کارگری تلاش کرد تا شرایط زندگی خویش را بهبود بخشد و این امر همه دانسته است که مبارزه سندیکائی مبارزه مسلحانه انفرادی نیست، آنوقت این کارگران ارتجاعیاند زیرا شامل تئوری "محور تمام اشکال مبارزه" نمی‌شوند. به این ترتیب باید هر گونه مبارزه دموکراتیک و مطالباتی را که ربطی به مبارزه مسلحانه چریکی ندارد به سطل خاکروبه انداخت و در مقابل ذهنی‌گری، خودمرکزینی، ماجراجوئی، شعارمحوری، محکومیت شعور اجتماعی و تخیلات خرده‌بوژوائی فاجعه‌آفرین سجده کرد. این تصویری است که نیروهای منزوی از خلق خوایش را با شتابزدگی برای خلق ایران دیده‌اند و جنبش را به بی‌راهه سقوط می‌برند و تازه طلبکار هم بوده و زبان اعتراضشان بی‌ادبانه، ریاکارانه و مملو از دروغ و بی‌اطلاعی تاریخی است. سرنوشت تلاشی و آشفته‌فکری آنها امروز در مقابل ماست. در این مبارزه توفان که ادامه دهنده راه پرافتخار حزب توده ایران در دوران انقلابی آن است سربلند بیرون آمده است. سوسیالیسم تاریخی در سمت توفان و چریکیسم آمریکای لاتین در متن این اعلامیه جا دارد. این

اعلامیه البته زبان کنفدراسیون جهانی نیز نیست زیرا به امضاء جعلی چند تا دانشجوی چریک امضاء شده است. بزدلی بیش از این نمی‌شود.

حال مجدداً به این بازگویی زیر توجه کنید که نویسنده ضدکمونیست با دل پری که از فعالیت‌های انقلابی حزب توده ایران در دوران نخست فعالیتش دارد، حتی کمک‌های انترناسیونالیستی به حزب توده ایران را که هرگز حزب توده آنها را پنهان نکرده بود، اخاذی از بیگانه جا می‌زند و حزب توده را که متکی بر نیروی خود بود عامل بیگانه قبل از بروز روزیونیسیم در حزب معرفی می‌کند. تاریخ‌سازی جعلی از آن جهت صورت می‌گیرد تا اخاذی غیرانترناسیونالیستی از دول عربی که خواهان تجزیه ایران بودند و هستند انقلابی تلقی شود. حقیقتاً که دلارهای نفتی ممالک عربی چه تئوری‌ها که سرهم نمی‌کند. متمتعان حتی حاضرند به گذشته مبارزات مردم ایران لجن بپاشند تا عدم تکیه به نیروی خود و خیانت ملی به کشورشان را توجیه کرده باشند.

"پس براستی ورثه حقوقی حزب توده و احیاء کننده تمام سنن بی‌افتخار آنست.

مراد از این مقدمه‌چینی اینکه، حزب توده در تمام دوران حیات بی‌فروغ خویش هیچ‌گاه و در هیچ زمینه‌ای، نه فکری، نه قلمی، نه قدمی، نه سیاسی، نه تشکیلاتی و نه مالی متکی به خود نبوده و اصولاً اصل اتکاء به نیروی خود، واژه‌هائی غریب در فرهنگ سیاسی حزب توده و زندگی عملی آن بوده است. بنابراین برای توفان نیز به عنوان محصول طبیعی و بلافصل آن درخت بدگهر و ادامه دهنده راه نوکرمنشانه حزب توده، اصل اتکاء به نیروی خود همانقدر بیگانه و دوراز تحقق است که برای حزب توده بود. و درست بر زمینه چنین متن تفکریست که توفان از درک یکی از اصول اساسی جنبش مسلحانه پیشتاز درمانده می‌گردد. او نمی‌تواند درک کند که جنبشی با دستانی خالی اما با قلبی بزرگ و سرشار از امید و اراده از صفر شروع کند. برای ایجاد حداقل امکانات عرق بریزد و خون فدا کند، تا امکانات نوینی را فراهم کرده و خود را در همه زمینه‌ها رشد و تکامل دهد.

توفان به راستی نمی‌تواند درک کند که بازوان مسلح انقلاب، در شروع نبرد مسلحانه خلق، امکانات مالی انقلاب را از مصادره موسسات مالی ضدانقلاب فراهم کرده است. توفان با تنگ‌نظری خاص سوسیال رفرمیست‌های خارج، چگونه می‌تواند درک کند که جنبش مسلحانه پیشتاز در رشد و اعتلای شکوهمند خویش، هاله‌ای

وسیع از طرفداران صمیمی و مبارز بر حول خویش در داخل و خارج از کشور به وجود آورده که با جان و دل همه امکانات خویش را در خدمت پیشاهنگان مسلح انقلابی خود قرار می‌دهند."

ناراحتی جبهه ملی ایران و پیروانش این است که توفان دست‌آخ‌های آنها را از سازمان‌های امنیتی ممالک لیبی و عراق و شوروی و سایر ممالک خاورمیانه باز کرده است و نشان داده که سازمان‌های مدعی استقلال، باید بر اصل تکیه بر نیروی خود استوار باشند. توفان نشان داده است که:

"آن کسانی که خود در جای امن مقرر گزیده و آسوده خاطر و ایمن زندگی می‌گذرانند ولی این جوانان قهرمان را به ادامه راه غلط و ریختن خون خود تشویق می‌کنند، آن کسانی که با پول و وسایلی که در اختیار چریک‌ها می‌گذارند جوانان میهن ما را به بی‌راهه می‌کشانند که فرجام آن همین است که در برابر چشم ما است، این کسان در مرگ نابهنگام این جوانان مسئولیت سنگین بر عهده دارند" (توفان شماره ۱۱۳ - دیماه ۱۳۵۵).

کلمه به کلمه این نقل قول عین واقعیت است. رهبران جبهه ملی ایران و یاران نشریه "نبرد" در تشویق این راه غلط و ریختن خون جوانان میهن ما، در حمایت از نزدیکی به شوروی و هول دادن چریک‌ها به دامن حزب توده ایران و شوروی نقش مهمی بازی کرده‌اند که ما نتایج اسفبار آنرا در انقلاب ایران دیده‌ایم. آقایان حسن ماسالی، کامبیز روستا، خسرو پارسا، خسرو کلانتری و سایر رهبران جبهه ملی ایران از این زمره‌اند. آقای مهدی خانبابا‌تهرانی که راه چریکی را با نشریه "نبرد" همراه دوستانش تبلیغ و تشویق می‌کرد نیز از این قماشند که حتی جرات آن را نداشتند که از محضر مردم شریف ایران برای این رهنمودهای خانمانسوزی که دادند پوزش بطلبند و علی‌رغم تمام اسنادی که در زمان خودش منتشر شده بود این وقاحت را دارند که با حمله به توفان به انکار خیانت خویش به مصالح جنبش ملی ایران و انقلاب ایران بپردازند.

امروز سال‌ها بعد از انقلاب ایران و سال‌ها بعد از حمله آمریکا به عراق و لیبی همه اسناد همدستی جبهه ملی ایران با سازمان امنیت این کشورها در دست ارتجاع جهانی است که می‌تواند از آنها برای نرم کردن کسانی که پول می‌گرفته‌اند و امروز سکوت می‌کنند و به خود انتقادی نمی‌نمایند استفاده کند

و شاید هم استفاده کرده است. تنها راه مبارزه با فشار دشمن پناه آوردن به خلق و گفتن حقایق است. این کار را هیچکدام از رهبران جبهه ملی ایران که این اخاذی را انجام داده‌اند در پیش نگرفته‌اند و همیشه جای پرسش از آنها و نگرستن‌اشان با نظر تردید باز است.

در مورد آقای حسن ماسالی وضع طور دیگری است. در مورد ایشان از همان دوران قهرمان‌بازی‌هایشان، سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان با صراحت و مسئولیت در مقابل خلق ایران ماهیت ایشان را نشان داد و این است که ایشان دیگر نمی‌تواند با وضعیتی که پیش آمده است سکوت اختیار کند. اعترافات اخیر آقای حسن ماسالی در مورد اخاذی از لیبی، عراق و فلسطین و سکوت در مورد اخاذی از سوریه و شوروی به این علت است که دیگر جای هیچ انکاری باقی نمانده است و اسنادش در دست سازمان‌های امنیتی جهان و ایران وجود دارند، و گذشته از آن طرح این مسایل از جانب ایشان به عنوان خاطرات "انقلابی"، در کتاب‌های بی‌ارزش و بی‌سند ایشان، و یا در مصاحبه‌های سفراتی، برای این است که خودشان ابتکار عمل و هدایت بحث‌هایی را که در این زمینه می‌شود به عهده گیرند و بار گناهان را به گردن سایرین بیفکنند. و یا حتی مدعی شوند همه گروه‌ها پول می‌گرفته‌اند تا با این اتهام بی‌شرمانه بار خیانت خود را سبک کنند.

نویسندگان "به کجا چنین شتابان" همان کسانی هستند که متحد آقای حسن ماسالی و هم‌قماشان ایشان بودند و تا روز آخر چه قبل و چه بعد از انقلاب با ایشان در ایران و خارج ایران همکاری، همدستی نموده از ایشان با این سوءسابقه ضدانقلابی حمایت می‌کردند. زیرا خود این متحدان نیز به نرخ روز نان می‌خوردند و "انقلابیون مصلحتی" هستند. امروز کار فضاحت به جایی رسیده است که همه آن متحدان دیروزی ایشان، ایشان را که در محراب آمریکائی‌ها و نوکرانش سجده می‌کند و از این نشست اپوزیسیون آمریکائی و خودفروخته و ساخته سازمان‌های جاسوسی به نشست دیگر می‌رود، از این فرد برای اینکه آلوده نشوند فاصله می‌گیرند.

امروز اگر کسی آقای حسن ماسالی و هم‌پالگی‌های وی را افشاء کند هنر زیادی به خرج نداده است. از قدیم گفته‌اند "مما چو حل گشت آسان شود". باید از این عده باید پرسید که در آن روز که توفان آقای حسن ماسالی و نقش جبهه ملی ایران بخش خاورمیانه و غیرخاور میانه را که سکوت اختیار کرده بود، افشاء می‌کرد و مورد تهاجم جریان‌های خودفروخته بود، کجا بودند؟ آنروز که توفان این جریان‌های ناسالم را در خدمت مردم ایران افشاء می‌کرد این آقایان به توفان حمله کرده و می‌نوشتند: به کجا چنین شتابان" و یا با چماق "خط راست" به توفان حمله می‌کردند و امروز زمستان گذشته و روسپاهی به دغال مانده است.

خدمت جبهه ملی ایران، نماینده بورژوازی ملی ایران و جریان‌های چریکی مسلح به جریان‌های غیرپرولتری در زمان انقلاب

یکی از درگیری‌ها و اختلافات درون کنفدراسیون جهانی مسئله کسب قدرت سیاسی توسط کنفدراسیون جهانی بود که ما در این اثر به طور کلی در باره آنها بحث کرده و مستند آنرا بیان کرده‌ایم. مبارزه‌ای که بر سر این شعار انحرافی در گرفت در واقع بخش مهمی از تاریخ کنفدراسیون جهانی است. تمام "چپ"رها و نه تنها جبهه ملی ایران و به ویژه جریان‌های مسلح چریکی که میدان مبارزه‌شان به خارج از کشور و به عرصه کنفدراسیون جهانی منتقل شده بود و می‌خواستند "آتوریه چریکی" را اگر نه در ایران و جنبش کارگری بلکه به کنفدراسیون تحمیل کنند، مطرح می‌کردند که مسئله "سرنگونی رژیم شاه" باید به محور وحدت، مبارزه و جذب توده‌های دانشجویی در کنفدراسیون جهانی بدل شود. آنها کنفدراسیون جهانی را به سمتی می‌کشیدند که به جمعی انقلابی حرفه‌ای برای سرنگونی رژیم شاه تبدیل گردد.

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از همان بدو امر با توجه به درکی که از مبارزه دانشجویی و سندیکایی داشت با این سیاست در یک سازمان صنفی دانشجویی مخالف بود و این امر را کار سازمان‌های سیاسی می‌دانست، از جمله سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان و یا سایر سازمان‌های سیاسی از جمله جبهه ملی ایران و یا دیگران. به این جهت سازمان توفان دارای یک مشی دانشجویی و یک مشی سیاسی حزبی برای کسب قدرت سیاسی بود و این دو مشی را از یک‌دیگر متمایز می‌ساخت. یک سازمان سیاسی حزبی در عرصه‌های گوناگون فعالیت‌های اجتماعی شرکت دارد و سفیهانه است که در دستور کار همه این سازمان‌های غیر حزبی مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور روز قرار دهد.

سیاست "چپ"رها و از جمله جریان‌های مبارزه مسلحانه انفرادی نه تنها سیاستشان در مورد کنفدراسیون جهانی مخرب و تفرقه‌افکنانه بود و به نابودی کنفدراسیون متحد و موثر انجامید در عرصه سیاسی نیز طرح شعار "سرنگونی رژیم محمدرضا شاه" بدون طرح بدیلی که باید بعد از این حکومت بیاید و ذهنیات مردم نسبت به آن آگاه شود که به دام جریان‌های غیردموکراتیک نیفتند، اشتباهی راهبردی بود که آب به آسیاب نیروهای دیگر می‌ریخت. همان سیاست "چپ"روانه و بی‌سرانجام را این عده هنوز هم ادامه می‌دهند و از گذشته مملو از اشتباه خود هیچ نیاموخته‌اند.

برای توده دانشجو و کسانی که تحت تاثیر تبلیغات "چپ" روها و چریک‌ها قرار داشتند، نهایت آرزویشان سرنگونی رژیم شاه بود و می‌خواستند شاه برود و به این جهت بر این شعار تکیه می‌کردند بدون آنکه در مورد بدیل آن در میان توده‌ها بحث شود و هدف از این سرنگونی و مضمون و محتوی مترقی که می‌تواند و باید این شعار داشته باشد، عمیقا و به طور گسترده روشن گردد. طبیعتا طرح دورنمای بعد از سرنگونی در اتحاد نیروها تاثیر می‌گذاشت ولی یک نیروی انقلابی نمی‌تواند آینده را فدای لحظه و حال کند و از طرح مسایل بعد از انقلاب و آماده کردن ذهنی توده مردم برای آن اهداف آرمانی طفره رود، از ترس اینکه مبدا به وحدت کنونی خدش‌های وارد شود. نیروهای انقلابی می‌توانند با حفظ استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تبلیغاتی خود در اتحاد عمل و یا جبهه مشترکی بر سر شعارهای مرحله‌ای انقلاب با دیگر نیروهای هوادار آن شعار همکاری کرده و اتحاد برقرار کنند و این امر هرگز ناقض آن نیست که دورنمای آینده و درک خود را از این سرنگونی بیان کرده و تبلیغ کنند و زمینه مادی برای آن فراهم آورند. طرح درونمائی برای بعد از سرنگونی رژیم شاه ناقض مبارزه با شاه و یا نقض وحدت نیست، بلکه روشن کردن مرزهای این وحدت می‌باشد. کسانی که این شعارهای انحرافی برای اتحادیه دانشجویی را طرح می‌کردند در خواست‌ها و اهداف خویش نیز پیگیری نداشتند و تکیه به دورنما و آینده را موجب رمیدن بورژوازی ملی قلمداد کرده و در حد مطالبات بورژوازی باقی می‌ماندند و از مطالبات "انقلابی" خویش دست می‌کشیدند. در یک کلام آنها حتی در انحراف از خط‌مشی کنفدراسیون جهانی و درک نادرستشان از مبارزه توده‌ای دانشجویی نیز پیگیری منطقی نداشتند.

وقتی "چپ" روها و چریک‌ها کنفدراسیون جهانی را به یک حزب سیاسی بدل کردند که اتوریته‌اش را همه باید بپذیرند، آنوقت حق نداشتند تنها به شعار "سرنگونی رژیم شاه" اکتفاء کنند، زیرا این اهمال، آب ریختن به آسیاب نیروهای غیرپرولتری بود که ضد شاه بودند ولی خواهان یک حکومت دموکراتیک و هوادار اکثریت زحمت‌کشان در ایران نبودند. ایجاد ذهنیتی در جامعه و به ویژه در میان روشنفکران و آموزش‌هزاران نفر با این ذهنیت، فرصت طلائی‌ای بود که این تبلیغات در اختیار روحانیت ایران می‌گذاشت که با این نوع شعارهای کور در مبارزه، که هدف راهبردی را از دیده فروگذار می‌کند، موافق بودند. آنها در پشت پرده از خوشحالی بشکن می‌زدند و قند در دلشان آب می‌شد. شعار آقای خمینی مبنی بر "همه با هم" با شعار این "چپ" روها و چریک‌ها فرقی نداشت. شعار "همه با هم" آقای خمینی معنی واقعی‌اش این بود که ما همه بر سر سرنگونی رژیم شاه توافق کنیم، بعدش را به بعد موکول کنیم. روحانیت می‌دانست که با این شگرد، رهبری خود را به همه نیروهای غیرپرولتری تحمیل می‌کند، فضای سیاسی را به کف می‌آورد و هرگونه تلاش نیروهای انقلابی بعد از انقلاب را که باید به

دورنما و محتوی مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه توجه می‌کردند، به عنوان اقدامی ضدانقلابی و یا تلاش هواداران شاه سابق، در نطفه خفه می‌نمود. زمینه ایجاد این خفقان را خود این "چپ" روها از قبل فراهم کرده بودند. این جریان‌های ضد توده و قهرمان‌پرور نه تنها به کنفدراسیون جهانی با شعارهای انحرافی خویش صدمه زدند به جنبش مردم ایران نیز در هم صدائی و جوسازی و مهیا کردن تمام شرایط کسب قدرت از جانب روحانیت نیز صدمه زدند و خودشان نیز به سرعت یا باید به مواضع ارتجاعی می‌غلطیدند که در زمان تجاوز عراق به ایران بسیاری از آنها به همدست عملی صدام بدل شدند و برخی از آنها نظیر گُردها حتی از دولت عراق و اسرائیل کمک و یاری دریافت کردند و یا برخی به همدست حاکمیت بر مسند حکومت بدل گشتند و بی‌دورنمائی، فقدان ابتکار خویش را با دنباله‌روی از حکومت جبران نمودند. ریشه صدماتی که به انقلاب ایران خورد عمیق‌تر از آن است که گفته شود عده‌ای بعد از انقلاب شعارهای نادرست دادند و یا تحلیل نادرست داشتند. مبانی ریشه‌ای این تحلیل‌های نادرست که مشتی فرصت‌طلب از آن دکانی برای اخاذی باز کرده بودند از همین خارج از کشور آغاز شد.

دلیل این تغییر نظر رهبران کنونی و گذشته جبهه ملی ایران پس از سال‌ها سکوت و ریختن آب از آسیاب چیست؟

انقلاب ایران اسناد ساواک را در اختیار رژیم جمهوری اسلامی ایران قرار داده است و آنها بعد از سرنگونی صدام حسین به اسناد سازمان امنیت عراق نیز دست یافته‌اند. کشورهای امپریالیستی نیز با غارت مدارک سازمان امنیت عراق و لیبی و فروپاشی شوروی و تسلیم رهبران سابق جبهه ملی ایران و همکاری آنها با رژیم جمهوری اسلامی، مانند گردانندگان جمهوری اسلامی ایران از این واقعیات با خبرند. به گفته آقای حسن ماسالی در مصاحبه تلویزیونی خویش، سازمان امنیت آلمان در خانه‌گردی خانم اشرف دهقانی در شهر فرانکفورت در آلمان که در تحت حمایت آقای کامبیز روستا و مهدی خانیاباته‌رانی و سایر "کادر"ها قرار داشت، به بسیاری از این اسناد مهم دست یافت که آنها را در اختیار ساواک ایران قرار داده بود. خانم اشرف دهقانی دستگیر شد و برای ممانعت از جنجال بین‌المللی محرمانه توسط سازمان امنیت آلمان با هواپیما راهی لیبی گردید. ماموران شوروی که از روز نخست از جریان امور مطلع بودند، همواره می‌توانستند از این مدارک برای نرم کردن رهبران جبهه ملی ایران استفاده کنند و این امکان پس از فروپاشی شوروی سوسیال‌امپریالیستی بیش‌تر شده بود. تمام این مدارک سنگین جای هیچ‌گونه تکذیبی را برای رهبران جبهه ملی ایران باقی نمی‌گذارد و اعترافات پاره‌ای از آنها در حقیقت فرار به جلو بود تا تلاش کنند دامن خود را از این لجن آلوده بیرون بکشند و خود را مبری از هر تقصیری نشان دهند. آن بخش از رهبران جبهه ملی ایران که به حرف آمدند زمانی اعتراف کردند که همه جهان به این اسناد دست پیدا کرده بود.

تحولات بعدی در درون جبهه ملی ایران

جبهه ملی ایران با این سابقه ضدکمونیستی در درون جنبش دانشجویی خارج از کشور در اثر عوامل بسیار از جمله عوامل زیر به شدت تهدید به انزوا می‌شد.

۱- پیروزی انقلاب الجزایر و کوبا و رهبری این نیروها در دست کمونیست‌ها و جریان‌های انقلابی غیر کمونیست ولی نه ضدکمونیست.

۲- رشد جنبش‌های آزادیبخش در آفریقا در کنگو، آفریقای جنوبی، آنگولا، زامبیا، موزامبیک و... با ماهیت ضدامپریالیستی.

۳- رشد مبارزات انقلابی مردم فلسطین بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم.

۴- پیروزی مبارزات آزادیبخش مردم هندوچین در ویتنام، لائوس و کامبوج به رهبر کمونیست‌ها.

۵- رشد مبارزات اعتراضی کارگران و دانشجویان در آمریکا و اروپا به رهبری نیروهای کمونیست.

۶- رشد مبارزات دانشجویی در ایران و پیدایش گرایش‌های چپ.

۷- نزاع عظیم ایدئولوژیک در عرصه جهانی میان اردوگاه مارکسیسم لنینیسم و رویزیونیسم.

۸- تغییر ترکیب طبقاتی دانشجویان در خارج از کشور که بیش‌تر از اقشار خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط بودند، به ویژه در آلمان که پایگاه اصلی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی بود. در چنین وضعیتی برای جبهه ملی ایران ممکن نبود که بتواند با همان شعارهای ضدکمونیستی سابق که نظر به همکاری با "دوستان آمریکائی خاورمیانه" داشت و آمریکا را نماینده "دنای آزاد" می‌دانست و مقولات علمی "بورژوازی" و "امپریالیسم" را محصول خدعه کمونیست‌ها و استالینیست‌ها به حساب می‌آورد، به میدان آید. این تئوری‌ها و نظریات سیاسی دیگر خریداری نداشتند.

چند دهه بعد از کودتا و محبوبیت کمونیسم در جهان و استقبال روشنفکران و طبقه کارگر از مارکسیسم لنینیسم، زمینه تبلیغات "راه مصدق" را که معلوم نیست چیست، از میان برده بود و دیگر قدرت جذب کسی را نداشت. جبهه ملی ایران فاقد یک برنامه انقلابی و بنیادی برای تغییر مناسبات حاکم سیاسی اقتصادی و اجتماعی در ایران بود. به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید احترام می‌گذاشت و از مناسبات غارتگرانه سرمایه‌داری در ایران بنا بر ماهیت بورژوائیش دفاع می‌کرد. آرمان جبهه ملی ایران این بود که شاه سلطنت کند و نه حکومت و به قانون اساسی انقلاب مشروطیت احترام بگذارد و آنرا اجراء نماید. هجوم ایدئولوژیک مارکسیسم لنینیسم جبهه مقوائی نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی ایران در خارج از

کشور را برهم زد و متلاشی ساخت. هویت جبهه ملی ایران دستخوش دگرگونی شده بود. بعد از درگذشت مصدق که تاکنون نفس حضور و جنبه اقتدارش همه این نقاط ضعف را پر می‌کرد و پیام‌هایش برای کنگره‌های کنفدراسیون و یا جبهه ملی ایران، به جبهه ملی ایران نیرو می‌بخشید، کار "راه مصدق" را نیز به بن‌بست رساند. جبهه ملی ایران یک سلاح تبلیغاتی و بسیجی خویش را از دست داده بود. شعارهای پایان دادن به حصرخانگی مصدق و یا ارسال پیام به کنگره‌های کنفدراسیون جهانی و برعکس، دورانش به ته کشید و حال باید هویت جدیدی برای توجیه ادامه بقا اختراع می‌شد. "راه مصدق" دیگر به بن‌بست کشیده بود.

مجموعه این تأثیرات در درون جبهه ملی ایران نیز موثر بود و منجر به انشعابات در درون جبهه ملی ایران گردید، به طوری که جناح‌های عمیقاً ضدکمونیست و مذهبی از آن جدا گردیدند، ولی جبهه ملی ایران هیچ‌گاه نتوانست نشئه ضدکمونیستی خود را در مورد گذشته انقلابی حزب توده ایران و اتحاد جماهیر شوروی لنینی-استالینی از دست بدهد، زیرا این مخالفت، به هویت تاریخی و توجیه سیاست گذشته وی نیز برمی‌گشت. علی‌رغم این نکات می‌شد این دو دوره متفاوت را در درون جبهه ملی ایران مشاهده کرد. در این دوره جبهه ملی ایران به جبهه جهانی مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی روی آورده بود و سازمانی مترقی و پیشرفته بود. بسیاری از کادرهای آن در پشتیبانی از رفیق مائوتسه دون و انقلاب چین از مارکسیست لنینیست‌ها سبقت می‌گرفتند و حتی تجربه پیروزمند انقلاب چین را وسیله‌ای می‌کردند تا به گذشته حزب توده ایران بتازند که نتوانسته است در ایران این تجربه موفق چین را به کرسی بنشانند. این دوره، دوره شکوفائی کار دموکراتیک و ضدامپریالیستی و مثبت جبهه ملی ایران در خارج از کشور بود.

دوره سوم تحولات جبهه ملی ایران دوره‌ای است که با رشد مبارزه مسلحانه چریکی در ایران روبرو بود و رهبران این جبهه ملی کاسبکارانه به آن روی آوردند. در این دوره افق جدیدی در مقابل چشمان جبهه ملی ایران گشوده شد تا هم از علائق ضدکمونیستی خویش الهام بگیرند، هم قبای تظاهر به "مارکسیسم ناب" را برازنده اندامشان بدوزند و هم از بحران و بی‌دورنمائی درونی رها شوند و راه نجاتی بیابند، مضاعف بر اینکه در این دگردیسی نوین بوی کباب نیز به مشام می‌رسید و حقوق بازنشستگی بسیاری از این رهبران نیز توسط لیبی، عراق، فلسطین، سوریه و شوروی تامین می‌شد.

راه نجات جبهه ملی ایران از این مخمصه روی آوردن به "چپ" بود تا از این طریق به حیات خویش، ولی با همان مضمون ضدکمونیستی ادامه دهد. جبهه ملی ایران به یکباره با حمله به استالین و لنینیسم و حزبیّت و حمایت از تروتسکی و همه دشمنان مارکسیسم لنینیسم پرچم "مارکسیسم ناب" را که

کسی تا به حال نفهمیده است چه چیزی است، بلند کرد و مدعی شد که باید از خود مارکس شروع کرد. در این زمینه طبیعتاً انحرافات بین‌المللی احزاب سابقاً کمونیست و رشد رویزیونیسم و سیاست منحرفان جریانی به نام "جنبش نوین کمونیستی ایران" که بشدت ضد مبارزات حزب توده ایران در گذشته و نافی جنبش کمونیستی ایران و تا حدودی جهان بود نیز به آنها الهام می‌بخشید. پیدایش جنبش چریکی در ایران که حرکتی مسلحانه و بدون شعور سیاسی عمیق و تئوریک بود و با نفی حزب و توسل به تئوری‌های ضدحزبی چریک‌های آمریکای لاتین، با مخالفت با استالین و بی‌توجهی به بروز رویزیونیسم که دشمن کمونیسم بود سر برآورده بود، مشام طبقاتی جبهه ملی ایران را تیز کرد و دریافت که می‌تواند از اسلحه چریکی برای مبارزه با حزب، حزبیت و مارکسیسم لنینیسم و سازمان مارکسیستی * لنینیستی توفان استفاده کند. البته این چرخش طبقاتی جبهه ملی ایران از دید ماموران امنیتی شوروی و جاسوسان حزب توده ایران که هم در درون رهبری جبهه ملی ایران نفوذ داشتند و هم دور رهبران جبهه ملی ایران را گرفته بودند، پنهان نماند. آنها به خوبی می‌دانستند که از طریق جنبش آزادیبخش فلسطین، جمهوری یمن دموکراتیک (راديو میهنپرستان)، جمهوری لیبی، عراق و سوریه که همگی آنها زیر نفوذ شوروی‌ها بودند، می‌توانند از طریق کاتالیزاتور جبهه ملی ایران در داخل چریک‌ها نفوذ کرده و با تأیید تبلیغات ضدکمونیستی جبهه ملی ایران بر ضد مارکسیست لنینیست‌ها، آنها را به سمت خود با تمام امکاناتی که در اختیار دارند جلب کنند. چریک‌ها به عنوان یک جریان انقلابی و دموکراتیک خرده‌بورژوازی و ضد حزبیت پرولتاریائی با تمایلات آرمانگرایانه سوسیالیستی و تمایل تاریخی به شوروی سابقاً سوسیالیستی، بهترین خوراک برای رویزیونیست‌ها بودند و ما در جریان انقلاب دیدیم که همه آنها به اردوگاه شوروی سوسیال‌امپریالیستی پیوستند و روس‌ها از طریق حزب توده ایران پس از رسیدن به اهدافشان، جبهه ملی ایران چریک شده را کنار گذارد و قربانی سیاست‌های خویش نمودند. روپوش سرخ پوشیدن جبهه ملی ایران، نه از روی اعتقادات کمونیستی آنها، بلکه از روی اعتقادات ضدکمونیستی آنها بود که حال تلاش می‌کردند برای مبارزه با مارکسیسم لنینیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و حزبیت کمونیستی با پرچم "سرخ" مبارزه کنند. نگاهی به سرنوشت تمام این رهبران چریک شده "انقلابی" بعد از شکست انقلاب بهمین نشان می‌دهد که یا با نظریات ضدکمونیستی خویش خانه‌نشین شده‌اند، یا به همکاری با شاه و شاپور بختیار دست زدند و یا به عوامل سرسپرده امپریالیسم بدل گردیدند. نگاهی به زندگی حسن ماسالی در بعد از انقلاب آموزنده است. این آقای "کمونیست ناب" و رهبر کل جبهه ملی ایران به یکباره مسئول امور بین‌المللی نهضت مقاومت ملی ایران (شاپور

بختیار - توفان) از کار در آمد و با رضا پهلوی تماس گرفت و به گفتگو نشست و آنطور که نشریه "قیام ایران" ارگان شاپور بختیار در دوره جدید شماره ۲۱ در سال ۱۹۹۵ نوشت:

"آقای حسن ماسالی مسئول امور بین‌المللی نهضت مقاومت ملی ایران در تاریخ ۲۷ مارس با مسئول بخش ایران در وزارت خارجه آمریکا ملاقات کردند. در این ملاقات، شرایط بحرانی ایران، موقعیت رژیم جمهوری اسلامی و نقش اپوزیسیون ملی - دموکرات مورد بررسی و تبادل نظر قرار گرفتند. ایشان همچنین با یکی از مشاوران "کوشش ملی برای استقرار دموکراسی" که یک بنیاد غیرانتفاعی است در باره تحولات آینده ایران تبادل نظر به عمل آوردند."

البته برای روشنی امر باید اشاره کرد که این بنیاد غیرانتفاعی بخشی از سازمان جاسوسی آمریکا است که برنامه‌های انقلاب مخملی در جهان را سازمان می‌دهد و جریان‌های ضدکمونیستی را تقویت می‌کند. این تشکل مانند همان تشکیلات معروف "انجمن دوستداران آمریکائی خاورمیانه" است. آقای حسن ماسالی مانند سلفش به اصل خود برگشته بود.

در این دوره سوم که جبهه ملی ایران رفته بود راه رفتن کبک را بیاموزد ولی راه رفتن خودش را نیز فراموش کرد، نقش بسیار مخربی در جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی ایفاء نمود. آنها به یاری گروه سازمان برافکن "کادر"ها مانع می‌شدند که چریک‌ها با تئوری‌های مارکسیستی و ضد رویزیونیستی آشنا شوند. نمونه مذاکرات حمید اشرف رهبر چریک‌های فدائی خلق و تقی شهرام از سازمان پیکار که نوار صوتی‌اش منتشر شده است از بی‌خبری و سطح نازل بحث‌های وی خبر می‌دهد. طبیعی است که چنین درک نازلی از مبارزه ایدئولوژیک و تاریخ جنبش کمونیستی جهانی و ایران می‌توانست از این افراد قربانیان سیاسی برای جبهه ملی ایران و حزب توده ایران فراهم آورد که متأسفانه آورد و نتایج مرگباری برای انقلاب ایران داشت. نقش جبهه ملی ایران و همدستانشان "کادر"ها را که مبلغ و مدافع سرسخت چنین طرز تفکر ضدحزبی بودند در تخریب انقلاب ایران نمی‌توان ناگفته گذارد. در این دوره بود که نتایج این سیاست شوم در کنفدراسیون جهانی نیز بروز کرد. نزدیکی به حزب توده ایران و شوروی، توسل به مبارزه چریکی شهری به مثابه مبارزه‌ای برای نفی "بروکراسی حزبی" و به راه انداختن موتور بزرگ توسط موتور کوچک و عملیات انتحاری شهادت، روحیه شهیدپروری زمینه را برای نفی مبارزه توده‌ای در میان پاره‌ای روشنفکران فراهم ساخت.

البته انحراف جمهوری توده‌ای چین از راه انقلاب، عرضه تئوری ضدانقلابی "سه دنیا" و توجیه همدستی با امپریالیسم آمریکا در قبال سوسیال‌امپریالیسم شوروی و هجوم گسترده رویزیونیست‌ها به مارکسیسم لنینیسم، تحت عنوان مبارزه با "مائوئیسم"، زمینه سقوط چریک‌ها و سوء استفاده ضدکمونیستی جبهه ملی ایران و "کادر"ها (مهدی خانباباته‌رانی، مجید زربخش، پرویز نعمان - توفان) را برای ماهی گرفتن از آب گل‌آلود فراهم کرده بود.

جبهه ملی ایران و گاهنامه "کارگر"

هواداران نشریه "کارگر" بخشی از رهبران و اعضاء جبهه ملی ایران بودند که در عین همکاری تنگاتنگ و بدون انتقاد نسبت به سیاست‌های جبهه ملی ایران حتی در زمان همکاری آنها با عراق و لیبی و نزدیکی به رویزیونیست‌های شوروی و حزب توده ایران در خاورمیانه، به نوعی به "مارکسیسم اکونومیستی" روی آورده بودند. نظریات دموکراتیک این جریان اکونومیستی و شبه مارکسیستی با نظریات دموکراتیک سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در کنفدراسیون جهانی بسیار قرابت داشت و نشان می‌داد که با آنها تقریباً درک مشترکی از سازمان توده‌ای، ملی، علنی و دموکراتیک کنفدراسیون جهان موجود است. این تشکیلات به تدریج مواضع خویش را تصحیح کرد و به چپ گرایش یافت، از لنینیسم سخن گفت، ولی هیچ‌گاه نتوانست بندگان خویش را از جبهه ملی و علائق سنتی نسبت به آن بی‌برد و در مقابل سیاست غلط و خرابکارانه رهبری آنها در جنبش ملی و دموکراتیک به مقابله برخیزد. بند "رفاقت طبقاتی" آنها قدرتمندتر از مبارزه طبقاتی بود. در جریان انقلاب و بعد از انقلاب این جریان که سازمانی با نام "جنبش مستقل کارگری" ایجاد کرده بود، در بسیاری نظریات خویش متحول شد، به طوری که به دفاع از استالین پرداخت و این زمینه‌ای شد تا همکاری ما با آنها در سطح دموکراتیک و اتحاد عمل در مسایل مشخص روز، در عرصه سیاسی به ایجاد یک همکاری عمیق‌تر با دورنمای وحدت منجر شود. تلاش‌های جداگانه در چارچوب نشریه "ندای وحدت" که برای نزدیکی جریان‌های مارکسیستی لنینیستی و یا حداقل مدعی م-لامی به وجود آمده بود، سرانجام در اثر انشعابی که از جمله بر سر مسئله استالین و همکاری گروه "کارگر" با کمونیست‌های توفانی به وجود آمد، برهم خورد و امکان وحدت ایدئولوژیک و سیاسی در تشکیلی واحد با آنها مقدور نگردید. این تشکل نیز با اتخاذ مواضع راست و ضد مارکسیستی لنینیستی به تدریج متلاشی شد و باقیمانده آنها نیز به همکاری با سازمان بدنام فدائیان اکثریت پرداختند. سازمانی که هیچ‌گاه بوئی از مارکسیسم لنینیسم نبرده بود.

ولی نقش این گروه تا قبل از انشعاب در درون کنفدراسیون جهانی مثبت بود و مانع مهمی بر سر راه منحرفان محسوب شده و مانند سدی در قبال انحرافات درون کنفدراسیون جهانی قرار داشت و با سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان نیز همکاری نزدیکی در مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی ایجاد کرده بود. در این عرصه به ویژه باید از نقش محمود راسخ افشار و دکتر منصور بیات زاده نام برد که یکی از بندهای مهم همکاری سازمان ما با این بخش مسئول و متعهد در درون جبهه ملی ایران

بود. متاسفانه جنبه‌های عاطفی و طبقاتی نزدیکی به سایر رهبران جبهه ملی و سابقه همکاری مشترک آنها، مانع شد که آنها در جریان انشعاب کنفدراسیون جهانی علی‌رغم مخالفتی که با خطامشی چریکی داشتند و کنفدراسیون جهانی را سازمانی غیرحزبی و ایدئولوژیک می‌شمردند، از بخش منشعب به رهبری جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها و ماموران علنی و مخفی توده‌ای‌ها که کنفدراسیون جهانی را به پشت جبهه جنبش مسلحانه داخل کشور بدل می‌کرد، فاصله بگیرند و با آنها مبارزه کنند. آنها نیز به دنبال آقای حسن ماسالی، خسرو پارسا، کامبیز روستا و سایر رهبران جبهه راه افتادند. در تأیید این نظریات، ما آقای منوچهر صالحی "عضو هیئت اجراییه «جبهه ملی ایران خارج از کشور» و همچنین عضو محفل نیمه مخفی «کارگر»" را به شهادت می‌طلبیم:

سند شماره ۱۰ دفتر اسناد فصل یازدهم

جنبش مسلحانه ایران و سازمان‌های خارج از کشور

فارسی | BBC NEWS

صفحه اول کرونا پخش زنده ویدیو تلویزیون رادیو ایران افغانستان جهان ها

جنبش مسلحانه ایران و سازمان‌های خارج از کشور

۱۸ بهمن ۱۳۸۹ - ۷ فوریه ۲۰۱۱
به روز شده در ۲۰ بهمن ۱۳۸۹ - ۹ فوریه ۲۰۱۱

با فرارسیدن ۱۹ بهمن ۱۳۸۹، چهل سال از رخداد سیاهکل می‌گذرد. در آن زمان من جوانی ۲۸ ساله بودم که در آلمان به سر می‌بردم و همزمان عضو کنفدراسیون جهانی، عضو هیئت اجراییه "جبهه ملی ایران خارج از کشور" و همچنین عضو محفل نیمه مخفی "کارگر" بودم که گروهی مارکسیستی بود.

جنبش مسلحانه ایران و سازمان‌های خارج از کشور

منوچهر صالحی

• فوریه ۲۰۱۱ - ۲۰ بهمن ۱۳۸۹



با فرارسیدن ۱۹ بهمن ۱۳۸۹، چهل سال از رخداد سیاهکل می‌گذرد. در آن زمان من جوانی ۲۸ ساله بودم که در آلمان به سر می‌بردم و همزمان عضو کنفدراسیون جهانی، عضو هیئت اجراییه "جبهه ملی ایران خارج از کشور" و همچنین عضو محفل نیمه مخفی "کارگر" بودم که گروهی مارکسیستی بود. بنابراین در کوران مبارزات سیاسی آن زمان قرار داشتم و رخداد سیاهکل و پیدایش جنبش‌های مسلحانه در ایران در زندگی من بی‌تأثیر نبود.

روایت سیاهکل

در زمانی که من در آلمان می‌زیستم و بدون آنکه از فعالیت‌های سیاسی برادر کوچکم ایرج با خبر باشم، او با کسانی چون البرز محرابی، عباس دانش بهزادی و محمدعلی محدث قندچی در دوران تحصیل در دانشکده دامپزشکی تهران دوست بود و آنها با هم "مطالعات مارکسیستی" می‌کردند.

علاوه بر آن محمدعلی محدث قندچی دوست خانوادگی برادرم بود و برای دیدار برادرم هر از چند گاهی به خانه ما می‌آمد. همین دوستی سبب شد تا برادرم به همراه عباس دانش بهزادی و محمدعلی محدث قندچی برای آغاز جنبش مسلحانه پارتیزانی به سیاهکل برود. برادرم اما چند روز پیش از آغاز مبارزه مسلحانه دچار تردید و دو دلی شد و بدون آنکه به دوستان خود بگوید، از کوه به تهران بازگشت و پس از سه روز اقامت در تهران به سر کار خود که در دوگنبدان در استان لرستان بود، رفت.

درباره نویسنده



منوچهر صالحی، در دوران نخست وزیری علی امینی که فضای سیاسی کمی باز شده بود، در ارتباط با جبهه ملی قرار گرفت. در سال ۱۳۴۲ برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در آنجا به عضویت کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و نیز جبهه ملی ایران در آلمان درآمد.

از دسامبر ۱۹۶۸ تا تابستان ۱۹۷۱ عضو هیئت اجراییه جبهه ملی خارج از کشور بود و در کنار آن در سال ۱۹۶۹ با برخی از رفقای جبهه ملی و برخی از چپ‌های مستقل، "گروه کارگر" را به وجود آوردند. با پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و عضو "جبهه دمکراتیک ملی ایران" شد. در سال ۱۹۹۷ با برخی دیگر از رفقای چپ "شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران" را به‌وجود آورد که هنوز فعال است. در تابستان ۲۰۰۸، به خاطر اختلافات سیاسی و سلیقه‌ای در تابستان ۲۰۰۸ به همکاری خود با این شورا پایان داد و اکنون عضو هیچ سازمان سیاسی ایرانی نیست. او چند کتاب نیز تالیف و ترجمه کرده است.

بنا بر اسناد "ساواک" که در نخستین جلد کتاب "چریک‌های فدائی خلق، از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷" انتشار یافته، دیگران که در سیاهکل ماندند، پنداشتند برادرم در هنگام جمع‌آوری هیزم از کوه پرت شده و مرده است. آنها حتی کوشیدند جسد او را بیابند، اما این تلاش بی‌نتیجه ماند. از ۹ تنی که در جنبش سیاهکل شرکت داشتند، هادی خدا بنده پیش از آنکه مبارزه آغاز شود، در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ توسط مردم دهکده خسبالات دستگیر و به ژاندارمی تحویل داده شد.

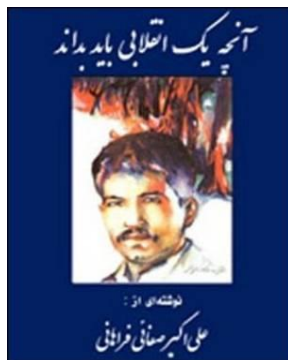
علی اکبر صفائی فراهانی، هوشنگ نیری و جلیل انفرادی برای رهائی خدابنده در غروب همان روز به پاسگاه سیاهکل حمله کردند که طی آن یک ژاندارم کشته و جلیل انفرادی نیز اشتباهاً توسط صفائی فراهانی زخمی شد.

آن سه پس از حمله موفقیت آمیز به پاسگاه به دهکده چهل ستون رفتند و در آنجا توسط مردم آن روستا دستگیر و دست و پا بسته به ژاندارمری تحویل داده شدند.

در نخستین برخورد نظامی میان مابقی اعضاء گروه با نیروهای نظامی دولتی، صمیمی ترین دوست برادرم محمدعلی محدث قندچی ترسید و گریخت و خود را پنهان ساخت و پس از هشت یا نه روز گرسنگی خود را در ۷ اسفند به روستائی رساند و ژاندارمری با راهنمایی مردم روستائی توانست او را دستگیر کند.

عباس دانش بهزادی، احمد فرهودی، رحیم سمعی و مهدی اسحاقی پس از چند روز سرگردانی تصمیم می گیرند خود را تسلیم نیروهای دولتی کنند، اما با مقاومت آنها روبه رو و مجبور می شوند با نیروهای نظامی بجنگند که طی آن سمعی و اسحاقی کشته شدند و فرهودی زخمی و اسیر گشت و دانش بهزادی توانست از معرکه در رود، اما توسط مردم شناسائی شد و ژاندارم ها او را دستگیر کردند. در رخداد سیاهکل به جز رحیم سمعی و مهدی اسحاقی، یک غیرنظامی و همچنین ۵ نظامی کشته شدند.

دو دوست برادرم، عباس دانش بهزادی و محمدعلی محدث قندچی، پس از تحمل شکنجه های وحشیانه سرانجام کسانی را که گرفتار نشده بودند، "لو" دادند و در این رابطه ساواک توانست رد برادرم را بیابد. او را در قطار و هنگام سفر به دوگنبدان دستگیر کردند و آن چنان شکنجه دادند که ۳ روز بی هوش بود.



تا ۶ ماه خانواده من نمی‌دانست بر سر برادرم چه آمده است و مقامات دولتی هم به آنها خبری مبنی بر دستگیر شدنش ندادند. برادرم پس از تحمل شکنجه‌های سنگین دانستی‌های خود را در اختیار "ساواک" قرار داد و از آنجا که در ماجرای سیاهکل مستقیماً شرکت نداشت و "ساواک" نتوانست مدارک بیش‌تری علیه او به دست آورد، پس از چندی از زندان آزاد شد و توانست از آن معرکه جان سالم به در برد. من از این ماجرا هنگامی با خبر شدم که برادرم از زندان رها گشت.

اما دو دوست مبارز برادرم عباس دانش بهزادی و محمدعلی محدث قندچی همراه با دیگر اعضاء "گروه جنگل" و بخشی از اعضاء "گروه شهر" توسط دادگاه نظامی رژیم به اعدام محکوم و به فرمان مستقیم محمدرضا شاه در سحرگاه ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ تیرباران شدند. آنها جان خود را برای تحقق آرمان‌های انسانی خویش فدا کردند.

دولت ایران در زمان سلطنت محمدرضا شاه به‌خاطر همسایگی با روسیه شوروی، به‌خاطر داشتن منابع سرشار نفت و همکاری نیمه مخفی با اسرائیل، یکی از متحدین مهم غرب در منطقه بود و حتی ایالات متحده و انگلستان برای کاستن هزینه نظامی خود در خلیج فارس، مسئولیت "ژاندارم منطقه" را به ارتش ایران واگذارند.

در آن زمان رسانه‌های خبری غرب چنین وامی‌نمودند که شاه در پی ساختن ایرانی مدرن است و در نتیجه در برابر جنایات و فساد آن رژیم سکوت می‌کردند. به همین دلیل کنفدراسیون، یعنی یکی از سازمان‌هایی که من عضو آن بودم، می‌کوشید با انتشار اسناد فساد مالی خانواده پهلوی، تهیه گزارش از پایمالی حقوق اساسی مردم توسط نهادهای سرکوب دیکتاتور ایران، چهره واقعی استبدادی رژیم شاه را به افکار عمومی جهانیان بشناساند.

به‌همین دلیل کنفدراسیون از مبارزات همه مردم ایران، از نیروهای مذهبی گرفته تا نیروهای ملی و چپ، و همچنین از مبارزات صلح‌آمیز تا مسلحانه پشتیبانی می‌کرد و توفیری میان اشکال مبارزات آن نیروها نمی‌گذاشت.

به نظر من کنفدراسیون یکی از بهترین سازمان‌های دموکراتیک تاریخ ایران بود که در آن گروه‌ها و افراد مختلف با داشتن بینش‌ها و باورهای مختلف در کنار هم و با هم برای یک هدف مشترک، یعنی دفاع از حقوق پایمال شده مردم ایران مبارزه می‌کردند.

جبهه ملی خاورمیانه

من از دسامبر ۱۹۶۸ تا تابستان ۱۹۷۱ در دو دوره یکی از اعضای هیئت اجرایی پنج نفره "جبهه ملی خارج از کشور" بودم. در دوره دوم سه تن از اعضای هیئت اجرایی جبهه ملی همزمان عضو گروه مارکسیستی "کارگر" و دو تن دیگر بنا بر اطلاعاتی که اینک از آن برخوردارم، عضو گروه مارکسیستی - لنینیستی "ستاره" بودند.

در آن زمان، منوچهر کلانتری که دانی بیژن جزنی و یکی از اعضای اولیه گروه جزنی بود، در انگلستان به سر می‌برد. تقریباً شش ماه پیش از رخداد سیاهکل یکی از خویشاوندان کلانتری که در آمریکا تحصیل می‌کرد و عضو جبهه ملی آمریکا بود، به اروپا آمد و به ما خبر داد که در ایران نیروئی چریکی به وجود آمده است و می‌خواهد مبارزه پارتیزانی علیه رژیم را آغاز کند و اینک چند تن از اعضای این گروه در خاورمیانه به سر می‌برند و جبهه ملی می‌تواند از طریق او با آنها رابطه برقرار کند. همین مسئله سبب شد تا اندیشه ایجاد "جبهه ملی خاورمیانه" به وجود آید، زیرا از یک سو می‌توانستیم با اعضای سازمان‌های چریکی که برای آموزش تعلیمات نظامی و تهیه اسلحه به عراق و فلسطین می‌آمدند، رابطه برقرار سازیم و با پیوند نیروهای درون و بیرون و ایجاد جبهه بزرگ‌تری از نیروها به ابعاد مبارزه با رژیم شاه بیفزاییم و از سوی دیگر، می‌توانستیم به تبلیغ مبارزه میان بسیاری از ایرانیان پردازیم که برای حج و زیارت مقبره‌های امامان شیعه به عربستان، عراق و سوریه سفر می‌کردند.

در آن زمان این باور وجود داشت هرگاه بتوانیم بخش اندکی از آن توده را جلب کار سیاسی مخفی کنیم، در آن صورت مبارزه با رژیم خودکامه شاه می‌توانست از کیفیت و کمیت نوینی برخوردار گردد.

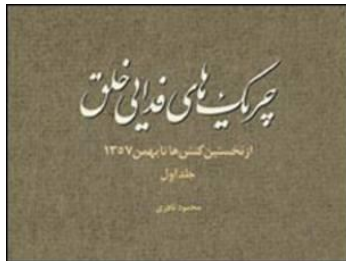
دو عضو هیئت اجرائیه که در عین حال عضو گروه "ستاره" بودند، خود را داوطلب رفتن به خاورمیانه و تأسیس "جبهه ملی خاورمیانه" کردند.

در آن زمان قرار بر این بود که "جبهه ملی خاورمیانه" سازمانی مخفی باشد تا رژیم شاه نتواند اعضاء آن را در تبانی با رژیم بعثی عراق دستگیر و همچنین ساواک نتواند در آن نفوذ کند. اما متأسفانه چنین نشد، زیرا رفقای که به خاورمیانه رفتند، بسیار زود و بدون تصمیم اکثریت اعضاء هیئت اجرائیه با برگزاری یکی دو تظاهرات در بغداد و چاپ عکس تظاهرکنندگان در روزنامه‌های عراقی موجودیت آن سازمان را علنی ساختند.

این کار در خدمت منافع آن روز رژیم عراق قرار داشت، زیرا در آن دوران، رژیم شاه از جنبش خودمختاری کردهای عراق به رهبری مصطفی بارزانی پشتیبانی می‌کرد و رژیم عراق نیز با کمک مالی و سیاسی به "جبهه ملی خاورمیانه" و حتی چریک‌هایی که به آن کشور رفت و آمد می‌کردند و از آنجا به لبنان و اردن می‌رفتند، کوشید رژیم شاه را مورد فشار متقابل قرار دهد.

همین امر سبب شد تا آن بخش از اعضاء هیئت اجرائیه که به گروه "ستاره" وابسته بود، در خاورمیانه راه دلخواه خود را در پیش گیرد و حتی روابط خود با سازمان‌های فدائی و مجاهدین را از ما، یعنی مابقی اعضاء هیئت اجرائیه پنهان نگاه دارد.

پس از رخداد سیاهکل شکاف میان دو بخش هیئت اجرائیه بیش‌تر شد، زیرا جبهه ملی خاورمیانه که نشریه "باختر امروز" را انتشار می‌داد، بدون مشورت با ما و بدون آنکه مصوبه‌ای از سوی کنگره و یا دیگر ارگان‌های جبهه ملی صادر شده باشد، به‌هواداری بی‌چون و چرا از آن جنبش پرداخت، در حالی که نه فقط ما، بلکه نیروهای مائوئیست و نیز هواداران روسیه شوروی در خارج از کشور برای آن جنبش چشم‌اندازی نمی‌دیدند.



منوچهر حامدی یکی از دو عضو هیئت اجراییه جبهه ملی خارج از کشور بود که برای ایجاد شاخه خاورمیانه این سازمان به آن منطقه رفت. او که در آغاز عضو گروه "ستاره" بود، پس از ایجاد "گروه اتحاد کمونیستی" عضو آن گروه گشت و به نمایندگی آن گروه به ایران رفت و در سال ۱۳۵۶ در یکی از "خانه‌های امن" سازمان چریک‌های فدائی خلق در رشت توسط پلیس کشته شد. یادش گرامی! در آن دوران چون بیش‌تر گروه‌های مائوئیست از خط سیاسی چین پیروی می‌کردند، پا را در یک کفش کرده بودند که در ایران مناسبات "نیمه فئودالی و نیمه مستعمره" حاکم است و در نتیجه راه مبارزه مسلحانه آنها، راه "محاصره شهرها از طریق روستاها" بود و در این راه نیز تلاش‌هایی در کردستان و مناطق قشقائی نشین ایران کردند، اما همه آن تلاش‌ها ناکام ماند.

پس از رخداد سیاهکل یک بخش کوچک از مائوئیست‌های سابق که در حال گسست از مائوئیسم بود، هوادار جنبش چریک شهری شد و پس از آمدن اشرف دهقانی به اروپا توانست به تدریج زمینه را برای همکاری مشترک با او هموار سازد. ما، یعنی مارکسیست‌های مستقلی که نه از شوروی و نه از چین و آلبانی پیروی می‌کردند و مناسباتی را که در آن کشورها وجود داشت، اقتصاد دولتی و نه مناسبات سوسیالیستی می‌پنداشتند، رهائی طبقه کارگر را وظیفه خود این طبقه می‌دانستیم و بر این باور نبودیم که بتوان با مبارزات چریکی شهری رژیم شاه را سرنگون ساخت. نمونه‌های تاریخی نیز نشان دادند که گسترش این روش مبارزه همه جا سبب افزایش اختناق گشت. بنابراین برای آنکه طبقه کارگر بتواند از پس کار سترگ رهایش خود برآید، باید به طبقه‌ای آگاه بدل می‌گشت.

ما در آن زمان ضعف تئوریک جنبش کارگری را پاشنه آشیل آن جنبش پنداشتیم و با انتشار نشریه "کارگر" به صورت گاهنامه کوشیدیم در حد توان خود مسائل و مشکلات ایران را با دامن زدن به بحث‌های تئوریک با روش دیالکتیک مارکس مورد بررسی قرار دهیم.

در همین رابطه طی سال‌های ۵۲-۱۳۵۱ چند مقاله در رد مبارزه مسلحانه و رد "تئوری بقاء" امیر پرویز پویان انتشار دادیم و همچنین در سال ۱۳۵۳ تئوری "جامعه نیمه فتودال و نیمه مستعمره" مائو را به مثابه تئوری ضد مارکسی نقد کردیم.

در کنار آن، کتاب‌های "آنتی دورینگ" فریدریش انگلس، "ایدئولوژی آلمانی" مارکس و انگلس و "مبارزات طبقاتی در فرانسه" مارکس را به فارسی برگرداندیم و انتشار دادیم.

اختلاف و انشعاب

سرانجام وجود اختلاف‌نظرهای تئوریک با گروه "ستاره" و تلاش آن گروه برای تبدیل "جبهه ملی خارج از کشور" به سازمان دنباله رو جنبش چریکی سبب شد تا گروه "کارگر" خود را از جبهه ملی خارج از کشور کنار کند. ما از آن پس در چارچوب کنفدراسیون به فعالیت‌های خود در پشتیبانی از مبارزات دمکراتیک مردم ایران ادامه دادیم. البته پس از تشکیل گروه "کارگر" ما همچنان عضو جبهه ملی باقی ماندیم، زیرا بر این باور بودیم که تحقق جامعه سوسیالیستی در کشوری عقب‌مانده چون ایران کار امروز و فردا نیست و بلکه آنچه در دستور روز قرار دارد، تحقق دولت دمکراتیک و متکی بر قانون در ایران است.

به همین دلیل در دورانی که من و دوستانم در رهبری جبهه ملی سهیم بودیم، توانستیم در کنگره‌ای که چند ماه پس از رخداد سیاهکل در تابستان ۱۳۵۰ در آلمان تشکیل شد، شعار "استقرار حکومت ملی هدف جبهه ملی ایران است"، را به شعار "استقرار حکومت دمکراتیک ملی هدف جبهه ملی ایران است"، تغییر دهیم، زیرا حکومتی می‌تواند ملی باشد، اما دمکراتیک نباشد.

همچنین بر این باور بودیم که با این شعار می‌توان از قانون اساسی مشروطه فراتر رفت، که بنا به اصل ۳۵ آن "سلطنت ودیعه‌ای" بود که "به موهبت الهی از

طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده" بود. گروه ما هرگز نکوشید "جبهه ملی" را به جریانی مارکسیستی بدل سازد، زیرا بر این باور بودیم که بدون مطالعه و فهم آثار کلاسیک مارکسیستی نمی‌توان مارکسیست شد. به همین دلیل ما در درون جبهه ملی کوشیدیم از مبارزه مردم ایران با رژیم شاه پشتیبانی کنیم، حتی اگر این مبارزات دارای سویه دینی و یا مبارزه مسلحانه پارتیزانی و چریک شهری بودند.

ما بر این باور بودیم که جبهه ملی باید از حقوق فردی و اجتماعی همه زندانیان سیاسی دفاع کند و این کار به معنی تأیید و یا تکذیب سیاست و ایدئولوژی آن گروه‌ها و افراد نخواهد بود و بلکه دفاع از زندانیان سیاسی به معنی دفاع از حقوق اساسی آنها خواهد بود که در قانون اساسی مشروطه تضمین شده بودند و رژیم شاه آن حقوق را روزمره پایمال می‌کرد.

به همین دلیل نیز در دورانی که من و دوستانم عضو هیئت اجراییه جبهه ملی بودیم، در روزنامه "ایران آزاد" ارگان رسمی "جبهه ملی خارج از کشور" اخبار مبارزات همه گروه‌ها و از آن جمله "روحانیت مترقی" به رهبری آیت‌الله خمینی و سازمان‌های چریکی را نیز انعکاس می‌دادیم.

همچنین پس از انتشار خبر اعدام ۱۳ تن از چریک‌های فدائی که در رخداد سیاهکل مستقیم و یا غیرمستقیم سهیم بودند، در نشریه "ایران آزاد" چندین مقاله تحلیلی در تمجید و بزرگداشت آن مبارزان نوشتیم و در فروردین ۱۳۵۰ یادآور شدیم که "ما اصولاً با پرنسیپ ترور فردی به‌خاطر از بین بردن این و آن پیچ مهره ارتجاع و امپریالیسم در ایران به تصور اینکه بتوان حکومت وابسته به امپریالیسم را سرنگون ساخت، موافقتی نداریم." با این حال ترور فرسیو را گامی در جهت ارتقاء جنبش دانستیم. همچنین در مقاله دیگری کوشیدیم "سیاهکل" را از "چشم‌انداز دیگری" مورد بررسی قرار دهیم.

از جنگ پارتیزانی و چریک شهری تا مبارزات تروریستی سازمان چریک‌های فدائی خلق در آغاز با ایجاد تیم‌های "جنگل" و "شهر" کوشید مبارزه خود را به مبارزه‌ای پارتیزانی بدل سازد، یعنی در مناطقی از جامعه شرائطی را به وجود آورد که زندگی در آن بیرون از حوزه اقتدار رژیم سرکوبگر قرار داشته باشد.

مبارزه پارتیزانی باید با آسیب رساندن به نیروهای نظامی رژیم به تدریج منطقه‌ای را که پارتیزان‌ها در آن حرف آخر را می‌زنند، گسترش دهد تا بتواند منطقه تحت کنترل خود را به "منطقه آزاد" بدل سازد، اما نخستین گام در این مسیر با شکست روبه رو شد و از آن پس چریک‌های فدائی دیگر به دنبال مبارزه پارتیزانی نرفتند و در عوض تحت تأثیر مبارزات چریک شهری توپاماروها قرار گرفتند.

ابزار مبارزه چریک شهری بسیار متنوع است. چریک شهری می‌تواند با پخش "شبنامه" رژیم استبدادی را افشاء کند؛ می‌تواند با خرابکاری در زیرساخت اجتماعی، ناتوانی رژیم را در تأمین نیازهای بلاواسطه مردم نمایان سازد؛ می‌تواند با سرقت بانک‌ها از یک سو هزینه "انقلابیون حرفه‌ای" خود را تأمین کند و از سوی دیگر، مدعی مبارزه با امپریالیسم گردد؛ و سرانجام آن که می‌تواند با دست زدن به ترورهای سیاسی و ربودن چهره‌های سیاسی و اقتصادی ناتوانی رژیم را در تأمین امنیت برای هیئت حاکمه آشکار کند.

چریک‌های فدائی از همه این اشکال مبارزه استفاده کردند، آنها پس از سرقت بانک‌ها، اعلامیه‌های افشاگرانه خود را پخش کردند، آنها کوشیدند با انفجار دکل‌های برق سراسری ناکارآمدی زیرساخت اجتماعی را در رابطه با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که شاه در تخت جمشید برگزار کرد، نمایان سازند. آنها با ترور فرسیو که یکی از چهره‌های سرکوبگر رژیم بود، کوشیدند عدم امنیت کسانی را که با خشونت خواست‌های مشروع توده‌ها را سرکوب می‌کردند، آشکار سازند.

اما هر اندازه سرکوب رژیم شدیدتر شد و چریک‌های فدائی بیش‌تر آسیب دیدند، در نتیجه برای حفظ خود از یک سو مجبور شدند برخی از اعضا خود را که حاضر به ادامه راه مبارزه چریکی و زندگی مخفی نبودند، سربه نیست کنند و از سوی دیگر با کشتن کسی چون فاتح که کارخانه‌دار بود، کوشیدند به کارگران چنین بنمایانند که سازمان چریک‌ها از منافع کارگران در برابر سرمایه‌داران "بدجنس" و "استثمارگر" دفاع خواهد کرد.

اما می‌دانیم که استثمار ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری است و بدون آن سرمایه‌دار نمی‌تواند به ارزش سرمایه خود بی‌افزاید و بدون ارزش‌افزایی، سرمایه‌دار

انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری، ایجاد اشتغال، تولید فرآورده‌های نو و ... نخواهد داشت.

چکیده آنکه هر اندازه به دامنه سرکوب رژیم افزوده‌تر شد، به تدریج سازمان چریک‌های خلق از مبارزات چریک شهری به مبارزات تروریستی گرایش بیش‌تری یافت.

همچنین پیدایش جنبش چریکی در ایران بر زندگی ما ایرانیان خارج از کشور که علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردیم، بی‌تأثیر نبود.

از یک سو رژیم شاه با اعزام مثنی نیروهای امنیتی خود به‌عنوان دانشجو، کوشید در کفدراسیون نفوذ کند؛ از سوی دیگر سازمان‌های فدائی و مجاهدین توانستند برخی از اعضاء خود را به خاورمیانه و حتی اروپا بفرستند و با ارسال پیام به کنگره‌های کفدراسیون از دانشجویان خواستند هژمونی سیاسی آنها را بپذیرند و به پشت جبهه شان بدل گردند.

این وضعیت سبب شد تا بسیاری از دانشجویانی که تحت تأثیر جنبش چریکی قرار گرفته بودند و برای چریک‌ها احترام زیادی قائل بودند، زیرا آنها از جان خود می‌گذشتند، به امید آنکه جنبش مبارزاتی قهرآمیز آنها به جنبش توده‌ای ضد امپریالیستی بدل گردد.

پیوستن این دانشجویان به کفدراسیون سبب شد تا هواداران جبهه ملی که بی‌چون و چرا از جنبش چریکی هواداری می‌کرد، در کفدراسیون به نیروی تعیین‌کننده بدل گردند.

شاید یکی از دلائل انشعاب در کفدراسیون همین وضعیت بود. هواداران "سازمان انقلابی حزب توده" که در آن زمان به اقلیتی کم‌اهمیت بدل شده بودند، شاید برای آنکه مجبور به دنباله روی از جنبش چریکی و سازمان‌هائی نشوند که از الگوی چینی مبارزه پیروی نمی‌کردند، با طرح این نکته که کفدراسیون نباید از زندانیان حزب توده دفاع کند، زیرا آنان عوامل "سوسیال امپریالیسم روسیه شوروی" هستند، زمینه را برای انشعاب در کفدراسیون هموار ساختند.

انشعاب‌های متعدد در کفدراسیون نیز سبب شد تا آن بخش از کفدراسیون که خود را موظف به هواداری بی‌چون و چرا از جنبش‌های چریکی می‌دید، نتواند در

انعکاس مبارزات چریکی در افکار عمومی اروپا و امریکا از موفقیت چندانی برخوردار
شود."

https://www.bbc.com/persian/iran/2011/02/110207_142_s_iahkal_26_manouchehr_salehi

حال به بررسی نظریات یکی از رهبران جبهه ملی ایران بپردازیم که طبیعتاً برای درک مواضع جبهه ملی ایران در کنفرانسیون جهانی کار را تسهیل کرده و بر اساس اسناد غیرقابل انکار خواهد بود:

مراجعه کنید به سند شماره ۱۰ دفتر اسناد فصل یازدهم

آقای منوچهر صالحی در نوشتاری در خبرگزاری بی بی سی در باره "جنبش مسلحانه ایران و سازمان‌های خارج از کشور در فوریه ۲۰۱۱ - ۲۰ بهمن ۱۳۸۹" در معرفی خود چنین می‌آروند:

"با فرارسیدن ۱۹ بهمن ۱۳۸۹، چهل سال از رخداد سیاهکل می‌گذرد. در آن زمان من جوانی ۲۸ ساله بودم که در آلمان به سر می‌بردم و همزمان عضو کنفرانسیون جهانی، عضو هیئت اجراییه "جبهه ملی ایران خارج از کشور" و همچنین عضو محفل نیمه مخفی "کارگر" بودم که گروهی مارکسیستی بود. بنابراین در کوران مبارزات سیاسی آن زمان قرار داشتم و رخداد سیاهکل و پیدایش جنبش‌های مسلحانه در ایران در زندگی من بی‌تأثیر نبود."

ما هم می‌پذیریم که ایشان در کوران مبارزات سیاسی آن دوره در خارج از کشور شرکت داشته و حتی یکی از تصمیم‌گیرندگان سیاسی سیاست‌های جبهه ملی ایران در آن دوران بوده‌اند.

بی بی سی از قول ایشان ادامه داده است:

"منوچهر صالحی، در دوران نخست وزیری علی امینی که فضای سیاسی کمی باز شده بود، در ارتباط با جبهه ملی قرار گرفت. در سال ۱۳۴۲ برای ادامه تحصیل

به آلمان رفت و در آنجا به عضویت کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و نیز جبهه ملی ایران در آلمان درآمد.

از دسامبر ۱۹۶۸ تا تابستان ۱۹۷۱ عضو هیئت اجراییه جبهه ملی خارج از کشور بود و در کنار آن در سال ۱۹۶۹ با برخی از رفقای جبهه ملی و برخی از چپ‌های مستقل، "گروه کارگر" را به وجود آوردند. با پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و عضو "جبهه دمکراتیک ملی ایران" شد. در سال ۱۹۹۷ با برخی دیگر از رفقای چپ "شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران" را به وجود آورد که هنوز فعال است. در تابستان ۲۰۰۸، به خاطر اختلافات سیاسی و سلیقه‌ای در تابستان ۲۰۰۸ به همکاری خود با این شورا پایان داد و اکنون عضو هیچ سازمان سیاسی ایرانی نیست. او چند کتاب نیز تالیف و ترجمه کرده است."

این سخنان از آن جهت باید بازتاب یابد که معلوم شود نقل قول از ایشان و یا استناد به اظهارات ایشان استنادی مشکوک، ناروا و ساختگی نیست. ایشان در مرکز این تحولات قرار داشته و گفتارش قابل اعتماد است. آقای صالحی در ایران عضو جبهه ملی ایران در تحولات سال‌های ۳۹ تا ۴۲ نبوده‌اند و فقط در "ارتباط" با جبهه ملی قرار داشته‌اند، زیرا اگر غیر از این بود و این ارتباط اهمیت سیاسی مهمی در تحولات زندگی ایشان داشت، بدون تردید آن را بازگو کرده و با توضیحات بیش‌تری ترسیم می‌کردند. به سخن دیگر ایشان تنها در خارج از کشور در تحت تاثیر تبلیغات آقای حسن ماسالی در شهر کیل آلمان فدرال به سوی کنفدراسیون جهانی و سپس جبهه ملی ایران جلب شده‌اند. پیشینه سیاسی ایشان در ایران قابل ذکر نیست. البته آقای منوچهر صالحی این مطالب را در سال ۱۳۸۹ یعنی ۳۲ سال بعد از انقلاب و بیش از ۳۵ سال بعد از انشعاب در کنفدراسیون جهانی با احتیاط لازم سیاسی به رشته تحریر درآورده‌اند و طبیعتاً تمام ملاحظات لازم را در بیان و یا ترمیم اشتباهات گذشته جبهه ملی ایران و خودشان با تکیه به باورهای سیاسی خود منظور نظر داشته‌اند. بسیاری از مطالبی که ایشان با احتیاط قلم می‌زنند و مورد نقد قرار می‌دهند با همان احساسات در ۳۵ سال پیش بیان نمی‌شود از جمله اینکه هر کس نظریات ایشان را بخواند فکر می‌کند ایشان و دوستانشان مخالف تحمیل خط‌مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی بوده و از همان روز نخست می‌دانستند که این خط‌مشی نادرست بوده و به کنفدراسیون جهانی ضربه وارد می‌آورد و به قیام علیه آن دست زده‌اند که البته چنین نیست. گروه مخفی "کارگر" گروهی شناخته شده و دارای ارگان علنی سیاسی به نام "کارگر" بود و حتی

گردانندگان آن برای افراد غیرکنفدراسیونی نیز شناخته بودند. به این جهت از این گروه به عنوان گروهی مخفی در درون جبهه ملی ایران نمی‌توان نام برد که گویا یواشکی می‌خواهد جبهه ملی ایران را "مارکسیستی" کند. جبهه ملی ایران از وجود این گروه "مخفی" خبر داشت و همانگونه که خصلت بورژوازی ملی ایران است ترجیح می‌داد نرخ بازار را همه جانبه در نظر داشته و به نرخ روز نان بخورند. گردانندگان آن نشریه و گروه را یعنی آقایان محمود راسخ افشار، منصور بیات‌زاده، فرهاد سمنار، منوچهر صالحی، طاهری و پاره‌ای دیگر را همه به عنوان گروه "کارگر" می‌شناختند و مخفی نبودند. آقای صالحی در بی‌اهمیت بودن اقدامات سیاهکل که امروز چریک‌ها آن را "رستاخیز سیاهکل" می‌نامند اشاره می‌کند که این گروه نه رستاخیزی داشت و نه اینکه مورد تأیید مردم بود به طوری که توسط مردم دهکده خسبلات و چهل ستون دستگیر می‌شوند و تحویل ژاندارم‌ها می‌گردند.

"از ۹ تنی که در جنبش سیاهکل شرکت داشتند، هادی خدا بنده پیش از آنکه مبارزه آغاز شود، در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ توسط مردم دهکده خسبلات دستگیر و به ژاندارمری تحویل داده شد.

علی اکبر صفائی فراهانی، هوشنگ نیری و جلیل انفرادی برای رهائی خدابنده در غروب همان روز به پاسگاه سیاهکل حمله کردند که طی آن یک ژاندارم کشته و جلیل انفرادی نیز اشتباهاً توسط صفائی فراهانی زخمی شد. آن سه پس از حمله موفقیت آمیز به پاسگاه به دهکده چهل‌ستون رفتند و در آنجا توسط مردم آن روستا دستگیر و دست و پا بسته به ژاندارمری تحویل داده شدند.

در نخستین برخورد نظامی میان مابقی اعضاء گروه با نیروهای نظامی دولتی، صمیمی‌ترین دوست برادرم محمدعلی محدث قندچی ترسید و گریخت و خود را پنهان ساخت و پس از هشت یا نه روز گرسنگی خود را در ۷ اسفند به روستائی رساند و ژاندارمری با راهنمایی مردم روستائی توانست او را دستگیر کند.

عباس دانش بهزادی، احمد فرهودی، رحیم سمعی و مهدی اسحاقی پس از چند روز سرگردانی تصمیم می‌گیرند خود را تسلیم نیروهای دولتی کنند، اما با مقاومت آنها روبه‌رو و مجبور می‌شوند با نیروهای نظامی بجنگند که طی آن سمعی و اسحاقی کشته شدند و فرهودی زخمی و اسیر گشت و دانش بهزادی توانست از

معرکه در رود، اما توسط مردم شناسائی شد و ژاندارم‌ها او را دستگیر کردند. در رخداد سیاهکل به جز رحیم سمعی و مهدی اسحاقی، یک غیرنظامی و همچنین ۵ نظامی کشته شدند.

دو دوست برادرم، عباس دانش بهزادی و محمدعلی محدث قندچی، پس از تحمل شکنجه‌های وحشیانه سرانجام کسانی را که گرفتار نشده بودند، "لو" دادند و در این رابطه ساواک توانست رد برادرم را بیابد. او را در قطار و هنگام سفر به دوگنبدان دستگیر کردند و آن چنان شکنجه دادند که ۳ روز بیهوش بود."

آقای منوچهر صالحی در این نوشتار خود به اسطوره‌نمائی چریک‌های فدائی در سیاهکل خاتمه می‌دهد و شعار "رستاخیز سیاهکل" را که محصول چه اشتباهات بزرگی بوده است به درستی به سخره می‌گیرد، زیرا نسل جوان نباید مجدداً با تبلیغات دروغ به گمراهی کشیده شود و مبارزه مردم را به کُراهه بکشد. ولی دوستان ایشان ظاهراً برخلاف نظریات ایشان از نام چریک‌های فدائی خلق به خاطر ارزش بخشیدن به جبهه ملی ایران سوءاستفاده کرده و از قِیل این سوءاستفاده در نزد ممالک عربی دشمن ایران ثروت‌های فراوان اندوختند و به انقلاب ایران صدمه زدند.

البته ما در جزئیات ادعاهای آقای منوچهر صالحی و صحت سقم آنها وارد نمی‌شویم این امری است که جبهه ملی ایران باید به آن پاسخ گوید. ولی تاریخ کنفدراسیون جهانی نشان نمی‌دهد که ایشان در مجامع علنی به صورتی که توده دانشجو در جریان آن قرار گیرد به مخالفت با مشی جبهه ملی ایران که تلاش داشت به حزب توده ایران، شوروی نزدیک شده و کنفدراسیون جهانی را به پشت جبهه مبارزات مسلحانه چریکی بدل کند، بیانی کرده و یا مبارزه‌ای نموده باشند. ایشان و رفقایشان از جمله گروه "کارگر" تا روز آخر انشعاب در کنفدراسیون جهانی، از انشعابگران به رهبری آقایان کامبیز روستا، حسن ماسالی و نظایر آنها دفاع جانانه می‌کردند. اینکه در بعد از برهم خوردن کنفدراسیون جهانی مشترک، در بخش‌های جداشده کنفدراسیون از جمله در کنفدراسیون متعلق به جبهه ملی ایران که خود آقای منوچهر صالحی نیز از فعالان و عضو آن بودند بر سر مسئله خط‌مشی چریکی اختلافاتی بروز کرده باشد دیگر ربطی به دوران فعالیت مشترک همه نیروها در کنفدراسیون جهانی مشترک نداشته است و تنها بیان آن است که منتقدان به اتهام تحمیل خط‌مشی چریکی به جبهه ملی ایران محق بوده‌اند. پس باز ما تکرار می‌کنیم آقای منوچهر صالحی و همه جبهه ملی‌ها بدون استثناء از نزدیکی جبهه ملی ایران به حزب توده ایران، دولت شوروی و خط‌مشی چریکی و تبدیل کنفدراسیون جهانی به

پشت مبارزه مسلحانه چریکی حمایت کردند و این امر تا آستانه انقلاب ایران ادامه داشت. حتی بخشی از آنها در قالب "وحدت کمونیستی" می‌خواستند سهم خود را از فرخ نگهدار رهبر چریک‌ها بعد از انقلاب بگیرند که از ناحیه وی که پشتش به روس‌ها گرم بود تودهنی خورده‌اند.

به این جهت در برخورد به نظریات آقای منوچهر صالحی به عنوان یکی از رهبران جبهه ملی ایران که متأسفانه در سمینار ویسبادن به اعاده حیثیت از فرد بدنام و معلوم‌الحالی به نام حسن ماسالی که سابقا مربی خود ایشان بوده‌اند پرداخته‌اند، باید با احتیاط برخورد کرد. ایشان هم در پی تبرئه جبهه ملی ایران و ممانعت از ضربه پذیری این تشکل هستند و هم تلاش دارند پاره‌ای از واقعیات را که به آبرو و حیثیت خود ایشان باز می‌گردد به نحو قابل توجیهی برملا کنند و از آنها تبرا بجویند. این تناقض‌گوئی‌ها در گفتار آقایان خسرو شاکری، منوچهر صالحی، منصور بیات‌زاده، کامبیز روستا و حسن ماسالی و... از این عدم صراحت‌ها و انتقادپذیری نشأت می‌گیرد. رهبران جبهه ملی ایران حاضر نیستند سیاست نادرست خویش را در کنفدراسیون جهانی که آنرا به انشعاب کشاندند به انتقاد بکشانند. به چنین رهبرانی مردم ایران هرگز نباید اعتماد کنند.

چریک‌ها امروز در تبلیغات غیرواقعی خود، انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مردم ایران را که میلیون‌ها مردم ایران در سه نسل در آن شرکت داشتند و ماه‌ها به طول انجامید و به تراکم آن افزوده شد و تمامی جامعه ایران را در بر گرفت، "قیام" جلوه می‌دهند و این رویدادهای سیاهکل را که آقای صالحی به درستی تصویر نموده‌اند "رستاخیز سیاهکل" جا می‌زنند. چقدر جای تأسف است که عده‌ای پس از این همه اشتباه و صدمه زدن به جنبش کارگری هنوز نیاموخته‌اند که باید نسبت به مردم ایران و حداقل خودشان صمیمی و صادق باشند. انقلاب توده‌ای در ایران نشان داد که دوران قهرمان‌پروری گذشته است و با مبارزه مسلحانه روشنفکران منفرد و منزوی از توده مردم نمی‌شود در تخیلات خود برای مردم انقلاب کرد. انقلاب کار توده مردم است و نه گروهی روشنفکر از جان گذشته و انقلابی. این نظریات را از آن جهت بیان کردیم که فراموش نشود زبانی را که امروز بعد از ورشکستگی جنبش چریکی آقای منوچهر صالحی در انتقاد به اعمال آنها به کار می‌گیرد زبان دیروز ایشان نیست و این اسناد مورد نظر ایشان نیز در آن تاریخ منتشر نشده‌اند و این واقعیات را ایشان حساب‌گرانه برای خودشان تا به امروز حفظ کرده‌اند. ایشان و همه دوستان گروه "مخفی کارگر" و جبهه ملی ایران صحنه سمینارهای کنفدراسیون جهانی، کنگره‌ها و نشست واحدهای دانشجویی را به دفاع از این بی‌راهه بدل کرده بودند و دانشجویان را به گام گذاردن در این راه نادرست تشویق می‌کردند. برای نگارش تاریخ باید به اسناد اشاره کرد و نه جمع‌بندی‌های فکری امروز. آقای صالحی حتی یک سند در افشاء این خط‌مشی نادرست ارائه نمی‌دهند

که ایشان و دوستانشان به صورت علنی برای آگاهی توده دانشجوی منتشر کرده باشند و به پذیرفتن پیامها و یا قطعنامهها و یا انتشار مقالات نامربوط و نادرست در ارگانهای کنفدراسیون جهانی رای مخالف داده و یا در مقابل انتشار آنها مقاومت کرده باشند.

البته آقای صالحی به درستی از نقش تاریخی کنفدراسیون جهانی یاد می‌کند و ماهیت این سازمان را همان طور که در ابتداء بود و باید باقی می‌ماند مورد تجلیل قرار می‌دهند و می‌نویسند:

"در آن زمان رسانه‌های خبری غرب چنین وامی‌نمودند که شاه در پی ساختن ایرانی مدرن است و در نتیجه در برابر جنایات و فساد آن رژیم سکوت می‌کردند. به همین دلیل کنفدراسیون، یعنی یکی از سازمان‌هایی که من عضو آن بودم، می‌کوشید با انتشار اسناد فساد مالی خانواده پهلوی، تهیه گزارش از پایمالی حقوق اساسی مردم توسط نهادهای سرکوب دیکتاتور ایران، چهره واقعی استبدادی رژیم شاه را به افکار عمومی جهانیان بشناساند.

به‌همین دلیل کنفدراسیون از مبارزات همه مردم ایران، از نیروهای مذهبی گرفته تا نیروهای ملی و چپ، و همچنین از مبارزات صلح‌آمیز تا مسلحانه پشتیبانی می‌کرد و توفیری میان اشکال مبارزات آن نیروها نمی‌گذاشت.

به نظر من کنفدراسیون یکی از بهترین سازمان‌های دموکراتیک تاریخ ایران بود که در آن گروه‌ها و افراد مختلف با داشتن بینش‌ها و باورهای مختلف در کنار هم و با هم برای یک هدف مشترک، یعنی دفاع از حقوق پایمال شده مردم ایران مبارزه می‌کردند." (تکیه از توفان)

البته در این اظهار نظر نکته نادرستی نیز عنوان شده است که می‌تواند خطائی ناشی از سهل‌انگاری باشد ولی در عین حال می‌تواند توجیهی برای کسانی باشد که خطمشی چریکی را به کنفدراسیون جهانی تحمیل کردند و یا در مقابل تحمیل آن سکوت نمودند. این عبارت که کنفدراسیون "از مبارزات صلح‌آمیز تا مسلحانه پشتیبانی می‌کرد و توفیری میان اشکال مبارزات آن نیروها نمی‌گذاشت" دقیق نیست. کنفدراسیون جهانی از مبارزات صلح‌آمیز و یا قهرآمیز دفاع می‌کرد ولی نه الزاما از شکل معینی از مبارزه قهرآمیز یعنی مبارزه مسلحانه. مبارزه مسلحانه شکل خاصی از مبارزه قهرآمیز بود. اعتصاب وحشی کارگران نیز قهرآمیز بود ولی مسلحانه نبود. کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان از

مبارزات مسالمت‌آمیز و یا قهرآمیز دفاع می‌کرد و این مغایرتی با مضمون مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی آن و خصلت توده‌ای آن نداشت، ولی کنفدراسیون جهانی شکل تروریسم را در مبارزه خود مورد حمایت قرار نمی‌داد زیرا با خصلت توده‌ای و درک توده دانشجوی از مبارزه در تناقض بود. به این جهت ذکر "مبارزات ... مسلحانه" بیان درستی برای معرفی درک و خط‌مشی دفاعی کنفدراسیون جهانی نیست.

آقای صالحی در مورد صداقت دوستان خودش در مبارزه مشترک و در یک سنگر مشترک به وقایعی اشاره می‌کند که در مبارزه انسانی که با صمیمیت برای مردم کشورش مبارزه می‌کند جایی ندارند. یعنی مخفی‌کاری در مخفی‌کاری بدون توضیح و توجیه واقعی. این شکل مبارزه بیش‌تر از ماجراجویی و دو چهره‌بازی کردن مبارزان حکایت می‌کند که به یک‌دیگر اعتماد ندارند و حتی به ایدئولوژی واحد و سیاست واحد نیز اعتقادی ندارند. وجود خفقان نمی‌تواند این تاکتیک و روش مبارزه را بین تنها چند نفر توضیح دهد. وی می‌نویسد:

"جبهه ملی خاورمیانه"

من از دسامبر ۱۹۶۸ تا تابستان ۱۹۷۱ در دو دوره یکی از اعضاء هیئت اجرایی پنج نفره "جبهه ملی خارج از کشور" بودم. در دوره دوم سه تن از اعضاء هیئت اجرایی جبهه ملی همزمان عضو گروه مارکسیستی "کارگر" و دو تن دیگر بنا بر اطلاعاتی که اینک از آن برخوردارم، عضو گروه مارکسیستی-لنینیستی "ستاره" بودند.

به این ترتیب از ۵ نفر روسای جبهه ملی ایران سه نفر یواشکی به عضو گروه "کارگر" که گروهی مخفی بوده است در آمده‌اند و تازه در میان این سه نفر، دو نفر آنها یواشکی عضو "گروه ستاره" بوده‌اند که نفر سوم نمی‌دانسته است و معلوم نیست آیا مصلحت زمان عضویت تک تک آنها را در سایر گروه‌های مخفی دیگر می‌طلبیده است یا نه شاید گروه‌هایی هم بوده‌اند که تا به امروز هنوز مخفی مانده‌اند؟ و در فردای انقلاب ادعای ارث و میراث دارند؟ خواننده می‌بیند که کار سیاسی به بجه‌بازی بدل شده است و فعالیت همه آنها در مقابل توده دانشجوی در خارج مخفی بوده است، ولی ساواک شاه از همه چیز خبرداشته و آنها را در ایران قلع و قمع نموده است.

آقای صالحی در مورد نزدیکی مصلحتی و حساب‌گرانه جبهه ملی ایران - که به یکباره "راه مصدق" را ول کرده و چریک پیر از کار درآمد - به جریان‌های چریکی در ایران، چنین توضیح می‌دهد:

"در آن زمان، منوچهر کلانتری که دائی بیژن جزنی و یکی از اعضای اولیه گروه جزنی بود، در انگلستان به سر می‌برد. تقریباً شش ماه پیش از رخداد سیاهکل یکی از خویشاوندان کلانتری که در آمریکا تحصیل می‌کرد و عضو جبهه ملی آمریکا بود، به اروپا آمد و به ما خبر داد که در ایران نیروی چریکی به وجود آمده است و می‌خواهد مبارزه پارتیزانی علیه رژیم را آغاز کند و اینک چند تن از اعضای این گروه در خاورمیانه به سر می‌برند و جبهه ملی می‌تواند از طریق او با آنها رابطه برقرار کند."

"در آن زمان این باور وجود داشت هرگاه بتوانیم بخش اندکی از آن توده را جلب کار سیاسی مخفی کنیم، در آن صورت مبارزه با رژیم خودکامه شاه می‌توانست از کیفیت و کمیت نوینی برخوردار گردد." (تکیه از توفان)

این عبارات را باید چنین تصحیح کرد که در آن زمان نه در خارج از کشور و در میان جنبش دانشجویی، بلکه در درون جبهه ملی ایران این باور برای دنباله‌روی از جنبش چریکی وجود داشت. نگارش عبارت به نحوی که موجبات القاء شبهه را برای تبرئه جستن جبهه ملی ایران در خواننده به وجود آورد، ناشی از صداقت در بیان تاریخ آن روز جنبش نیست.

به این ترتیب "این باور وجود داشت" یعنی همه رهبران مخفی و علنی جبهه ملی ایران از مارکسیست‌های یواشکی تا علنی، بدون استثناء بر این نظر بودند که "اندکی از آن توده" را جلب کار سیاسی یعنی جلب جبهه ملی ایران بکنیم تا آنوقت مبارزه علیه رژیم شاه را هم از نظر کیفی و هم کمی توسعه بدهیم. اگر امروز برای آقای صالحی توده دهقانان چریک‌ها را دستگیر کرده و به ژاندارم‌ها تحویل داده‌اند، آنروز برای جلب نظر "اندکی از آن توده" به شدت فعال شده بودند و آنها را "توده" و نه چند تا چریک معرفی می‌کردند. جبهه ملی ایران که باید به "راه مصدق" می‌رفت و آن را مرتب

تبلیغ می‌کرد یواشکی با شتاب بر آن شد که کنترل مبارزه چریک‌ها را به دست بگیرد که البته در بدو امر نیز موفق بود. ایشان ادامه می‌دهند:

"دو عضو هیئت اجراییه که در عین حال عضو گروه "ستاره" بودند، خود را داوطلب رفتن به خاورمیانه و تأسیس "جبهه ملی خاورمیانه" کردند.

در آن زمان قرار بر این بود که "جبهه ملی خاورمیانه" سازمانی مخفی باشد تا رژیم شاه نتواند اعضاء آن را در تباری با رژیم بعثی عراق دستگیر و همچنین ساواک نتواند در آن نفوذ کند. اما متأسفانه چنین نشد، زیرا رقائاتی که به خاورمیانه رفتند، بسیار زود و بدون تصمیم اکثریت اعضاء هیئت اجراییه با برگزاری یکی دو تظاهرات در بغداد و چاپ عکس تظاهرکنندگان در روزنامه‌های عراقی موجودیت آن سازمان را علنی ساختند.

این کار در خدمت منافع آن روز رژیم عراق قرار داشت، زیرا در آن دوران، رژیم شاه از جنبش خودمختاری کردهای عراق به رهبری مصطفی بارزانی پشتیبانی می‌کرد و رژیم عراق نیز با کمک مالی و سیاسی به "جبهه ملی خاورمیانه" و حتی چریک‌هایی که به آن کشور رفت و آمد می‌کردند و از آنجا به لبنان و اردن می‌رفتند، کوشید رژیم شاه را مورد فشار متقابل قرار دهد.

همین امر سبب شد تا آن بخش از اعضاء هیئت اجراییه که به گروه "ستاره" وابسته بود، در خاورمیانه راه دلخواه خود را در پیش گیرد و حتی روابط خود با سازمان‌های فدائی و مجاهدین را از ما، یعنی مابقی اعضاء هیئت اجراییه پنهان نگاه دارد.

پس از رخداد سیاهکل شکاف میان دو بخش هیئت اجراییه بیش‌تر شد، زیرا جبهه ملی خاورمیانه که نشریه "باختر امروز" را انتشار می‌داد، بدون مشورت با ما و بدون آنکه مصوبه‌ای از سوی کنگره و یا دیگر ارگان‌های جبهه ملی صادر شده باشد، به‌هواداری بی‌چون و چرا از آن جنبش پرداخت، در حالی که نه فقط ما، بلکه نیروهای مائوئیست و نیز هواداران روسیه شوروی در خارج از کشور برای آن جنبش چشم‌اندازی نمی‌دیدند." (تکیه از توفان)

در این اعترافات چند نکته پنهان است. یکی اینکه رهبری جبهه ملی که هر کدامشان یواشکی عضو گروه دیگری بوده‌اند در عراق یواشکی و پنهانی بدون کسب نظر از سایر هم‌سنگران خود به دست‌بوسی رژیم بعث عراق رفته‌اند و "به‌هواداری بی‌چون و چرا از آن جنبش پرداخت". ولی سندی در دست

نیست که سایر رهبران جبهه ملی به مخالفت علنی با این روش دست زده و از دفاع بی چون و چرا از چریک‌ها خودداری کرده باشند. معلوم نیست آن چه را که بی چون و چرا نبوده و مورد توافق همه این رهبری بوده است کدام است. آقای صالحی به هیچ سندی استناد نمی‌کند به جز به گفته خودش. اگر چنین اختلافات اساسی در مورد همدستی با رژیم بعث عراق وجود داشته و یا در مورد حمایت مشروط از چریک‌ها قطعنامه و یا بخشنامه درونی صادر شده است، چرا آقای صالحی در تقویت استدلال خود آن را ارائه نمی‌دهد؟ سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان نه چنین ادعائی را در آن دوران دیده و نه چنین سندی را مشاهده کرده است و لذا نمی‌تواند گناهان بخشی از رهبری جبهه ملی ایران را بشوید و آنها را پاکیزه جلوه دهد.

از این گذشته در اسناد کنفدراسیون جهانی و بحث‌های آن روز مشهود است که جبهه ملی ایران به این بهانه که چریک‌ها نماینده خلق ایران بوده و جنبش خلق ایران خواهان سرنگونی رژیم محمدرضا شاه است، پس به تبعیت از جنبش خلق ایران که همان اقدامات چریکی بود، باید کنفدراسیون جهانی دانشجویان خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را پذیرفته و آن را در دستور کار خود قرار دهد. این استدلال‌ات آن روز جبهه ملی ایران که اسنادش در مورد بحث منشور کنفدراسیون منتشر شده و در این کتاب نیز سیاه روی سفید در دسترس خواننده قرار دارد با این تحلیل آقای صالحی که گویا چریک‌ها گروهی چریک منزوی بوده که جبهه ملی ایران "برای آن جنبش چشم‌اندازی نمی‌دیدند" با واقعیات آن روز تطبیق نمی‌کنند. در آن روز این اقدامات چریکی برای جبهه ملی ایران "جنبش خلق بود" که چشم‌انداز دوری داشت که آنها آنرا تبلیغ می‌کرد. ایشان ادامه می‌دهند:

"پس از رخداد سیاهکل یک بخش کوچک از مائوئیست‌های سابق که در حال گسست از مائوئیسم بود، هوادار جنبش چریک شهری شد و پس از آمدن اشرف دهقانی به اروپا توانست به تدریج زمینه را برای همکاری مشترک با او هموار سازد. ما، یعنی مارکسیست‌های مستقلی که نه از شوروی و نه از چین و آلبانی پیروی می‌کردند و مناسباتی را که در آن کشورها وجود داشت، اقتصاد دولتی و نه مناسبات سوسیالیستی می‌پنداشتند، رهائی طبقه کارگر را وظیفه خود این طبقه می‌دانستیم و بر این باور نبودیم که بتوان با مبارزات چریکی شهری رژیم شاه را سرنگون ساخت.

نمونه‌های تاریخی نیز نشان دادند که گسترش این روش مبارزه همه جا سبب افزایش اختناق گشت. بنابراین برای آنکه طبقه کارگر بتواند از پس کار سترگ رهایش خود برآید، باید به طبقه‌ای آگاه بدل می‌گشت.

این سخنان آقای صالحی توجیه نظریات سرمایه‌دارانه شخص ایشان است. جبهه ملی ایران که به همین عنوان در ایران شهرت داشت و سخنانش در میان طبقه متوسط موثر می‌افتاد، هرگز از طریق این سازمان به اطلاع مردم نرساند که گویا آنها در درون و یواشکی "سوسیالیست‌های" کبیری هستند که فقط انتقاداتی به سوسیالیسم شوروی داشته و اقتصاد دولتی را اقتصاد سوسیالیستی نمی‌دانند؟ - ما در اینجا به این مهم‌لات تئوریک که ربطی به کمونیسم ندارند تکیه نمی‌کنیم زیرا برای درک تاریخ انشعاب در کنفدراسیون جهانی دارای اهمیت نیستند - ولی جبهه ملی ایران به رهبری گروه‌های مخفی و علنی درونش همواره "راه مصدق" را تبلیغ می‌کرد و حامی بورژوازی ملی ایران و راه رشد سرمایه‌داری ملی در ایران بود. دفاع از حکومت کارگری و سوسیالیسم توسط جبهه ملی ایران حرف مفت و غیرواقعی برای فریب مردم است. هیچکدام از ارگان‌های سیاسی این تشکیلات، ادعاهای آقای منوچهر صالحی را که گویا هوادار "سوسیالیسم ناب" بوده‌اند، مورد تأیید قرار نمی‌دهند. برای جبهه ملی ایران اتحاد جماهیر شوروی، آن زمان که واقعا سوسیالیستی بود و هنوز به منج‌لاب رویزیونیسم بعد از درگذشت استالین درنفلتیده بود، کشوری همیشه امپریالیستی تبلیغ می‌شد و آنها برای مبارزه با شوروی سوسیالیستی دو ترجیع‌بند داشتند به نام "امتیاز نفت شمال" و یا "مسئله طلاها". در این ارکستر عمومی جبهه ملی ایران جایی برای دفاع از سوسیالیسم نوع "غیردولتی" آن مشهود نیست. آقای منوچهر صالحی افسانه‌سرایی کرده‌اند تا نظریات ضدکمونیستی و بورژوائی خویش را کتمان نمایند. آقای صالحی هنوز هم ضدکمونیسم جبهه ملی را با خود پدک می‌کشند در غیر این صورت باید اعتراف می‌کردند که میان خط‌مشی رویزیونیستی شوروی و خط‌مشی مارکسیستی - لنینیستی چین و آلبانی زمین تا آسمان فرق است و آنها را در یک ردیف قرار ندهند و تاریخ را تحریف ننمایند. در اینجا برخلاف تلاش القائی ایشان سخن بر سر "پیروی" به معنی "نوکری" نیست، بلکه دفاع شجاعانه از آرمان‌های طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر است که همیشه مورد نفرت جبهه ملی ایران بوده و تا به امروز هم به کارگران راه منحرف ارائه داده و دشمن استقرار سوسیالیسم در ایران و سراسر جهان بوده است. وگرنه دفاع از "دنیای آزاد" آمریکا و یا رژیم بعث عراق که جسارتی لازم نداشت.

در مورد سرنگونی رژیم شاه باید گفت که طبیعتاً نمی‌توانست به دست چریک‌ها انجام شود زیرا انقلاب کار توده‌های مردم است و نه گروه‌ها و یا گروهک‌های مسلح منزوی از توده‌ها. ولی آقای صالحی و دوستانش در کنفدراسیون جهانی با همین منطق چریکی از سرنگونی رژیم شاه توسط کنفدراسیون جهانی و چپاندن این خواسته در منشور کنفدراسیون تا روز انشعاب در درون کنفدراسیون جهانی دفاع همه جانبه می‌نمودند. خواننده نمی‌داند قسم حضرت عباس را بپذیرد یا دم خروس را. حال به سایر نظریات نظر افکنیم:

"اختلاف و انشعاب"

سرانجام وجود اختلاف‌نظرهای تئوریک با گروه "ستاره" و تلاش آن گروه برای تبدیل "جبهه ملی خارج از کشور" به سازمان دنباله رو جنبش چریکی سبب شد تا گروه "کارگر" خود را از جبهه ملی خارج از کشور کنار کشد. ما از آن پس در چارچوب کنفدراسیون به فعالیت‌های خود در پشتیبانی از مبارزات دمکراتیک مردم ایران ادامه دادیم. البته پس از تشکیل گروه «کارگر» ما هم‌چنان عضو جبهه ملی باقی ماندیم، زیرا بر این باور بودیم که تحقق جامعه سوسیالیستی در کشوری عقب‌مانده چون ایران کار امروز و فردا نیست و بلکه آن‌چه در دستور روز قرار دارد، تحقق دولت دمکراتیک و متکی بر قانون در ایران است.

به‌همین دلیل در دورانی که من و دوستانم در رهبری جبهه ملی سهیم بودیم، توانستیم در کنگره‌ای که چند ماه پس از رخداد سیاهل در تابستان ۱۳۵۰ در آلمان تشکیل شد، شعار «استقرار حکومت ملی هدف جبهه ملی ایران است»، را به شعار «استقرار حکومت دمکراتیک ملی هدف جبهه ملی ایران است»، تغییر دهیم، زیرا حکومتی می‌تواند ملی باشد، اما دمکراتیک نباشد.

هم‌چنین بر این باور بودیم که با این شعار می‌توان از قانون اساسی مشروطه فراتر رفت، که بنا به اصل ۳۵ آن «سلطنت و دیعه‌ای» بود که «به‌موجب الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده» بود.

گروه ما هرگز نکوشید «جبهه ملی» را به جریانی مارکسیستی بدل سازد، زیرا بر این باور بودیم که بدون مطالعه و فهم آثار کلاسیک مارکسیستی نمی‌توان مارکسیست شد. به همین دلیل ما در درون «جبهه ملی» کوشیدیم از مبارزه مردم

ایران با رژیم شاه پشتیبانی کنیم، حتی اگر این مبارزات دارای سوپه دینی و یا مبارزه مسلحانه پارتیزانی و چریک شهری بودند." (تکیه همه جا از توفان است)

خواننده باید ببیند با چه خیمه شب‌بازی سیاسی و عوام‌فریبانه‌ای روبروست. گروهی مخفی که ایدئولوژی خویش را در درون جبهه ملی مخفی کرده است، به یکباره مدعی است که با راه چریکی که تا دیروز در همکاری با جبهه ملی ایران آنرا تقویت نموده و تماس‌هایش را با رژیم بعث عراق تأیید و کتمان کرده است، به یکباره از جبهه ملی جدا شده ولی در درون آن باقی مانده است. دلیل این دورویی و پنهانکاری از اعضاء جبهه ملی ایران و خلق ایران این است که آنها معتقد بوده‌اند "تحقق جامعه سوسیالیستی در کشوری عقب‌مانده چون ایران" کار امروز و فردا و در زمان زندگی آنها نبوده به چندین نسل بعدی برمی‌گردد. و به این بهانه از تبلیغ سوسیالیسم خودداری کرده نظریات جبهه ملی ایران را تقویت و تبلیغ نموده نظریات انحرافی دانشجویی آنها را در کنفدراسیون جهانی نمایندگی کرده‌اند. سرپای این توجیهات اپورتونیستی ضدمارکسیستی و ضد طبقه کارگر برای کتمان حمایت آشکار گروه "کارگر" از خط‌مشی جبهه ملی ایران است که به دنبال راه چریکی بوده و از حزب بعث عراق و معمر قذافی مواجب سیاسی می‌گرفت و میان یارانش در خارج از کشور برای مبارزه با مارکسیسم-لنینیسم هزینه می‌کرد. آقای صالحی برای توجیه اینکه چرا به عنوان مارکسیست از مارکسیسم دفاع نمی‌کرده است آنرا به گردن عقب‌ماندگی جامعه ایران می‌اندازد که حتی بنا بر تحلیل خود ایشان، کشور ایران در آن دوران سرمایه‌داری بود و باید برای انقلاب سوسیالیستی در آن تبلیغ می‌شد که طبیعتاً با عضویت مصلحتی ایشان و دوستانشان در جبهه ملی ایران منافات داشت. ایشان حتی تئوری خویش را چنین بسط داده‌اند که: "به همین دلیل ما در درون «جبهه ملی» کوشیدیم از مبارزه مردم ایران با رژیم شاه پشتیبانی کنیم، حتی اگر این مبارزات دارای سوپه دینی و یا مبارزه مسلحانه پارتیزانی و چریک شهری بودند". این سخنان نیز برای مخدوش کردن واقعیت است. کنفدراسیون جهانی از مضمون مبارزات دموکراتیک و ملی همه اقشار و طبقات مردم ایران بر ضد حکومت شاه حمایت می‌کرد که امر درستی بود. ولی اگر کنفدراسیون جهانی به این بهانه به پشت جبهه مبارزه مذهبیون بدل می‌شد دیگر از راه خویش منحرف شده بود و نمی‌شد انتخاب این سوپه مبارزه دینی را به جای حمایت عمومی کنفدراسیون جهانی از مبارزات مردم جا زد. کنفدراسیون جهانی از مبارزه مسالمت‌آمیز و یا قهرآمیز همه اقشار و طبقات جامعه ایران که با انگیزه مبارزه ملی و دموکراتیک انجام می‌یافتند حمایت می‌کرد و از جمله از مضمون ملی دموکراتیک مبارزه چریک‌ها، ولی خود را به پشت جبهه مبارزه چریک‌ها و جنگ

پارتیزانی بدل نمی‌کرد که در آن صورت یک جهت‌گیری روشن سیاسی و نه دموکراتیک کرده بود. عبارات را طوری نوشتن که گویا کنفدراسیون جهانی از همه اقشار دفاع می‌کرد چه دینی و چه چریکی دقیق نیست. کنفدراسیون جهانی هیچ‌وقت به پشت جبهه مبارزه مذهبیون بدل نشد ولی جبهه ملی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی و تحمیل آن به کنفدراسیون جهانی بدل شد و این نقض آشکار خصلت‌های انقلابی کنفدراسیون جهانی، تخریب این سازمان و سوءاستفاده سیاسی از آن بود که توجیه‌بردار نیست و با هیچ هنر نگارش نیز نمی‌شود تاریخ را تغییر داد و از خود سلب مسئولیت نمود.

به سخن روشن گروه "کارگر" خود را مارکسیستی می‌دانسته است که همزمان دارای ایدئولوژی جبهه ملی ایران نیز بوده و دارای ایدئولوژی التقاطی بوده است، و نمی‌خواسته از این فرصت و امکان نیز دست بردارد و مواضع روشن ایدئولوژیک گرفته، برای آن مواضع روشن ایدئولوژیک که باید در خدمت طبقه کارگر باشد پیکار کند.

ظاهراً این گروه در حال جمع‌آوری اطلاعات و مطالعه "کافی" بوده تا "مارکسیست حقیقی" شود و تئوری شناخت را به درجه کمال و مطلق برساند و در در عین حال در این روند درون جبهه ملی ایران نیز تشکلی مخفی ایجاد کرده بدون اینکه آنها به سایر اعضا و رهبران خبر دهد، و در تمام این مدت که از ایدئولوژی مارکسیستی در درون جبهه ملی ایران برای اینکه دستش رو نشود دفاع نمی‌کرده است به صورت علنی و با سینه سپر کرده از برنامه و اساسنامه جبهه ملی ایران، خواست‌ها و تحقق آنها دفاع می‌کرده است و معذالک ایرادی به آنها وارد نیست زیرا آنها خود را "مارکسیست‌های واقعی و ناب" می‌دانند. ولی این گروه "مارکسیستی" گروهی بود که نه تنها از جبهه ملی ایران دفاع می‌کرد بلکه بر ضد مارکسیست-لنینیست‌های واقعی نیز مبارزه می‌نمود و برای رد گم کردن آنها را مانند عمال شوروی و حزب توده ایران "مائوئیست" خطاب می‌کرد. گروه "کارگر" از سیاست "هم خدا را می‌خواهم و هم خرما را" پیروی می‌نمود که در مغایرت کامل با درک کمونیست‌هاست. زیرا کمونیست‌ها همواره برای پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم مبارزه می‌کنند و پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته می‌دارند. ایجاد سردرگمی و اغتشاش فکری و اتخاذ سیاست کاسب‌کارانه، نان به نرخ روز، کار کمونیستی نیست. به نظر ما این توضیحات دیگر نیازی بیش‌تری به تفسیر ندارند. حال به نقل قول بعدی نگاه کنیم:

"از یک سو رژیم شاه با اعزام مشتی نیروهای امنیتی خود به‌عنوان دانشجو،

کوشید در کنفدراسیون نفوذ کند؛ از سوی دیگر سازمان‌های فدائی و مجاهدین

توانستند برخی از اعضاء خود را به خاورمیانه و حتی اروپا بفرستند و با ارسال پیام به کنگره‌های کنفدراسیون از دانشجویان خواستند هژمونی سیاسی آنها را بپذیرند و به پشت جبهه شان بدل گردند.

این وضعیت سبب شد تا بسیاری از دانشجویانی که تحت تأثیر جنبش چریکی قرار گرفته بودند و برای چریک‌ها احترام زیادی قائل بودند، زیرا آنها از جان خود می‌گذشتند، به امید آنکه جنبش مبارزاتی قهرآمیز آنها به جنبش توده‌ای ضد امپریالیستی بدل گردد.

پیوستن این دانشجویان به کنفدراسیون سبب شد تا هواداران جبهه ملی که بی‌چون و چرا از جنبش چریکی هواداری می‌کرد، در کنفدراسیون به نیروی تعیین‌کننده بدل گردند.

شاید یکی از دلائل انشعاب در کنفدراسیون همین وضعیت بود. هواداران "سازمان انقلابی حزب توده" که در آن زمان به اقلیتی کم‌اهمیت بدل شده بودند، شاید برای آنکه مجبور به دنباله‌روی از جنبش چریکی و سازمان‌هائی نشوند که از الگوی چینی مبارزه پیروی نمی‌کردند، با طرح این نکته که کنفدراسیون نباید از زندانیان حزب توده دفاع کند، زیرا آنان عوامل "سوسیال امپریالیسم روسیه شوروی" هستند، زمینه را برای انشعاب در کنفدراسیون هموار ساختند.

انشعاب‌های متعدد در کنفدراسیون نیز سبب شد تا آن بخش از کنفدراسیون که خود را موظف به هواداری بی‌چون و چرا از جنبش‌های چریکی می‌دید، نتواند در انعکاس مبارزات چریکی در افکار عمومی اروپا و امریکا از موفقیت‌چندانی برخوردار شود. " (تکیه از توفان).

ترسیم این تصویر تخیلی از جانب نقاش ما آقای صالحی حقیقتاً جای تاسف دارد. در این بخش از اظهارات بالا نیز توسط آقای منوچهر صالحی تلاش توجیه‌گرانه‌ای برای کتمان اشتباهات جبهه ملی ایران در کنفدراسیون جهانی صورت گرفته است. از جمله اینکه: "از یک سو رژیم شاه با اعزام مشتی نیروهای امنیتی خود به عنوان دانشجو، کوشید در کنفدراسیون نفوذ کند" که این امر جدیدی نبود و از روز نخست پیدایش کنفدراسیون جهانی این روش را رژیم ایران در پیش داشت و کم و بیش هم موفق بود و حتی در کنگره کارلسروهه به زد و خورد با ماموران سازمان امنیت و پان

ایرانیست‌ها کشیده شد وجود فیروز جهانبخش فولادی از رهبران گروه "کادر"ها و از متحدان سرسخت جبهه ملی ایران تا انشعاب در کنفدراسیون جهانی از زمره این اقدامات رخنه‌گری ساواک بودند. رژیم شاه تلاش داشت در میان نیروهای کمونیستی رسوخ کند زیرا از آنها واهمه داشت از دم دستگاه جبهه ملی ایران که هیچ‌وقت برایش خطری نداشت و از دل و روده فعالیت‌های آنها حتی در عراق و لیبی نیز آگاهی داشت واهمه‌ای به دل راه نمی‌داد. ولی چرا آقای صالحی به یکباره به انتخاب این شیوه نگارش توسل جسته است؟ به این دلیل ساده که انشعابگران در کنفدراسیون جهانی برای اینکه "خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه" را به علف در برنامه کنفدراسیون جهانی بگنجانند و با مقاومت اصولی توده دانشجو که مخالف آن بود قرار نگیرند به این اتهام تبلیغاتی نیاز داشتند تا مخالفان تغییر ماهیت کنفدراسیون جهانی را با برجسب اتهام، هواداران شاه و متاثران از ورود دانشجویان ساواکی درون کنفدراسیون جهانی جا بزنند. آنها برای اینکه کنفدراسیون را چریکی کنند سیاست ماکیاولی نفس نیل به هدف توسل به هر وسیله‌ای را مقدس می‌شمرد در پیش گرفتند. این نوع تاریخ‌نویسی آقای صالحی تنها برای توجیه اشتباهات و تحقق سیاست‌های ضدکمونیستی جبهه ملی ایران انجام شده است که تلاش داشت کنفدراسیون چریکی و ضدحزبی درست کرده برای حزب طبقه کارگر بدیلی اختراع کند.

البته آقای صالحی به درستی نوشته‌اند که چریک‌هایی که در اثر افزایش خفقان در اکثریت قریب به اتفاق خود به خارج فرار کرده بودند و یا در ایران در خانه‌های تیمی محبوس بودند از کنفدراسیون جهانی می‌خواستند که دانشجویان خارج از کشور را برای قربانی شدن در اختیار چریک‌ها قرار داده و مشوق آنها برای توسل به جنگ چریکی شده، به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی بدل شوند. چریک‌ها به نیروی انسانی نیاز داشتند که در درون ایران دیگر نمی‌توانستند آنها را تامین کنند. با این سیاست جبهه ملی ایران سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران مخالفت کردند و سایر جریان‌های سیاسی خارج از کشور از جمله جبهه ملی ایران، گروه "کارگر"، اتحادیه کمونیست‌های ایران، گروه "کادر"ها به حمایت برخاستند و کنفدراسیون جهانی را به انشقاق کشاندند و حتی تا به امروز هم حاضر نیستند مسئولیت اشتباهات عمدی و سهوی خویش و ضرباتی که به جنبش مردم ایران زدند را بپذیرند.

جبهه ملی ایران به مبلغ راه چریکی در کنفدراسیون دانشجویان بدل شده بود و تمام ارگان‌های کنفدراسیون جهانی را با حمایت متحدانشان در خدمت این نظریات انحرافی قرار داده بود. بر خلاف اظهارات آقای صالحی آنها به نیروی تعیین کننده در کنفدراسیون جهانی علی‌رغم کمک‌های مالی اجانب، همدستی شوروی و حزب توده ایران بدل نشدند. این اتحادیه کمونیست‌های ایران بود که با

لقب خط میانه مانند پاندول به سمت خطمشی جبهه ملی ایران گردش کرد و آنها را به نیروی اکثریت بدل نمود حتی در جایی که آنها هرگز از نیروی اکثریت توده دانشجوی برخوردار نبودند مانند شهرهای برلن، مونیخ، گیسن، مونستر، اشتراسبورگ، نانسی، استانبول، آنکارا و.

آقای صالحی بُب مطلب را چنین بیان کرده‌اند: "شاید یکی از دلایل انشعاب در کنفدراسیون همین وضعیت بود." که این عبارت شاید تنها عبارت درست و صمیمانه‌ای باشد که ایشان با احتیاط و حتی با باز گذاردن راه فرار از آن در این نوشتار بیان کرده‌اند. آنهم به این دلیل که گروه "کارگر" که در تمام مدت انشعاب و دوران مسموم اتهام‌زنی در کنار رفقای سنتی خود جبهه ملی ایران قرار داشت و به تغییر منشور کنفدراسیون جهانی دست زد و به دنباله‌رو حرکت مسلحانه چریکی بدل شده بود، خود در چند ماه بعد با جبهه ملی ایران که کار این دنباله‌روی و نابودی جنبش دموکراتیک را به عرش اعلی رسانده بود سرشاخ شده و کار به جدائی از آنها رسید. با مخالفت گروه "کارگر" و بخشی از هواداران جبهه ملی ایران نظیر آقای خسرو شاکری زند زمینه انشعاب بعدی در کنفدراسیون چریکی متعلق به آقای صالحی فراهم آمد. این است که آقای صالحی به بیان اینگونه عبارات شرطی برای توسل بعدی به استدلالات ساختگی نیاز دارد. خلاصه کنیم تمام سایه روشن‌های جبهه ملی ایران از گروه‌های مخفی و آشکار آنها، شبه مارکسیستی تا ضد کمونیستی آنها از خطمشی چریکی برای تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی دفاع کرده، کنفدراسیون جهانی را به حزب بدل نموده به انشعاب کشاندند و امروز جای حاشا باقی نمی‌ماند. ناگفته نماند که همین آقای صالحی تدوین کننده طرح منشور کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی بود که در دوران اوج جنبش چریکی که قصد تغییر ماهیت کنفدراسیون جهانی را کردند آن منشور را رفرمیستی و ارتجاعی جلوه دادند و آقای منوچهر صالحی حتی حاضر نشد از "منشور خودش" دفاع کند..

همه جریان‌های سیاسی خارج از کشور می‌دانند که سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان هرگز تعلق خاطری نسبت به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نداشته و رهبری آنها را که دیگر ماهیتشان بر اساس اسناد منتشر شده ساواک بر همه روشن است در مرگ رفیق عباس سغائی مقصر می‌داند و آنرا رسماً اعلام کرده است. سال‌ها همین جبهه ملی ایران با همین "سازمان انقلابی" دست در دست هم بر ضد توفان متحد بوده و مبارزه می‌کردند. هر دو مشترکاً تلاش داشتند تا توفانی‌ها نتوانند در دبیری کنفدراسیون جهانی جای پائی باز کنند و اتفاقاً همین گروه "کارگر" بود که با این سیاست نادرست مبارزه کرد. پس اگر امروز ما به "دفاع" از "سازمان انقلابی" بپردازیم نمی‌شود ما را متهم به حمایت

متعصبانه از این سازمان نمود. با توجه به این مطالب این ادعای آقای منوچهر صالحی رهبر جبهه ملی ایران: "با طرح این نکته که کنفدراسیون نباید از زندانیان حزب توده دفاع کند، زیرا آنان عوامل "سوسیال امپریالیسم روسیه شوروی" هستند، زمینه را برای انشعاب در کنفدراسیون هموار ساختند." دروغ محض است. "سازمان انقلابی" به دفاع از حکمت‌جو به عنوان یکی از اعضاء کمیته مرکزی حزب توده ایران اعتراض داشت و نه به حمایت از حقوق دموکراتیک زندانیان سیاسی و از جمله اعضاء حزب توده ایران به عنوان عمال سوسیال امپریالیسم شوروی.

در آن دوران سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان نیز از اینکه آقایان کامبیز روستا و حسن ماسالی "حکمت‌جو" را "فرزند خلق" خطاب کرده بودند و سیاست نزدیکی به حزب توده و شوروی را به پیش می‌بردند، دست به انتقاد زد. امری که بعد از انشعاب به قدری برملا شد که منجر به انشعاب گروه "کادر"ها و اتحادیه کمونیست‌ها ایران از کنفدراسیون متعلق به جبهه ملی ایران شد، یعنی انشعاب دوم اتفاقا با استناد به همین نزدیکی به شوروی و حزب توده ایران انجام گردید. پس ما بر سر تخیلات بحث نمی‌کنیم بر سر واقعیاتی بحث می‌کنیم که وجود داشتند. آقای منوچهر صالحی در پی بیان واقعیات تاریخی نیست در پی تاریخ ساختن تقلبی برای تبرئه جبهه ملی ایران است، زیرا که خودش نیز اگر چه شاید نه فعالانه، بلکه به هر صورت در این انشعاب دست داشته است و حال در پی ساختن دلایل پوچ و "محکمه پسند" برای انشعاب در کنفدراسیون است.

ما چون در جای مناسب خود این دروغ را بر ملا ساخته‌ایم به بحث مجددا در این باره نمی‌پردازیم ولی خواستیم نشان دهیم که آقای صالحی برای توجیه نقش انشعابگرانه جبهه ملی ایران و گروه "کارگر" در برهم زدن کنفدراسیون جهانی متأسفانه تا به چه درجه از جعل تاریخ پیش می‌رود و ماهیت طبقاتی غیرپرولتری خویش را نشان می‌دهد. این نحو تاریخ‌نگاری ضددموکراتیک بوده و کمکی هم برای آموزش نسل آینده ایران نمی‌باشد. واقعا خودپرستی هم باید حدی داشته باشد.

این امر ادعائی در بالا هرگز دلیل انشعاب در کنفدراسیون جهانی نبود. آنچه دلیل انشعاب بود را ما بارها در سه نکته خلاصه کرده‌ایم:

- ۱- تحمیل خط‌مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی.
- ۲- نزدیکی به ضدانقلاب شوروی و حزب توده ایران و نفی قطعنامه‌ها و مصوبات کنگره‌های کنفدراسیون در این زمینه‌ها.

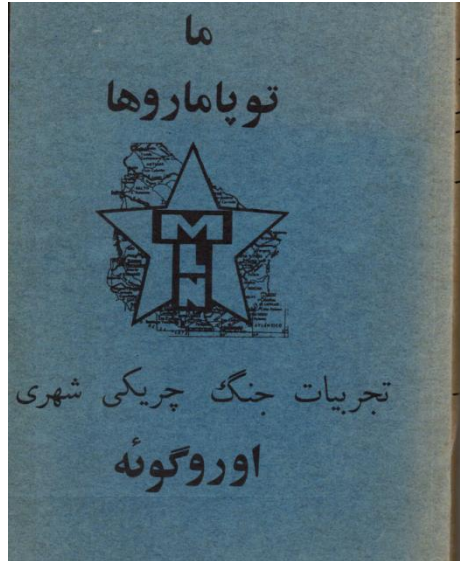
۳- تبدیل کنفدراسیون از یک سازمان دانشجویی صنفی، ملی، دموکراتیک، توده‌ای و علنی، به حزبی سیاسی با خواست کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم محمدرضا شاه.

از این اشتباهات باید نسل آینده بیاموزد و حتی توجه داشته باشد که مبارزانی هم هستند که منافع طبقاتی و خودپرستی‌های خرده‌بورژوازی خود را بر منافع جنبش مردمی ایران مرجح می‌دانند و این بسیار قابل تأسف است.

در اثبات نظریات بالا ما تنها بخشی از نظریات جبهه ملی ایران را در مورد تبلیغ مبارزه مسلحانه چریکی که در بین دانشجویان برای مسمومیت ذهن آنها رواج می‌دادند منتشر می‌کنیم. تعداد کتب منتشر شده آنها بسیار بیش از این نمونه‌هاست که ما برای نشان دادن نقش آنها در ایجاد آشفته‌فکری و انحراف دانشجویان به عنوان مشتی از خروار منتشر می‌کنیم.

آنها در دو کتاب نخست تجارب مبارزه مسلحانه انفرادی چریکهای شهری آمریکای لاتین را که حرکتی شکست خورده بود، به چریکهای ایرانی منتقل کرده و این تئوری‌های منحرف را راه رهایی جامعه ایران قلمداد و تبلیغ می‌کنند. زیرا این جنبش‌ها در تمامیت خویش همه حرکت‌های ضدحزبی و خرده‌بورژوازی بودند که باب طبع بورژوازی ملی ایران برای منحرف کردن جنبش کارگری ایران محسوب می‌شدند.





در جزوه زیر حتی راه ساختن مولوتف کوکتل و مبارزه مسلحانه و راهنمایی عملیات خرابکارانه و تروریسم را به دانشجویان ایرانی آموزش می‌دهند که این نشریات را با هزینه لیبی و عراق چاپ کرده و به خورد دانشجویان ایرانی می‌دادند. همه این اقدامات به طور غیررسمی در کنار سازمان‌های دانشجویی انجام می‌شد.

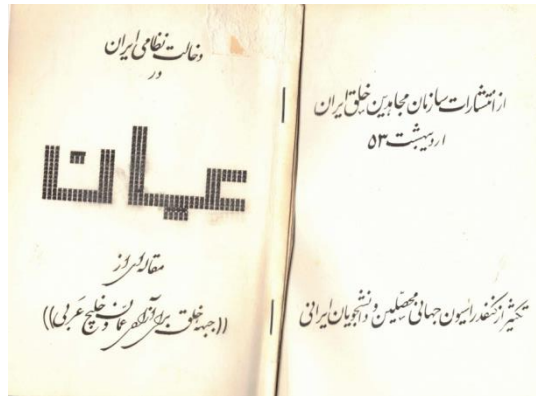


در کتاب عصر عمل که چندین شماره منتشر شد ناشران جبهه ملی ایران به این نظریه دامن می‌زدند که دوران آموزش و تئوری و توسل به شناخت گذشته است و امروزه دیگر "عصر عمل" است و باید تئوری را به دور افکند. "عمل" نیز چیزی جز آن نیست که با توسل به مبارزه مسلحانه انفرادی چریکی رژیم محمدرضا شاه را سرنگون کنیم و به تشخیص خود دشمنان مردم ایران را ترور کرده و نامش را "اعدام انقلابی" بگذاریم. امروز کسی در میان آنها نیست که این نظریات را مورد دفاع قرار دهد و از پاسخگوئی به مردم ایران فرار می‌کنند. این عده همان کسانی بودند که این چنین شتابان با نشستن در جای گرم جوانان وطن ما را تشویق می‌کردند به ایران رفته و به جنبش چریکی بپیوندند و کنفدراسیون جهانی باید به انبار تغذیه این حرکت بدل می‌شد.



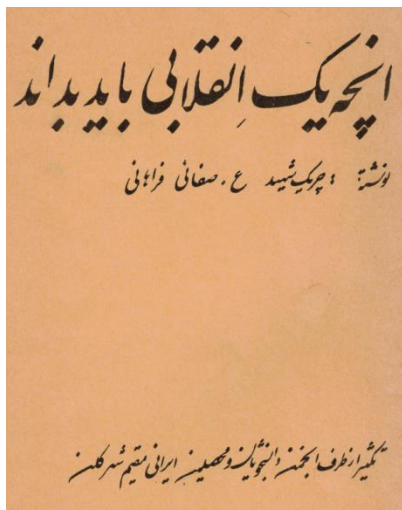
اما کار به این جا تمامی نیافت. جبهه ملی ایران در مجموع به تدریج از انتشار آثار بالا شروع کرد و سپس آنها را به درون کنفدراسیون جهانی آورد و با کمک‌های مالی دانشجویان که بر اساس قبول منشور کنفدراسیون جهانی عضو این تشکیلات شده بودند، حق عضویت می‌پرداختند و چریک نبودند به انتشار آثار چریکها در کنفدراسیون جهانی پرداخت و با هزینه و امکانات کنفدراسیون جهانی به تکثیر و تبلیغ آنها مبادرت کرد. حال به نمونه‌های زیرین توجه کنید:

این اقدامات جبهه ملی ایران به آنجا منجر گردید که برای همه گروه‌هایی که خود را به نحوی از انحاء به حرکت مبارزه مسلحانه چریکها می‌چسباندند و می‌خواستند از این نماد کلاهی برای خود دست و پا نمایند چک سفید صادر شد. در این سند نظریه سازمان مجاهدین خلق بخش منشعب را که مورد حمایت گروه "کادر"ها و اتحادیه کمونیستهای ایران بودند ملاحظه می‌کنید که حتی مسئولان وقت کنفدراسیون جهانی در اثر شتابزدگی نیازی هم ندیده‌اند که در مورد نام این جزوه "جبهه خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی"!! که در تناقض کامل با خطمشی و مصوبات کنفدراسیون جهانی قرار دارد توضیحی دهند. این جزوه از طرف کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی منتشر شده است.



با این سیاستی که که هواداران استحاله کنفدراسیون جهانی در پیش گرفتند عملاً طوری شد که هر واحد و یا جناحی در هر واحد دانشجویی سرخود در فضای تحمیلی و سنگین "دفاع از خون شهیدان و انقلابیون داخل کشور" متوسل به انتشار نظریات این گروه‌های چریک با مجوز کنفدراسیون جهانی شدند و کنفدراسیون جهانی را به شهادت رساندند. به نظر نمی‌رسد که اگر رفیق صفائی فرامانی زنده بود با این روش و خطامشی موافقت می‌کرد.

نوشته چریک شهید صفائی فراهانی در کنار ده‌ها نوشته دیگر از جمله اسنادی است که در این دوره منتشر شده و تمام گروه‌ها از جمله جبهه ملی ایران، گروه "کادر" ها، اتحادیه کمونیست‌های ایران، گروه "کارگر" با این اقدام موافقت کامل داشتند. متأسفانه حتی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نیز به جای پافشاری بر سر یک موضع اصولی و مخالفت با این سبک کار، برای چشم و هم‌چشمی با رقبا، با استدلال زیر پیشنهاد داد که چنانچه اصل انتشار جزوات نیروهای انقلابی درون کشور پذیرفته شده است پس کنفدراسیون جهانی نظریه سیروس نهاوندی تحت نام "تجاریبی چند از مبارزه در اسارت" را نیز منتشر نماید که البته با این پیشنهاد مخالفت شد.

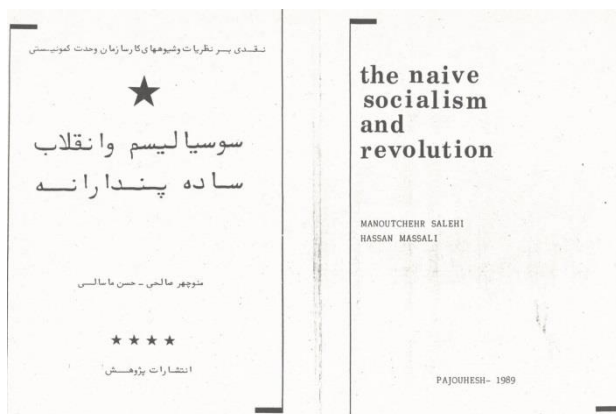


جبهه ملی ایران و چریک‌ها

آقای صالحی برای توجیه سیاست غلطی که در کنفدراسیون جهانی اتخاذ کرده بودند که صدمات فراوانی به جنبش ملی دموکراتیک مردم ایران وارد آورد می‌نویسند:

سند شماره ۱۱ دفتر اسناد فصل یازدهم

سوسیالیسم و انقلاب ساده‌پندارانه



"سوسیالیسم و انقلاب ساده‌پندارانه"

"اندیشه رهائی" نظریات تئوریک مرا به "سازمان سوسیالیست‌های ایران" نسبت می‌دهند و از طریق نقد بر این نظریات، در حقیقت می‌خواهند با این سازمان تسویه حساب سیاسی کنند و باصطلاح می‌کشند پنبهٔ این سازمان را بزنند. البته آنچه که به سازمان "سوسیالیست‌های ایران" مربوط می‌شود، باید از جانب خود این تشکیلات مورد بررسی و نقد قرار داده شود و به این جانب ربطی ندارد، زیرا نگارنده بیش از یکسال و نیم است که دیگر با این سازمان دارای مراوده تشکیلاتی نیستم. لیکن آنچه به نظریات من مربوط می‌شود، خواهیم کوشید در حد استطاعت خویش

بدانها برخورد نموده و برای خواننده روشن سازم که اصل مرافعه بین نظریات من و "سازمان وحدت کمونیستی" بر سر چیست؟

البته رفقای "اندیشه رهائی" در مقدمه‌ی که در رابطه با این "جدال نظری" نوشته‌اند، مدعی شده‌اند که آنها را با "چپ سنتی" ایران کاری نیست، زیرا ذکر کرده‌اند که "بدنبال شکست سیاسی و تشکیلاتی چپ سنتی ایران، دیوار مستحکم جزم‌گرایان ترک برداشته است" (!)... به این ترتیب نه تنها برای خواننده به اثبات رسانیدند که آنها جزئی از "چپ سنتی" ایران نیستند، بلکه در عین حال روشن ساختند که آنها را با جزم‌گرایان نیز سر و کاری نیست. بسیار خوب و شادمانی آور است که می‌شود مشاهده کرد در ایران عقب‌مانده‌ی ما یک جریان کمونیستی وجود دارد که نه "چپ سنتی" است و نه جزم‌گرا است. با اینحال حضرات روشن نمی‌کنند که "چپ سنتی" یعنی چه؟ یک جریان سیاسی باید دارای کدام گرایشات و خصوصیات باشد که بر حسب آن بتوان او را به "چپ سنتی" متعلق دانست و یا نه و یک جریان باید دارای چه مواضع تئوریکی باشد که بتوان گفت در اینجا با یک جریان جزم‌گرا سرو کار داریم و یا نه؟

این نارووشنی البته از روی عدم آگاهی صورت نگرفته است. این جزئی از خمیره "سازمان وحدت کمونیستی" است که همیشه حرف‌های دو پهلوی بزند و برای نه خود و نه دیگران روشن سازد که بالاخره این جریان واقعاً چه می‌خواهد. این دو پهلویی البته سبب می‌شود تا درها را به همه سوها بتوان باز نگاه داشت و در روز مبدا بتوان مدعی شد که بعله ما هم در این و یا آن طیف قرار داشته‌ایم و همین و یا آن موضع را گرفته‌ایم. این دو پهلوی حرف زدن از همان آغاز پیدایش حیات سیاسی این سازمان وجود داشته است. هم نگارنده و هم کسانی که بعدها "گروه اتحاد کمونیستی" را تشکیل دادند، در سال‌های ۶۰ میلادی در جبهه ملی ایران فعال بودیم و باصطلاح دارای نظریات ملی و دموکراتیک و مصدقی بودیم. بخشی از ما که نگارنده نیز به این طیف تعلق داشت، در نتیجه مطالعات خویش به این نتیجه رسیدیم که یگانه راه نجات ایران اینست که طبقه کارگر ایران بتواند قدرت سیاسی را در این کشور متصرف شود و از آنجا که این طبقه در شرایط عقب‌ماندگی بسر می‌برد و اختناق رژیم شاهی نیز تقریباً کلیه راه‌ها را بروی او بسته است، در نتیجه خود این طبقه در

شرایطی قرار ندارد که بتواند به بررسی تئوریک جامعه ایران و یافتن راه حل‌های مناسب با ظرفیت این جامعه برآید و در نتیجه باید روشنفکران کمونیست کلیه عزم خود را جزم سازند و در این راه گام بردارند. خلاصه آنکه ما ضعف تئوریک جنبش کارگری را علت و العلیل دانسته و با ایجاد یک محفل کمونیستی و انتشار نشریه "کارگر" به عنوان ناشر افکار کمونیست‌های ایران پی کار خود گرفتیم و از جبهه ملی بیرون آمدیم^۹؛ زیرا قصد سوءاستفاده از این موسسه سیاسی را نداشتیم. ما براین

^۹ - به نقل قول نوشته آقای منوچهر صالحی در سال ۲۰۱۱ توجه کنید که دقیقاً خلاف مطالب نوشته در جزوه "سوسیالیسم و انقلاب ساده‌پندارانه" را ادعا می‌کند. ایشان نه تنها از جبهه ملی ایران خارج نشدن بلکه بنا بر مصلحت روز در آن تشکیلات باقی ماندند.

"اختلاف و انشعاب"

سرانجام وجود اختلاف‌نظرهای تئوریک با گروه "ستاره" و تلاش آن گروه برای تبدیل "جبهه ملی خارج از کشور" به سازمان دنباله‌رو جنبش چریکی سبب شد تا گروه "کارگر" خود را از جبهه ملی خارج از کشور کنار کشد. ما از آن پس در چارچوب کنفدراسیون به فعالیت‌های خود در پشتیبانی از مبارزات دمکراتیک مردم ایران ادامه دادیم. البته پس از تشکیل گروه «کارگر» ما هم‌چنان عضو جبهه ملی باقی ماندیم، زیرا بر این باور بودیم که تحقق جامعه سوسیالیستی در کشوری عقب‌مانده چون ایران کار امروز و فردا نیست و بلکه آن چه در دستور روز قرار دارد، تحقق دولت دمکراتیک و متکی بر قانون در ایران است. به همین دلیل در دورانی که من و دوستانم در رهبری جبهه ملی سهیم بودیم، توانستیم در کنگره‌ای که چند ماه پس از رخداد سیاهکل در تابستان ۱۳۵۰ در آلمان تشکیل شد، شعار «استقرار حکومت ملی هدف جبهه ملی ایران است»، را به شعار «استقرار حکومت دمکراتیک ملی هدف جبهه ملی ایران است»، تغییر دهیم، زیرا حکومتی می‌تواند ملی باشد، اما دمکراتیک نباشد.

هم‌چنین بر این باور بودیم که با این شعار می‌توان از قانون اساسی مشروطه فراتر رفت، که بنا به اصل ۳۵ آن «سلطنت ودیعه‌ای» بود که «به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده» بود.

گروه ما هرگز نکوشید «جبهه ملی» را به جریانی مارکسیستی بدل سازد، زیرا بر این باور بودیم که بدون مطالعه و فهم آثار کلاسیک مارکسیستی نمی‌توان مارکسیست شد. به همین دلیل ما در درون «جبهه ملی» کوشیدیم از مبارزه مردم ایران با رژیم شاه پشتیبانی کنیم، حتی اگر این مبارزات دارای سویه دینی و یا مبارزه مسلحانه پارتیزانی و چریک شهری بودند.

نظر بودیم که جبهه ملی را باید بدان‌ها سپرد که هنوز به راه مصدق باور دارند و تحقق این راه را برای حل مشکلات ایران ضروری می‌دانند.

برعکس ما کسانی که بیش‌تر در رابطه با جنبش چریکی ایران قرار داشتند و تحت تاثیر این جنبش به "مارکسیسم-لنینیسم" گرائیده بودند، پس از استعفای ما از جبهه ملی رهبری این سازمان را به دست گرفته و کوشیدند این جریان را به وسیله‌ای برای اغراض و امیال "کمونیستی" خویش تبدیل سازند. "گروه اتحاد کمونیستی" چندین سال متوالی "جبهه ملی ایران در اروپا و آمریکا" را به یک چنین زائده‌ای تبدیل کرد و در واقع از امکانات این سازمان در اروپا و آمریکا بهره گرفت تا خواسته‌های سیاسی خویش را به پیش برد. در سطح کنفدراسیون به ناگهان جبهه ملیون به هواداران سفت و سخت جنبش چریکی شهری تبدیل شدند و حتی کوشش شد به کنفدراسیون تحمیل شود که از مبارزه مسلحانه بدون قید و شرط پشتیبانی کند و هر که این جنبش مسلحانه، که از نقطه نظر ما حرکت "تروریستی" بیش‌تر نبود، ایرادی و انتقادی داشت، باید طرد و لعن می‌شد. همین سیاست سبب شد تا انشعاب و اشتقاق در جنبش دانشجویی خارج از کشور بیش‌تر گردد و این جنبش نتواند آن‌طور که باید و شاید مبارزه دموکراتیک مردم ایران (را) در کشورهای اروپائی و آمریکا انعکاس دهد.

باین ترتیب مشاهده می‌کنیم که از همان آغاز کار، این جریان سیاست دو پهلو را به عنوان شیوه کار مرسوم خویش انتخاب کرده بود. روزنامه باختر امروز که باید ناشر افکار مصدقی می‌بود، از کمونیسم طرفداری می‌کرد و از جنبش چریکی. به این ترتیب صف‌ها قاطی شده بود. اگر کمونیست‌ها باید در پالایش صفوف پرولتاریا از اندیشه‌ها و ایده‌آل‌های خرده‌بورژوائی آن‌طور که مارکس و انگلس می‌گویند، بکوشند رفقای "گروه اتحاد کمونیستی" با نفوذ در یک جریان سیاسی خرده‌بورژوائی حرف‌های به اصطلاح "کمونیستی" خود را در هیئت اندیشه و نظریات خرده‌بورژوائی عرضه می‌کردند و با این حال هم از نگارنده طلبکارند و هم از طبقه کارگر و هم آنکه مدعی هستند "چپ سنتی" شکست خورده است و لیکن خودشان چهار اسبه دارند به سوی پیروزی نهائی می‌تازند. واقعاً، که چقدر باید مسائل را عوضی فهمید که بتوان این چنین با نگارنده به مصاف نظری پرداخت. در حقیقت

"اندیشه رهائی" با این گونه حرف‌ها در اصل با آن سازمان‌هایی که از نقطه نظر "وحدت کمونیستی" به عنوان "چپ سستی" تلقی می‌شوند، هیچ توفیر ویژه‌ای ندارد. این سازمان نیز همان پزها و افاده‌ها را به مردم تحویل می‌دهد که آن جریانات از هر شکست خود یک پیروزی می‌سازند و از هر انشعابی، مبارزه‌ای علیه رویزونیسم ترسیم می‌کنند.

از این مقدمات که بگذریم، اینک باید دید که دعوا و مرافعهٔ تئوریک نگارنده با "وحدت کمونیستی" برسر چیست و درچه حول و حوشی دورمی‌زند؟ تیترا مقالهٔ من که در نشریهٔ "جنبش سوسیالیستی" شمارهٔ ۲ به چاپ رسیده است، عبارتست از: "انقلاب دمکراتیک کارگری یا انقلاب سیاسی بورژوازی" (۳). من در این رساله نخواستهام با "وحدت کمونیستی" و نظریات تئوریک این سازمان برخوردی همه جانبه ننمایم و بلکه به طور موجز کوشیدم به مقاله‌ای که با امضاء "وطاحون" در نشریهٔ "رهائی" شماره ۴ از دورهٔ سوم (بهمن ۱۳۶۲) به چاپ رسیده است، برخورد کنم. تیترا مقاله نیز روشن می‌سازد که موضوع مورد بحث چیست. من در همان مقاله به خاطر حفظ امانت، نظریات "طاحون" را به طور خلاصه بیان داشتم و اینک همان خلاصه را دراین مقاله نیز تکرار می‌کنم، زیرا تنها در صورت دانستن نظریات "طاحون" خواننده می‌تواند به مضمون نظریات من پی‌برد. من در آنجا نظریات "طاحون" را چنین خلاصه کردم:

"رفیق و. طاحون در نوشتهٔ مبسوط خویش به امر انقلاب برخورد می‌کند و اظهار نظر می‌کند که "تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی" است و "انقلاب اجتماعی آینده ایران" نیز "انقلاب سوسیالیستی" است. او سپس در تزه‌ای خود نتیجه‌گیری می‌کند که "شرایط لازم برای انقلاب سوسیالیستی در حال حاضر در ایران فراهم نیست. یعنی ما در مرحله‌ی تدارک انقلاب سوسیالیستی هستیم" و این "مرحله‌ی تدارک مرحله‌ای طولانی است که طی آن شرایط ذهنی لازم فراهم می‌آید". او سپس نتیجه می‌گیرد که پس "بنابراین اگر کسی تصور کند ایران هم اکنون آماده‌ی انقلاب سوسیالیستی است، دچار توهم است و اگر کسی آن را به ما نسبت دهد، حرف مفت زده است". بعدهم توضیح داده می‌شود که "در پروسه‌ی یک انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) تغییر مناسبات به مناسبات

سوسیالیستی توسط طبقه‌ی کارگر ایران انجام می‌گیرد. بنابراین حاکمیت با طبقه‌ی کارگر است. در انقلاب سیاسی چنین نیست. طبقه‌ی کارگر ایران اکنون در وضعی نیست که بتواند بلافاصله به حاکمیت برسد. بنابراین تا زمانی که طبقه‌ی کارگر به چنین قدرتی نرسد با انقلاب‌های سیاسی مواجه خواهیم بود. انقلاب‌هایی که طی آنها حاکمیت با این و یا آن قشر بورژوازی یا خرده‌بورژوازی خواهد بود. این انقلاب‌ها، حرکات، جنبش‌ها آنقدر ادامه می‌یابند تا طبقه‌ی کارگر به آن درجه از رشد و سازماندهی برسد که بتواند حاکمیت را به دست گیرد". (۴).

(نقل از نشریه "سوسیالیسم و انقلاب ساده‌پندارانه" به اهتمام منوچهر صالحی و حسن ماسالی از انتشارات پژوهش سال ۱۹۸۵).

چرا ما در این جا یک بخش مهمی را از کتاب "سوسیالیسم و انقلاب ساده‌پندارانه" نقل می‌کنیم برای اینکه خود خواننده این بخش‌های اخیر را با بخش‌های قبلی نظریات آقای منوچهر صالحی مقایسه کنند تا ببینند که ایشان تا به چه حد در مورد پذیرش خط‌مشی چریکی در داخل جبهه ملی ایران و مبارزات دیگران با این خط‌مشی و انشعاب در درون کنفدراسیون جهانی دچار تناقض شده است. در اینجا که با رقبای کنونی و دوستان سابقش به مبارزه پرداخته فراموش کرده است که تحلیل قبلی خود که می‌خواست با مارکسیست-لنینیست‌ها خط تمایز بکشد نوع استدلال‌ات دیگری را به کار برده است. واقعیات را دوباره تکرار می‌کنیم که سازمان جبهه ملی ایران با حمایت کامل تمام اجزاء آن تلاش کرد خط‌مشی چریک‌ها را به کنفدراسیون جهانی تحمیل کرده، باب مذاکرات و فعالیت‌های دوستانه با حزب توده و شوروی را بگشاید و کنفدراسیون جهانی را به حزب سیاسی برای کسب قدرت سیاسی بدل کند. ما هر چه از دوران انشعاب کنفدراسیون جهانی و انقلاب ایران دورتر می‌شویم رهبران باقی‌مانده جبهه ملی ایران تاریخ را بر اساس شرایط روز مورد تجدید نظر قرار می‌دهند که واقعا چقدر رقت‌بار است.

توجه کنید یکی از مسئولان این فاجعه که مورد انتقاد آقای صالحی است همین آقای حسن ماسالی است که به اهتمام وی و متحدانه با وی این عبارات را ردیف کرده است تا از خودش و قبل از هر چیز از وی سلب مسئولیت کند. این سخنان را آقای منوچهر صالحی رهبر جبهه ملی ایران در سال ۱۹۸۵ نوشته است ولی در سال ۲۰۱۱ احساس کرده که با گذشت زمان و نشستن گرد و خاک فراموشی بر تاریخ باید تا حدودی در این "بی‌پروائی" خودش تجدید نظر کند و لذا مسایل را اینگونه طرح کرده است:

سند شماره ۱۱ دفتر اسناد فصل یازدهم

"همچنین پیدایش جنبش چریکی در ایران بر زندگی ما ایرانیان خارج از کشور که علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردیم، بی‌تأثیر نبود. از یک‌سو رژیم شاه با اعزام مشتی نیروهای امنیتی خود به عنوان دانشجو، کوشید در کنفدراسیون نفوذ کند، از سوی دیگر سازمان‌های فدائی و مجاهدین توانستند برخی از اعضا خود را به خاورمیانه و حتی اروپا بفرستند و با ارسال پیام به کنگره‌های کنفدراسیون از دانشجویان خواستند هژمونی سیاسی آن‌ها را بپذیرند و به پشت جبهه‌شان بدل گردند. این وضعیت سبب شد تا بسیاری از دانشجویانی که تحت تأثیر جنبش چریکی قرار گرفته بودند و برای چریک‌ها احترام زیادی قائل بودند، زیرا آن‌ها از جان خود می‌گذشتند، به امید آن که جنبش مبارزاتی قهرآمیز آنها به جنبش توده‌ای ضدامپریالیستی بدل گردد. پیوستن این دانشجویان به کنفدراسیون سبب شد تا هواداران جبهه ملی که بی‌چون و چرا از جنبش چریکی هواداری می‌کردند، در کنفدراسیون به نیروی تعیین‌کننده بدل گردند. شاید یکی از دلایل انشعاب در کنفدراسیون همین وضعیت بود." (منوچهر صالحی - این نوشته برای نخستین بار در فوریه ۲۰۱۱ در سایت اینترنتی بخش فارسی بی بی سی انتشار یافت)

به سخن دیگر، انتشار این اعتراف تجدید نظر شده، ۳۲ سال بعد از انقلاب ایران و ۴۲ سال یعنی حدود نیم قرن بعد از انشعاب در درون کنفدراسیون انجام گرفته است.

آقای صالحی که چند خط بالاتر مدعی بود:

"همین سیاست سبب شد تا انشعاب و اشتقاق در جنبش دانشجویی خارج از کشور بیش‌تر گردد" به یکباره به صورت شرمگینانه می‌نویسد: "شاید یکی از دلایل انشعاب در کنفدراسیون همین وضعیت بود." روشن است که تبدیل کنفدراسیون جهانی به عنوان یک سازمان دانشجویی عمومی و توده‌ای و غیرحزبی و غیرایدئولوژیک، به پشت جبهه مبارزات چریکی مسلحانه انفرادی داخل کشور به طوری که به زبان تبلیغات تئوری‌های پوچ و انحرافی خرده‌بورژوائی چریکی بدل شود، یکی از دلایل انشعاب بود، اگر نمی‌بود، باید به ماهیت کنفدراسیون جهانی شک می‌کردیم. ولی در این گفتار آقای منوچهر صالحی

عضو رهبری جبهه ملی ایران و عضو رهبری گروه "کارگر" روشن نمی‌شود که گروه آنها در آن زمان در کدام طرف این نزاع مرگ و زندگی برای کنفدراسیون جهانی ایستاده بود و چه برخورد انتقادی به این تلاش‌های سازمان برافکنانه جبهه ملی ایران در کنفدراسیون جهانی داشت؟.

البته یک نکته مهم در این استدلالات توجیه‌گرانه بعد از چند دهه را نمی‌شود بی‌پاسخ گذارد و آن نادرستی درک آقای صالحی از سازمان توده‌ای و غیرحزبی کنفدراسیون است. این ادعا که چون بسیاری دانشجویان تحت تاثیر مبارزات چریکی قرار گرفته بودند پس باید کنفدراسیون جهانی چریکی می‌شد، تنها نشانه بی‌خبری از مبارزه جدی اجتماعی و توجه به کاسبکاری سیاسی است. باید پرسید: پس نقش رهبران و عناصر آگاه در یک سازمان توده‌ای به کجا می‌رود؟ پس درک از ماهیت و نقش سازمان توده‌ای در بسیج توده‌ها به کجا می‌رود؟ مگر می‌شود مدعی شد که چون اکثریت دانشجویان خارج از کشور به کمونیست متمایل بودند، دیگر نیازی به سازمان توده‌ای موجود نیست و باید کنفدراسیون جهانی را به یک سازمان کمونیستی و به حزب طبقه کارگر تبدیل کرد؟ اگر شرط تمایل پیشاهنگان و یا شعله‌ور شدن احساسات لحظه‌ای تعیین کننده ماهیت و سیاست سازمان‌های توده‌ای باشد، پس باید ناقوس مرگ همه این سازمان‌ها و عدم ضرورت وجود آنها در مبارزه اجتماعی را برای همیشه نواخت. روشن است که انقلاب کار توده‌هاست و نه روشنفکران پیشاهنگ، و به همین اعتبار هرگز نمی‌شود ضرورت وجود سازمان‌های توده‌ای را انکار نمود و آنها به انشعاب و نابودی کشانید. کسانی که به مبارزه قهرآمیز، انقلابی و ضد امپریالیستی احترام می‌گذارند، هرگز خواهان نابودی سازمان‌های قدرتمند توده‌ای نیستند که نتوانند از مضمون انسانی، عادلانه و دموکراتیک این مبارزات حمایت کنند. تنها مشتی قدرت‌طلب و کاسبکار سیاسی هستند که خواهان تبدیل سازمان‌های توده‌ای برای نیات شوم غیرمسئولانه و کاسبکارانه سیاسی خود به سازمان‌های حزبی هستند. نابودی کنفدراسیون را نمی‌شود به پای دانشجویان انقلابی نوشت. در اینجا پای رهبران آگاه سیاسی که بوی دلارهای نفتی به مشامشان رسیده در میان است تا با "برگ برنده شهدای چریک" و عملیات مسلحانه و تامین نیروی انسانی برای این حرکت انحرافی، جایگاه خاصی در لیبی و عراق برای خویش پیدا کنند و توجه اخاذی برای دوران بازنشستگی خویش داشته باشند.

آقای منوچهر صالحی در گفتار خود از رهبرانی نام می‌برد که "در سطح کنفدراسیون به ناگهان جبهه ملیون به هواداران سفت و سخت جنبش چریکی شهری تبدیل شدند". ولی سازمان‌های انقلابی درون کشور از جمله سازمان مجاهدین خلق ایران (منشعب)، این "سفت و سخت"ی را تاجرانه و موزیانه ارزیابی کرده و در مورد حقه‌بازی این کاسبکاران هوادار مبارزه مسلحانه انقلابی به افشاءگری دست زده

و با اسناد ثابت کرده‌اند که جبهه ملی ایران در سطح جهانی به شیوه دروغ، سازمان‌های چریکی در درون کشور را بخشی از "سازمان‌های جبهه ملی ایران" جا زده و می‌زند و این سند خود نشانه بی‌اعتقادی آنها به مبارزه انقلابی است و حاکی از کاسبکاری آنهاست. آنها آورده‌اند:

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد فصل یازدهم

"ما با عناصر مبارز غیرایرانی و نمایندگان بسیاری از سازمان‌های انقلابی عرب برخورد می‌کردیم که چنین تصویری از سازمان‌های جبهه ملی داشتند، آنها هنگامی که توضیحات ما را مبنی بر اینکه جبهه ملی اساساً یک سازمان سیاسی دانشجویی فعال در خارج از کشور بوده و چنین ارتباطی با سازمان‌های انقلابی ایران ندارد، می‌شنیدند از اینکه مدت‌ها در اشتباه نگهداشته شده بودند تعجب می‌کردند"

(ضمیمه‌ای بر مسئله حاد جنبش ما دومین شماره نشریه ویژه بحث درون دو سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران - از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران اردیبهشت ماه ۱۳۵۶).

مطالعه این اسناد که ما همه آنها را بدون کاهش منتشر می‌کنیم یعنی اسناد شماره ۱۲ بسیار آموزنده‌اند، زیرا نشان می‌دهند که کاسبکاران جبهه ملی ایران خودشان در جای گرم نشسته و جوانان پاک‌باخته را با اخاذی از لیبی و سایر اجانب به ایران به کام مرگ گسیل می‌دارند تا در خارج از کشور در کنفدراسیون جهانی برای خود سرمایه سیاسی کسب نمایند و عده‌ای را هم در خارج از کشور بفرینند. این "رهبران" را طبیعتاً خلق ایران باید محاکمه کند زیرا خون جوانان این مرز و بوم به دست آنها نیز چسبیده است. سازمان مجاهدین خلق ماهیت کاسبکارانه آنها را برملا می‌کند و نشان می‌دهد که آنها بر سر سازمان فدائیان خلق نیز شیره می‌مالند و آنها را فریب داده و به پاس فداکاری و شهادت آنها از دول خارجی اخاذی می‌کنند. آنها در کشور یمن رادیوی "میهن پرستان" برپا می‌کنند ولی این فرستنده را که با سرمایه فداکاری نیروهای چریکی در درون ایران ولی به برکت امکانات خویش به دست آورده‌اند، حاضر نیستند آن را در اختیار میهن پرستان واقعی که کاسبکار نیستند قرار دهند. و آن را در خدمت نیت شوم خود به کار می‌گیرند که این امر مورد انتقاد شدید مجاهدین است که فریب جبهه ملی ایران را نخورده‌اند. طبیعی است که رهبران جبهه ملی ایران و به ویژه مافیای حسن ماسالی و شرکاء کینه

عمیق مجاهدین خلق را (بعدها سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر- توفان) به دل بگیرند و تلاش کنند فدائیان را علیه آنها به نفع مقاصد شوم سوسیال امپریالیسم شوروی بشوراند. آنها در خطاب به رهبران شارلاتان جبهه ملی ایران نوشتند:

"... ما همان طور که قبلا نیز گفته ایم معتقدیم تمام سازمان ها و گروه های خارج از کشور و از جمله شما، تا زمانی که در خارج از کشور قرار دارید و حمایت از مبارزه سیاسی- انقلابی خلق را اساس کار خود قرار داده اید، وظیفه دارید تمام امکانات خودی و یا امکاناتی که بهر حال در رابطه با جنبش انقلابی از منابع مختلف کسب می کنید (فعلا بگذریم از اینکه چگونه و به اعتبار چه سرمایه ای کسب می کنید)، و از جمله رادیو را بدون قید و شرط در اختیار جنبش قرار دهید و خود به عنوان پشت جبهه در ارتباط مشخص با سازمان و یا سازمان های انقلابی قرار گرفته و نیازمندی های آن را در حد توانائی تان تامین کنید."

و سر انجام مجاهدین خلق منشعب با ارزیابی از عدم صمیمیت و ریاکاری "سازمان های جبهه ملی ایران" در میان نیروهای انقلابی منطقه و توزیع دروغ و جعلیات پایان ناپذیر می نویسند:

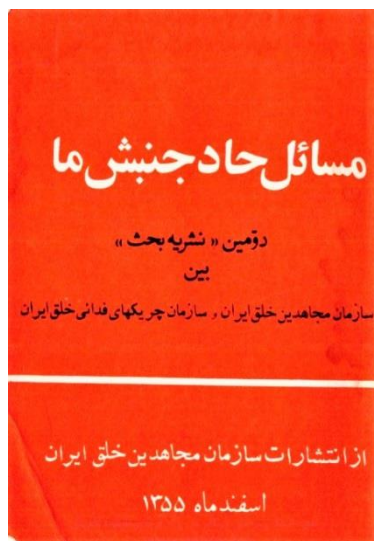
"... همچنین برخی از بسیاری سوءاستفاده های جبهه ملی را از قِبَل جنبش نوین انقلابی، به اجمال به نمایش می گذارد. همچنین نشان می دهد که جبهه ملی نمی تواند حتی در محدوده سیاست و ایدئولوژی یک سازمان صنفی- سیاسی "نماینده واقعی تمایلات مترقی همان قشرهای دانشجویی اروپا باشد" و تنها به عنوان یک ارگان ضدانقلابی و اپورتونیستی شایسته افشاء شدن می باشد."

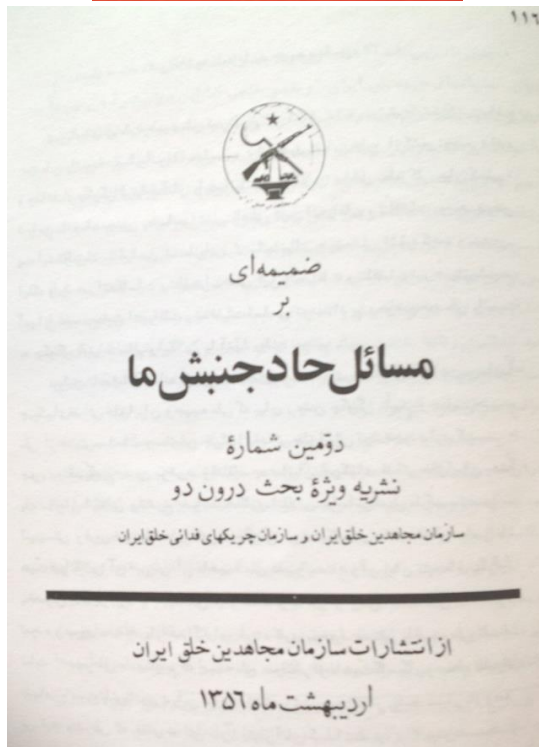
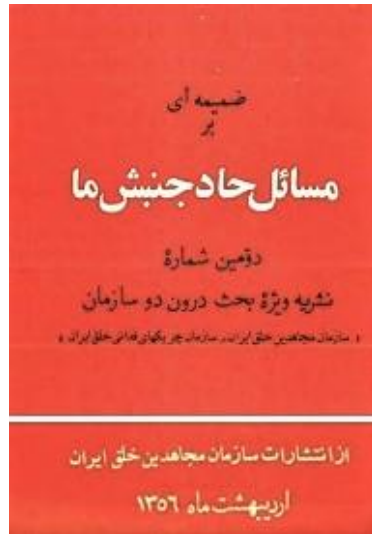
این ارزیابی را سازمان مجاهدین خلق زمانی از جبهه ملی دارد و از آنها خواست های روشنی را می طلبند که جبهه ملی ایران برای حمله به مارکسیسم- لنینیسم و به ویژه به سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، این تشکل یعنی توفان را نیروی خارج از کشوری می خواند که با ایران هیچ رابطه ای نداشته و در میدان مبارزه پیکار نمی کند و حال آنکه خود آنها صورت خود را با خون انقلابی چریک ها سرخ کرده و تشکل بورژوائی خارج کشوری خود را به حساب چریک ها سازمان درون کشور جا می زنند. این

سیاست اوج ریاکاری آنها را به نمایش می‌گذارد که طبیعتاً ناشی از خصلت طبقاتی و ضدکمونیستی این رهبران بوده و هست.

کینه حیوانی این رهبران به ویژه به حسن احمدی روحانی رهبر مجاهدین منشعب که به روایتی نگارنده این سند بوده است از این جا نشأت می‌گیرد. البته تسلیم شدن حسین روحانی در زیر شکنجه به قصابان رژیم جمهوری اسلامی در بعد از دستگیری وی در زمان جمهوری اسلامی، بیش‌تر موجب آسوده خاطری و نشاط جبهه ملی ایران را در جعل تاریخ خود فراهم ساخت.

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد فصل یازدهم





سند شماره ۱۲ دفتر اسناد فصل یازدهم

در حاشیه نامه ما به جبهه ملی

"در نامه‌ای که ما به جبهه ملی در تاریخ ۷۶/۸/۲۰ نوشتیم، کوشش کردیم مواضع خودمان را نسبت به سازمان‌های سیاسی و دانشجویی مبارز خارج از کشور توضیح داده و وظائف و چگونگی ارتباط آنان را با سازمان‌های انقلابی داخل به طور کلی بیان کنیم. در این نامه ما همچنین به اساسی‌ترین و اصلی‌ترین انحرافات و تناقضات موجود در هویت ایدئولوژیک-سیاسی-سازمانی، سازمان‌های جبهه ملی اشاره کرده و بدون اینکه وارد در انعکاسات و تظاهرات عملی این انحرافات و تناقضات در جنبش شویم، آنها را نسبت به این انحرافات و تناقضات اساسی توجه دادیم و مواضع خودمان را نسبت به چگونگی ارتباط سالم و انقلابی با آنها روشن نمودیم.

در این نامه، ما آگاهانه از بررسی چهارچوب همکاری و چگونگی اتحاد بین سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و جبهه ملی که بیان روشن چگونگی تأیید و حمایت جبهه ملی از جنبش مسلحانه و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بود، خودداری کردیم. چون معتقد بودیم بدون برخورد و انتقاد به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به عنوان یک سازمان انقلابی و تشریح ضوابط همکاری انقلابی براساس اصول مارکسیستی-لنینیستی و فروریختن پایه‌های تئوریک چگونگی این همکاری و خلاصه نشان دادن ماهیت غیرانقلابی آن، بررسی آن با جبهه ملی نمی‌توانست در آن زمان نتیجه‌ای بار آورد به خصوص اینکه برخورد با جبهه ملی می‌توانست توجه ما را از گرفتن حلقه اصلی منحرف نموده و نیروی محدود ما را در گرداب خرده‌کاری برخورد مستقیم با جبهه ملی تلف نماید. بهر حال ما معتقدیم که جبهه ملی صرفنظر از ماهیت کاسیکار و سلطه‌طلبی، تنها می‌توانست نقش ثانوی در این میان داشته باشد و به اعتبار روابط بسیار باز و عملاً بی قید و شرطی که

رفقای فدائی در اختیار آنان گذاشته بودند، می‌توانست و توانست برای مدتی در موضعی که شایسته آن نبود قرار گیرد.

همچنین ما در این نامه آگاهانه از برخورد با سوءاستفاده‌هایی که جبهه ملی از عنوان "سازمان‌های جبهه ملی ایران" و مفهوم خاصی که از این عنوان در ذهن نیروهای انقلابی منطقه القاء نموده است و همچنین خرابکاری‌ها و تبلیغات مودیانه‌اش علیه سازمان ما خود داری کردیم و موارد بیشمار شایع‌پردازی و دروغ‌پراکنی آنها را مطرح نمودیم. در واقع ما سعی کردیم ابتدا از درون یک برخورد صرفاً تئوریک با انحرافات و تناقضات موجود در اندیشه و عمل آنان بنمائیم، از آنها در این مورد توضیح بخواهیم، درست و غلط را نشان بدهیم و فعلاً به انگیزه‌ها و تمایلاتی - منشاء ایدئولوژیک - که در پس این مواضع انحرافی خوابیده است نپردازیم. این شیوه برخورد مبتنی براین تحلیل بود که اولاً در قبال اعضاء و کادرهای جبهه ملی خود را متعهد بتوضیح مواضع خود می‌دانستیم و ثانیاً بدین وسیله امکانی فراهم می‌آوردیم که اگر به فرض عناصری از سلامت*^۹ ایدئولوژیک در رهبری جبهه^{۱۱} ملی باشد، جبهه بتواند در جهت تصحیح مواضع انحرافی خود گام بردارد.

این نحوه برخورد صرفنظر از اینکه یک برخورد مسئولانه و متعهدانه نسبت به یک جریان ضد رژیم آلوده به انحرافات گوناگون، محسوب می‌شود، در عین حال اجازه نمی‌دهد که چک و چانه زدن در جزئیات، بر سر تظاهرات و موارد عملی انحرافات، انتقادات اصولی و اساسی ما را به جبهه ملی، تحت الشعاع قرار دهد. اما از آنجا که جبهه ملی در مواضع انحرافی، رنگارنگ و فرصت‌طلبانه خود همچنان به بند بازی ادامه می‌دهد و مهم‌تر از آن، از آنجا که افشاء اقدامات ضدجبهی جبهه ملی می‌تواند زوایای دیگری از انتقادات وارد به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را روشن نماید، لازم دیدیم به همراه این نامه نکات و مواردی را

۹- این "سلامت" طبعاً در چهارچوب مواضع ایدئولوژیک و عملی جبهه معنی پیدا می‌کند، بسخن دیگر کم و کیف آن عبارت است از میزان آمادگی جبهه به عمل به آنچه که ادعا می‌کند. ۱۱- پاورقی‌های مشخص شده با شماره‌های مسلسل، در آخر متن آورده شده‌اند.

که در آن نامه به آنها، اشاره نشده و یا سرعت از آن رد شده‌ایم، انتشار داده و برخی نتایج زیانبار و غیرانقلابی روابط باز و غیراصولی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را با جبهه ملی که در فعالیت‌های خرابکارانه و مودیان جبهه ملی علیه جنبش نوین انقلابی و به خصوص سازمان ما انعکاس یافته است نشان دهیم.

در این نامه دربارهٔ وظیفهٔ جبهه ملی و سازمان‌های خارج از کشور در حمایت از مبارزه انقلابی خلق و سازمان‌های انقلابی چین می‌آید:

"... ما همان طور که قبلاً نیز گفته‌ایم معتقدیم تمام سازمان‌ها و گروه‌های خارج از کشور و از جمله شما، تا زمانی که در خارج از کشور قرار دارید و حمایت از مبارزه سیاسی- انقلابی خلق را اساس کار خود قرار داده‌اید، وظیفه دارید تمام امکانات خودی و یا امکاناتی که بهر حال در رابطه با جنبش انقلابی از منابع مختلف کسب می‌کنید (فعلاً بگذریم از اینکه چگونه و به اعتبار چه سرمایه‌ای کسب می‌کنید)، و از جمله رادیو را بدون قید و شرط در اختیار جنبش قرار دهید و خود به عنوان پشت جبهه در ارتباط مشخص با سازمان و یا سازمان‌های انقلابی قرار گرفته و نیازمندی‌های آن را در حد توانائی‌تان تامین کنید.

اینکه شما در چنین چهارچوبی تا بحال وظیفه خودتان را انجام داده باشید یا نه، از آنجائیکه مشخصاً در ارتباط با رفقای فدائی بوده‌اید، به چهارچوبی برمی‌گردد که بر روابط شما حاکم بوده است و فعلاً ما بدلائل مختلف لازم نمی‌بینیم وارد جزئیات چگونگی حمایت شما از جنبش مسلحانه و چارچوب همکاری شما بشویم...^{۱۲}

ما رسماً در جریان آن "چهارچوبی" که برای همکاری تعیین شده بود قرار نداشتیم ولی نموده‌ها و شواهدی که در پهنه عمل مشاهده می‌کردیم، جوانب مختلف این همکاری و همچنین انحرافات و سازش‌های عظیم موجود در آن را می‌توانست نشان بدهد. در این پهنه ما نه تنها آن مرزبندی سیاسی- ایدئولوژیکی که یک سازمان انقلابی با خطمشی معین را از یک سازمان صنفی- سیاسی بدون هویت

^{۱۲} - * در اولین تحلیل در دومین نامه مرکزیت "سازمان مجاهدین خلق ایران" به "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" ضوابط و چهارچوب ارتباط و همکاری اصولی یک سازمان انقلابی با سازمانی نظیر جبهه به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

مشخص ایدئولوژیک جدا می‌کند، ندیدیم، بلکه شاهد تأیید عملی انحرافات و تناقضات موجود در اندیشه و عمل جبهه، با تمام آثار منفی و مخرب آن، از طرف سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بودیم. در این همکاری و ارتباط نه تنها جبهه ملی در مواضع حقیقی خودش قرار نمی‌گیرد، بلکه جبهه به اعتبار مواضع بسیار نادرست رفقای فدائی در خارج از کشور و درباغ سبزی که این رفقا به جبهه ملی نشان می‌دهند، از این پس دیگر در پوشش حمایت از جنبش مسلحانه و به طور خاص سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و جلب همکاری و تأیید عملی این سازمان، از تکیه‌گاه مادی لازم نیز برخوردار شده و به اتکاء اتوریته و اعتبار این سازمان چهارنعل در جهت منافع غیرانقلابی و کاسبکارانه خود به تاخت و تاز می‌پردازد و هر آنجا هم که منافعش با منافع جنبش مسلحانه در تضاد قرار می‌گیرد به تبلیغات موزیانه و کارشکنی‌های خصمانه علیه آن می‌پردازد.

این چهارچوب همکاری که به نظر ما بیش‌تر به یک معامله می‌ماند تا یک قرارداد سیاسی و انقلابی، در مقابل امکاناتی که نصیب رفقای فدائی می‌کند، شرایطی فراهم می‌آورد که در سایه آن جبهه ملی می‌تواند از اعتبار جنبش در جهت مطامع و منافع غیرانقلابی خود سودجویی کرده و در بخش‌های مختلفی که فعالیت می‌کند، منافع جنبش را فدای گرایشات سلطه‌طلبانه و سوداگرانه خود نماید.

برای توضیح بیش‌تر لازم می‌بینیم چند مسئله را مورد بررسی قرار دهیم:

اول اینکه این امکانات که رفقای فدائی در قبال آن چنان بذل و بخششی از کیسه خلق نموده‌اند چیست؟ به چه اعتباری تأمین شده است و به چه بهائی به دست رفقای فدائی می‌رسد و سپس اینکه جبهه ملی دوباره از ما به ازای این امکانات چه سوء استفاده‌هایی می‌برد.

ما گفتیم در صورتی که سازمان‌های سیاسی یا صنفی - سیاسی خارج از کشور، و در اینجا جبهه ملی، حمایت از جنبش خلق را اساس کار خود قرار داده‌اند، وظیفه دارند که تمام امکانات خودی و یا امکاناتی که از منابع مختلف کسب می‌کنند، بدون

قید و شرط در اختیار سازمان‌های انقلابی قرار دهند *^{۱۳}. این وظیفه قبل از هر چیز در رابطه با الزامات و ملاحظات ناشی از محتوای سیاسی - ایدئولوژیک این سازمان (جبهه ملی) می‌باشد و در واقع خواست‌های دموکراتیک و تمایلات ضدامپریالیستی پایگاه اجتماعی این سازمان یعنی آن محافل دانشجویی و روشنفکری در خارج که این سازمان نمایندگی آنرا بعهدہ دارد، این الزامات را در مقابل او قرار می‌دهد. بدین قرار این سازمان یا باید صادقانه در رابطه با این الزامات به خواست‌های دموکراتیک و تمایلات ضدامپریالیستی توده‌های دانشجو و بر اساس شعارهایی که این خواست‌ها را منعکس می‌کند و در نشریاتش هم منعکس است، پاسخ گوید و یا در غیر این صورت، دیگر حتی به عنوان یک سازمان مترقی نماینده خواست‌های همان بخش از محافل دانشجویی و روشنفکری در خارج هم نبوده و به عنوان یک جریان مشخصاً اپورتونیستی که مصالح جنبش را تابع اهداف سوداگرانه و سلطه‌طلبانه معدودی در رهبری جبهه ملی کند باید افشاء گردد.

این تازه براین فرض است که امکاناتی که این سازمان از منابع مختلف کسب می‌کند صرفاً به انکاء فعالیت‌های مبارزاتی خودش باشد، در حالیکه جبهه ملی این امکانات را نه به نام یک سازمان و یا سازمان‌های دانشجویی و نه حتی صرفاً به نام کل جنبش دانشجویی، بلکه با مانورها، وسائل و پوشش‌های مختلف مستقیم و غیرمستقیم نهان و آشکار، به نام کل جنبش انقلابی مردم به دست می‌آورد. (۲) اما چگونه:

در تبلیغات، گفتگوها و مصاحبه‌هایی که جبهه ملی بخش خاورمیانه با محافل و سازمان‌های انقلابی و مترقی منطقه بعمل آورده، مستقیم و غیرمستقیم این تصور را که جبهه ملی متشکل از سازمان‌های انقلابی و از جمله دو سازمان فدائیان و مجاهدین است القاء می‌کند. به طوری که ما در برخورد با بسیاری از این محافل و سازمان‌ها که به صورت دقیق در جریان مسائل مبارزاتی ایران قرار نداشتند، می‌دیدیم که آنها از جبهه ملی چنین تصویری دارند. قابل توجه اینکه این تصور تنها

^{۱۳} - که در چنین صورتی، طبیعتاً سازمان‌های انقلابی وارد در جبهه نبرد نیز به حمایت اصولی از آن سازمان‌ها پرداخته و فعالیت‌های مبارزاتی آنان را مورد تأیید قرار خواهند داد.

و اساساً به این خاطر نیست که نام "سازمان‌های جبهه ملی ایران" این تصور را برای آنها تداعی می‌کرد، بلکه هم چنین بدلیل تبلیغات مستقیم و غیر مستقیم، کتبی و شفاهی و پنهان و آشکاری است که مسئولین جبهه ملی در بین محافل، سازمان‌ها و نیروهای مختلف منطقه بعمل می‌آوردند.

ما با عناصر مبارز غیر ایرانی و نمایندگان بسیاری از سازمان‌های انقلابی عرب برخورد می‌کردیم که چنین تصویری از سازمان‌های جبهه ملی داشتند، آنها هنگامی که توضیحات ما را مبنی بر اینکه جبهه ملی اساساً یک سازمان سیاسی فعال در خارج از کشور بوده و چنین ارتباطی با سازمان‌های انقلابی ایران ندارد، می‌شنیدند از اینکه مدت‌ها در اشتباه نگهداشته شده بودند تعجب می‌کردند. (۳)

مشی جبهه چنین بوده است که در مواردی به عنوان پی‌ریزی بنای تحریف و دروغ خود با وقاحت و بی‌شرمی تمام، واقعیات مربوط به مبارزات انقلابی خلق ما را آشکارا تحریف و وارونه جلوه داده و از آن به بعد همواره در دیگر موارد آشکار و پنهان با بندهای‌ها و رندی‌های ویژه خود از طریق اشارات، کنایات، ابهام‌گویی، تشابهات و... بنای تحریف و دروغ خود را در ذهن نیروهای مبارز عرب (البته ما از خرابکاری‌های جبهه ملی در بین نیروهای مبارز سایر ملل اطلاع چندانی نداریم. بی‌شک در بین این نیروها نیز جبهه ملی دست به خرابکاری‌های زیادی باید زده باشد، نمونه‌ای از این خرابکاری‌ها، تحریف هویت مارکسیست-لنینیستی سازمان ما در گفتگو با مخبر یک روزنامه آلمانی است که از طرف دانشجویان مبارز خارج از کشور به درستی افشاء و محکوم گردید) تکمیل نموده است.

بدین ترتیب برای اینکه جبهه چنین تصویری (تصور اینکه جبهه متشکل از سازمان‌های انقلابی درون کشور است) را در ذهن نیروهای مبارز خاورمیانه القاء کند دیگر احتیاجی به این نداشته که صریحاً بگوید "جبهه ملی متشکل از سازمان‌های انقلابی منجمه سازمان فدائیان و مجاهدین است" (کاری که به سرعت به افشای خود جبهه می‌انجامید) همین کافی بوده که با تحریفات، کنایات و ایجاد شبهات و با سکوت بزرگوارانه و عارفانه! خود واقعیات مبارزه سازمان‌های انقلابی را برای مدتی در ذهن نیروهای مبارز منطقه واژگون جلوه دهد. حتی اگر بخواهیم در بسیاری از موارد دروغ‌های آشکار و تحریفات جبهه را ندیده بگیریم و آن را به اصطلاح به پای

اشتباه روزنامه‌نگار و مترجم و ده‌ها بهانهٔ پوچ و مبتذل جبهه بگذاریم، اساساً وقتی جبهه در صدد تکذیب این جعلیات و تحریفات که از زبان جبهه حقایق مربوط به مبارزهٔ انقلابی خلق ما وارونه جلوه داده شده است بر نمی‌آید، بلکه برعکس آن را تبلیغ می‌کند، وقتی در موارد مختلف، فعالیت‌های انقلابی را در ایران به صورت کلی به "رفقا" نسبت می‌دهد و یا اگر به سازمان‌های انقلابی نسبت می‌دهد، طوری تبلیغ و مطرح می‌کند که هیچ تناقضی با تصویری که از "سازمان‌های جبهه ملی ایران" در محافل غیر ایرانی ترسیم کرده است، ایجاد نکند، شکی باقی نمی‌گذارد که سازمان‌های جبهه ملی ایران مرکب از همان سازمان‌های انقلابی موجود در جبهه نبرد است! اضافه بر آن، جبهه در کنار کلی‌گوئی و ابهام‌گویش، در کنار حتی بعضی محمل‌سازی‌های "زیرکانه" سعی می‌کند به اصطلاح مدرک جرم هم از خود باقی نگذاشته و راه را برای هر نوع توجیه، تعبیر و توضیحی در آینده، در صورت لزوم، باز بگذارد.

واقعاً باید پرسید چه چیزی جز تبلیغات مستمر آگاهانه و تحریف‌کننده جبهه می‌تواند - آنهم برای رهبری یک سازمان فلسطینی که چندین سال بقول خودش در ارتباط مستحکم با جبهه بوده است - این تلقی را به وجود آورد که سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران یکی از سازمان‌های موجود در جبهه ملی ایران است و بعد چطور می‌شود که این اشتباه و تصور نادرست را که بزعم جبهه هیچ ارتباطی با او ندارد، در "ایران الثورة" بدون کوچک‌ترین توضیحی تبلیغ می‌کند (۴) و (۵)

به این ترتیب دیده می‌شود که امکاناتی که جبهه ملی به دست آورده است عمده‌تاً در رابطه با کل جنبش انقلابی و صریحاً و تلویحاً به نام جنبش انقلابی بوده است. بخشی از این امکانات به اتکاء تأییدات نادرست و غیراصولی چریک‌های فدائی خلق از جبهه ملی و بخشی دیگر به اتکاء تحریفات، دروغ پراکنی‌ها و سوءاستفاده‌های جبهه ملی از واقعیات جنبش انقلابی خلق ما تاحدی که جبهه ملی را جبهه متحد سازمان‌های انقلابی درون کشور می‌نمایند به دست آمده است.

بنابراین اگر رفقای فدائی از زاویه دید جبهه - مبادله - نیز می‌خواستند "براساس امکانات و سازمانی که این جریان (جبهه ملی خارج) در اختیار دارد" با آن برخورد نمایند، بازهم می‌توانستند با امتیازاتی بسیار کم‌تر از آنچه داده شده است،

امکانات بیش‌تری کسب کنند، چه رسد به اینکه اصول و ضوابط انقلابی و کمونیستی بخواهد بر این روابط حاکم باشد، آنگاه (در صورت برخورد کمونیستی) دیگر راه هرگونه مطالبه غیراصولی و باج‌خواهانه بر رهبری جبهه که مدعی پیروی از اصل "حمایت بی قید و شرط از جنبش مسلحانه و همه امکانات در خدمت مبارزه انقلابی زحمت‌کشان" می‌باشد بسته می‌شد. در این صورت از دو حال خارج نبود یا جبهه ملی برطبق شعارهای ادعائی خود در رابطه با ملزومات و ملاحظات مربوط به محتوای سیاسی - ایدئولوژیک فعالیتش همچنان از جنبش حمایت نموده و امکانات و کمک‌هایش را در اختیار آن گذارده و یا عملاً از زیر بار این وظیفه شانه خالی کرده و به اشکال گوناگون و پس از مانورهای رنگارنگ، آخرالامر مواضع واقعی خود را آشکار می‌کند. و تازه این چیز است که اولاً مواضع واقعی جبهه را در کل جنبش روشن نموده و تکلیف آنرا نسبت به جریانی که جبهه ادعای نمایندگیش را دارد روشن می‌کند، که در هر رو صورت بنفع جنبش نوین انقلابی، جنبش کمونیستی و سازمان‌های آن بوده و می‌باشد.

مختصر مطالبی که ذکر رفت، برخی جوانب دیگر از روابط ناسالم و غیر کمونیستی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را با جبهه ملی به اختصار روشن می‌کند، همچنین برخی از بسیاری سوء استفاده‌های جبهه ملی را از قبل جنبش نوین انقلابی، باجمال به نمایش می‌گذارد. همچنین نشان می‌دهد که جبهه ملی نمی‌تواند حتی در محدوده سیاست و ایدئولوژی یک سازمان صنفی - سیاسی، "نماینده واقعی تمایلات متری همان قشرهای دانشجویی اروپا باشد." و تنها به عنوان یک ارگان ضدانقلابی و اپورتونیستی شایسته افشا شدن می‌باشد.

بررسی فعالیت‌های "حمایت" گرانه جبهه ملی از جنبش مسلحانه پیش‌تاز که در صفحات قبل مختصراً به آن پرداخته شد و همچنین ادامه حرکت آن نشان می‌دهد که رهبری جبهه نه در جهت تحقق، اهداف و شعارهای ادعائی‌اش در همین خارج از کشور، بلکه در جهت منافع اپورتونیستی گروهی و فردی رهبری گام برداشته است. بدین معنی که رهبری جبهه ملی تا جایی حاضر بوده (و می‌باشد) که از جنبش مسلحانه دفاع نماید که بتواند به تمایلات سلطه‌طلبانه و گروه‌گرایانه خود جامه عمل بپوشاند. برای جبهه ملی حمایت از جنبش مسلحانه پیش‌تاز به معنای پاسخ به یک

تعهد سیاسی-ایدئولوژیک و یا حتی اخلاقی نیست. او حاضر است از جنبش مسلحانه پیشتاز "حمایت" کند فقط به یک شرط و آن اینکه وثیقه‌ای برای فعالیت‌های سوداگرانه و سودجویانه خود به دست آورد. از این رو مادام که جنبش مسلحانه چنین وثیقه‌ای در اختیار جبهه بگذارد، جبهه واله و سرگشته جنبش مسلحانه است و گرنه به زعم جبهه جنبش مسلحانه پیشتاز شایسته نبود شدن می‌باشد.^{۱۴}*

پروسه روابط گذشته جبهه ملی با سازمان‌های جنبش نوین انقلابی به خوبی موید حکم بالا می‌باشد.

هر کجا و هر زمان جنبش مسلحانه پیشتاز به فرصت‌طلبی‌های سوداگرانه رهبری جبهه میدان داده است، رهبری جبهه "حامی بی قید و شرط" جنبش مسلحانه بوده است و در آنجا که بهر دلیل این میدان تنگ شده است جبهه به کار شکنی، سمپاشی، و... علیه جنبش مسلحانه پیشتاز و دست‌آوردهای جنبش نوین کمونیستی میهنمان پرداخته است.

در مورد سازمان ما، قبل از تحول ایدئولوژیک و گسترش آن به ارگان خارج از کشور، جبهه ملی از مسئولین وقت این ارگان، بدلیل اینکه در موارد زیادی تن به خواست‌های فرصت‌طلبانه و سودجویانه جبهه نداده بودند و در مقابل فرصت‌طلبی‌های جبهه مقاومت‌هایی از خود نشان داده بودند، بسیار ناخشنود بود و موضع‌گیری‌های مشخصی هم از آن زمان چه در رابطه بین دوسازمان و چه در سطح علنی علیه سازمان ما داشت.^{۱۵}*

^{۱۴} - * - آخرین خبرهایی که از شایعه‌پراکنی‌های جبهه ملی در خاورمیانه به دست ما رسیده حاکی از همین آرزوهای ضدخلقی رهبری جبهه می‌باشد. رهبری جبهه پس از بهم خوردن روابطش با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به شایعه‌پراکنی پرداخته که "اولا سازمان مجاهدین نابود شده است و ثانیاً فدائیان نیز پس از ضربات سال گذشته بین داخل و خارجشان اختلاف افتاده و ما (جبهه) نیز فقط با خارجشان اختلاف و با داخلشان ارتباط داریم!!"

^{۱۵} - * - رفقای مسئول گذشته ما در خارج از کشور علی‌رغم اینکه در بسیاری موارد در مقابل تقاضاها و مطالبات فرصت‌طلبانه جبهه ملی مقاومت نشان داده بودند، بدلیل حاکمیت نقطه نظرات غیرمارکسیستی (دوالیسم مذهبی)

پس از تحول ایدئولوژیک سازمان، موضع‌گیری‌های جبهه علیه سازمان ما کم‌کم شکل علنی بخود می‌گیرد و زمانیکه دستاوردهای جنبش کمونیستی میهنمان و مواضع اصولی و قاطع آن را بالای سرخود می‌بیند و احساس می‌کند مواضع سلطه‌طلبانه و اپورتونیستی‌اش مورد تهدید و تحدید واقع شده است آشکارا به تخطئه، سمپاشی و لجن‌پراکنی علیه سازمان ما و دستاوردهای جنبش نوین انقلابی و کمونیستی میهنمان می‌پردازد.

در مورد سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران نیز تا آنجا که مواضع غیراصولی این سازمان به گرایشات سلطه‌طلبانه و سودجویانه جبهه ملی، میدان می‌داد، جبهه واله و سرگشته این سازمان بود(۱) (در واقع واله و سرگشته منافی بود که می‌توانست از قبل روابطش با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به دست آورد) اما زمانی که روابط جبهه با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بعللی که هنوز دقیقاً برای ما روشن نیست بهم خورد (یعنی راه سودجویی جبهه بهر علت، موقتاً یا برای همیشه بسته شد) ناگهان جبهه بیاد ضعف‌ها و نارسائی‌های این سازمان نیز افتاد (۱) و در پوشش "اختلاف نظر" *^{۱۶} و... به شایعه‌پراکنی... علیه این سازمان پرداخت.

و اما مسئله برانگیخته شدن مخالفت جبهه ملی با جنبش نوین انقلابی و سازمان‌های آن مسئله‌ای نیست که مورد استقبال کمونیست‌ها و سایر انقلابیون واقعی، به ویژه خود ما که سهم بزرگی در وادار کردن جبهه به برداشتن نقاب حمایت

و مهم‌تر از آن بدلیل ضعف‌ها و انحرافات که بخصوص در این ارگان موجود بود، قادر نبودند یک خط‌مشی اصولی و یک سیاست فعال را در رابطه با جبهه ملی پیش بگیرند. آنها با برخوردهای انفعالی و جزئی (برخوردهای جزئی که در نهایت سبب می‌شود انحرافات اساسی در پس همین برخوردهای جزئی و کشمکش‌های متعاقب آن، مجال ادامه زندگی و رشد پیدا نمایند همچنان راه سودجویی را بنوعی برای جبهه ملی باز می‌گذاشتند و بدین ترتیب آنها نیز بنوعی دیگر و در مدار دیگری با جبهه ملی سازش می‌کردند.

^{۱۶} - * - البته این کلام به معنای فقدان اختلاف نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق، که بهر صورت به جنبش کمونیستی میهن ما تعلق دارد، با جبهه ملی به عنوان یک سازمان صنفی - سیاسی آنهم در خارج از کشور نیست. منظور ما اینست که این اختلاف نظر ناشی از دو ایدئولوژی، دو سیاست و دو موضع عملی است که نمی‌توانسته و نمی‌تواند چیز تازه‌ای باشد که جبهه ملی آنرا اکنون علم کند (مسئله‌ای که جبهه ملی نیز برای توجیه حرکت فرصت‌طلبانه خود، متنها از موضعی فرصت‌طلبانه و مودیان به آن اقرار کرده است)

از جنبش نوین انقلابی از چهره و مشخص‌تر شدن مواضع اپورتونیستی و ضد کمونیستی آن داشته ایم، قرار نگیرد. زیرا که علنی شدن تضاد ماهوی جبهه ملی با جنبش نوین انقلابی و کمونیستی میهن ما نه تنها پرده از چهره اپورتونیستی ضد کمونیستی او برافکند، نه تنها مواضع ضدانقلابی تاجرمسلکانه آن را کاملاً آشکار نمود، نه تنها راه را بر سلطه طلبی جبهه ملی در زمینه های مختلف در خارج از کشور و تحت پوشش دفاع از جنبش نوین انقلابی بست، بلکه اولاً راه نفوذ سموم ایدئولوژی بورژوائی بدرون جنبش نوین انقلابی و کمونیستی از طریق جبهه ملی بسته شد. این امر یعنی قطع شاخک‌های مسموم رهبری جبهه ملی از پیکر جنبش نوین انقلابی و کمونیستی میهن‌مان همان طور که به حفظ سلامت جنبش کمک می‌کند در هموار شدن راه وحدت جنبش نوین انقلابی و کمونیستی میهنمان و همچنین وحدت دوسازمان ما و چریک‌های فدائی خلق نیز نمی‌تواند بی‌تاثیر باشد.

ثانیاً قطع شاخک‌های مسموم رهبری جبهه ملی از پیکر جنبش نوین انقلابی، امر دفاع از جنبش نوین انقلابی و کمونیستی میهن ما را در خارج از کشور، از رهبر ناسالم و معامله‌گر جبهه ملی که بهمین دلیل توانسته است به حیثیت جنبش انقلابی و کمونیستی ما لطماتی، در خارج از کشور، وارد ساخته و بسیاری از هواداران صادق جنبش نوین انقلابی را یا به بی‌راهه سوق داده و یا از دایره سمپاتی‌زبان‌های جنبش بپراکند و بین آنها تفرقه و چند دستگی به وجود آورد، تصفیه کرده است.

ما در پایان نامه خود به جبهه ملی نوشتیم:

"در اینجا باردیگر اعلام می‌داریم که آنچه می‌تواند مقدمه و زمینه ضروری ارتباط فعال و همکاری ما با شما به عنوان سازمان‌های جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه) را فراهم آورد، همانا در اعلام صریح مواضع ایدئولوژیک-سیاسی-سازمانی شما و خواست صادقانه‌تان برای تصحیح و توضیح ابهامات و تناقضاتی که برشمردیم می‌باشد. طبعاً در این راه (راه تصریح مواضع ایدئولوژیک-سیاسی-سازمانی جبهه ...) ما نیز از همکاری و کمک تا آنجا که در توان داریم دریغ نخواهیم کرد. ما همچنین انتظار داریم مطالب این نامه را هم به عنوان گامی

کوچک از طرف ما به عنوان پاسخ به وظائفی که در قبال شما و سایر نیروهای مبارز و جنبش انقلابی خلق مان به عهده داریم، تلقی نمائید."

اکنون می‌توانیم بگوئیم که خوشحالییم از این که سهم نسبتاً بزرگی در این "تصریح مواضع" داشته‌ایم. طبیعی است که اگر این تصریح مواضع در جهت مثبت می‌بود ما در کوشش خود موفق‌تر می‌بودیم. اما این دیگر ماهیت سیاسی-ایدئولوژیک جبهه و کیفیت تضادهای ذاتی آن بود که "جهت تصریح مواضع" را مشخص نمود.

بهر حال، مسئله "قطع شاخک‌های مسموم رهبری جبهه ملی" از پیکر جنبش نوین انقلابی، نتایج تبعی آن و همچنین افشاء مواضع اپورتونیستی‌اش وقتی در کنار رشد جوانه‌های جریانات سالم در خارج از کشور که آمادگی صادقانه خود را برای حمایت بی قید و شرط از، و ارتباط اصولی و ارگانیک با جنبش نوین انقلابی اعلام داشته‌اند*^{۱۷} بگذاریم آنگاه در مقابل بندبازان ماهری چون رهبری سازمان‌های جبهه ملی (بخش خاورمیانه) که اپورتونیسم مزمن و بینش معامله‌گرانه و بورژوائی‌اش امکان درس‌گیری از گذشته را از آن سلب کرده است، تنها یک راه باقی خواهد ماند و آن افتادن به ورطه‌ای است که رهبری خائن حزب توده سالیان درازی است در آن سکنی گزیده است. در این "راه" رهبری جبهه داد و فغان زیادی نیز راه خواهد انداخت اما دیگر بشنیدن آن رغبتی نشان داده نخواهد شد.

*

*

*

در پایان قابل ذکر است که جبهه ملی "جوابیه‌ای" هم بر نامه ما فرستاده است، این "جوابیه" که سرتاپایش، هوچیگری، دروغ، افترا، مغلطه‌کاری، بندبازی، عوام‌فریبی، فحش و ... می‌باشد در تاریخ ۱۹۷۷/۲/۲۵ یعنی تقریباً مدت کوتاهی پس

^{۱۷} - * - این آمادگی خود نشانه رشد آگاهی جنبش دانشجویی ما در خارج از کشور است. به حدی که می‌توان گفت جنبش دانشجویی خارج از کشور با رشد این جریانات، ورود در مرحله جدیدی از همبستگی و هماهنگی با جنبش نوین انقلابی را اعلام می‌دارد.

از انتشار همان جزوه خودشان (پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران) به ما داده شد. ما هیچ ضرورتی در چاپ و انتشار این "جوابیه" فعلا از جانب خودمان نمی‌بینیم. اما از نظر اطلاع هموطنان و دانشجویان مبارز به محتوای این "جوابیه" باید بگوئیم که جبهه بزودی داد و فغانش در خواهد آمد، هوچی‌گری و کولی‌گری بسیاری خواهد کرد و این "جوابیه" را نیز قاعدتا همراه با ترهات مشابهی برای خود منتشر خواهد نمود. بنابراین از این نظر - یعنی از نظر اطلاع هموطنان و دانشجویان مبارز از مفاد "جوابیه" - هم مسئله مبهمی پیش نخواهد آمد. اما در صورتیکه جبهه ملی از انجام این کار یعنی انتشار جوابیه‌اش طفره برود، از آنجا که این جوابیه خود یک نمونه تبیین و جامع از بندبازی‌ها، دروغ‌پراکنی‌ها... و کولی‌گری‌های رهبری جبهه را به دست می‌دهد، ما خود در فرصت مناسب دیگری پس از تنظیم آن برای انتشار خارجی به چاپ و توزیع آن اقدام خواهیم نمود.

(فروردین ۵۶)"

پاورقی‌ها

"۱- در این مقاله هر کجا سخن از جبهه ملی، جبهه، جبهه ملی ایران و... می‌شود قصد ما همان سازمان‌های جبهه ملی در خارج از کشور - بخش خاورمیانه - می‌باشد. و هر کجا سخن از رهبری جبهه ملی می‌آید منظور ما همان عناصری هستند که به نام رهبری سازمان‌های جبهه ملی ایران بخش خاورمیانه فعالیت می‌کنند. ما جبهه ملی و مواضعش را از طریق همین عناصر و ارگان رسمی‌شان باختر امروز می‌شناسیم و تا آنجا هم که می‌دانیم اینها نیز نه به عنوان اعضاء جبهه ملی، بلکه به عنوان مسئولین و رهبری جبهه ملی با ما و نیروهای دیگر تماس می‌گیرند. این عناصر گاه به مقتضای منافعشان در محافل خصوصی و در برخورد با تناقضاتی که با آن مواجه می‌شوند، خود را گروه مارکسیستی - لنینیستی که در درون جبهه فعالیت می‌کند، و یا در نشریات خود آنجا که صلاح باشد (!) خود را یک گروه مارکسیستی - لنینیستی که بخشی از فعالیت‌های خود را در درون جبهه انجام می‌دهد، معرفی می‌نمایند.

صرفنظر از اینکه این گروه در جبهه فعالیت می‌کند یا جبهه در " این گروه و همچنین بدون اینکه به دنبال پاسخ به سؤالاتی از قبیل اینکه "این گروه بقیه فعالیت‌هایش را در کجا انجام می‌دهد؟ و..." باشیم، از آنجا که این عناصر به عنوان مسئولین سازمان‌های جبهه ملی ایران با ما و دیگران تماس می‌گرفتند و ما هم با آنها به عنوان مسئولین سازمان‌های جبهه ملی (بخش خاورمیانه) تماس داشتیم و همچنین از آنجا که مواضع، نقطه نظرات، ایدئولوژی و سیاست همین‌هاست که حاکم بر جبهه ملی است، بنابراین منظور ما از رهبری جبهه ملی، در تمام این یادداشت‌ها همین عناصر هستند. ما از وجود افراد یا جناح‌های دیگری در رهبری جبهه ملی خارج که مواضع‌شان با این افراد اختلاف اصولی داشته باشد اطلاع نداریم. بهر حال اگر چنین افرادی هم بر فرض وجود داشته باشند، طبعاً در صورتیکه مواضع‌شان همان مواضعی است که همین عناصر رهبری بخش خاورمیانه تبلیغ می‌کنند، مشمول قضاوت‌ها و نقطه نظرات ما در باره جبهه ملی خواهند شد و اگر مواضع‌شان با اینها یکی نیست مسلماً مواضع ناشناخته و پنهان آنها نمی‌تواند مورد نظر ما باشد.

۲- در اینجا دونکنه را لازم می‌دانیم توضیح دهیم. اول اینکه بهرحال وظیفه شناساندن جنبش انقلابی ایران به سازمان‌ها و نیروهای مترقی منطقه و جهان بعهدہ سازمان‌های انقلابی و به ویژه نیروهای سالم پشت جبهه آنست. در مورد سازمان‌های انقلابی این وظیفه مشروط به توان و ظرفیت سازمانی آنان در هر مرحله از رشد خود می‌باشد. دوم اینکه باید به این سؤال پاسخ داد که آیا سازمان‌ها، محافل انقلابی و مترقی خارجی آنقدر از مبارزات انقلابی ایران بیگانه هستند که چنین تحریفات و تبلیغات سوء می‌تواند حقایق را برای آنان وارونه جلوه دهد و آیا آنان بدون شناختن و ارزیابی دقیق حاضرند امکانات در اختیار این یا آن سازمان بگذارند؟ جواب روشن است و تجربه خود ما هم این را ثابت کرده است که در هر جا هر سازمان و سیستمی که اصول‌گراتر، دقیق‌تر و سفت و سخت‌تر باشد چنین سوءاستفاده‌هایی کم‌تر می‌تواند عمل شود و برعکس هر چقدر بی در و دروازه‌تر، شل‌تر و در مواردی با انگیزه‌های معامله‌گرانه مشابه توأم باشد، این کار با مقداری جار و جنجال، مانور، نمایش و روزنامه‌براحتی (البته در یک دوره) امکان پذیر

می‌شود. زیاد جای دوری نمی‌رویم، وقتی جبهه ملی می‌تواند در برخورد با رفقای فدائی به عنوان یک سازمان مارکسیست-لنینیست، چنین امتیازات بزرگی (از قرار گرفتن در نمایندگی سیاسی آنان در روابط خارجی تا قرار گرفتن در ارگان برنامه ریزی تبلیغات جنبش به مثابه یک پای مستقل) به دست آورد، در برخورد با سازمان‌ها و نیروهای خرده‌بورژوازی که اساسا معیارهای برخوردشان از زمین تا آسمان با معیارهای مارکسیستی-لنینیستی اختلاف دارد، این کار بطریق اولی امکان پذیر است. به خصوص که در این جریان، مانورهای جبهه ملی محمل و پشتوانه‌ای چون حمایت و اعتبار سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را به دنبال داشته باشد.

۳- در این زمینه ما شاهد موارد و نمونه‌های متعددی بودیم که دو سه مورد آن را که یا در انتشارات خود جبهه ملی درج شده و یا بنوعی برای آن تبلیغ گردیده است در زیر می‌آوریم تا روشن شود علت این تصورات و تلقی‌های نادرست چیست. الف- نمونه اول مصاحبه‌ایست که مسئولین جبهه ملی با مخبر روزنامه فجرالجدید چاپ لیبی در ۲۴ مه ۱۹۷۳ انجام داده‌اند و در این روزنامه بچاپ رسیده است.

وقتی خبرنگار روزنامه، ابراهیم الحزاز در باره سازمان‌های جبهه ملی ایران سؤال می‌کند و می‌پرسد "سازمان شما کار خود را از کی آغاز کرد؟" جواب داده می‌شود:

"...سازمان ما کار خود را با جنبش مصدق آغاز کرد که توانست ایران را از تسلط انگلیس آزاد کند و نفت ایران را ملی کند... در سال ۱۹۶۳ تظاهرات و شورش عظیمی همه جای کشور را فراگرفت و پانزده هزار نفر در نتیجه حمله ارتش به تظاهرات کنندگان کشته شدند. از آن پس دریافتیم که ضروری است است

راتزی خود را تغییر دهیم و به صورت یک مجموعه واحد به مقابله با ارتش بپردازیم بدین ترتیب سازمان به گروه‌های کوچکی که در شهرها با رژیم می‌جنگند تبدیل شد... همان طور که گفتیم چون می‌دانستیم که مقابله با رژیم امری مشکل است بنابراین سازمان استراتژی خود را تغییر داد به طوری که بشکل گروه‌های کوچکی داخل شهرها عمل می‌کند. از سه سال پیش این گروه‌ها فعالیت خود را در مناطق مختلف آغاز کرده‌اند، دو سرلشکر که یکی از آنها افسر ارتش و دیگری افسر

شهربانی بود کشته شده‌اند. اولی رئیس دادگاه نظامی بود که حکم اعدام بسیاری از برادران ما را صادر کرده بود.

یک سرلشگر آمریکائی به نام "پرایس" که مستشار نیروی نظامی هوائی بود و نیز صدها تن از افراد پلیس به دست انقلابیون ما کشته شده‌اند. در طول سه سال گذشته بیش از سیصد نفر از انقلابیون ما در طی عملیات و یا زیر شکنجه به شهادت رسیده‌اند. گروه‌های جدیدی تشکیل شده و به ما پیوستند، به آنها کمک می‌کنیم و برای آنها برنامه واحدی را برای عمل در داخل می‌ریزیم..."

و در مقابل این سؤال "که کشورهای همجوار بچه شکل شما را پناه می‌دهند؟"

گفته می‌شود:

"...ما در تحکیم پیوندمان با جنبش‌های عربی می‌کوشیم و یا مواضعی را که در آنها می‌توانیم فعالیت‌هایمان را علیه رژیم تشدید کنیم به دست می‌آوریم. ما البته اولویت را برای تمرکز فعالیت در داخل قائلیم تا ضربات سریع و دردناک را با اوجگیری عملیات در نقاط مختلف ایران به رژیم وارد آوریم ..."

و در جواب این سؤال که "ارتش ایران با جبهه ملی همکاری می‌کند یا نه؟"

گفته می‌شود:

"...برخی از افراد ارتش با ما همکاری می‌کنند ولی البته خیلی مخفی..."

مطلب اینقدر روشن است که فکر نمی‌کنم احتیاج به تفسیر داشته باشد. در یک کلام کلیه مبارزات و جانفشانی‌های خلق ما از زمان مصدق گرفته تا مبارزات انقلابی کنونی همگی به سازمان‌های جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه) نسبت داده شده و تمام فعالیت‌های سیاسی و سازمانی تحت رهنمودهای آن انجام گرفته است!!!

ب- مورد دوم خبریست که پیرامون اعدام انقلابی دو مستشار آمریکائی در ایران الثوره شماره ۱۲ حزیران (ژوئن) ۷۵ درج گردیده است.

با اینکه کاملاً روشن بود مسئول این عملیات کدام سازمان است و حتی در همین شماره ایران الثوره در پاورقی مقاله‌ای ذکر شده است که عملیات توسط سازمان مجاهدین انجام شده است ولی در متن خبر اصلی که همراه با دو عکس مستشاران معدوم می‌باشد بدون اینکه اسمی از سازمان عمل کننده این عملیات

آورده شود نوشته شده، "رفقا در داخل ایران" (؟) دو تن از افسران ارشد آمریکائی را که در نیروی هوائی ایران کار می‌کردند، اعدام نمودند..."

ترجمه متن عربی

ایران الثورة، شماره ۱۲، ژوئن (حزبران) ۱۹۷۵ - صفحه ۴

اعدام دو مزدور آمریکائی به دست انقلابیون ایران

"به تاریخ ۷۵/۵/۲۱، رفقا در داخل ایران به اعدام دو تن از افسران عالی‌رتبه آمریکائی که در نیروی هوائی ایران کار می‌کردند اقدام نمودند.

سخنگوی سفارت آمریکا در تهران اعلام داشت که دو افسر سرهنگ پل تفر و سرهنگ جاک ترنر بوده‌اند و تروریست‌های کمونیست را مسئول این حادثه دانست. این عملیات در کمتر از یک ماه از اعدام ۹ تن از رفقا در داخل زندان به دست رژیم مزدور صورت می‌گیرد و اخبار این عملیات که در روز روشن انجام شد توسط اکثر آژانس‌های خبری و روزنامه‌های جهان نقل شد و باعث برانگیخته شدن خصم شدید شاه شد که تاثر خود را از قتل اربابانش، این دشمنان خلق ایران، ابراز داشت. (پایان ترجمه)

انتساب این عملیات به "رفقا در داخل ایران" در متن اصلی خبر و سپس در گوشه‌ای دیگر در پاورقی مقاله دیگری انتساب آن به مجاهدین یکی از همان شگردهای زندانه و محمل‌های "زیرکانه" جبهه ملی برای وارونه جلوه دادن حقایق جنبش انقلابی و توجیه انتقاداتی است که احتمال دارد در آینده در رابطه با این مطلب به او وارد شود.

جبهه ملی ابتدا در ذهن خواننده این توهم را به وجود می‌آورد (و یا بر مبنای تبلیغات گذشته این توهم را تحکیم می‌کند) که عملیات فوق توسط عناصر سازمان‌های جبهه ملی در داخل صورت گرفته است. حال اگر خواننده پاورقی مذکور را مطالعه نمود و یا بعداً سازمان مسئول این عملیات را شناخت، به این "حقیقت" نائل خواهد شد که منظور از "رفقا در داخل ایران" سازمان‌های جبهه ملی است (!) تا اینجا اوضاع بر وفق مراد جبهه ملی است و ضرری متوجه آن نیست چرا که

بالاخره این عملیات یا توسط "رفقا در داخل" صورت گرفته و یا توسط سازمان مجاهدین خلق ایران که خود افتخار(!) عضویت در سازمان‌های جبهه ملی ایران را دارد.

اما جبهه ملی ظاهراً زرنگ‌تر از اینست که دم به تله بدهد، او راه فرار را با این گونه اعلام خبر نیز برای آینده باز می‌گذارد تا اگر این بار نتوانست تقصیر را بگردن مترجم و چاپچی، و... بگذارد، با شیوه همیشگی‌اش و با موضعی حق بجانب و عصبانی از اینکه به چیزی متهم شده که روحش از آن بی‌خبر بوده است! بگوید: "بی‌شرف است کسی که چنین نظری داشته باشد، رذل است کسی که..." و سپس "استدلال" کند که ما مجاهدین را نیز رفقای خود می‌دانستیم، گفتیم رفقا، اگر منظور ما این بود که عملیات را بخود منتسب کنیم آن پاورقی را دیگر نمی‌آوردیم و دوباره ترجیع‌بند استدلال خود را تکرار کند که "بی‌شرف است... رذل..."

اما ما از خواننده خود می‌خواهیم که عجله نکند و فعلاً حرف جبهه ملی را هر طور شده باور کند، بعد در برخورد با موارد گوناگون دیگر در باره هدف جبهه ملی از این نحوه اعلام خبر قضاوت نماید.

ج- نمونه دیگر چگونگی ترکیب مطالب نشریه ایران‌الثوره می‌باشد.

شماره اول ایران‌الثوره نمونه خوبی برای این بررسی می‌باشد. در سرمقاله این شماره پس از ذکر مقدماتی راجع به منطقه و... نوشته شده: "و ما به همین منظور، نقطه نظرات سازمان‌های انقلابی‌مان را بزبان عربی در صفحات ایران‌الثوره منعکس خواهیم کرد..."

توجه کنید که این نشریه همان طور که در بالای صفحه اول آن نوشته شده و بوسیله "سازمان‌های جبهه ملی ایران بخش خاورمیانه" انتشار می‌یابد. بدین ترتیب، "سازمان‌های جبهه ملی ایران بخش خاورمیانه" تعهد می‌کند که از این بعد نقطه نظرات سازمان‌های انقلابی‌شان را در صفحات ایران‌الثوره درج نماید. اما این سازمان‌های انقلابی، جبهه ملی کدامند؟! تمام شماره‌های ایران‌الثوره و منجمله همین شماره به آن جواب می‌دهد! این نقطه نظرات چیزی نیست جز نقطه نظرات سازمان‌های چریک‌های فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران!

ما لزومی نمی‌بینیم حول این مسئله بیش‌تر به بحث پردازیم. فقط صفحه اول همین شماره ایران‌الثوره را عیناً فتوکپی می‌کنیم. خوانندگان ما می‌توانند این سند را به رفقای عرب خود یا کسانی که به زبان عربی آشنائی دارند نشان بدهند و استنباط آنان را از رابطه بین "سازمان‌های جبهه ملی ایران ..." و سازمان مجاهدین خلق ایران جویا شوند.

(اصل سند در صفحه بعد، خطوط تأکید در متن آن از ماست)

۴- اشاره به مصاحبه‌ای است که "ایران‌الثوره" (مسئولین جبهه ملی خاورمیانه) با احمد جبریل، از رهبران جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی - در سال ۷۶ به مناسبت ۱۹ بهمن بعمل آورده است.

در این مصاحبه از احمد جبریل سؤال می‌شود: "از خلال روابط و آگاهی‌تان، جنبش انقلابی ایران را چگونه می‌بینید؟" (نقل از باختر امروز شماره ۷۰ بهمن ۵۴ احمد جبریل پاسخ می‌دهد:

"روابط محکم ما با سازمان‌های جبهه ملی ایران و به ویژه (علی‌الاصح) روابط رشد‌یافته‌مان با سازمان چریک‌های فدائی خلق ما را در شرایط نزدیکی ..."
(نقل و ترجمه از ایران‌الثوره شماره ۱۶ شباط (فوریه) ۷۶)

توجه کنید که احمد جبریل از "خلال روابط و آگاهی‌ش" (روابطی که با جبهه ملی داشته و آگاهی‌ای که جبهه ملی در اختیار احمد جبریل گذاشته است) سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را جزئی از سازمان‌های جبهه ملی ایران می‌داند. آنگاه جبهه ملی با وقاحت سخنان احمد جبریل را به همان صورت بدون هیچ‌گونه توضیحی به عربی چاپ می‌کند و بدین ترتیب از زبان او این تصور باطل را باز در سطح نیروهای مبارز عرب تبلیغ و القاء می‌نماید و بدین ترتیب هم سازمان‌های انقلابی را مورد اهانت قرار می‌دهد (با معرفی خود به عنوان جبهه‌ای در برگیرنده سازمان‌های انقلابی) و هم اعتبار و حیثیت آنان را وثیقه سودجویی و سوداگری خود در منطقه قرار می‌دهد.

در ترجمه فارسی این مصاحبه که در باختر امروز شماره ۷۰ بهمن ۵۴ چاپ شده است جبهه ملی، برای جلوگیری از افشاء اعمال تحریف‌آمیز، سوداگران و ضدجنبشی خود، عبارت "علی‌الاصح" را "همچنین" ترجمه نموده و یکبار دیگر کوشید، بر

فعالیت‌های موزیانه و فرصت‌طلبانه خود سرپوش گذارد. (همه جا تاکید از ماست، اسناد عربی و فارسی عینا در صفحه بعد آمده است).

۵- تاسف‌آور اینکه در مقابل تبلیغات منفی و مخرب جبهه ملی، نه تنها ما برخورد مثبت و بازدارنده‌ای از طرف رفقای فدائی در خارج از کشور ندیدیم، بلکه در مواردی، قرائنی در مقابل ما قرار می‌گرفت که حاکی از همکاری و تأیید رفقای فدائی بود. برای مثال به صورت مبهم و دو پهلو گفته می‌شد که رفقای فدائی خلق هم در انتشار باختر امروز مسئولیت سازمانی دارند(!) ما بدون اینکه اصراری در انتساب این اعمال و مسئولیت‌ها به رفقای فدائی داشته باشیم در عین حال خواهان توضیحات رسمی این رفقا حول این گونه ابهامات و ناروشتی‌ها هستیم."

پس می‌بینیم که جبهه ملی ایران نه تنها اعتقادی به کار انقلابی مسلحانه و فداکارانه نداشته است، بلکه می‌خواسته کاسبکارانه مبارزات دیگران را در عرصه جهانی به پای خود نوشته و از نفوذ آنها برای تسلط بر کنفدراسیون جهانی و برهم زدن آن استفاده کند. برای رهبران جبهه ملی ایران هدف اخاذی از بیگانگان و مبارزه با مارکسیسم لنینیسم و ممانعت از رشد جنبش کمونیستی مهم بوده است و الا خیر. سازمان مجاهدین خلق بخش منشعب با انتشار این سند - که جبهه ملی ایران از انتشار آن در خارج از کشور ممانعت می‌کرد - نقش تاریخی مهمی در زنده ماندن حقایق تاریخ ایران ایفاء کرده است و مشتی شارلاتان سیاسی، هوچی، ماجراجو، ضدکمونیست و مقام‌پرست را که به چیزی جز منافع شخصی و خودمرکزینی و خودخواهی خویش نمی‌اندیشیدند افشاء نموده است. این کاسبکاران سیاسی حتی بعد از انقلاب نیز کوشیدند خودشان را قهرمان جلوه دهند و خیانت‌های خویش را نسبت به سرنوشت مردم ایران توجیه کنند. فقط جای تاسف دارد که سایر رهبران جبهه ملی ایران و کادرهای درجه اول آنها از همان بدو امر سکوت اختیار کردند و کثافت‌کاری رهبرانشان را از ترس تضعیف نفوذ بورژوازی ملی ایران که به نفع مارکسیسم لنینیسم بود لاپوشانی نمودند. این ماهیت طبقاتی همه ضدکمونیست‌ها و عمال بورژوازی است. آنها اگر قلم بر کاغذ برند تا تاریخ جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران را به نگارش در آورند ناگزیرند که بخشی از این تاریخ را که نقش خبیث و مخرب آنها را برملا می‌کند مسکوت بگذارند. ولی توفان این ماموریت را دارد که حقایقی را که در برهم زدن کنفدراسیون جهانی نقش داشتند و با زندگی هزاران دانشجو بازی می‌کردند برملا کند تا تجربه‌ای برای آیندگان شود.

حال به سند دیگری اشاره کنیم که از خودی‌هاست و در افشاء جبهه ملی ایران صریح‌تر و صمیمانه‌تر نگاشته شده است.

در نامه آقای دکتر منصور بیات‌زاده مورخ ۱۹۹۳/۰۹/۲۸ در شهر ماینس در آلمان فدرال به آقای حسن ماسالی در مورد مفقود شدن پول کنفدراسیون جهانی که به دست آقای حسن ماسالی افتاده است و سرنوشتش معلوم نشد، چنین می‌آید:

مراجعه کنید به سند شماره ۱۳ دفتر اسناد فصل یازدهم

" در کنگره چهاردهم، که در آن مسئولیت من به عنوان دبیر انتشارات کنفدراسیون منتخب کنگره سیزدهم پایان رسید، عملکرد من همچون دیگر هئیت دبیران مورد تأیید کنگره قرار گرفت و مسئولیت من خاتمه یافت. از سوی دیگر چند ماه قبل از برگزاری کنگره چهاردهم کنفدراسیون، رابطه من با جبهه ملی خارج از کشور (اروپا، خاورمیانه، آمریکا) قطع گردید. علت این قطع رابطه این بود که شما و دوستانتان از قبیل دکتر کامبیز روستا، دکتر خسرو پارسا، دکتر بیژن مصاحب نیا، علی شاکری، فارسی، دکتر احمد سلامتیان، زنده یاد منوچهر حامدی، خسرو کلاتری، ولی سیادت، مجید سیادت، دکتر علی خوانساری... سیاستی را بر جبهه ملی خارج از کشور تحمیل کردید که مطابق آن جبهه ملی می‌بایست مدافع مبارزات چریکی و خط‌مشی مسلحانه می‌شد و در واقع به سازمان پشت جبهه چریک‌های فدائی خلق، که شما در آن زمان در حال تجانس با آنها بسر می‌بردید، تبدیل می‌گردید. آن سیاست مورد تأیید من نبود. من طرفدار جبهه ملی‌ای بودم که مرکز گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب باشد، مسئله‌ای که طی رساله‌ای از سوی منوچهر صالحی و من در کنگره جبهه ملی در شهر ماینس، یکسال و نیم قبل از جدائی من از جبهه ملی مطرح شده بود. همان کنگره‌ای که در آن جنابعالی، زنده یاد منوچهر حامدی، منوچهر صالحی، محمود راسخ افشار، و من به عنوان هئیت اجرائی انتخاب شدیم." (تکیه از توفان).

سند شماره ۱۳ دفتر اسناد فصل یازدهم

"جناب آقای ماسالی!"

ماینس ۱۹۹۳/۹/۲۸

پس از عرض سلام، چندی قبل از طریق پست پاکتی با مهر پستی بتاریخ ۱۹۹۳/۹/۸ که محتوی دو ورقه فتوکپی بود دریافت کردم. یکی از این ورقه‌ها فتوکپی پاکت پست سفارشی بود که روی آن نام و آدرس منزل من قید شده و در آن دستخط نام‌رسان مبنی بر شماره صندوق پستی من و همچنین مهر برگشت به چشم می‌خورد. ورقه دیگر فتوکپی در برگیرنده آدرس فرستنده یعنی جنابعالی و مهر پست و مجدداً قبض پست سفارشی می‌گردید. این دو ورقه فتوکپی حکایت از این امر داشتند که گویا شما در تاریخ ۱۹۹۳/۸/۲۰ یک نامه سفارشی برای من ارسال نموده‌اید که چون من به عللی موفق به دریافت آن نشده‌ام اداره پست مجدداً آنرا به شما عودت داده است. حال این نامه سفارشی در چه رابطه‌ای بوده است این دو ورقه فتوکپی چیزی را روشن نمی‌کنند. ضروریست متذکر شد که گرچه شما نامه را به آدرس منزل من پست کرده بودید، ولی پستچی خبر رسیدن این نامه سفارشی را نه با مراجعه به خانه من، بلکه از طریق صندوق پستی به من اطلاع داده بود. من نیز به علت بیماری پدرم و متعاقب آن فوت ایشان برای مدتی نتوانسته بودم به صندوق پستی‌ام سر بزنم. اداره پست نیز که گویا مطابق قوانین پست آلمان نامه‌های سفارشی را فقط به مدت هفت روز در پست‌خانه نگهداری می‌کند، پس از پایان این هفت روز و عدم مراجعه من به صندوق پستی آنرا برای فرستنده یعنی شما پس فرستاده است. البته جنابعالی پس از برگشت نامه فوق، اگر اشتباه نکنم عصر روز ۱۹۹۳/۹/۸ طی تماس تلفنی علت برگشت نامه را جویا شدید و در این رابطه توضیح دادید که شما نامه مذکور را در مورد مسئله حساب زلزله کنفدراسیون در "دویچه بانک" به من نوشته‌اید و از این طریق برای اولین بار با من در باره پول زلزله صحبت کردید. من نیز در همان گفتگوی تلفنی ضمن اعلام عدم دریافت چنین نامه‌ای ابراز تعجب کردم که چرا در این مورد به صورتی رسمی و با نامه‌های سفارشی با من تماس گرفته‌اید در صورتی که می‌توانستید مثل همیشه از طریق بسیار راحت‌تر و سریع‌تر تلفن و یا حداقل پست معمولی جویای مسئله بشوید.

همان طور که اشاره رفت چند روز بعد از تماس تلفنی پاکت حامل فتوکپی‌ها را دریافت کردم که مرا سخت در این اندیشه فروبرد که چه پیش آمده که نیروهای

سیاسی ایران که سال‌ها در کنار هم فعالیت مشترک داشته‌اند باید اکنون چنین رفتاری را با یک‌دیگر در پیش گیرند.

گویا جنابعالی پس از اینکه مطمئن شدید که کوچک‌ترین نیت سوئی در پس‌فرستادن نامه سفارشی شما در کار نبوده است، توسط نامه‌ای جداگانه فتوکپی نامه‌ای را که در تاریخ ۱۹۹۳/۸/۱۸ توشته شده و باید کپی نامه‌ای باشد که قبلاً با پست سفارشی فرستاده بودید و برگشت خورده بود، برای من فرستادید. شیوه کار غیرعادی شما در این مورد این ظن را در من به وجود آورد که نکند خدای نکرده قصد پرونده‌سازی علیه من را دارید. این ظن به خصوص هنگامی تقویت می‌شود که می‌بینم مرا در نامه خود متهم به "سکوت" و از این طریق "آب به آسیاب شایعه‌پردازان" ریختن نموده‌اید.

جناب ماسالی من گمان داشتم اختلافاتی که در حدود سه سال قبل مابین ما به وجود آمد و بیش از حد به دوستی و روابط ما لطمه زد، با مواضع جدید سیاسی که اتخاذ نموده‌اید، منتفی شده است و دیگر از خصومت و کینه خبری نیست و ما همچون دو انسان دمکرات مسائل مورد اختلاف خود را از طریق روابط دمکراتیک و دیالوگ سالم حل و فصل خواهیم کرد. اختلافات ما، و یا بهتر بگویم خشم شما نسبت به ما در سه سال قبل در رابطه با چگونگی برگزاری میزگرد، سمینار و کنفرانس با شرکت نیروهای مختلف سیاسی شروع شد. گناه ما این بود که با همکاری جبهه ملی ایران در اروپا به برگزاری کنفرانس‌ها، سمینارها و میزگردهائی اقدام کرده بودیم که برای شرکت در آنها از سازمان‌های سیاسی مختلف وابسته به طیف‌های چپ و راست، جمهوری‌خواه و سلطنت‌طلب از جمله نهضت مقاومت ملی ایران و طرفداران پادشاهی مشروطه دعوت به عمل آورده بودیم. تا آن زمان هیچ‌یک از سازمان‌های سیاسی جمهوری‌خواه، به خصوص نیروهای طیف چپ حاضر به بحث و گفتگو با نمایندگان سازمان نهضت مقاومت ملی ایران و طرفداران نظام پادشاهی مشروطه نبودند. شما همچون آقایان مجید زربخش، محمود راسخ افشار... که از حمایت سازمان فدائیان خلق (اکثریت) و حزب دمکراتیک مردم ایران برخوردار بودید، شدیداً روش ما در برگزاری جلسات و انجام دیالوگ با نیروهای طرفدار سلطنت را مورد حمله قرار دادید و همراه متحدیتان بجای برخورد نظری و

دیالوگ، چنان کارزار تبلیغاتی علیه ما پیا کردید و بازار شایعه‌پراکنی را چنان داغ کردید که حتی نشریه کیهان هوایی نیز از این مسئله سوءاستفاده کرد و ما را متهم به همکاری با ساواکی‌ها نمود. لازم بتذکر است که شما و افراد و سازمان‌های نامبرده در آن زمان متحداً در جهت ایجاد تشکیلات سیاسی چپ که در برگیرنده عناصر و نیروهای چپ سنتی باشد فعالیت می‌کردید. عمل شما در این مورد نمی‌توانست مورد تأیید من و سازمانی که من در آن عضو هستم یعنی سازمان سوسیالیست‌های ایران باشد زیرا ما سیاستی در رابطه با دمکراتیزه کردن جامعه و وحدت عناصر و نیروهای مصدقی را دنبال می‌کردیم که در آن رسالتی برای وحدت با نیروهای چپ سنتی قائل نبودیم، اگر چه مشتاق دیالوگ با آنها همچون دیگر نیروهای سیاسی بوده و هستیم.^{۱۸}

بعداً معلوم شد در همان زمانی که به ما انتقاد می‌کردید که چرا با نیروهای سلطنت‌طلب دیالوگ داشته‌ایم، بدون اینکه به محتوی گفتار و مواضع سیاسی ما توجه داشته باشید، خود در خفا با مرحوم دکتر بختیار به گفتگو نشستید. گفتگوهای شما بعداً منجر به پیوستن به سازمان نهضت مقاومت ملی ایران و تجدید در مواضع گذشته انقلابی کمونیستی خود گردید بنحوی که حتی حاضر شدید ارثیه شاهزاده رضا پهلوی را قبول کنید، آنهم به این دلیل که ایشان فرزند شاه فقید می‌باشند (که این گفتار و مواضع احتیاج به بحث جداگانه‌ای دارد).

بنا بر خبر کیهان چاپ لندن حامیان دیروزی شما (سازمان فدائیان خلق - حزب دمکراتیک مردم ایران) نیز با همکاری سازمان جمهوریخواه ملی ایران در ماه اوت

^{۱۸} - توضیحاً این که حزب کار ایران (توفان) با نظریات آقای منصور بیات‌زاده در نزدیکی با شاپور بختیار موافق نبود و آن را ناشی از ضربه شدیدی که شکست انقلاب ایران به نظریات سنتی ایشان زده بود و مفهوم دموکراتیک و دموکراسی را قلب می‌کرد، می‌دانست. اشاره آقای بیات‌زاده که آقای حسن ماسالی اکنون نظریات وی را پذیرفته است، کنایه به همین نظرگاه می‌باشد. زیرا آقای حسن ماسالی بعد از شکست انقلاب و پایان "چپ" روی‌های مصلحتی‌اش، نخست بوی کباب را به اشتباه تشخیص داده بود و سپس خود که منتقد آقای بیات‌زاده بود، به همدستی رسمی با شاپور بختیار پرداخته و به عضویت "نهضت مقاومت ملی ایران" به رهبری شاپور بختیار در آمده بود. انتشار نامه آقای بیات‌زاده به علت مضمون برملا کننده و واقعی ایشان در برخورد به سیاست جبهه ملی ایران است که پول کنفدراسیون جهانی را مصادره "انقلابی" نمود.

۱۹۹۳ در شهر هامبورگ آلمان اقدام به برگزاری جلسه سخنرانی نموده‌اند که در آن جلسه آقای داریوش همایون، وزیر اطلاعات شاه، به عنوان تنها سخنران جلسه حضور داشته‌اند. گمان داشتیم که با چنین تغییر مواضع ۱۸۰ درجه‌ای حتماً وقت آن رسیده باشد که از خصومت و کینه چند سال قبل نسبت به ما دست بردارید. آیا عاقلانه‌تر نیست که اختلافاتمان را از طریق یالوگ و نه پرونده‌سازی و شایعه‌پراکنی حل کنیم و شهادت بیان واقعیات را داشته باشیم؟ در نامه مورخه ۱۸ اوت ۱۹۹۳ نوشته‌اید:

"از شما تقاضا دارم به خاطر گرمی‌داشت حیثیت و اعتبار جنبش دانشجویی ایران و سازمان متشکل آن کنفدراسیون و همچنین حراست از حیثیت اجتماعی هویت دبیران سابق کنفدراسیون که شما نیز یکی از آنها محسوب می‌شوید، در اسرع وقت دعوتی از دبیران سابق کنفدراسیون که هم اکنون در خارج از کشور قابل دسترس هستند به عمل آورید تا مشترکاً در باره مصرف این پول از طریق معتمدین مردم در مناطق زلزله زده اقدام شود".

متأسفانه منظور شما را از بیان چنین جملاتی درک نمی‌کنم. حراست از حیثیت اجتماعی دبیران کنفدراسیون چه رابطه‌ای با من دارد؟ هر یک از دبیران سابق به تنهایی پاسخ‌گوی عملکرد و سیاست‌های اتخاذ شده خود می‌باشند. جناب ماسالی بچه دلیل و چرا سعی دارید تا پای تمام دبیران را وارد این ماجرا نمائید؟ حداقل بنا بر ادعای خودتان اگر حساب بانکی زلزله در زمان دبیری من در کنفدراسیون یعنی در زمان مسئولیت دبیران منتخب کنگره سیزدهم، افتتاح شده باشد این عمل به دبیران دوره‌های قبل نمی‌تواند کوچک‌ترین ربطی داشته باشد که حال خدای نکرده "حیثیت اجتماعی" آنها در اثر مثلاً "سکوت" من در خطر باشد.

اما اسناد موجود حکایت از این امر دارند که تنها پاسخ‌گوی مسئله پول زلزله دوستان سیاسی شما پس از انشعاب کنفدراسیون بعد از کنگره شانزدهم می‌باشند و نه کس دیگر از جمله من. در زیر سعی می‌کنم مسئله را روشن‌تر بنمایم.

همان طور که در تاریخ ۱۹۹۳/۹/۸ تلفنی به حضورتان عرض کردم حساب بانکی مخصوص جمع‌آوری کمک به زلزله زدگان در "دویچه بانک" ماینس (حساب شماره ۱۴۹۵۰۰) را من زمانیکه دبیر فرهنگی و انتشارات فدراسیون آلمان بودم،

یعنی سال ۱۹۶۸، بنا بر تصمیم هیئت دبیران فدراسیون آلمان (علاوه بر من آقای مجید زربخش دبیر تشکیلات و آقای عزت‌الله جاسمی دبیر مالی فدراسیون بودند) و با مشورت هیئت دبیران منتخب کنگره هشتم به نام کنفدراسیون - کمک به زلزله‌زدگان و نه به نام حساب شخصی دکتر منصور بیات‌زاده و یا فدراسیون آلمان گشودم. گزارش مفصل فعالیت‌های سازمان‌های فدراسیون آلمان در بولتن خبری فدراسیون آلمان و همچنین نشریه شانزدهم آذر ارگان کنفدراسیون جهانی به چاپ رسیده است. افتتاح حساب مزبور به هیچ‌وجه به دورانی که من دبیر انتشارات کنفدراسیون جهانی منتخب کنگره سیزدهم کنفدراسیون بودم ربط ندارد. پول‌های جمع‌آوری شده در دوران دبیری من در فدراسیون آلمان برای مرحوم مهندس کاظم حسینی یکی از رهبران جبهه ملی ایران که صد در صد مورد اعتماد کنفدراسیون بود ارسال شد که ایشان نیز آنرا به مصرف امور زلزله‌زدگان رساندند و تمام اعضای کنفدراسیون نیز آن زمان در جریان امر قرار گرفتند. بعدها مجدداً کنفدراسیون از این حساب برای جمع‌آوری پول استفاده کرد. "دویچه بانک" هر شش ماه یکبار صورت‌حساب آن حساب را به آدرس من در ماینس به نام کنفدراسیون می‌فرستاد که من نیز آنرا به طور مرتب در اختیار دبیر مالی کنفدراسیون قرار می‌دادم. این شیوه کار تا چند ماه بعد از کنگره چهاردهم کنفدراسیون ادامه داشت.

در کنگره چهاردهم، که در آن مسئولیت من به عنوان دبیر انتشارات کنفدراسیون منتخب کنگره سیزدهم پایان رسید، عملکرد من همچون دیگر هیئت دبیران مورد تأیید کنگره قرار گرفت و مسئولیت من خاتمه یافت. از سوی دیگر چند ماه قبل از برگزاری کنگره چهاردهم کنفدراسیون، رابطه من با جبهه ملی خارج از کشور (اروپا، خاورمیانه، آمریکا) قطع گردید. علت این قطع رابطه این بود که شما و دوستانتان از قبیل دکتر کامبیز روستا، دکتر خسرو پارسا، دکتر بیژن مصاحب نیا، علی شاکری، فارسی، دکتر احمد سلامتیان، زنده یاد منوچهر حامدی، خسرو کالانتري، ولی سیادت، مجید سیادت، دکتر علی خوانساری... سیاستی را بر جبهه ملی خارج از کشور تحمیل کردید که مطابق آن جبهه ملی می‌بایست مدافع مبارزات چریکی و خط‌مشی مسلحانه می‌شد و در واقع به سازمان پشت جبهه چریک‌های فدائی خلق، که شما در آن زمان در حال تجانس با آنها بسر می‌بردید، تبدیل می‌گردید. آن

سیاست مورد تأیید من نبود. من طرفدار جبهه ملی‌ای بودم که مرکز گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب باشد، مسئله‌ای که طی رساله‌ای از سوی منوچهر صالحی و من در کنگره جبهه ملی در شهر ماینس، یکسال و نیم قبل از جدائی من از جبهه ملی مطرح شده بود. همان کنگره‌ای که در آن جنابعالی، زنده یاد منوچهر حامدی، منوچهر صالحی، محمود راسخ افشار، و من به عنوان هیئت اجرایی انتخاب شدیم. در چنین وضعی من طی نامه‌ای به "دویچه بانک" ماینس اطلاع دادم که قبض‌های بانکی را از آن تاریخ به بعد مستقیماً به آدرس صندوق پستی کنفدراسیون در فرانکفورت ارسال دارد. همچنین هیئت دبیران منتخب کنگره چهاردهم می‌بایست یکی از اعضای هیئت دبیران جدید را کتباً به عنوان رابط به بانک معرفی کند. زیرا قوانین مربوط به گروه‌ها و سازمان‌ها (Vereinsgesetz) در آلمان چنین وظیفه‌ای را ایجاب می‌کرد.^{۱۹} در این مورد تا زمانی که فرد جدیدی به عنوان رابط معرفی نگردیده، رابط سابق که در این مورد مشخص من بودم، هنوز به عنوان رابط

^{۱۹} - هیات دبیران منتخب کنگره ۱۴ کنفدراسیون جهانی عبارت بودند از آقایان کورش افطسی دبیر تشکیلات و مالی، سعید میرهادی دبیر دفاعی (از جبهه ملی ایران)، فریدون منتقمی دبیر فرهنگی (از سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان)، حسن حسینیان دبیر بین‌المللی و کاظم کردوانی دبیر انتشارات از گروه "کادر"ها. کلید صندوق پستی کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت و نامه‌هایی که به آن می‌رسید و از جمله نامه‌های "دویچه بانک" مستقیماً از طریق آقای کورش افطسی به دست جبهه ملی ایران می‌رسید و سایر اعضاء دبیران کنفدراسیون جهانی از این مکاتبات بی‌اطلاع بودند. آقای کورش افطسی با صلاح‌دید آقای حسن ماسالی و احتمالاً کامبیز روستا ترجیح می‌داد سرنوشت این سپرده برای زلزله‌زدگان در تاریکی بماند و به نفع "انقلاب"، مصادره "انقلابی" شود. به همین جهت نیز در گزارش ایشان به کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی که در اثر اختلافات قادر نشد دبیران دائمی انتخاب کند، اشاره‌ای به سرنوشت سپرده بانکی کنفدراسیون جهانی در بانک آلمان و مقدار مبلغ آن نمی‌شود. در حالی که ایشان موظف بودند با تحویل اسناد کنفدراسیون جهانی از هیات دبیران قبلی به عنوان مسئول تشکیلات و مالی کنفدراسیون جهانی به این امر رسیدگی کرده و اطلاعات مربوطه را در اختیار سایر دبیران قرار داده و نتیجه آن را نیز به سمع کنگره منتخب کنفدراسیون جهانی یعنی کنگره ۱۵ کنفدراسیون برسانند. ولی ایشان به این وظیفه وجدانی و سازمانی کنفدراسیون جهانی عمل نکردند و کنفدراسیون را به عنوان ابزار مقاصد سیاسی خویش دیدند و در کلام دیگر دکانی که بشود در آن خرید و فروش کرد و جنس تقلبی به بازار آورد. جبهه ملی ایران همانگونه که آقای بیات‌زاده به درستی اشاره کرده است، پول زلزله‌زدگان را به عنوان غنیمت جنگی بالا کشید و در این زمینه احتمالاً آقای کورش افطسی که عضو رسمی جبهه ملی بود و از کمک‌های مالی آقای کامبیز روستا به نقل از زنده یاد سعید میرهادی برخوردار می‌شد از این رویدادها خبر داشت.

شناخته می‌شد. حال چرا هئیت دبیران منتخب کنگره چهاردهم و یا دوره‌های بعدی با وجود دریافت مرتب صورت‌حساب‌های بانکی چنین کاری را انجام ندادند، مسئله‌ایست که من نمی‌توانم پاسخگویش باشم. و این در حالی بود که بانک مرتباً بر روی صورت‌حساب‌ها بعد از ذکر نام کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و کمک به زلزله‌زدگان جمله برسد به دست دکتر منصور بیات‌زاده را ذکر می‌کرد. من تا دو سال و نیم قبل اصولاً کوچک‌ترین اطلاعی نداشتم که پول زلزله هنوز موجود است و بانک کمافی‌السابق صورت‌حساب‌ها را به آدرس صندوق پستی کنفدراسیون می‌فرستد و همان جمله "برسد به دست دکتر منصور بیات‌زاده" را نیز روی آن ذکر می‌کند. اکنون شما با زرنگی خاص خود سعی دارید که صورت‌حساب بانک را به عنوان سند بر علیه من به کار گیرید. در این مورد بیش‌تر توضیح می‌دهم:

پس از انشعاب کنفدراسیون (بعد از کنگره شانزدهم ۱۹۷۴) و تکه تکه شدن کنفدراسیون جهانی به سازمان‌های جنبی و وابسته به گروه‌های سیاسی، هر یک از این تشکیلات خود را کنفدراسیون جهانی نامیدند. در این میان فقط طرفداران سازمان انقلابی حزب توده بودند که تنها نام کنفدراسیون (سیس) را انتخاب نموده و پس‌وند جهانی را حذف کردند. در این اوضاع و احوال دوستان گروه شما چون کلید صندوق پستی کنفدراسیون در فرانکفورت را قبل از انشعاب در اختیار داشتند، آنرا از غنائم جنگ دوران انشعاب شمرده و برای همیشه تصاحب کردند. "دویچه بانک" ماینس نیز که از انشعاب و ماجرای به غنیمت رفتن کلید صندوق پستی کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت اطلاع نداشت و نمی‌دانست که این کلید در اختیار افراد طرفدار گروه سیاسی مقیم بغداد و یمن جنوبی و لیبی قرار دارد، صورت‌حساب‌های بانکی را مانند قبل به آدرس صندوق پستی کنفدراسیون در فرانکفورت می‌فرستاد که طبیعتاً مستقیماً به دست دوستان سازمانی شما می‌رسید.

جناب ماسالی، جز دوستان سابق شما، آنهایی که افتخار داشتند خود را طرفدار مبارزه چریکی و مشی مسلحانه بدانند (هواداران آن زمان جبهه ملی)، هیچکس از چگونگی مسئله پول زلزله و سرنوشت بعدی آن خبری نداشت. در آن زمان شما و دوستانتان با چاپ نظریات پویان و احمدزاده و ترجمه آثاری در باره مبارزات مسلحانه در آمریکای لاتین و کوبا سعی داشتید تا جو سیاسی خارج کشور را هر چه بیش‌تر

رادیکالیزه نمائید و این به آشفتگی موجود بیش از پیش دامن می‌زد. بله جناب ماسالی سیاست آن زمان شما در دفاع از مشی مسلحانه در کنار ترسه جهان سازمان انقلابی حزب توده (که بعد از انقلاب با ائتلاف با چند گروه دیگر حزب رنجبران را تشکیل داد) بزرگ‌ترین ضربه‌ها را بر پیکر "جنبش دانشجویی ایران و سازمان متشکل آن کنفدراسیون" وارد کرد و اکنون جنابعالی در نامه مورد بحث خود (مورخه ۱۹۹۳/۸/۱۸) من را از "بدنام کردن جنبش دانشجویی ایران" برحذر می‌دارید؟ (تکیه از توفان)

طرفداران شما در اروپا که حتما از راهنمایی‌های شما برخوردار بوده‌اند، با گذشت زمان ابتداء بر خود نام "پلاتفرم چپ" و بعدها "هواداران سازمان وحدت کمونیستی" را نهادند و همان طور که می‌دانید بدون سرو صدا "جبهه ملی خارج از کشور" را نیز منحل شده اعلام کردند. حال شما بدون در نظر گرفتن این تاریخچه سعی دارید تمام کاسه کوزه‌ها را سر من بشکنید! واقعا که مرحبا بر این صداقت و پایمردی!

زمانیکه آقای مهدی خاناباا تهرانی در حال نوشتن خاطراتش بود در مورد پول جمع آوری شده برای زلزله با من تماس گرفته جویای اطلاع گردید. من نیز برای ایشان چگونگی گشایش حساب بانکی را به طور مفصل توضیح داده و به ایشان متذکر شدم که برای کسب اطلاعات بیش‌تر بهتر خواهد بود تا به جنابعالی، دکتر کامبیز روستا و یا آقای علی شاکری مراجعه نمایند زیرا همان طور که اشاره رفت بعد از کنگره چهاردهم کنفدراسیون کوچک‌ترین اطلاعی از سرنوشت این پول نداشتیم. از سوی دیگر می‌دانستم که تنظیم و نوشتن خاطرات آقای تهرانی با همکاری آقای حمید شوکت انجام می‌گیرد. بنابراین طی تماس تلفنی به آقای شوکت نیز متذکر شدم که در مورد پول زلزله بهتر است با آقایان ذکر شده در بالا تماس بگیرند. متأسفانه آقای تهرانی و شوکت بدون توجه به عرایض من مطالب مربوط به پول زلزله را، همچون بسیاری مطالب دیگر مربوط به کنفدراسیون و جبهه ملی، نه بر اساس مراجعه به اسناد و مدارک، بلکه بر پایه اطلاعات غلط این و آن و صلاحدید و سلیقه خود نوشته و به چاپ رساندند. چون در کتابی که من در دست نوشتن دارم به

این مسائل اشاره خواهم کرد هرگونه توضیح جداگانه در این مورد را تا به حال ضروری ندیده بودم.^{۲۰}

در حدود دو سال و نیم قبل در سالن نهارخوری (منزا) دانشگاه ماینس به طور اتفاقی توسط آقای کامران صداقتی، یکی از فعالین سازمان وحدت کمونیستی در اروپا (سازمانی که شما از بنیان‌گذاران آن بودید و همان طور که گفته شد کلید صندوق پستی کنفدراسیون در فرانکفورت یعنی صندوق پستی ۱۶۲۴۷ را در اختیاردارند) در حضور جمعی از ایرانیان مقیم ماینس مطلع گردیدم که پول جمع‌آوری شده زلزله در "دویچه بانک" ماینس هنوز موجود می‌باشد. متأسفانه تا آنروز دوستان سازمان وحدت کمونیستی کوچک‌ترین حرفی در باره پول زلزله در دویچه بانک ماینس با من نزنده بودند. اگرچه این دوستان با خواندن کتاب خاطرات آقای مهدی خان‌بابا تهرانی متوجه اطلاعات غلط داده شده توسط ایشان شده بودند. آقای تهرانی در صفحه ۳۲۸ کتاب خود مدعی شده بود که:

"کمک به زلزله‌زدگان... در حدود ۷۰ هزار مارک در حساب بانکی که به نام دکتر منصور بیات‌زاده دبیر سابق کنفدراسیون در شهر ماینس آلمان غربی... جمع‌آوری شده... من (مهدی خان‌بابا تهرانی) در آنزمان تازه از چین بازگشته و به صورت غیرقانونی در یک از شهرهای اروپا زندگی می‌کردم و اصولاً چنین حساب بانکی هم نداشتم".

این عبارت بدان معنی است که باید سراغ پول را از دکتر منصور بیات‌زاده گرفت. با خواندن این مطالب اما دوستان وحدت کمونیستی حاضر نشدن برای روشن کردن مسئله قدمی بردارند و همچنان سکوت اختیار کردند. پس از اینکه من از

^{۲۰} - آقایان مهدی خان‌بابا تهرانی رهبر گروه "کادر"ها و حمید شوکت یکی از کادرهای گروه "اتحادیه کمونیستهای ایران" که در تمام اقدامات مخرب در کنفدراسیون جهانی، همدستی با جبهه ملی ایران و تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی و نزدیکی به حزب توده ایران نقش داشتند، کوچک‌ترین تمایلی نداشتند که حقایق تاریخ کنفدراسیون جهانی که افشاءگر نقش آنها نیز بود برشمرده شود. بی‌ابروئی جبهه ملی ایران و نقش مخرب آنها در نزدیکی به اجانب آبروی این آقایان را نیز می‌برد. هم تاریخی که آقای حمید شوکت نوشته است تحریف شده و جانبدارانه است و هم خاطرات آقای مهدی خان‌بابا تهرانی که خاطراتی در خدمت جعل تاریخ و بزرگ‌نمایی شخص ایشان است.

موجود بودن پول توسط آقای کامران صداقتی مطلع شدم، با ایشان قرار گذاشتم که باهم به دویچه بانک مراجعه نماییم و در این مورد با هم در تماس باقی بمانیم. بعدا پس از فکر کردن بیش‌تر در این مورد به این نتیجه رسیدم که مسئله مربوط به دوران انشعاب کنفدراسیون است و به من ربطی ندارد. از این جهت دیگر به آقای صداقتی تلفن نزدم و ایشان نیز با من در این باره تماسی نگرفت. با وجود این من مسئله را با تعدادی از اعضای کنفدراسیون و دیگر ایرانیان و حتی یکی از خبرنگاران کیهان چاپ لندن (در حدود دوسال قبل) در میان گذاشتم. در اواخر سال گذشته (۱۹۹۲) در منزل آقای منوچهر صالحی در شهر المسهورن در مجلسی که مصادف با پنجاهمین سالگرد تولد ایشان بود و در آن تعدادی از دوستان و آشنایان قدیمی و اعضای سابق کنفدراسیون از جمله خانم مسعوده غلام آزاد و آقایان دکتر داود غلام آزاد، دکتر محسن مسرت، جعفر صدیق، محمود راسخ افشار، علی غلام آزاد، مجتبی مکرری، اکبر فنی... حضور داشتند، صحبت از پول زلزله به میان آمد. حتی گفته شد که... و سازمان وحدت کمونیستی (و نه جبهه ملی در اروپا و خاورمیانه) پول زلزله را حیف و میل کرده‌اند. من در آن جلسه توضیح دادم که به طور اتفاقی بوسیله آقای کامران صداقتی مطلع شده‌ام که بانک به طور مرتب قبض‌های بانکی را به آدرس صندوق پستی کنفدراسیون در فرانکفورت (صندوق پستی ۱۶۲۴۷) که کلیدش در اختیار آقای صداقتی می‌باشد (یکی از فعالین سازمان وحدت کمونیستی) می‌فرستد و پول زلزله هنوز باید در "دویچه بانک" ماینس موجود باشد. در آن شب پیشنهادهایی برای گرفتن پول شد. من گفتم که زمانی حاضرم با همکاری دیگران به دنبال این کار بروم که پول در اختیار یک فرد مورد اعتماد برای مصرف در امور زلزله‌زدگان قرار گیرد. همچنین گفتم که بهترین فرد برای اینکار به نظر من آقای مهندس مهدی بازرگان و یا مهندس عزت‌الله سحابی می‌باشد که توسط مهندس ب - ف (منظور زنده یاد فرامرزی بیانی - توفان) یکی از فعالین سابق کنفدراسیون می‌توان با آنها تماس گرفت و سعی کرد تا یکی از این آقایان مسئولیت را به‌عهده گیرند. تا زمانیکه روشن نشود که امکان مصرف این پول در ایران برای زلزله‌زدگان میسر است هر نوع عملی در این مورد ناشایست می‌باشد. پس از روشن شدن این مسئله می‌توان با کمک چند نفر از دبیران سابق آنهم افراد وابسته به خط‌ها و گروه‌های

مختلف آنزمان، به خاطر نظارت کمیسیونی تشکیل داد. بعضی از دوستان با نظرات من موافق نبودند و بر این نظر بودند که کمیسیونی از اعضای قدیمی کنفدراسیون تشکیل شود تا در باره سرنوشت پول تصمیم گیرد. حتی گفته شد افرادی را در ایران سراغ دارند که می‌توانند برای به مصرف رساندن پول اقدام کنند ولی از فرد مشخصی نام برده نشد. به من پیشنهاد شد تا از عده‌ای از دبیران سابق کنفدراسیون بدین خاطر دعوت بعمل آورم. من در آن نشست گفتم که شما هر کاری که می‌خواهید می‌توانید انجام دهید اما من بدین دلیل که چون مسئولیت من در کنگره چهاردهم کنفدراسیون، پس از اینکه گزارش عملکرد هئیت دبیران از جمله انتشارات مورد تأیید کنگره قرار گرفت، پایان رسیده بود، در این مورد مسئولیتی ندارم و دبیران دوره‌های بعدی پاسخگوی این مسائل هستند. از آن گذشته پس از کنگره شانزدهم که کنفدراسیون به بخش‌هایی تجزیه شد، من در آن کنفدراسیونی عضو بودم که ماهنامه شانزدهم آذر را با آرم سرخ‌رنگی به چاپ می‌رسانید و به کنفدراسیون مرکز فرانکفورت معروف شده بود. در آنزمان کنفدراسیون "احیا" که بیش‌تر فعالیتش در ایالات متحده آمریکا بود ما را "سپه‌ریون" خطاب می‌کرد. من تا انقلاب ۱۳۵۷ چندین دوره در رهبری کنفدراسیون مرکز فرانکفورت فعالیت داشتم که در آن زمان ما با مسئله‌ای به نام "پول زلزله" روبرو نبودیم. همان طور که اشاره کردم مسئله پول زلزله از اسرار کنفدراسیون محوری (مبارزات مسلحانه) بود که آنرا کمونیست‌های جلد آبی می‌نامیدند و دوستان شما در آن فعالیت داشتند. در حدود پنج، شش ماه قبل امکانی به دست آمد تا با آقای مهندس ب. ف. (یکی از فعالین سابق کنفدراسیون) ملاقاتی داشته باشیم. در آن ملاقات مسئله پول زلزله کنفدراسیون جهانی را با ایشان در میان گذاشته و از ایشان تقاضا کردم که با آقای مهندس مهدی بازرگان تماس گرفته و در صورت توافق ایشان یک حساب بانکی مخصوص کمک به زلزله‌زدگان در ایران افتتاح کنند. ایشان قول دادند که این مسئله را دنبال کنند ولی متأسفانه تاکنون هیچ‌گونه خبری از ایشان نداشته‌ام.

با این توضیحات مشاهده می‌شود که تاکنون مسئله پول زلزله تا حدی روشن شده است و من بعید می‌دانم که شما، با وجود علاقه‌ای که به این مسئله از خود نشان داده‌اید، از آن بی‌خبر بوده باشید. ولی اگر واقعا تاکنون بی اطلاع بوده و

همچنان به روشن شدن بیش‌تر مسئله علاقه‌مند هستید امیدوارم که این توضیحات حداقل در رفع سوءظن جنابعالی موثر گردیده باشد. تنها خواهش من اینست که اگر در آتیه در این مورد و یا موارد مشابه دیگر ابهامی داشتید و در صدد تحقیق برآمدید، طرق پسندیده‌تر را برگزینید یعنی همان دیالوگ سالم و تماس‌های ساده و بدور از جنجال‌های رایج تبلیغاتی.

در خاتمه یادآور می‌شوم که من این نوشته را برای آقایان مهدی خانبابا تهرانی، حمید شوکت، کامران صداقتی، مجید زربخش، دکتر کامبیز روستا، علی شاکری، و سازمان جبهه ملی در اروپا دلیل آنکه در این نوشته در رابطه با آنها نیز مطالبی آورده شده ارسال می‌کنم. همچنین یک نسخه برای آقای دکتر داود غلام آزاد (چون شما در گفتگوی تلفنیتان به تماس‌هایتان در این مورد با ایشان اشاره کردید) و آقای مهندس منوچهر صالحی (چون ایشان از زمانی که من مسئول امور دانشجویی جبهه ملی، دبیر فدراسیون آلمان، مسئول امور دفاعی کنفدراسیون، هیئت اجراییه جبهه ملی، دبیر انتشارات کنفدراسیون و دبیر کنفدراسیون مرکز فرانکفورت بودم از نزدیک با من همکاری و هم‌فکری داشته است) جهت اطلاع ارسال می‌دارم. ضمناً حق انتشار خارجی این نوشته را نیز برای خود منظور نموده‌ام.

با تقدیم احترام

دکتر منصور بیات‌زاده"

از نامه آقای منصور بیات‌زاده برمی‌آید که جبهه ملی ایران و سپس با روپوش "سرخ" تحت نام "سازمان وحدت کمونیستی" تا چه حد در کنفدراسیون جهانی خرابکاری کرده و این سازمان صنفی دانشجویی را به سمت مبارزه مسلحانه چریکی کشانده‌اند. البته بعد از اینکه فاجعه به بار آمد هیچ‌کس از رهبران و کادرهای سابق جبهه ملی ایران حاضر نیستند مسئولیت این خیانت به جنبش دانشجویی را بپذیرند.

واقعیت این است که تنها سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در این دوره با تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی مخالف بودند و نه هیچ سازمان دیگری. حتی متاسفانه افرادی نظیر آقای بیات‌زاده نیز در آن زمان علناً و رسماً به مخالفت با

این خطامشی به هر دلیلی، بر ضد جبهه ملی ایران بود برخاست و مبارزه‌ای انجام نداد تا کنفدراسیون جهانی در اثر این "وحدت شوم" به انشعاب کشیده نشود.

حال در سند زیر برای نمونه به سخنان آقای خسرو شاکری که تا روز آخر کنفدراسیون جهانی متحد و مشترک از خطامشی جبهه ملی ایران در خدمت انشعاب دفاع می‌کرد نظر اندازیم. امروز ایشان کتبا و رسماً اعلام می‌کنند که جبهه ملی ایران کنفدراسیون جهانی را به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی بدل کرده بود ولی متأسفانه از این اعترافنامه ایشان در کنگره‌های سیزدهم تا شانزدهم کنفدراسیون جهانی که این مبارزه داغ و در جریان بود، خبری نبود. ایشان در آن دوره در کنار سایر دوستان سستی جبهه ملی ایران و در مقابل نظرات سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان قرار داشتند.

آقای خسرو شاکری(زند) در این زمینه تحت عنوان "گزارشی از تلاش برای مبارزه پارتیزانی از طریق کوبا، مصر و الجزایر"، در دوشنبه، ۸م دی، ۱۳۹۳ نوشته است:

سند شماره ۱۴ دفتر اسناد فصل یازدهم

"نخستین ترجمه‌ی جنگ چریکی چه گوارا در روزنامه ایران آزاد چاپ شد و همچنین بلندگوی مبارزان بعدی چریک، فدائیان و مجاهدین، در اروپا بود. من، که از جبهه‌ی ملی در سال ۱۹۷۰/ ۱۳۴۹ استعفا داده بودم، مانند بسیاری دیگر، با اینکه با تز مبارزه‌ی مسلحانه موافق نبودیم، در چارچوب کنفدراسیون جهانی در دفاع از حقوق دستگیرشدگان آن جنبش، همچون دفاع از دیگر مبارزان ضد رژیم، بسیار کوشا بودیم، اما در عین حال با تبدیل کنفدراسیون به پشت جبهه‌ی مبارزان چریکی مخالف بودیم. یکی از علل انشعابات در آن اواخر تفاوت نظر بر سر همین امر با هواداران جنبش چریکی در کنفدراسیون بود."

سند شماره ۱۴ دفتر اسناد فصل یازدهم

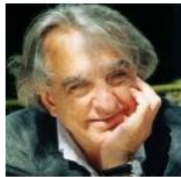
گزارشی از تلاش برای مبارزه پارتیزانی از طریق کوبا، مصر و الجزایر*

گزارشی از تلاش برای مبارزه پارتیزانی از طریق کوبا، مصر و الجزایر* (<https://melliun.org/iran/۵۳۶۲۸>)

حسرو شاکری (رید) (<https://melliun.org/iran/author/khosrow-chakeri-zand>)

دوشنبه، ۸ مرداد، ۱۳۹۳

اندازه فلف متن



[http://melliun.org/v/wp-](http://melliun.org/v/wp-content/uploads/2014/01/khosrow-chakeri.jpg)

[content/uploads/2014/01/khosrow-](http://melliun.org/v/wp-content/uploads/2014/01/khosrow-chakeri.jpg)

[chakeri.jpg](http://melliun.org/v/wp-content/uploads/2014/01/khosrow-chakeri.jpg)

حسرو شاکری (رید)

برای ما رخمخوردگان کودنای ۲۸ مرداد که، نه تنها از رژیم شاه، که همچنین از دست حامیان خارجی اش سخت عصبانی بودیم، جریانانی مانند انقلاب کوبا و انقلاب الجزایر الهامبخش بودند. پیروزی این انقلابها ما را به سمت جریانی کشانید که بر خلاف الگوی مبارزاتی جبهه ملی و دکتر مصدق، مسالمت آمیز نبود؛ با الگوگیری از پیروزی نهضت‌های مسلحانه در کوبا و الجزایر به این نتیجه رسیده بودیم که روش مسالمت آمیز در ایران دیگر پاسخگو نبود و بایستی به سمت مبارزه با اسلحه می رفتیم. حالا با گذشت سالیان - لافال در مورد خودم - باید اذعان کنم که انتخاب چنین راهی با مطالعه و بررسی لازم صورت نگرفته و اشتباه بود؛ مطالعات بعدی این اشتباه را روشنی کرد.

۱. در خرداد سال ۱۳۴۰ شمسی، وقتی لیسانس ام را از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا گرفتم، قرار بود برای دوره‌ی فوق لیسانس و دکترای لندن بروم اما تصمیم گرفتم سر راه لندن برای مشاهده تحولات کوبا به این کشور سفر کنم تا تجربه‌ی انقلاب این کشور را از نزدیک ببینم. مسافرت مستقیم از آمریکا به هاوانا میسر نبود، بلطی به مقصد مکزیک و از آنجا به هاوانا و سپس لندن گرفتم. به فرودگاه شهر مکزیک که رسیدم، مأموران مکزیک پرسیدند مقصد شما کجاست؟ پاسخ دادم کوبا. گفتند منتظر بمانید، باید جداگانه به کار شما رسیدگی شود. دفاعی بعد یک مأمور کمربت که همراه یک افسر پلیس نزد من آمدند و گفتند شما کمونیستی و می خواهید برای انقلاب به کوبا بروید، و ما چنین اجازه ای به شما نمی دهیم. گفتم: من کمونیست نیستم؛ دانشجو هستم و دوره‌ی لیسانس ام را در ایالات متحده گذرانده ام و برای ادامه‌ی تحصیل عازم لندن هستم. حالا که در تعطیلات هستم، تصمیم گرفتم ام برای استراحت به کوبا بروم، زیرا کوبا جای فوق العاده ای برای استراحت و تعطیلات است.

افسر پلیس مکزیک که از حرفهای من قانع نشده بود گفت: شما را فردا به آمریکا باز می گردانیم، یک آجودان پلیس با اسلحه ای در دست مرا تحت نظر گرفت. هر دو در کافه ای در نرانبیت فرودگاه تا صبح روی صندلی چرت زدیم. فردای آن روز مأموران مکزیک می مرا به مقصد آمریکا سوار هواپیما کردند و پاسپورتم را به خلیان هواپیما دادند تا در فرودگاه تحویل اف.بی.ای. دهد. در آمریکا مأموران اف.بی.ای نزدیک به نیمی از روز مرا تحت بازجویی قرار دادند تا انگیزه ام برای سفر به هاوانا را دریابند. داستان را که در مکزیک گفته بودم دوباره تکرار کردم. افسر آمریکایی سؤالات مختلفی در مورد رژیم ایران و شاه پرسید و من هرگونه ارتباط با مخالفان ایرانی را تکذیب کردم. چند ساعت بعد افسر آمریکایی آمد و گفت چون کشور ما با اعلیحضرت شاه ایران رابطه‌ی خوبی دارد، اجازه‌ی مرخص شدن شما را می دهیم، اما نمی توانید به کوبا بروید و باید مستقیم به لندن برواز کنید. مأموران اف.بی.ای، بلطی مرا، که از هاوانا به لندن بود تغییر دادند و مرا راهی لندن کردند. در لندن با سفارت کوبا تماس گرفتم و از مسئولان مکزیک شکایت کردم که نایبستی مرا به جای هاوانا تحویل پلیس اف.بی.ای می دادند. سفارت کوبا قول پیگیری

<http://melliun.org/v/wp-content/uploads/2014/12/Ben-Bella.Iran-Azad-1.jpg>



(<http://melliun.org/v/wp-content/uploads/2014/12/manuchehr-hamediz.jpg>)

۱) یانوشنی که برای روایت خارج اضافه شده است: تنها فرد عضو جبهه‌ی ملی ایران که به داخل برای این کار یا مذاکره با فدائیان به ایران رفت، رنده یاد منوچهر حامدی، دبیر اسبق کنفدراسیون جهانی و بعدها عضو هیئت اجراییه سازمان‌های جبهه‌ی ملی در اروپا، بود، که به قتل رسید و جسد او هیچگاه، حتی از طریق پزشک قانونی در فردای انقلاب، کشف نشد و در لیست قربانیان ساواک هم نیست. در این باره درجایی دیگر سخن گفته‌ام، چند تن دیگر از اعضای جبهه‌ی ملی اروپا نیز مجزا از جبهه به جریان چریکی پیوستند، اما از طریق سازمان‌های دیگر سیاسی، بهترین نمونه از میان آنان سیامک لطف‌اللهی است که خود داستان‌اش را نوشته است.

* این نوشته به درخواست مجله اندیشه‌ی پویا (ش. ۲۲ آذر ۱۳۹۲، تهران) نوشته شد و با برخی اغلاط کوچک به چاپ رسید.

از: احترام آزادی

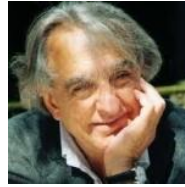
سند شماره ۱۴ دفتر اسناد فصل یازدهم

"گزارشی از تلاش برای مبارزه پارتیزانی از طریق کوبا، مصر و الجزایر"

<https://melliun.org/iran/53628>

خسرو شاکری (زند)

دوشنبه، ۸ دی، ۱۳۹۳



خسرو شاکری (زند)

برای ما زخم‌خوردگان کودتای ۲۸ مرداد که، نه تنها از رژیم شاه، که همچنین از دست حامیان خارجی‌اش سخت عصبانی بودیم، جریاناتی مانند انقلاب کوبا و انقلاب الجزایر الهام‌بخش بودند. پیروزی این انقلاب‌ها ما را به سمت جریانی کشانید که بر خلاف الگوی مبارزاتی جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق، مسالمت آمیز نبود؛ با الگوگیری از پیروزی نهضت‌های مسلحانه در کوبا و الجزایر به این نتیجه رسیده بودیم که روش مسالمت آمیز در ایران دیگر پاسخگو نبود و بایستی به سمت مبارزه با اسلحه می رفتیم. حالا با گذشت سالیان - لاقلاً در مورد خودم - باید اذعان کنم که انتخاب چنین راهی با مطالعه و بررسی لازم صورت نگرفته و اشتباه بود؛ مطالعات بعدی این اشتباه را روشن کرد.

۱. در خرداد سال ۱۳۴۰ شمسی، وقتی لیسانس ام را از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا گرفتم، قرار بود برای دوره‌ی فوق لیسانس و دکترا به لندن بروم اما تصمیم گرفتم سر راه لندن برای مشاهده تحولات کوبا به این کشور سفر کنم تا تجربه‌ی انقلاب این کشور را از نزدیک ببینم. مسافرت مستقیم از آمریکا به هاوانا میسر نبود. بلیطی به مقصد مکزیک و از آنجا به هاوانا و سپس لندن گرفتم. به فرودگاه شهر مکزیک که رسیدم، مأموران گمرک مکزیک پرسیدند مقصد شما کجاست؟ پاسخ دادم کوبا. گفتند منتظر بمانید، باید جداگانه به کار شما رسیدگی شود. دقایقی بعد یک مأمور گمرک به همراه یک افسر پلیس نزد من آمدند و گفتند شما کمونیستی و می‌خواهید برای انقلاب به کوبا بروید، و ما چنین اجازه‌ای به شما نمی دهیم. گفتیم: من کمونیست نیستم؛ دانشجو هستم و دوره‌ی لیسانس‌ام را در ایالات متحده گذرانده‌ام و برای ادامه‌ی تحصیل عازم لندن هستم. حالا که در تعطیلات هستم، تصمیم گرفته‌ام برای استراحت به کوبا بروم، زیرا کوبا جای فوق العاده‌ای برای استراحت و تعطیلات است.

افسر پلیس مکزیکی که از حرف‌های من قانع نشده بود گفت: شما را فردا به امریکا باز می‌گردانیم. یک آجودان پلیس با اسلحه‌ای در دست مرا تحت نظر گرفت. هردو در کافه‌ای در ترانزیت فرودگاه تا صبح روی صندلی چرت زدیم. فردای آن روز مأموران مکزیکی مرا به مقصد آمریکا سوار هواپیما کردند و پاسپورتم را به خلبان هواپیما دادند تا در فرودگاه تحویل اف.بی.آی دهد. در امریکا مأموران اف.بی.آی نزدیک به نیمی از روز مرا تحت بازجوئی قرار دادند تا انگیزه ام برای سفر به هاوانا را دریابند. داستانی را که در مکزیکی گفته بودم دوباره تکرار کردم. افسر آمریکائی سؤالات مختلفی در مورد رژیم ایران و شاه پرسید و من هرگونه ارتباط با مخالفان ایرانی را تکذیب کردم. چند ساعت بعد افسر آمریکائی آمد و گفت چون کشور ما با اعلیحضرت شاه ایران رابطه‌ی خوبی دارد، اجازه‌ی مرخص‌شدن شما را می‌دهیم، اما نمی‌توانید به کوبا بروید و باید مستقیم به لندن پرواز کنید. مأموران اف.بی.آی، بلیط مرا، که از هاوانا به لندن بود تغییر دادند و مرا راهی لندن کردند. در لندن با سفارت کوبا تماس گرفتم و از مسؤولان مکزیکی شکایت کردم که نیاستی مرا به جای هاوانا تحویل پلیس اف.بی.آی می‌دادند. سفارت کوبا قول پیگیری و انعکاس این حادثه به کوبا را داد، اما روابط مکزیکی و کوبا در سال‌های انقلاب کوبا سردتر از آن بود که امکان رسیدگی به این موارد وجود داشته بوده باشد. قصد من این نبود که با مقامات کوبائی تماس بگیرم. تنها می‌خواستم وضعیت انقلابی را از نزدیک ببینم و آن را با خواننده‌هایم مقایسه کنم.

۲. مدتی بعد وقتی در دانشگاه لندن مشغول به تحصیل بودم، یکی از هم‌کلاسی‌های مصری ام، مرا به همراه چند هم‌دوره‌ای دیگر و استادان به منزلش دعوت کرد. وقتی به منزل او رفتم متوجه شدم فرد متمکنی است. بعدها فهمیدم که او وابسته بازرگانی دولت مصر در لندن بود و دوره‌ی دکترای اقتصاداش را در دانشگاه ما می‌گذراند. در میهمانی آن شب بحث مفصلی درباره‌ی خاورمیانه و ملی‌شدن کانال سوئز و نفت ایران درگرفت. خانمی که استاد ما بود شروع به دفاع از شرکت‌های نفتی کرد. او مدعی بود که حق مالکیت زمین در موضوع نفت موضوعیت ندارد و نفت متعلق به کسانی است که آن را استخراج می‌کنند. در جواب وارد بحث با او شدم و گفتم: همان طور که در تکزاس آمریکا نفتی که زیر زمین

است صاحب دارد، در ایران نیز نفتی که زیر زمین است صاحب دارد و صاحب آن ملت ایران است، نه شرکت‌های نفتی خارجی. بحث و جدل ما به درازا کشید و من آن شب گزارشی از ملی شدن نفت در ایران و سنگ اندازی‌های شرکت‌های نفتی و کودتا علیه مصدق ارائه دادم. چند روز بعد، تلفن منزلم زنگ زد، و پشت خط فردی خود را منشی سفیر مصر در لندن معرفی کرد. او گفت: آقای سفیر می‌خواهند با شما تلفنی صحبت کنند. لحظه‌ای بعد سفیر گوشی را گرفت و بعد از احوالپرسی شروع به تعریف از من به دلیل مواضع مصدقی ام کرد. آن روزها مصادف بود با دریافتن جمال عبدالناصر با شاه. فهمیدم که خبر بحث میهمانی خانه همکلاسی مصری به گوش آقای سفیر رسیده بود. سفیر در پایان صحبت گفت مایلیم شما را ببینم و دوست دارم به هواداران مصدق کمک بکنم، زیرا رئیس ناصر نیز به این موضوع علاقه‌مند است. گفتم شخصا نمی‌توانم در این مورد تصمیم بگیرم و باید با رفقایم مشورت کنم. سپس با چند نفر از دوستان جبهه‌ی ملی در خارج مشورت کردم. آنان موافق دیدار با سفیر مصر بودند. بنابراین، به ملاقات سفیر رفتم. سفیر مصر در ملاقات حضوری از اشتیاق جمال عبدالناصر برای کمک به مصدقی‌ها سخن گفت و اشاره کرد که: رئیس ناصر هر امکانی، اعم از آموزش نظامی، امکانات مالی، و رادیو، را در اختیار طرفداران مصدق خواهد گذاشت. این موضوع در جمع کوچکی از فعالان جبهه‌ی ملی اروپا مطرح و قرار بر این شد که از رهبری جبهه‌ی ملی در ایران در این باره کسب تکلیف شود.

با وجودی که سفر به ایران برای من خطر زیادی داشت به جهت مذاکره با سران جبهه‌ی ملی در نوروز سال ۱۳۴۱ به ایران رفتم. وقتی به تهران رسیدم مأموران امنیتی در فرودگاه گذرنامه ام را توقیف کردند. در تهران از طریق دوستان متوجه شدم که تمامی رهبران جبهه‌ی ملی به دنبال واقعه بهمن ۱۳۴۰ توسط امینی به زندان افتاده بودند. از شورای رهبری جبهه، تنها مهندس حقشناس آزاد بود. برای مشورت با او اقدام کردم. مهندس حقشناس خواسته بود که نیمه شب به دیدار او بروم. این فرم از دیدار در واقع یک پیشگیری امنیتی ناشیانه بود. زیرا اگر مهندس حقشناس تحت نظر بوده باشد، ملاقات او در نیمه شب، مسئله برانگیزتر از ملاقات او در ساعات روز بود. وقتی به منزل او رفتم و ماجرای پیشنهاد ناصر را مطرح کردم.

حقشناس بر سر من فریاد زد که: این حرف‌ها چیست که می‌گویید؟ این حرف‌ها به من ربطی ندارد. شما هم از این کارها نکنید. اینجا صدای ما را ضبط می‌کنند. من منزل او را ترک گفتم و با سکوت خداحافظی کردم. از آنجا که گذرنامه ام توقیف شده بود و از طریق بستگانم در حال تلاش برای پس گرفتن آن بودم، اقامتم در تهران به درازا انجامید. در همین روزها عده‌ای از رهبران جبهه‌ی ملی از زندان آزاد شدند. نزد دکتر مهدی آذر مسؤول روابط خارجی جبهه رفتم و موضوع کمک مصری‌ها را طرح کردم. برخلاف مهندس حقشناس، مهدی آذر از پیشنهاد مصری‌ها استقبال کرد، اما یادآور شد که جبهه‌ی ملی در داخل کشور نمی‌توانست علناً از این حرکت حمایت کند. گفت: شما بروید و هرکاری می‌خواهید بکنید، و اگر ساواک به سراغ ما آمد، به ساواک خواهیم گفت ما این افراد را نمی‌شناسیم و هر کس می‌تواند نام جبهه‌ی ملی بر خود بگذارد و کار کند. با کسب نظر موافقت ضمنی جبهه‌ی ملی و بعد از حل مشکل گذرنامه به بیروت پرواز کردم، قرارم با دوستان اروپا این بود که از آنجا مستقیم به قاهره برای مذاکره با ناصر بروم اما چون نمی‌دانستم بایستی دقیقاً چه مسایلی را در مصر طرح می‌کردم، دوباره برای مشورت به اروپا بازگشتم.

چند روز بعد جلسه ما در آلمان تشکیل شد. ابتدا تصمیم گرفته شد برای دومین بار سفیر مصر در لندن را ملاقات کنم و خواست‌های مشخصمان را با او در میان بگذارم. خواست‌های ما ایجاد ایستگاه رادیو، برگزاری دوره‌ی آموزش نظامی برای ایرانیان و همچنین کمک‌های مالی و لجستیک بود. برای ما مهم این بود که بدانیم طرف مصری در برابر این کمک‌ها از ما چه خواهد خواست؟ مدتی بعد به همراه دکتر تقی زاده از اعضای شورای عالی اروپای جبهه ملی، که آن زمان به دکتر خنجی گرایش داشت، ولی بعداً به بنی‌صدر گرایش پیدا کرد، و بعد از انقلاب از طرف او به ریاست دانشگاه ملی منصوب شد، نزد سفیر مصر رفتیم. سفیر مصر با همه‌ی درخواست‌های ما موافقت کرد و در جواب سؤال ما که خواست مصر را از خودمان می‌خواستیم گفت: تقاضای ما از شما این است که علیه شاه مبارزه کنید، همین. پرسیدم آیا شما «شرطی برای فعالیت ما در مصر دارید؟» گفت: تنها خواست ما این است که هرچه منتشر می‌کنید، قبل از انتشار از نظر مقامات مسؤول مصری بگذرانید. در جواب گفتم: «چنین امری ممکن نیست، چون ما شاگردان مصدق

هستیم و بیش از هر چیز به استقلال عمل خود اهمیت می دهیم؛ چنانچه می خواستیم تحت سانسور یک دولت قرار بگیریم، مثلاً می رفتیم عضو حزب توده می شدیم که سال هاست رادیوی آن با نظارت روسیان برقرار است و امکانات شورویان قطعاً از امکانات شما خیلی وسیعتر است.» در همان زمان اعراب، به ویژه مصریان از نام خلیج فارس به نام «خلیج عربی» یاد می کردند و برای مثال می خواستند که نیز خلیج فارس را «عربی» بخوانیم. در ادامه ی صحبت افزودم: «ما نمی خواهیم استقلال خودمان را به مصالح دولت شما گره بزنیم.» سفیر مصر از این لحن رک و راست من خیلی ناراحت شد. با تقی زاده بیرون آمدیم و رابطه ی ما با مصری ها سر نگرفت.

۳. هوای کثیف لندن بیماری آسم مرا تشدید کرده بود. اوایل سال ۴۲ شمسی به امریکا بازگشتم. در آنجا در جلسات شورای جبهه ی ملی آمریکا، که تازه آغاز به کار کرده بود، همچون نماینده ی شورای عالی ج.م. اروپا، شرکت می کردم. جلسات جبهه در منزل آقایان نخشب، چمران، یا یزدی در نیویورک یا نیوجرسی برگزار می شد. در آنجا داستان کوشش برای رفتن به کوبا و قضیه مصر را برای دوستان امریکا بازگو کردم. احساس می کردم گرایش به مبارزه پارتیزانی نزد چمران و نخشب وجود داشت اما احساس نمی کردم که آقای یزدی که تازه از ایران آمده و مشغول پُست-دکترا (post-doctoral) بود، علاقه ای به مبارزه پارتیزانی داشته باشد، با اینکه وی از ما وجوهی برای صندوق اقداماتی که ماهیت شان روشن نبود دریافت می کرد. برخلاف گمان من در یکی از جلسات آقای یزدی به من گفت: آقا شما وقتی نیویورک هستید چرا به نمایندگی کوبا در سازمان ملل متحد نمی روید تا خواست ما را با آنها طرح کنید و ما بتوانیم از این طریق به کوبا برویم؟ من هم از روی سادگی و، البته، اشتیاق به مبارزه و ارتباط با کوبا برای این امر، به سازمان ملل و دفتر نمایندگی کوبا رفتم. منشی سفیر کوبا به من گفت: سفیر شما را نمی پذیرد، زیرا نمی داند شما که هستید؟ به پیشنهاد خامی که به من شده بود نمی بایستی عمل می کردم. نمایندگی کوبا نمی توانست به هر مراجعه کننده ای اعتماد کند. غربی ها می توانستند این موضوع را به دستاویزی علیه کوبا تبدیل کنند و مدعی شوند نمایندگی کوبا در نیویورک مشغول انجام امور انقلابی و خارج از عرف دیپلماتیک

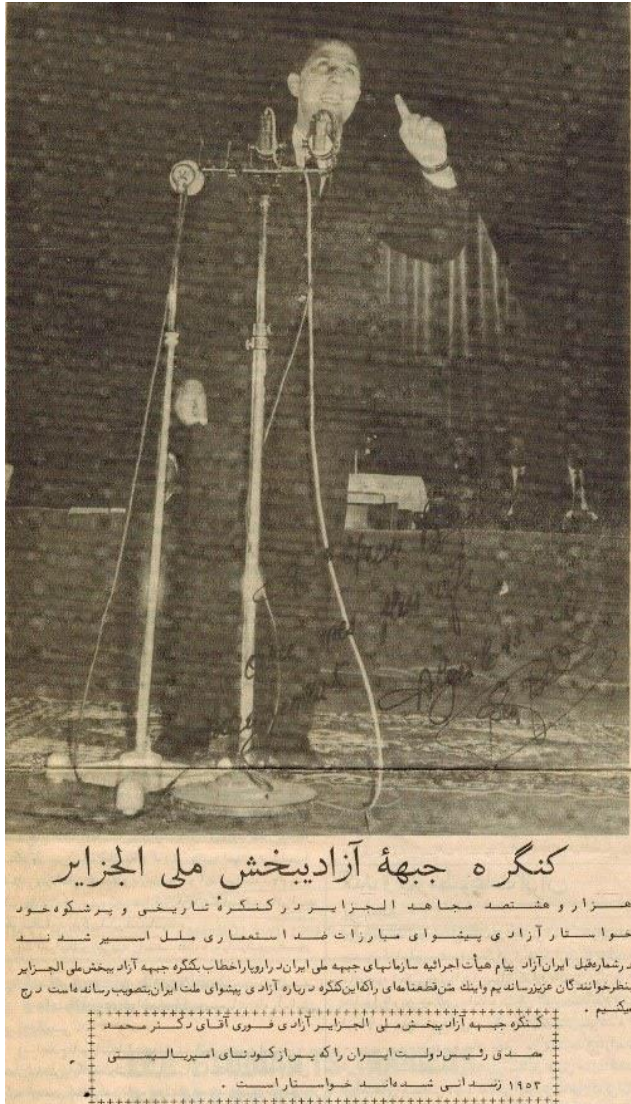
بود. بعدها تعجب کردم که چرا آقای یزدی این کار پرخطر را خود نکرده بود و از اشتیاق من سوءاستفاده کرده بود.

۴. یک سال بعد و پس از اخذ مدرک فوق لیسانس تصمیم گرفتم تحصیلات را رها کنم و برای مبارزات انقلابی به اروپا بیایم. این تصمیم، مدتی پس از قیام پانزده خرداد بود، قیامی که همه‌ی ما را تکان داد. تحلیل ما از قیام پانزده خرداد این بود که ایران آماده‌ی انقلاب بود و ما بایستی همه‌ی تلاشمان را معطوف به وقوع انقلاب در ایران از طریق مبارزه‌ی مسلحانه می‌کردیم. ایده‌ی ارتباط با کشورهای انقلابی و راه اندازی جنگ پارتیزانی به کمک آنها، به رغم مطالعاتی که در این زمینه می‌کردم، دوباره در من تقویت شده بود. یک دوستِ برادرم از کادرهای ارشد جبهه آزادیبخش الجزایر و از دوستان نزدیک بشیر بومازا، وزیر دارائی الجزایر، بود. برادرم از این دوست خواست که مرا به بشیر بومازا معرفی کند تا برای بررسی امکان استفاده از الجزایر به عنوان پایگاه مبارزات پارتیزانی به الجزیره بروم. او نیز نامه‌ای نوشت و نشانی وی را به من داد. با آن نامه به سفارت الجزایر رفتم، ویزا گرفتم، و به الجزیره پرواز کردم. در آن سال‌ها ایرانیان دیگری نیز در الجزایر بودند. دکتر فریدون کشاورز در بیمارستانی در الجزیره مشغول طبابت بود و فرج الله اردلان از نزدیکان شاهین فاطمی نیز در آنجا بود. اما سفر من مخفی بود، و نزد هیچکدام از اینان نرفتم. حتی یک بار که فرج اردلان را در خیابان دیدم از او رو برگرداندم که متوجه حضور من در الجزایر نشود.

بشیر بومازا پس از چند روز مرا به حضور پذیرفت. هدفم از سفر را تشریح کردم و وزیر دارائی الجزایر قول داد با احمد بن بلا رییس جمهور و رهبر انقلاب الجزایر در این خصوص صحبت کند. چند روز بعد به من اطلاع داده شد که به دفتر ریاست جمهوری بروم و با بن بلا ملاقات کنم. احمد بن بلا از من به گرمی استقبال و به شیوه شرقی با من روبوسی کرد. با فرانسه شکسته بسته با او صحبت کردم؛ مترجم انگلیسی هم آنجا بود. گفتم: ما خیلی خوشحالیم که الجزیره نه رابطه‌ای با دولت شاه دارد و نه قصدی برای آن. برای بن بلا گفتم که دولت شاه نه تنها کمکی به انقلاب الجزایر نکرده، بلکه علیه انقلاب دشمنی هم کرده بود. در ادامه، درخواست کمک برای مبارزه پارتیزانی را طرح کردم. بن بلا در این دیدار قول هرگونه کمک از جمله

پایگاه نظامی، ایستگاه رادیویی و کمک مالی برای این امور را داد. در مرحله‌ی بعد به او گفتم: باید پنج تن از رفقای من برای تهیه مقدمات امر به الجزایر سفر کنند و ایشان از بیم دولت ایران نمی‌توانند با گذرنامه ایرانی به اینجا بیایند. بن بلا گفت عکس دوستانم را نزد سفیر الجزایر در برن (سوئیس) ببرم و برایشان گذرنامه الجزایری بگیرم. در پایان از رهبر الجزایر خواستم عکسی به روزنامه ما -ایران آزاد- تقدیم کند. او هم تعدادی عکس آورد، یکی را انتخاب و امضاء کرد و به ایران آزاد -ارگان جبهه ملی تقدیم کرد. از او خواستم عکس دیگری را به خودم تقدیم کند عکسی از خودش با همسر رهبر فقید جنبش کنگو - لومومبا - تقدیم کرد. آن عکس اولی را به همراه قطعنامه‌ی کنگره‌ی جبهه‌ی آزادیبخش در محکوم کردن حصر مصدق و آزادی او در ایران آزاد چاپ شد.

احمد بن بلا



در همین سفر بود که در روزنامه خوانده بودم اولین کنگره‌ی جبهه‌ی آزادیبخش
الجزایر به زودی برگزار می‌شد. به بشیر بومازا گفتم: خوب است در مورد ایران
قطعنامه‌ای بگذرانید و خواهان آزادی مصدق شوید. او از من خواست متن قطعنامه را

بنویسم. نوشتم. روز برگذاری کنگره، در محل کنگره حاضر بودم اگرچه در جلسه نمایندگان جبهه‌ی آزادیبخش شرکت نکردم. صدای جلسه در اتاق دیگری پخش می شد و وقتی قطعنامه‌ی پیشنهادی در حال قرائت بود و به اسم رهبر محبوس ایران دکتر مصدق رسید، همه‌ی حضار برخاستند، شروع به کف‌زدن کردند، و به اتفاق آراء این قطعنامه را تصویب کردند. این قطعنامه را ارگان جبهه‌ی آزادیبخش الجزایر نیز چاپ کرد.

۵. خیلی‌ها از جنگ پارتیزانی حرف می‌زدند، زیرا مد روز دنیا بود، اما وقتی پای عمل به میان می آمد شانه خالی می‌کردند. قرار بود پنج نفر از دوستان با من به الجزیره بیایند. اما دو نفر از آنان در همان ابتدای کار با بهانه‌های مختلف از جمله درس و خانواده از سفر امتناع کردند. در نهایت سه نفر برای پیوستن به من در الجزیره اعلام آمادگی کردند و، چنانکه مقرر شده بود، برای آنان از سفیر الجزایر در برن گذرنامه‌ی الجزایری گرفتم. با گذرنامه‌ی ایرانی به ژنو رفتیم و سپس با گذرنامه‌ی الجزایری از آنجا به الجزیره پرواز کردیم. در آنجا ملاقات دوباره با بن بلا را درخواست کردم. گفته شد که بن بلا خیلی گرفتار بود و بایستی یک هفته صبر می‌کردیم، اما بن بلا همچنان گرفتار مشکلات داخلی از جمله قیام برخی افسران بود. یکی از همراهان من اصرار داشت به اروپا برگردیم و معاذیری خصوصی می آورد. ما دیگران مقاومت می‌کردیم. چند روز بعد قرار بود من از طرف کنفدراسیون جهانی در اجلاس مهمی در نیوزیلند شرکت کنم و قصد آن بود که علیه شاه افشاگری کنیم و قطعنامه‌ای علیه رژیم کودتا بگذرانیم. از این رو، یکی از آن سه همراه را به عنوان رابط به بومازا معرفی کردم و راهی نیوزلاند شدم. وقتی به اروپا بازگشتم، فهمیدم یکی از آن سه نفر مرتباً تکرار کرده بود که: «باید برگردیم،» به این بهانه که بن بلا ما را نمی‌پذیرفت، «درحالیکه ما نمایندگان مصدق هستیم!» آن همراه چند روز بعد هم گفته بود امتحان دکترا داشت و بایستی به اروپا برمی‌گشت؛ امتحان دکترا برای او از جنگ پارتیزانی که داوطلب‌اش شده بود مهم‌تر بود. واقعیت آن بود که علاوه بر فقدان دانش نظری لازم، افراد مقاوم برای جنگ پارتیزانی در میان ایرانیان خارج کمیاب بودند.^۱

در این زمان جبهه‌ی ملی اروپا درگیر اختلافات شدیدی شده بود. در بازگشت به اروپا و پیش از عزیمت دوباره به الجزیره، تلاش کردم مدعیان رهبری جبهه ملی اروپا را به اتحاد دعوت کنم. فکر می‌کردم که حرکت الجزایر در صورت اتحاد در جبهه‌ی ملی، یک حرکت جدی علیه شاه خواهد شد. با بنی‌صدر ملاقات کردم. به او نگفتم که به الجزیره رفته بودم، اما گوشزد کردم که فعالیت‌های مهمی را آغاز کرده بودیم و احتیاج به آرامش در جبهه داشتیم تا بتوانیم یارگیری مناسب انجام دهیم. بنی‌صدر به صراحت گفت: من چیزی نمی‌خواهم، جز ریاست جمهوری ایران!

به استهزاء گفتم: بهتر است شما و آقای شاهین فاطمی هرچه زودتر تکلیف پست ریاست جمهوری و معاونت آن را میان خود تمام کنید تا دعوای درون جبهه‌ی ملی قدری کم‌تر شود. (شاهین فاطمی در آن زمان در آمریکا بود و با نخشب و چمران و شورای آمریکا به هم زده بود، اما مدعی درستی بود) در پاریس علی شریعتی را هم دیدم. او در آستانه‌ی بازگشت به ایران بود. گفتم که به الجزایر رفته و از بن بلا قول همکاری برای مبارزه گرفته بودم. شریعتی خوشحال شد و قول داد در بازگشت، از ایران به ما کمک کند. به او گفتم امیدوار بودم از ایران کسانی برای آموزش به الجزیره بیایند. اما شریعتی را لب مرز دستگیر کردند و قضیه منتفی شد.

در همه‌ی این دوران به مطالعه درباره‌ی جنبش‌های انقلابی نیز مشغول بودم و آهسته آهسته دستگیرم شد که ایران کشوری مانند ویتنام و الجزایر (که برای استقلال می‌جنگیدند) و یونان و اسپانیا (که درگیر جنگ داخلی شده بودند) نبود و به ویژه از نظر توپوگرافیک و ترکیب اجتماعی چنین امری میسر نبود. علاوه بر این، همسایگی با شوروی نیز می‌توانست مانند قضیه‌ی میرزا کوچک خان کار را دشوار کند. به خصوص پس از از دیدن واکنش‌های افراد پرمدعا در اروپا، که نخستین بار در الجزیره رخ نمود، که اهل مطالعه‌ی علمی هم نبودند، به این نتیجه رسیدم که مبارزه پارتیزانی اساسی بی‌فایده بود و فعالیت‌هایم را حول تحقیقات تاریخی و مبارزات کنفدراسیونی (برای آزادی زندانیان سیاسی و استقرار حقوق بشر) متمرکز ساختم.

چند سال بعد یک بنگاه نشر کتاب در ایتالیا به راه انداختم و بیش‌تر وقتم صرف انتشار اسناد تاریخی قرن بیستم مبارزات مردم و نیز متون تئوریک می‌شد. اگرچه

طی دهسال تعداد کتب و جزوات (با تیراژ خوبی در حدود هزار و گاه دو هزار) از هفتاد تجاوز نکرد، اما موجب شد که نیروهای سیاسی خارج از کشور که در آغاز ادعای زیادی داشتند به سوی نشر کتب و مطالعه کشانده شوند.

در پایان باید یادآور شوم، پیرامون اشاره‌ای که ابراهیم یزدی در خاطرات اش به من می‌کند، باید بگویم بین من و او هرگز درباره‌ی مبارزات چریکی نامه نگاری نشد. نامه هائی که او به من می‌نوشت پیرامون مسائل جبهه‌ی ملی بود و برخی از آنان را هنوز دارم. اگرچه نمی‌دانم روایت ابراهیم یزدی در خاطرات منتشر شده‌اش پیرامون نحوه‌ی تماس با مصریان دقیق است یا نه، اما، چنانکه در بالا آمد، یزدی، نخشب، و چمران از تمایل مصر به کمک به ایرانیان مخالف شاه از طریق روایتی که برایشان نقل کرده بود کاملاً آگاه بودند. بنابراین خودشان نیز می‌توانستند مستقیماً تماس بگیرند.

اما نکته‌ای را که یزدی مجهول می‌گذارد این است که مصریان چه شرطی (مانند شرطی که برای ما گذاشتند و ما نپذیرفتیم) برای آنان گذاشته بودند. ایکاش این را نیز می‌گفت، چه نمی‌توان باورداشت که مصر و ناصر، که با شاه درگیر نبرد تبلیغاتی بودند، چنان امکاناتی را بدون شرط در اختیار آنان گذاشته بوده باشند. نکته‌ی دیگر این است که روایتی که شنیده‌ام این است که چون آن گروه چند نفری چندین ماه در مصر بود و از امکاناتی استفاده کرده بود، ولی هیچ کار کنکرتی نکرده بود که بتواند مصریان را از ثمربخشی کارشان مطمئن سازد پس از چند ماه عذر آنان را خواستند. تنها کسی که به این ایده‌ی اصلی وفادار ماند (آن هم تا حدی) مصطفی چمران بود که به لبنان رفت و درگیر مبارزات شیعیان آن کشور شد. برای من قابل باور نیست که مثلاً مخابرات عراق (سازمان امنیت آن کشور) به یک ایرانی، حتی اگر عربی را، با لهجه‌ی ایرانی، می‌دانست، اجازه می‌داد در این یا آن شهر عراق ساندویچ فروشی باز کند - کاری که نتیجه هم نداشت و تلف کوشش و عمر بود. خاطره نویسی باید دقیق باشد و بری از افسانه.

البته، جبهه‌ی ملی به تبلیغات پیرامون این نوع مبارزات ادامه داد - نخستین ترجمه‌ی جنگ چریکی چه گوارا در روزنامه ایران آزاد چاپ شد و همچنین بلندگوی مبارزان بعدی چریک، فدائیان و مجاهدین، در اروپا بود. من، که از جبهه‌ی ملی در

سال ۱۳۴۹/ ۱۹۷۰ استعفا داده بودم، مانند بسیاری دیگر، با اینکه با تر مبارزه‌ی مسلحانه موافق نبودیم، در چارچوب کنفدراسیون جهانی در دفاع از حقوق دستگیرشدگان آن جنبش، همچون دفاع از دیگر مبارزان ضد رژیم، بسیار کوشا بودیم، اما در عین حال با تبدیل کنفدراسیون به پشت جبهه‌ی مبارزان چریکی مخالف بودیم. یکی از علل انشعابات در آن اواخر تفاوت نظر بر سر همین امر با هواداران جنبش چریکی در کنفدراسیون بود.



۱) (پانوشتی که برای روایت خارج اضافه شده است: تنها فرد عضو جبهه‌ی ملی ایران که به داخل برای این کار یا مذاکره با فدائیان به ایران رفت، زنده یاد منوچهر حامدی، دبیر اسبق کنفدراسیون جهانی و بعدها عضو هیئت اجرایی سازمان‌های جبهه‌ی ملی در اروپا، بود، که به قتل رسید و جسد او هیچ‌گاه، حتی از طریق پزشک قانونی در فردای انقلاب، کشف نشد و در لیست قربانیان ساواک هم نیست. در این باره درجائی دیگر سخن گفته‌ام. چند تن دیگر از اعضای جبهه‌ی ملی اروپا نیز مجزا از جبهه به جریان چریکی پیوستند، اما از طریق سازمان‌های دیگر سیاسی. بهترین نمونه از میان آنان سیامک لطف‌اللهی است که خود داستان‌اش را نوشته است.
*این نوشته به درخواست مجله اندیشه‌ی پویا (ش. ۲۲ آذر ۱۳۹۳، تهران) نوشته شد و با برخی اغلاط کوچک به چاپ رسید."

آنچه را که آقای خسرو شاکری در مورد سرگذشت خودشان نوشته‌اند ما قادر به داوری و پژوهش در باره آن نیستیم و صحت و سقم آن را به مطلعان وامی‌گذاریم. ولی در این مطالب نکات جالبی به نظر می‌رسند که اشاره به آن از جنبه منافع کنفدراسیون جهانی دارای اهمیت به سزائی است. ظاهراً جبهه ملی ایران و دوستان آقای شاکری به این جهت با دولت مصر همکاری نکرده‌اند که مصری‌ها خواهان تحمیل نظریات دولت مصر به جبهه ملی ایران بوده و انتظار داشتند در مقابل امکانات سیاسی، مالی، تبلیغاتی که در اختیار جبهه ملی ایران قرار می‌داده‌اند، جبهه ملی ایران از عبارت "خلیج فارس" در تبلیغات رادیویی خویش استفاده نکند. به زبان دیگر بر روابط دو جانبه آنها سانسور دولت مصر حاکم بوده است. این تن ندادن جبهه ملی به این خفت طبیعتاً در جهت منافع ملی ایران بوده و قابل تقدیر است. ولی همین رهبران جبهه ملی ایران برای زد و بند با چریک‌ها و اخاذی از دول عراق و لیبی حاضر شده‌اند از نام "خلیج فارس" بگذرند و در بهترین حالت به نام "خلیج" اکتفاء کنند و در مجامع رسمی این دول حتی برای نام "خلیج عربی" دست هم بزنند و برای خوش‌آمد دولت عراق از افشاء تیمور بختیار نیز خودداری نمایند. پرسش این است مگر این رهبران کنونی جبهه ملی ایران همان رهبران قدیمی نبوده‌اند؟ مگر تصمیمات یک سازمان سیاسی به صورت فردی و شخصی انجام می‌شده و توده اعضاء دنباله‌روان کور آنها بوده‌اند؟ چگونه است که رهبران جبهه ملی به چنین چرخش ۱۸۰ درجه‌ای دست زده‌اند و مصالح ملی ایران را در پای اخاذی از اجنبی فروخته‌اند؟ حال عواقب این وطن‌فروشی برای رهبران جبهه ملی ایران چه بوده است؟ چه کسی پاسخگو است و مورد پیگرد و یا طرد سیاسی قرار گرفته است؟ تا به امروز همه رهبران جبهه ملی ایران که در گذشته‌اند، بدون استثناء مورد تجلیل سایرین قرار گرفته و معلوم نیست مسئولان چنین خیانت‌هایی چه کسانی بوده‌اند. جبهه ملی ایران در این زمینه سکوت اختیار کرده است. حتی شخص آقای خسرو شاکری در مورد معرفی چند نفری که می‌خواستند به الجزایر بروند و یا رفته بودند و سپس به دلایل شخصی و بهانه ادامه تحصیل و نظایر آنها از ادامه مبارزه انقلابی سر باز زده‌اند، خودداری می‌کنند، در حالیکه اگر چنین روشی را بشود در مورد افراد و اعضاء عادی پذیرفت در مورد رهبران یک حرکت سیاسی که باید از جان و مال خود مایه بگذارند قابل قبول نیست و باید این افراد که حتماً بعداً هم از رهبران این جریان بوده‌اند به توده مردم معرفی می‌شدند تا به مردم برای مقاصد شخصی صدمه نزنند. این برخورد آقای شاکری طبیعتاً رفیق‌بازی و به زبانی پارتی بازی است که به هیچوجه قابل قبول نیست.

آقای شاکری انتشار کتب توسط بنگاه انتشاراتی مزدک را به عنوان یک اقدام راه‌گشا در شرایط آن روز جا می‌زنند که در واقع اقدامی در جهت برهم زدن کنفدراسیون جهانی در زیر لوای تبلیغات گروه "کادر"ها مبنی بر بی‌سوادى جنبش بود. در آن زمان برای تعطیل کنفدراسیون جهانی و نفی تشکیلات و تبلیغ روحیه انحلال‌طلبی همین سیاست تبلیغ می‌شد و آقای خسرو شاکری پرچم آن را در ایتالیا به دست گرفته بود. آثاری که ایشان تجدید چاپ می‌کرد در اکثریت عمده خود تجدید چاپ آثار کلاسیک بود که مدت‌ها قبل حزب توده ایران و یا موسسه انتشاراتی شوروی آن را منتشر کرده بودند. این اقدام ایشان در آن زمان در خدمت نظریات انحلال‌طلبان در کنفدراسیون جهانی بود. آقای شاکری همان‌طور که نوشته شد نگاشته‌اند:

"نخستین ترجمه‌ی جنگ چریکی چه گوارا در روزنامه ایران آزاد چاپ شد و همچنین بلندگوی مبارزان بعدی چریک، فدائیان و مجاهدین، در اروپا بود. من، که از جبهه‌ی ملی در سال ۱۳۴۹/ ۱۹۷۰ استعفا داده بودم، مانند بسیاری دیگر، با اینکه با تز مبارزه‌ی مسلحانه موافق نبودیم، در چارچوب کنفدراسیون جهانی در دفاع از حقوق دستگیرشدگان آن جنبش، همچون دفاع از دیگر مبارزان ضد رژیم، بسیار کوشا بودیم. اما در عین حال با تبدیل کنفدراسیون به پشت جبهه‌ی مبارزان چریکی مخالف بودیم. یکی از علل انشعابات در آن اواخر تفاوت نظر بر سر همین امر با هواداران جنبش چریکی در کنفدراسیون بود". (تکیه از توفان).

وقتی شما در امروز نظریات رهبران و کادرها و صاحبان نفوذکلام در جبهه ملی ایران را می‌خوانید در شگفت می‌شوید که این مدعیان و مخالفان برهم زدن و انشعاب در کنفدراسیون جهانی در کجا بوده‌اند؟ چرا کوچک‌ترین سند و اظهار نظر کتبی دال بر مبارزه آنها با تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی وجود ندارد. برعکس هر چه وجود دارد تأیید این سیاست تخریبی جبهه ملی ایران در برهم زدن کنفدراسیون جهانی و حمایت همه طیف‌های جبهه ملی از این سیاست مسلحانه چریکی برای تحمیل این مشی به کنفدراسیون جهانی است. همه آن افرادی که در امروز از کار دیروزشان تبرا می‌جویند تنها برای ثبت نادرست در تاریخ است و نه بیش‌تر.

پس روشن است که جبهه ملی ایران با رضایت و همکاری چریک‌های فدائی خلق، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را که سازمانی توده‌ای و صنفی، ملی، علنی، مستقل، دموکراتیک و

غیرحزبی و غیرایدئولوژیک بود، برهم زدند و از آن سازمانی چریکی برای پشت جبهه مبارزات چریک‌ها و مبارزه مسلحانه‌ی ماجراجویانه و تروریستی و بی‌راهه بردن جنبش مردم ایران که منجر به روی کار آمدن خمینی شد، ساختند. این حرکت بی‌تئوری و دل‌شیفته عمل انقلابی سرانجام به یک لقمه چرب و نرم برای حلقوم رویزیونیست‌های شوروی و حزب توده ایران بدل شد. طبیعی است که همه این عناصر نامبرده مسئولیت این فاجعه را بر دوش دارند. البته در بعد از انشعاب در کنفدراسیون جهانی در زمانی که در میان ائتشیایون جبهه ملی، نظری پا گرفت که جنبش دانشجوئی وابسته به جبهه ملی باید آتوریته مبارزه مسلحانه چریکی را بپذیرد و رهبران جبهه ملی باید به رهبری جوانان چریک گردن نهند، آنوقت مخالفت‌هایی در میان کادرهای جبهه ملی بروز کرد که به انحلال این حرکت "چپ" روانه نوین منجر شد.

جبهه ملی ایران و نزدیکی با حزب توده ایران

هر چه بیش‌تر از انشعاب در کنفدراسیون جهانی و انقلاب ایران می‌گذرد آقای حسن ماسالی و دوستان سابقش تلاش بیش‌تر مبذول می‌دارند با تفسیر و تعبیرهای جدید از مبارزات مردم ایران و کنفدراسیون جهانی تاریخ جعلی ارائه کرده‌ی خویش از کنفدراسیون جهانی را، از "زرفای" بیش‌تری برخوردار سازند. در دشمنی جبهه ملی ایران با حزب توده ایران هرچه بگوئیم کم گفته‌ایم.

در تاریخ ۵ و ۶ اکتبر ۱۹۸۵ جمعی ضدکمونیست در شهر ویسبادن آلمان غربی سمیناری برای تطهیر آقای حسن ماسالی و جبهه ملی ایشان بخش خاورمیانه برگزار کردند. مضمون این نشست مشتی اتهام به کمونیسم، دروغ در مورد جنبش کمونیستی، هجوم و یورش ضدکمونیستی همراه با افتراآت بی‌شرمانه و فاقد پایه به جنبش کمونیستی ایران و جهان است تا مشتی ضدکمونیست، همدست دشمنان طبقه کارگر و بورژوازی جهانی عمق کینه خویش را به کمونیسم نشان دهند. رهبری این ارکستر ضدکمونیستی را آقای حسن ماسالی برای تطهیر خودش و دوختن قبای "انقلابی" به تنش برای فریب عموم و تحریف تاریخ ایران به عهده داشت. مطالعه این دروغ‌نامه تنها تهوع‌انگیز است.

در لابلای این دروغ‌نامه که در پی توجیه خیانت‌های ملی و اخاذی از دشمنان مردم ایران است، ناچاراً مطالبی عنوان شده که در شرایط آنروز امکان کتمان‌ش دیگر از طرف آقای حسن ماسالی وجود نداشته است. نه شکست انقلاب ایران، نه روشن شدن دست سازمان وحدت کمونیستی، نه انشعاب در میان دوستان ایشان و نه همکاری طولانی ایشان با چریک‌ها و برهم خوردن این روابط، نه سقوط حکومت صدام و معمر قذافی و... به ایشان این اجازه را نمی‌داده است که این حقایق را برای همیشه کتمان کند. حال ما به نقل قولی از زبان خود ایشان استناد می‌کنیم که تنها مشتی از خروار است:

سند شماره ۱۵ دفتر اسناد فصل یازدهم



"حزب توده ایران"

حزب توده ایران از نظر اینکه پرچمدار تاریخی و فرهنگی تفکر ضد کمونیستی و مشی ضد مکرراتیک و ماکیاولیستی در ایران بود، به نام "حزب مادر" جریان‌های چپ ایران معرفی می‌گردد. این حزب، مثل سایر جریان‌های سیاسی چپ، کمونیسم علمی را به عنوان راهنمای عمل پذیرفته است ولی آیا "تئوری انطباقی" و سیاست و عمل کردهایش با رهنمودهای کمونیسم علمی مطابقت دارند؟

رهبران حزب توده برای اینکه منافع شوروی را تامین کنند، خواستار واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی بودند و حق غارت را برای آن دولت محترم می‌شماردند، و برای اینکه به رقیب غارتگر دیگری "حق سکوت" بدهند، خواستار واگذاری امتیاز نفت جنوب به امپریالیسم انگلیس بودند.

این حزب تحت لوای "انترناسیونالیسم پرولتری" نوکری و اطاعت بی چون و چرا از حزب کمونیست و دولت شوروی را پذیرفته و تبلیغ می‌کند و کار را بجائی رساندند که عناصری نظیر عبدالصمد کامبخش مامور مستقیم سازمان جاسوسی شوروی (ک.گ.ب) در درون حزب توده بودند. دخالت شوروی در امور داخلی حزب

توده به جایی رسیده که حتی تقسیم کار حزبی و تغییرات تشکیلاتی حزب توده زیر نظر آنها صورت می‌گیرد.

همکاری این حزب با جریان‌های ارتجاعی نظیر دولت قوام السلطنه، رزم آراء، و رژیم جمهوری اسلامی، و مخالفت آن حزب با حکومت دموکراتیک مصدق، ماهیت ارتجاعی و ضددموکراتیک آنرا روشن می‌سازد.

رابطه این حزب با جریان‌های مترقی و ملی، توطئه‌گرانه، ضددموکراتیک و با شیوه‌ی پلیسی بوده است. نمونه‌ی برجسته آنرا در همکاری این حزب با پاسداران و دستگاه پلیسی رژیم خمینی که علیه انقلابیون و نیروهای ترقیخواه صورت گرفت، در چند سال اخیر تجربه کردیم. همان طور که ک.گ.ب شوروی در حزب توده نفوذ دارد، این حزب نیز سعی می‌کند در جریان‌های مترقی ایران رخنه کند تا مقاصد شوروی را با جمع‌آوری اطلاعات و ایجاد انشعاب و...تأمین کند.

برای اینکه در دارودسته‌های سیاسی ارتجاعی و ماکیاولیستی امتیازی به دست آورد، حتی در ترور اشخاص مبارز و مترقی دست داشتند، نمونه‌ی افشاء شده‌ی آن ترور محمد مسعود، روزنامه نگار ملی و ضد دربار ایران، و ترور عده‌ای از اعضای حزب توده نظیر حسام لنکرانی می‌باشند. احمد لنکرانی در نامه‌ای که در تاریخ اول خرداد ۱۳۶۰ به مریم فیروز، همسر نورالدین کیانوری نوشت، ضمن تشریح رفتارها، و مناسبات ارتجاعی و ضددموکراتیک در داخل حزب توده در باره علل ترورها و جنایت‌های آن حزب چنین می‌نویسد: "...خسرو روزبه در آخرین محاکمه‌اش...در باره محمد مسعود گفته است ما او را کشتیم تا شاه بدنام شود"، "و حسام را کشتیم چون صاحب اسرار بود".

این جنایات و اعمال ضددموکراتیک را فقط انسان‌هائی مرتکب می‌شوند که دارای بینش و منش ضددموکراتیک و ضدکمونیستی هستند، هرچند این عناصر قهرمانی‌هائی از خود نشان بدهند. " (همه مطالب مستخرج از جزوه "نتایج سمینار ویسبادن در باره‌ی بحران جنبش چپ ایران" (صفحات ۴۱ و ۴۲).

"همزمان با تبلیغاتی که در درون سازمان و در خارج، به نفع خطامشی چین و علیه سیاست‌های شوروی به عمل می‌آمد، رهبران سازمان (رفقا حمید اشرف، حمید

مومنی، شیرین معاضد، علی اکبر جعفری... به رابطین سازمان در خارج از کشور (رفقا محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی)، دستور تشکیلاتی^{۲۱} داده بودند که محرمانه با شوروی تماس بگیرند و از شوروی تقاضای کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی و... کنند. آنها تاکید کرده بودند که این تماس نباید علنی شود و در داخل سازمان‌های چریک‌های فدائی خلق نیز نباید از این جریان مطلع شوند.

رفقا محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی که از طرف سازمان فدائی در ارتباط با گروه "اتحاد کمونیستی" در خارج از کشور- در منطقه خاورمیانه- زندگی می‌کردند، دستورالعمل سازمان را با دو نفر از اعضای موثر گروه (که خود یکی از این افراد بودند)، در میان گذاشتند.

در این زمان مسئولیت گروه ما به علت قرارگرفتن در "پروسه تجانس"، در دست چریک‌های فدائی خلق افتاده بود و ما به طور انفرادی در این ارتباط و تقسیم کارها قرار داشتیم.

ما در ابتداء ضمن ابراز نگرانی و تردید و اعتراض نسبت به این تصمیم سازمان، ولی نه چندان جدی، اتورپته سازمان و رهبری آنرا فرصت‌طلبانه قبول کردیم. و برای اجرای این دستورالعمل سازمان اقدام کردیم. ابتداء هر دو نفر از اعضای گروه سعی کردیم که کانال مطمئنی برای برقراری تماس پیدا کنیم. بعدا تقسیم کاری که رفقا حرمتی‌پور و اشرف دهقانی به عمل آورده بودند، مرا در کمیسیون روابط خارجی قرار دادند. به این ترتیب رفقا حرمتی‌پور و اشرف دهقانی و خودم در ارتباط رسمی با مقامات شوروی قرار گرفتیم. تماس مقدماتی به اتفاق حرمتی‌پور انجام گرفت ولی در

^{۲۱} - جالب است که این رهبران مدعی ماهیت کمونیستی به علت جهالت سیاسی توانسته بودند ماهیت رویونیسم که جنبش کمونیستی را درنور دیده بود و از شوروی کشوری ضدانقلابی و غارتگر ساخته بود بشناسند و آنوقت ادعای رهبری مبارزات خلق ایران را داشتند. خود را فدائی خلق می‌نامیدند در حالیکه در پی دوستی و همدستی با دشمنان خلق ایران بودند. آنها خجالت می‌کشیدند که از دریافت این کمک‌ها پرده بردارند زیرا خلق ایران چنین خیانتی را تأیید نمی‌کرد. از این گذشته آقای حسن ماسالی با زرنگی دهقانی تلاش دارد خود را "به کوچه علی‌چپ" بزند و مدعی شود که وی اساسا در این فعالیت نقشی نداشته و المامور معذور، وی تنها دستورات "رهبران" خود را چون "عضوی بی‌خبر" و "وفادار" اجرا می‌کرده است.

تماسهای بعدی که در بیروت، رم و صوفیه انجام گرفت سه نفر در تماس مستقیم این روابط قرار داشتیم و یا مشترکا حضور پیدا می کردیم. رابطین شوروی نیز "ویکتور" و "الکساندر" بودند.

قرار بعدی ملاقات در دمشق بود که اختلافات اعضای گروه به طور دستجمعی، با رهبری و رابطین سازمان به اوج خود رسید و منجر به جدائی همه جانبه "اتحاد کمونیستی" و جبهه ملی ایران در خارج از کشور، با سازمان فدائی شد. رفقا محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی تصمیم داشتند که تماس را ادامه دهند، ولی اطلاع ندارم که پس از شهادت حمید اشرف و سایر اعضای کادر مرکزی سازمان، این روابط به کجا انجامید.

این عمل اپورتونیستی که با فریفتن افکار عمومی مردم و با توسل به مناسبات ضد دموکراتیک و ماکیاولیستی در داخل سازمان انجام گرفت، چه دستاوردی داشت؟ تا آنجائی که من در جریان این تماس بودم، شوروی به بهانه های مختلف از کمک های مالی و تسلیحاتی و پشتیبانی سیاسی و غیره امتناع می کرد، ولی در عین حال سعی می کردند روابط را با وعده های مبهم حفظ کنند. تاکتیک کار آنها این بود که در این سازمان نفوذ کنند و اطلاعات همه جانبه ای از سیاست ها و ترکیب رهبری و ساختار تشکیلاتی سازمان به دست آورند، همچنین می خواستند که از طریق سازمان، از ارتش و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران اطلاعاتی به دست آورند، و برای اینکه کاملا سازمان را در عمل انجام شده ای قرار بدهند، پیشنهاد کرده بودند که مرکزیت سازمان تلگرام تبریکی به مناسبت انقلاب اکتبر به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مخابره کند تا به اصطلاح زمینه ی ملاقات در مسکو و دریافت کمک های مختلف مورد بررسی قرار بگیرد.

ما ضمن امتناع از این کار، نگرانی خود را از استمرار این تماس به داخل کشور برای رهبری سازمان گزارش کردیم. در پاسخی که حمید اشرف به ما نوشته بود از این رفتار و مطالبات شوروی سخت بر آشفته شده بود، و نوشت: به آنها بگوئید که ما جاسوس نیستیم...

به طوری که به یاد دارم قسمت‌هایی از این نامه، پس از درگیری‌های مکرر سال ۱۳۵۵ که منجر به شهادت کادر مرکزی سازمان گردید، در مطبوعات ایران کلیشه شده و به چاپ رسید.

تجربه دیگر ما در این تماس که متوجه شدیم رابطین شوروی، اطلاعات جامعی از طریق رابطین حزب توده ایران در باره‌ی افراد گروه "اتحاد کمونیستی" جمع آوری کرده بودند تا در باره تمایلات فکری ما مطمئن شوند. ما نیز، پس از تصرف مرکز ساواک در ژنو^{۲۲} متوجه شدیم که یکی از رابطین شوروی به نام "ویکتور" عضو ک.گ.ب. بوده و مدتی در ایران به عنوان دیپلمات فعالیت داشته و سپس به عنوان "عنصر نامطلوب" اخراج گردیده بود.

غیر از رفتار رهبری سازمان و رابطین آن که اپورتونیستی بود، خودم و برخی از اعضای گروه که علیه این مسئله موضع داشتیم اپورتونیست‌وار آتوریته سازمان را تا مدتی تمکین کردیم و پس از اطلاع از کشته شدن دو نفر از رفقای فدائی، و پس از انباشته شدن تضادهای بینشی و منشی، گسست با این جریان را موقتاً انجام دادیم. تجربه بسیار مهم‌تر این بود که گروه کوچکی مثل فدائی و ما که فاقد قدرت اجتماعی^{۲۳}، و فاقد قدرت تئوریک، و فاقد تجربه کافی سیاسی و انقلابی بودیم، می‌خواستیم با دولت و حزب کمونیست شوروی، از موضع برتر و قوی‌تر برخورد کنیم و ضمن نقد و پرخاش‌گری به آنها پول و اسلحه و... دریافت کنیم.

^{۲۲} - برای دانستن حقایق بیش‌تر در مورد اشغال مرکز ساواک در ژنو به بخش‌های بعدی مراجعه کنید که در این زمینه به طور مشروح آمده است - فصل بیست و یکم بخش: "دلایل انشعاب در کنفدراسیون از نظر آقای افشین متین با ویراستاری رهبران جبهه ملی ایران".

^{۲۳} - در اینجا که آقای حسن ماسالی در پی به ظاهر انتقاد از خود بوده و می‌خواهد کاسه کوزه‌ها را بر سر چریک‌های فدائی خلق بشکند، به یکباره اعتراف کرده است که نه تنها جبهه ملی ایران بلکه وحدت کمونیستی و چریک‌های فدائی خلق نیز فاقد پایگاه اجتماعی در ایران بوده‌اند و خلق ایران در پی آنها نبوده است. ولی همین آقای ماسالی برای تغییر خط‌مشی در منشور کنفدراسیون جهانی و تبدیل آن به پشت جبهه مبارزه انفرادی مسلحانه چریکی مدعی بود: چریک‌های فدائی خلق نماینده خلق ایران بوده و جنبش انقلابی و آزادیبخش خلق ایران را رهبری نموده و کنفدراسیون جهانی باید به این اعتبار دنباله‌رو "جنبش خلق" شود و خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را در برنامه کنفدراسیون جهانی بگنجانند.

ما از تقاضاهای شوروی خشمگین می‌شدیم، ولی بیش و منش اپورتونیستی خودمان را نمی‌دیدیم. هنوز نیز اندیشه‌های اپورتونیستی و خامی را ملاحظه می‌کنیم که از حزب کمونیست شوروی و "اردوگاه سوسیالیستی" انتظار معجزه‌ی کمونیستی دارند، و خودشان را با تدبیرتر از رهبران حزب توده در برابر شوروی می‌دانند. پشت چنین بیش و اندیشه‌هایی، شعور کاذب و ایدئولوژی دروغین طبقاتی و اپورتونیستی پنهان است. شعور و معرفت کاذب منجر به عملکرد اپورتونیستی می‌گردد.

جالب توجه است که بعداً متوجه شدیم که سازمان مجاهدین خلق ایران نیز با اعتقاد به "اسلام راستین" در همان سال‌های ۵۲-۵۳ با شوروی رابطه‌ی پیشرفته‌تری داشت و این روابط را پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ گسترش داده بودند و در حالیکه محمدرضا سعادتی به "تبادل اطلاعات" مشغول بود، دستگیر می‌شود و ارتباط پنهانی سازمان مجاهدین با شوروی بر ملا می‌گردد. سازمان مجاهدین در صدد بود که پرونده جاسوسی سرلشگر مقربی و ربانی و... را که در زمان شاه زیر نظر مستقیم "سیا" محاکمه و سپس اعدام شده بودند به مقامات شوروی رد کنند، و در عوض می‌خواستند که لیست اعضای "سیا" را در ایران دریافت کنند، و برای این منظور تجهیزات مختلف مخابراتی و ردیابی الکترونیکی از شوروی دریافت کرده بودند." (همه مطالب مستخرج از جزوه "نتایج سمینار ویسبادن در باره‌ی بحران جنبش چپ ایران" (صفحات ۵۳ و ۵۴).

"... سازمان می‌شود. آنها پس از شش ماه "اسد" را پیدا می‌کنند و به قتل می‌رسانند، و برای اینکه به اصطلاح افراد دیگری جرات چنین کاری نداشته باشند تا از خودشان "ضعف" نشان دهند، تصمیم می‌گیرند که رفیق ناراضی و معترض دیگر را که در مشهد بود ترور کنند. رفیقی که در مشهد مورد تصفیه قرار گرفت، فارغ التحصیل بود و قبل از مخفی شدن در یکی از ادارات دارای شغل مهمی بود. سیاست رهبری سازمان در آن موقع این بود که همه‌ی افراد را تشویق به زندگی مخفی می‌کردند، بدون اینکه مسائل امنیتی چنین ضرورتی را ایجاد کرده باشد.

رهبری سازمان به این فرد دستور داده بودند که لباس ژنده بپوشد و خودش را به قیافه زحمت‌کشان در بیاورد و در خیابان‌های اطراف مرقد امام رضا جوارب زنانه

بفروشد، تا از این طریق "پرولتریزه" شود. این رفیق به این سبک کار اعتراض کرده بود و نظر داده بود که از این طریق نه تنها "پرولتریزه" نمی‌شود، بلکه بیش‌تر خصلت خرده‌بورژوازی و لومپنی کسب می‌کند، و اصولاً روحیه چنین کاری را ندارد. رفقا در جواب او استدلال کرده بودند که او افکار بورژوازی دارد و حاضر نیست با زندگی زحمت‌کشان آشنا شود، و چنین فردی حتماً دارای ضعف‌های دیگری نیز هست که هنوز بروز نداده، و فردا ممکن است با کسب اطلاعات بیش‌تری به سازمان خیانت کند...

این فرد را به بهانه اینکه می‌خواهند برای آموزش نظامی به فلسطین اعزام دارند، از شهر خارج کرده در بیابان به زندگی او خاتمه می‌دهند.

از "داداشی" و "چنگیز" شنیدیم که رفقای فدائی که حکم "اعدام" را اجرا کرده بودند، بعداً از اعمال جنایت‌کارانه‌ی خود اظهار پشیمانی کرده بودند، زیرا شاهد بودند که آن فرد از پیوستن به انقلابیون فلسطین با سرور فراوان استقبال کرده بود و از ادامہ‌ی مبارزه هراسی به دل راه نمی‌داد...

ما بخشی از این مسائل را با اعضای گروه و برخی از "هواداران جبهه ملی" مطرح کردیم، نه همه‌ی مسائل را. و همان طور که پیش‌بینی می‌کردیم موجب سرخوردگی و انزجار عده‌ی زیادی شد، و حتی افرادی به ناراحتی‌های عصبی دچار شدند. عده‌ای نیز "کمین" کرده بودند تا از این نارضایتی‌ها و سرخوردگی‌ها برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود، بهره برداری کنند.

بعداً گروه "اتحاد کمونیستی" راه مستقل خود را پیمود و به نام "وحدت کمونیستی" فعالیت خود را گسترش داد ولی در اینباره مطلبی انتشار نداد. پس از قیام بهمن ۱۳۵۷، سازمان وحدت کمونیستی کوشش به عمل آورد تا با رهبری جدید سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران ارتباط برقرار کند تا راجع به روابط گذشته‌ی دو جریان، و در باره‌ی روابط آینده به گفتگو بنشینند. رهبران جدید سازمان به نمایندگی فرخ نگهدار، از موضع قدرت برخورد کرده بودند، و اهمیتی به دیالوگ و روابط دو جریان نداده بودند. در مقابل، برخی از مسئولین وحدت کمونیستی، با طرح کلی این مسئله که "ما اسراری از گذشته‌ی سازمان شما در اختیار داریم و در صورت ... افشاء می‌کنیم" می‌خواستند به عنوان "چماق تهدید" در این مناسبات استفاده

کنند، که موثر نیفتاده بود. بنظرم، این شیوه برخورد، به کار مرحوم استالین بیش تر شباهت داشت، تا به مخالفین "استالینیسیم". علاوه بر آن، امثال فرخ نگهدارها که تاروپود فکرشان و جوهر انسانی شان با حزب توده تفاوتی ندارند، و هر حقه بازی را "سیاست انقلابی" می دانند، از این "تهدید" ها حتما با پوزخند و خشنودی استقبال می کردند.

برخورد انقلابی و قاطعیت تتوریک کمونیستی این بود که ما از ابتداء و در همان موقع با چنین فرهنگ و منش ضددمکراتیک و مافیائی مقابله می کردیم و آنرا همان زمان افشاء می کردیم تا بار دیگر جوانان انقلابی میهن ما فریب نخورند و با هشیاری بیش تری عمل کنند.

جریان های دیگری نیز، مزه ی تلخ مناسبات غیرکمونیستی و ضددمکراتیک با این سازمان را چشیده بودند، ولی بنظرم خیلی انقلابی تر و کمونیستی تر از ما عمل کردند، به طور مثال: رفیق مصطفی شعاعیان، با صراحت انقلابی بی نظیری، در "پنج نامه سر گشاده به سازمان چریک های فدائی خلق ایران" بخوبی این بینش و منش اپورتونیستی و ضددمکراتیک را با ذکر موارد مشخص، توضیح می دهد. جوهر تعارض فکری و سبک کار شعاعیان با سازمان فدائی را می توانیم در این جمله او که در یکی از این نامه ها نشر داده، بخوبی درک کنیم:

"رفیق جون! سازمانی که به هنگام ناتوانی از پخش اندیشه ای که نمی پسندد جلو می گیرد، به هنگام توانائی، آن مغزی را می ترکاند که بخواهد اندیشه ای کند سوای آنچه سازمان دیکته می کند". (پنج نامه سر گشاده به سازمان چریک های ...، انتشارات مزدک) (همه مطالب مستخرج از جزوه "نتایج سمینار ویسبادن در باره ی بحران جنبش چپ ایران" (صفحات ۵۷ و ۵۸).

خوانندگان محترم بعد از مطالعه اسناد سمینار "اعاده حیثیت از آقای حسن ماسالی" یعنی گزارش سمینار "ویسبادن" که به همت و مساعی آقای منوچهر صالحی هم سنگر و هم رزم آقای حسن ماسالی برگزار شد حال به تفسیرات و افشاءگری های توفان توجه کنید:

..."

حزب توده ایران

حزب توده ایران از نظر اینکه پرچمدار تاریخی و فرهنگی تفکر ضدکمونیستی و مشی ضددمکراتیک و ماکیاولیستی در ایران بود، به نام "حزب مادر" جریان‌های چپ ایران معرفی می‌گردد. این حزب، مثل سایر جریان‌های سیاسی چپ، کمونیسم علمی را به عنوان راهنمای عمل پذیرفته است ولی آیا "تئوری انطباقی" و سیاست و عمل کردهایش با رهنمودهای کمونیسم علمی مطابقت دارند؟"

آقای ماسالی که به عنوان محقق "بزرگ کمونیسم" به روی صحنه آمده‌اند، منتقدند که حزب توده ایران "رهنمودهای کمونیسم علمی" را گویا که مورد تأیید ایشان است نتوانسته‌اند به درستی بر شرایط مشخص ایران منطبق کنند. پس انتقاد ایشان به علم کمونیسم نیست به حزب توده ایران است و آنهم از زبان یک جبهه ملی دواآتشه که تا دیروز از آمریکائی دفاع می‌کرد که گویا مظهر "دنیای آزاد" است و حال از منظر یک "کمونیست" دو آتشه حزب توده ایران را آماج انتقادات تند و تیز خود قرار می‌دهد.

"رهبران حزب توده برای اینکه منافع شوروی را تامین کنند، خواستار واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی بودند و حق غارت را برای آن دولت محترم می‌شماردند، و برای اینکه به رقیب غارتگر دیگری "حق سکوت" بدهند، خواستار واگذاری امتیاز نفت جنوب به امپریالیسم انگلیس بودند."

در این نقل قول نیز اوج کینه‌توزی ایشان به حزب توده ایران که در آن دوران حزب طبقه کارگر ایران بود روشن است، زیرا جبهه ملی ایران نمی‌توانست به این تناقض پاسخ دهد که چرا در مقابل درخواست عادلانه اتحاد جماهیر شوروی در مورد دریافت استخراج نفت شمال - که قرارداد آن در آن زمان بی‌همتا و افشاءگر استعمار انگلیس در ایران و تلاش‌های آمریکا برای کسب امتیاز نفت شمال به صورت مخفیانه در دوران دولت ساعد بود - نخست آن را مسکوت گذارده و سپس با این درخواست حتی بدون بررسی آن به مخالفت برخاسته است؟ ولی جبهه ملی ایران همزمان با این مخالفت با

قرارداد نفت شمال از امتیاز استعمارگرانه نفت جنوب که آن را به ویلیام دارسی عطا کرده بودند، دفاع می‌کند و تازه مبنای اختلافات با این شرکت استعماری را "خواست استیفای حقوق ایران" قرار می‌دهد و نه لغو قرارداد استعماری دارسی. حزب توده ایران برخلاف دروغ آقای ماسالی خواهان واگذاری امتیاز نفت جنوب با امپریالیسم انگلیس نبود، زیرا این امتیاز حتی قبل از وجود و حضور حزب توده ایران در عرصه سیاسی ایران از طرف طبقه حاکمه ایران به امپریالیسم انگلیس واگذار شده بود و در این خیانت حزب توده ایران نقشی نداشت. اتفاقاً این حزب توده ایران بود که کارگران نفت جنوب را برضد کمپانی انگلیسی که حقوق آنها را زیر پا می‌گذاشت دائماً به مبارزه برانگیخته و خواهان قطع دست آنها از ثروت ملی ایران بود. برعکس دکتر مصدق تا رسیدن بر مسند حکومت هرگز خواهان قطع دست امپریالیسم انگلستان نبود و مدعی بود قرارداد را نمی‌شود یک طرفه باطل کرد!!!؟؟ و تازه بعد از انتخاب به نخست وزیری نیز مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت را نه با تکیه بر توده زحمتکشان بلکه به چشم امید واهی داشتن نسبت به حمایت آمریکا و دادگاه لاهه و شورای امنیت به پیش می‌برد که نتیجه آن ۲۸ مرداد بود. از این گذشته این حزب توده ایران بود که مطرح می‌ساخت که شما که مخالف دادن امتیاز نفت به شوروی هستید چرا امتیاز نفت را به انگلیس داده‌اید و بیایید آنرا لغو کنید که مصدق به مخالفت با آن برخاست و مدعی شد قرارداد را یک طرفه نمی‌شود ملغی کرد. پس آقای ماسالی در بیان واقعیات تاریخی نیز دچار مشکل هستند.

"این حزب تحت لوای "انترناسیونالیسم پرولتری" نوکری و اطاعت بی چون و چرا از حزب کمونیست و دولت شوروی را پذیرفته و تبلیغ می‌کند و کار را بجائی رساندند که عناصری نظیر عبدالصمد کامبخش مامور مستقیم سازمان جاسوسی شوروی (ک.گ.ب) در درون حزب توده بودند. دخالت شوروی در امور داخلی حزب توده بجائی رسیده که حتی تقسیم کار حزبی و تغییرات تشکیلاتی حزب توده زیر نظر آنها صورت می‌گیرد.

همکاری این حزب با جریان‌های ارتجاعی نظیر دولت قوام السلطنه، رزم آراء، و رژیم جمهوری اسلامی، و مخالفت آن حزب با حکومت دمکراتیک مصدق، ماهیت ارتجاعی و ضددمکراتیک آنرا روشن می‌سازد.

رابطه این حزب با جریان‌های مترقی و ملی، توطئه‌گرانه، ضددمکراتیک و با شیوهی پلیسی بوده است. نمونه‌ی برجسته آنرا در همکاری این حزب با پاسداران و

دستگاه پلیسی رژیم خمینی که علیه انقلابیون و نیروهای ترقیخواه صورت گرفت، در چند سال اخیر تجربه کردیم. همان طور که ک.گ.ب شوروی در حزب توده نفوذ دارد، این حزب نیز سعی می‌کند در جریان‌های مترقی ایران رخنه کند تا مقاصد شوروی را با جمع آوری اطلاعات و ایجاد انشعاب و... تامین کند.

برای اینکه در درودسته‌های سیاسی ارتجاعی و ماکیاویستی امتیازی به دست آورد، حتی در ترور اشخاص مبارز و مترقی دست داشتند، نمونه‌ای افشاء شده‌ی آن ترور محمد مسعود، روزنامه نگار ملی و ضد دربار ایران، و ترور عده‌ای از اعضای حزب توده نظیر حسام لنکرانی می‌باشند. احمد لنکرانی در نامه‌ای که در تاریخ اول خرداد ۱۳۶۰ به مریم فیروز، همسر نورالدین کیانوری نوشت، ضمن تشریح رفتارها، و مناسبات ارتجاعی و ضددمکراتیک در داخل حزب توده در باره علل ترورها و جنایت‌های آن حزب چنین می‌نویسد: "...خسرو روزه در آخرین محاکمه‌اش... در باره محمد مسعود گفته است ما او را کشتیم تا شاه بدنام شود"، "و حسام را کشتیم چون صاحب اسرار بود".

این جنایات و اعمال ضددمکراتیک را فقط انسان‌هائی مرتکب می‌شوند که دارای بینش و منش ضددمکراتیک و ضدکمونیستی هستند، هرچند این عناصر قهرمانی‌هائی از خود نشان بدهند. (همه مطالب مستخرج از جزوه "نتایج سمینار ویسبادن در باره‌ی بحران جنبش چپ ایران" (صفحات ۴۱ و ۴۲).

از این اظهارات آقای ماسالی که کوچک‌ترین صداقتی در آن نهفته نیست چنین برمی‌آید که حزب توده ایران نوکر بیگانه، سازمانی ضددموکراتیک، همدست ارتجاع داخلی ایران، تروریست، بخش جاسوسی ایرانی‌تبار شوروی در ایران، خرابکار در نهضت مبارزه مردم و... بوده است. اگر یکبار دیگر این نظریات را بخوانید متوجه می‌شوید که این اتهامات مربوط به دیروز نیست مربوط به بدو پیدایش حزب توده ایران از مهر ماه سال ۱۳۲۰ تا به امروز است و حتی به اتهاماتی باز می‌گردد که ارتجاع فئودالی حاکم در ایران قبل از نخست وزیر شدن مصدق به حزب توده ایران می‌زد. و به این جهت نیز کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران دقیقاً در همان دورانی که این حزب به آلت دست شوروی‌ها بدل شد و منافع ملی ایران را به زیر پا گذارد و به جنبش کمونیستی با تعظیم به روی بونیسیم خروشچف خیانت کرد، در زمانی که می‌خواست با شاه ایران کنار آید به محکوم کردن این حزب پرداخت و آن را

ضدخلقى نامید. اتفاقاً آقای ماسالی و دوستان چریک آنها با همین حزب توده ایران که لجن از سرپایش می‌بارید برای انحلال کنفدراسیون جهانی وارد مذاکره شدند. آنها دوران انقلابی گذشته حزب توده ایران را نفی کردند ولی دوران ضدانقلابی وی را پذیرفتند

"نشریه "نبرد خلق" ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در شماره دوم، فروردین ۱۳۵۳ در مقاله‌ای تحت عنوان "اندیشه مائوتسه دون و انقلاب ما" چنین می‌نویسد:

"... رویزیونیست‌ها که فقط ادعای مارکسیست-لنینیست بودن دارند، اندیشه‌های رفیق مائوتسه دون را انحراف از مارکسیسم-لنینیسم می‌دانند و هزاران تهمت رنگارنگ به آن می‌زنند... در حالی که اندیشه مائو چیزی به جز مارکسیسم-لنینیسم خلاق در معارضه با رویزیونیسم جدید نیست."

"...گروه دیگری از مارکسیست-لنینیست وجود دارند که خود را پیرو اندیشه مائوتسه دون می‌دانند و در گفته‌ها و نوشته‌های خود همواره با تحلیل فراوان از او یاد می‌کنند. ولی در واقع روح خلاق اندیشه او را درک نکرده‌اند و فقط گفته‌های او را پیاپی بازگو می‌کنند". "...اینان در عمل انقلابی خود برای تغییر دادن جامعه از اندیشه مائوتسه دون به عنوان تئوری راهنمای عمل کمک نمی‌گیرند، بلکه با اندیشه مائوتسه دون خود را سرگرم می‌کنند". انتشار این مطالب و اتخاذ چنین مواضعی در آن موقع، با توجه به روابط خصمانه‌ای که بین چین و شوروی وجود داشت، این گمان را در ذهن هر مبارز انقلابی تقویت می‌کرد که چنین سازمانی هرگز روی خوش به شوروی نشان نخواهد داد، و این تبلیغات موجب شده بود که عده زیادی از مبارزین داخل و خارج از کشور، آرمان خود را از طریق این سازمان جستجو کنند. پایه استدلال ما نیز در آن موقع این بود که سازمان‌های خارج از کشور اپورتونیست‌های بی‌عملی هستند و این سازمان که در صحنه‌ی نبرد خونین مرگ و زندگی قرار دارد، نمی‌تواند اپورتونیست باشد. ولی ببینیم واقعیت چه بود؟

همزمان با تبلیغاتی که در درون سازمان و در خارج، به نفع خطامشی چین و علیه سیاست‌های شوروی به عمل می‌آمد، رهبران سازمان (رفقا حمید اشرف، حمید مومنی، شیرین معاضد، علی اکبر جعفری...) به رابطین سازمان در خارج از کشور

(رفقا محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی)، دستور تشکیلاتی^{۲۴} داده بودند که محرمانه با شوروی تماس بگیرند و از شوروی تقاضای کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی و... کنند. آنها تاکید کرده بودند که این تماس نباید علنی شود و در داخل سازمان‌های چریک‌های فدائی خلق نیز نباید از این جریان مطلع شوند.

رفقا محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی که از طرف سازمان فدائی در ارتباط با گروه "اتحاد کمونیستی" در خارج از کشور- در منطقه خاورمیانه- زندگی می‌کردند، دستورالعمل سازمان را با دو نفر از اعضای موثر گروه (که خودم یکی از این افراد بودم)، در میان گذاشتند.

در این زمان مسئولیت گروه ما به علت قرارگرفتن در "پروسه تجانس"، در دست چریک‌های فدائی خلق افتاده بود و ما به طور انفرادی در این ارتباط و تقسیم کارها قرار داشتیم.

ما در ابتداء ضمن ابراز نگرانی و تردید و اعتراض نسبت به این تصمیم سازمان، ولی نه چندان جدی، اتورپته سازمان و رهبری آنرا فرصت‌طلبانه قبول کردیم. و برای اجرای این دستورالعمل سازمان اقدام کردیم. ابتداء هر دو نفر از اعضای گروه سعی کردیم که کانال مطمئنی برای برقراری تماس پیدا کنیم. بعدا تقسیم کاری که رفقا حرمتی‌پور و اشرف دهقانی به عمل آورده بودند، مرا در کمیسیون روابط خارجی قرار دادند. به این ترتیب رفقا حرمتی‌پور و اشرف دهقانی و خودم در ارتباط رسمی با مقامات شوروی قرار گرفتیم. تماس مقدماتی به اتفاق حرمتی‌پور انجام گرفت ولی در تماس‌های بعدی که در بیروت، رم و صوفیه انجام گرفت سه نفر در تماس مستقیم این روابط قرار داشتیم و یا مشترکا حضور پیدا می‌کردیم.

^{۲۴} - جالب است که این رهبران مدعی ماهیت کمونیستی به علت جهالت سیاسی نتوانسته بودند ماهیت رویزیونیسم که جنبش کمونیستی را درنور دیده بود و از شوروی کشوری ضدانقلابی و غارتگر ساخته بود بشناسند و آنوقت ادعای رهبری مبارزات خلق ایران را داشتند. خود را فدائی خلق می‌نامیدند در حالیکه در پی دوستی و همدستی با دشمنان خلق ایران بودند. آنها خجالت می‌کشیدند که از دریافت این کمک‌ها پرده بردارند زیرا خلق ایران چنین خیانتی را تأیید نمی‌کرد. از این گذشته آقای حسن ماسالی با زرنگی دهقانی تلاش دارد خود را "به کوچه علی‌چپ" بزند و مدعی شود که وی اساسا در این فعالیت نقشی نداشته و المامور معذور. وی تنها دستورات "رهبران" خود را چون "عضوی بی‌خبر" و "وفادار" اجرا می‌کرده است.

رابطین شوروی نیز "ویکتور" و "الکساندر" بودند.

قرار بعدی ملاقات در دمشق بود که اختلافات اعضای گروه به طور دستجمعی، با رهبری و رابطین سازمان به اوج خود رسید و منجر به جدائی همه جانبه "اتحاد کمونیستی" و جبهه ملی ایران در خارج از کشور، با سازمان فدائی شد. رفقا محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی تصمیم داشتند که تماس را ادامه دهند، ولی اطلاع ندارم که پس از شهادت حمید اشرف و سایر اعضای کادر مرکزی سازمان، این روابط به کجا انجامید.

این عمل اپورتونیستی که با فریفتن افکار عمومی مردم و با توسل به مناسبات ضد دموکراتیک و ماکیاولیستی در داخل سازمان انجام گرفت، چه دستاوردی داشت؟ تا آنجائی که من در جریان این تماس بودم، شوروی به بهانه‌های مختلف از کمک‌های مالی و تسلیحاتی و پشتیبانی سیاسی و غیره امتناع می‌کرد، ولی در عین حال سعی می‌کردند روابط را با وعده‌های مبهم حفظ کنند. تاکتیک کار آنها این بود که در این سازمان نفوذ کنند و اطلاعات همه جانبه‌ای از سیاست‌ها و ترکیب رهبری و ساختار تشکیلاتی سازمان به دست آورند، همچنین می‌خواستند که از طریق سازمان، از ارتش و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران اطلاعاتی به دست آورند، و برای اینکه کاملاً سازمان را در عمل انجام‌شده‌ای قرار بدهند، پیشنهاد کرده بودند که مرکزیت سازمان تلگرام تبریکی به مناسبت انقلاب اکتر به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مخابره کند تا به اصطلاح زمینه‌ی ملاقات در مسکو و دریافت کمک‌های مختلف مورد بررسی قرار بگیرد.

ما ضمن امتناع از این کار، نگرانی خود را از استمرار این تماس به داخل کشور برای رهبری سازمان گزارش کردیم. در پاسخی که حمید اشرف به ما نوشته بود از این رفتار و مطالبات شوروی سخت بر آشفته شده بود، و نوشت: به آنها بگوئید که ما جاسوس نیستیم...

بطوریکه بیاد دارم قسمت‌هایی از این نامه، پس از درگیری‌های مکرر سال ۱۳۵۵ که منجر به شهادت کادر مرکزی سازمان گردید، در مطبوعات ایران کلیشه شده و به چاپ رسید.

تجربه دیگر ما در این تماس که متوجه شدیم رابطین شوروی، اطلاعات جامعی از طریق رابطین حزب توده ایران در باره‌ی افراد گروه "اتحاد کمونیستی" جمع آوری کرده بودند تا در باره تمایلات فکری ما مطمئن شوند. ما نیز، پس از تصرف مرکز ساواک در ژنو^{۲۵} متوجه شدیم که یکی از رابطین شوروی به نام "ویکتور" عضو ک.گ.ب. بوده و مدتی در ایران به عنوان دیپلمات فعالیت داشته و سپس به عنوان "عنصر نامطلوب" اخراج گردیده بود.

غیر از رفتار رهبری سازمان و رابطین آن که اپورتونیستی بود، خودم و برخی از اعضای گروه که علیه این مسئله موضع داشتیم اپورتونیست‌وار آتوریت سازمان را تا مدتی تمکین کردیم و پس از اطلاع از کشته شدن دو نفر از رفقای فدائی، و پس از انباشته شدن تضادهای بینشی و منشی، گسست با این جریان را موقتاً انجام دادیم. تجربه بسیار مهم‌تر این بود که گروه کوچکی مثل فدائی و ما که فاقد قدرت اجتماعی^{۲۶}، و فاقد قدرت تئوریک، و فاقد تجربه کافی سیاسی و انقلابی بودیم، می‌خواستیم با دولت و حزب کمونیست شوروی، از موضع برتر و قوی‌تر برخورد کنیم و ضمن نقد و پرخاش‌گری به آنها پول و اسلحه و... دریافت کنیم.

ما از تقاضاهای شوروی خشمگین می‌شدیم، ولی بیش و منس اپورتونیستی خودمان را نمی‌دیدیم. هنوز نیز اندیشه‌های اپورتونیستی و خامی را ملاحظه می‌کنیم که از حزب کمونیست شوروی و "اردوگاه سوسیالیستی" انتظار معجزه‌ی کمونیستی دارند، و خودشان را با تدبیرتر از رهبران حزب توده در برابر شوروی می‌دانند. پشت

^{۲۵} - برای دانستن حقایق بیش‌تر در مورد اشغال مرکز ساواک در ژنو به بخش‌های بعدی مراجعه کنید که در این زمینه به طور مشروح آمده است - فصل بیست و یکم بخش: "دلایل انشعاب در کنفدراسیون از نظر آقای افشین متین با ویراستاری رهبران جبهه ملی ایران".

^{۲۶} - در اینجا که آقای حسن ماسالی در پی به ظاهر انتقاد از خود بوده و می‌خواهد کاسه کوزه‌ها را بر سر چریک‌های فدائی خلق بشکند، به یکباره اعتراف کرده است که نه تنها جبهه ملی ایران بلکه وحدت کمونیستی و چریک‌های فدائی خلق نیز فاقد پایگاه اجتماعی در ایران بوده‌اند و خلق ایران در پی آنها نبوده است. ولی همین آقای ماسالی برای تغییر خط‌مشی در منشور کنفدراسیون جهانی و تبدیل آن به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی مدعی بود: چریک‌های فدائی خلق نماینده خلق ایران بوده و جنبش انقلابی و آزادیبخش خلق ایران را رهبری نموده و کنفدراسیون باید به این اعتبار دنباله‌رو "جنبش خلق" شود و خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را در برنامه کنفدراسیون جهانی بگنجاند.

چنین بینش و اندیشه‌هایی، شعور کاذب و ایدئولوژی دروغین طبقاتی و اپورتونیستی پنهان است. شعور و معرفت کاذب منجر به عملکرد اپورتونیستی می‌گردد.

جالب توجه است که بعداً متوجه شدیم که سازمان مجاهدین خلق ایران نیز با اعتقاد به "اسلام راستین" در همان سال‌های ۵۲-۵۳ با شوروی رابطه‌ی پیشرفته‌تری داشت و این روابط را پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ گسترش داده بودند و در حالیکه محمدرضا سعادتی به "تبادل اطلاعات" مشغول بود، دستگیر می‌شود و ارتباط پنهانی سازمان مجاهدین با شوروی بر ملا می‌گردد. سازمان مجاهدین در صدد بود که پرونده جاسوسی سرلشگر مقربی و ربانی و... را که در زمان شاه زیر نظر مستقیم "سیا" محاکمه و سپس اعدام شده بودند به مقامات شوروی رد کنند، و در عوض می‌خواستند که لیست اعضای "سیا" را در ایران دریافت کنند، و برای این منظور تجهیزات مختلف مخابراتی و ردیابی الکترونیکی از شوروی دریافت کرده بودند." (همه مطالب مستخرج از جزوه "نتایج سمینار ویسبادن در باره‌ی بحران جنبش چپ ایران" (صفحات ۵۲ تا ۵۵).

این گفتار طولانی آقای ماسالی چند نکته را نشان می‌دهد یکی اینکه سازمان‌های چریکی نه نظریات مائوتسه دون را می‌فهمیدند و نه درک درستی از مبارزه علیه رویزیونیسم داشتند. تکرار نقل قول‌های از رفیق مائوتسه دون فقط برای فخرفروشی بود و نه درک کمونیستی و به همین جهت هم با شوروی به عنوان کشور سوسیالیستی برخورد کرده و می‌خواستند از آنها امکانات گوناگون مالی و اطلاعاتی بگیرند که گرفتند و در واقع با دشمنان مردم ایران بیعت کردند. به شعارهای سازمان فدائیان خلق نباید دل بست، عمل آنهاست که بیانگر تفکر آنها می‌باشد. و آنها همین روش را تا به امروز نیز در مورد ماهیت ارتجاعی شوروی ادامه دادند. ولی آقای حسن ماسالی در تمام این مدت در کنار این سازمان قرار داشته و به آنها فعالانه و با جدیت یاری نموده و از تمام امکانات خویش استفاده کرده است تا سر آنها را به سر شوروی‌ها بچسباند و خودش نیز در این امر نقش قاطعی داشته است. این روس‌ها بودند که بعد از ایجاد ارتباط با چریک‌ها دیگر نیازی به وجود حسن ماسالی و همدستانش نداشته و با لگد آنها را از خود دور کرده‌اند. آقای حسن ماسالی تلاش دارد این خیانت ملی به ایران را زیرجلکی به حساب سازمان‌های چریک‌های فدائی خلق بنویسد تا از "گناه" خود کم کند و شرمگینانه و خجول خود را آلت دست بی‌اراده آنها جا زند که گویا در راه انقلاب ایران به آنها یاری رسانده است. وی با این نوع اظهاراتی که

به آنها در بالا اشاره نموده که گویا وی فکر نمی‌کرده چریک‌ها تا این حد اپورتونیست باشند و یا اینکه وی در پروسه تجانس با چریک‌ها تنها مهره ناقابل بود و به دنباله‌روی از آنها برخاسته است، اوج شارلاتاریسم سیاسی خود را به منصفه ظهور می‌گذارد. وی حتی تا به امروز هم حاضر نیست حقایق آن دوران را به رشته تحریر در آورده و در اختیار مردم ایران قرار دهد. این همدستی با حزب توده ایران و شوروی برای جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور سم مهلکی بود که توسط جبهه ملی ایران به رهبری حسن ماسالی و همپالکی‌هایش تجویز شده بود. هیچکدام از این "قهرمانان" که با شوروی و حزب توده ایران کنار آمدند و به دنبال صدام حسین و معمر قذافی سینه زده خود را انقلابی معرفی می‌کردند حاضر نیستند به علت شرم به خطاها و خیانت‌های گذشته خود در مقابل مردم ایران اعتراف نمایند. همه به یک باره میدان را خالی گذارده‌اند.

کسانی که در آن دوران در جنبش دانشجویی فعال بودند شاهدند که این گروه خرابکار با انقلابی‌نمایی و فریادهای "انقلابی" در سمینارها و واحدهای دانشجویی چه فضای مسموم و کاذبی ایجاد کرده بود تا مشی ناسالمی را به جنبش دانشجویی تحمیل کند. سازمان صنف دانشجو را به جای ترغیب به کار دموکراتیک و ارتقاء سطح آگاهی خود به مبارزه مسلحانه چریکی با ایادی اعراب و شوروی‌ها بکشاند و نام آنرا نیز دفاع از منافع خلق ایران جا زند.

"... سازمان می‌شود. آنها پس از شش ماه "اسد" را پیدا می‌کنند و به قتل می‌رسانند، و برای اینکه به اصطلاح افراد دیگری جرات چنین کاری نداشته باشند تا از خودشان "ضعف" نشان دهند، تصمیم می‌گیرند که رفیق ناراضی و معترض دیگر را که در مشهد بود ترور کنند. رفیقی که در مشهد مورد تصفیه قرار گرفت، فارغ التحصیل بود و قبل از مخفی شدن در یکی از ادارات دارای شغل مهمی بود. سیاست رهبری سازمان در آن موقع این بود که همه‌ی افراد را تشویق به زندگی مخفی می‌کردند، بدون اینکه مسائل امنیتی چنین ضرورتی را ایجاد کرده باشد.

رهبری سازمان به این فرد دستور داده بودند که لباس ژنده بپوشد و خودش را به قیافه زحمت‌کشان در بیاورد و در خیابان‌های اطراف مرقد امام رضا جوراب زنانه بفروشد، تا از این طریق "پرولتریزه" شود. این رفیق به این سبک کار اعتراض کرده بود و نظر داده بود که از این طریق نه تنها "پرولتریزه" نمی‌شود، بلکه بیش‌تر خصلت خرده‌بورژوائی و لومپنی کسب می‌کند، و اصولاً روحیه چنین کاری را ندارد.

رفقا در جواب او استدلال کرده بودند که او افکار بورژوازی دارد و حاضر نیست با زندگی زحمت‌کشان آشنا شود، و چنین فردی حتما دارای ضعف‌های دیگری نیز هست که هنوز بروز نداده، و فردا ممکن است با کسب اطلاعات بیش‌تری به سازمان خیانت کند....

این فرد را به بهانه اینکه می‌خواهند برای آموزش نظامی به فلسطین اعزام دارند، از شهر خارج کرده در بیابان به زندگی او خاتمه می‌دهند.

از "داداشی" و "چنگیز" شنیدیم که رفقای فدائی که حکم "اعدام" را اجرا کرده بودند، بعدا از اعمال جنایت‌کارانه‌ی خود اظهار پشیمانی کرده بودند، زیرا شاهد بودند که آن فرد از پیوستن به انقلابیون فلسطین با سرور فراوان استقبال کرده بود و از ادامه‌ی مبارزه هراسی به دل راه نمی‌داد....

ما بخشی از این مسائل را با اعضای گروه و برخی از "هواداران جبهه ملی" مطرح کردیم، نه همه‌ی مسائل را. و همان طور که پیش‌بینی می‌کردیم موجب سرخوردگی و انزجار عده‌ی زیادی شد، و حتی افرادی به ناراحتی‌های عصبی دچار شدند. عده‌ای نیز "کمین" کرده بودند تا از این ناراضی‌ها و سرخوردگی‌ها برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود، بهره برداری کنند.

بعدا گروه "اتحاد کمونیستی" راه مستقل خود را پیمود و به نام "وحدت کمونیستی" فعالیت خود را گسترش داد ولی در اینباره مطلبی انتشار نداد. پس از قیام بهمن ۱۳۵۷، سازمان وحدت کمونیستی کوشش به عمل آورد تا با رهبری جدید سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران ارتباط برقرار کند تا راجع به روابط گذشته‌ی دو جریان، و در باره‌ی روابط آینده به گفتگو بنشینند. رهبران جدید سازمان به نمایندگی فرخ نگهدار، از موضع قدرت برخورد کرده بودند، و اهمیتی به دیالوگ و روابط دو جریان نداده بودند. در مقابل، برخی از مسئولین وحدت کمونیستی، با طرح کلی این مسئله که "ما اسراری از گذشته‌ی سازمان شما در اختیار داریم و در صورت ... افشاء می‌کنیم" می‌خواستند به عنوان "چماق تهدید" در این مناسبات استفاده کنند، که موثر نیفتاده بود. بنظرم، این شیوه برخورد، به کار مرحوم استالین بیش‌تر شباهت داشت، تا به مخالفین "استالینسم". علاوه بر آن، امثال فرخ نگهدارها که تاروپود فکرشان و جوهر انسانی‌شان با حزب توده تفاوتی ندارند، و هر حقه‌بازی را

"سیاست انقلابی" می‌دانند، از این "تهدید" ها حتما با پوزخند و خشنودی استقبال می‌کردند.

برخورد انقلابی و قاطعیت تئوریک کمونیستی این بود که ما از ابتداء و در همان موقع با چنین فرهنگ و منش ضددمکراتیک و مافیائی مقابله می‌کردیم و آنرا همان زمان افشاء می‌کردیم تا بار دیگر جوانان انقلابی میهن ما فریب نخورند و با هشیاری بیش‌تری عمل کنند.

جریان‌های دیگری نیز، مزه‌ی تلخ مناسبات غیرکمونیستی و ضددمکراتیک با این سازمان را چشیده بودند، ولی بنظرم خیلی انقلابی‌تر و کمونیستی‌تر از ما عمل کردند، به طور مثال: رفیق مصطفی شجاعیان، با صراحت انقلابی بی‌نظیری، در "پنج نامه سرگشاده به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" بخوبی این بینش و منش اپورتونیستی و ضددمکراتیک را با ذکر موارد مشخص، توضیح می‌دهد. جوهر تعارض فکری و سبک کار شجاعیان با سازمان فدائی را می‌توانیم در این جمله او که در یکی از این نامه‌ها نشر داده، بخوبی درک کنیم:

"رفیق جون! سازمانی که به هنگام ناتوانی از پخش اندیشه‌ای که نمی‌پسندد جلو می‌گیرد، به هنگام توانائی، آن مغزی را می‌تراشد که بخواهد اندیشه‌ای کند سوای آنچه سازمان دیکته می‌کند". (پنج نامه سرگشاده به سازمان چریک‌های ...، انتشارات مزدک) (همه مطالب مستخرج از جزوه "نتایج سمینار ویسبادن در باره‌ی بحران جنبش چپ ایران" (صفحات ۵۷ و ۵۸).

در این نقل قول آقای حسن ماسالی به افشاء فدائیان خلق می‌پردازد که مخالفان خود را ترور می‌کنند. جالب این است در تمام لحن‌هایی که آقای حسن ماسالی بر سر مبارزات گذشته حزب توده ایران ریخته است، حتی نتوانسته یک قلم نشان دهد که این حزب مخالفان عقیدتی را در درون حزب ترور می‌کرده است و معذالک ایشان همکاری با چریک‌های فدائی خلق را بر حفظ کنفدراسیون جهانی ترجیح داده و با آنها تا زمانی که شوروی‌ها عذر ایشان را خواستند همکاری صمیمانه داشته و این اسناد و اطلاعات تکان‌دهنده را چند دهه پنهان کرده است. و جالب این است که همکاری خویش را با چنین گروهی که باکی از کشتار رفقاییش نداشته‌اند به گردن استالین می‌گذارد و به دفاع از مصطفی شجاعیان برمی‌خیزد که از مواضع ضدکمونیستی به نقد چریک‌ها پرداخته بود. البته این استاد به نظریات مصطفی شجاعیان

زمانی صورت می‌گیرد که مصلحت سیاسی روز آن را طلبیده است. لازم به یادآوری است که نظریات انحرافی مصطفی شجاعیان مدت‌ها قبل از نزدیکی جبهه ملی ایران به چریکهای فدائی خلق منتشر شده بود و در بازار آزاد قابل خرید و فروش بود. در وقتی که مناسبات آقای حسن ماسالی با حمید اشرف حسنه بود این انتقادات مصطفی شجاعیان که نظریات نادرستش توسط بنگاه مطبوعاتی مزدک (خسرو شاکری زند) منتشر شده بود، مسکوت گذارده می‌شد. ما می‌پرسیم که آیا این سبک کار نامی جز اپورتونیسیم و خیانت دارد؟

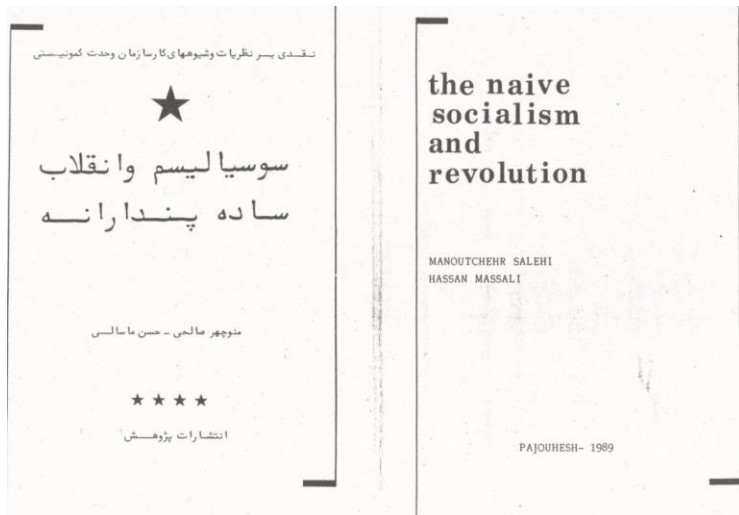
در اثر آقای افشین متین که مورد ویراستاری جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها قرار گرفته است در زمینه نزدیکی جبهه ملی ایران به شوروی‌ها و حزب توده ایران چنین می‌آید:

"اما در سال ۱۳۵۲ که سازمان فدائیان خلق تحت رهبری حمید اشرف قرار گرفت گرایشات مائوئیستی و استالینیستی آن ابعاد گسترده‌تری یافت. سرانجام این اختلاف نظرهای زمانی به نقطه جدائی رسید که بعضی از اعضای گروه ستاره درگیر ارتباطات چریک‌های فدائی با ماموران اطلاعاتی شوروی جهت کسب حمایت سیاسی و نظامی شدند. این تلاش با تنش‌های بسیار همراه بود و زمانی که رهبری فدائیان خلق با تقاضاهای شوروی‌ها برای کسب اطلاعات از وضعیت سیاسی و نظامی ایران مخالفت کردند^{۳۷}، ارتباطات متوقف شد." (صفحات ۳۵۱ و ۳۵۲- "نتایج سمینار ویسبادن در باره‌ی بحران جنبش چپ ایران").

^{۳۷}- این "مخالفت" تنها ادعای بی‌پایه‌ای بیش نیست و از آن جهت مطرح شده است تا ماهیت همدستی با ابرقدرت شوروی استعمارگر را دگرگونه جلوه دهد. سیر رویدادها نشان دادند که همه بخش‌های متفاوت چریک‌ها به علت نادانی ایدئولوژیک و سیاسی و عدم درک ماهیت رویزونیسم و نقش استعمار شوروی رویزونیستی، تا روز آخر فروپاشی سوسیال‌امپریالیسم شوروی از این استعمارگر و غارتگر جهانی دفاع کردند و در ایران سنگ شوروی‌ها را به سینه می‌زدند و بعد از استقرار ترور رژیم جمهوری اسلامی به دامن آنها پناه بردند و با آنها همکاری کردند و همه اطلاعات خود را در اختیار آنها قرار دادند. همه طیف چریک‌های گوناگون تا به امروز به این همدستی برخورد نکرده و گذشته خود را بررسی نکرده، به طور انتقادی به آن برخورد ننموده و در اختیار خلقی که می‌خواستند "فدایش" شوند قرار نداده‌اند.

در همین نقل کوتاه، کوهی از دروغ پنهان است. نخست اینکه جبهه ملی ایران این ارتباط را با سازمان جاسوسی شوروی برقرار کرده بود و با سازمان جاسوسی شوروی در تماس بود و نه چریک‌های فدائی خلق. دوم اینکه حمید اشرف که قبلاً گویا استالینیست نبود از آن جهت "استالینیست" شده بود که زیر بار تبلیغات ضدکمونیستی و تروتسکیستی حسن ماسالی و دارودسته‌اش نرفته بود. سوم اینکه هر تقاضای کمکی از کشور امپریالیستی مابه‌ازائی دارد که باید از طرف متقاضی کمک، در نظر گرفته شود و حسن ماسالی معترف است که کشورهای شوروی و چین را سوسیالیستی نمی‌دانسته است. در اینجا یک معامله صورت می‌گیرد. کمک مالی و نظامی در مقابل اطلاعات سیاسی و نظامی. کسی که برای تماس می‌رود کاملاً به نفس این معامله آگاه است. اینکه چریک‌ها با دادن اطلاعات در مورد آمریکائی‌ها و ارتش شاه و... به شوروی "سوسیالیستی" مخالفت کرده‌اند، غیرقابل باور است. جبهه ملی ایران در مقابل اخاذی از عراق حتی از مصالح ایران گذشته و با تیمور بختیار دژخیم کمونیست‌های ایران در مبارزه برضد شاه هماهنگی ایجاد کرده بود. همکاری شوروی‌ها با جریان‌های چریکی به بهترین وجهی در ترور نظامیان جاسوس آمریکائی که با مأموریت مخفی استراق سمع در مرز شوروی به ایران آمده بودند، معلوم می‌شود. این اطلاعات را سازمان جاسوسی شوروی از طریق سرلشگر مقرب جاسوس روس‌ها در ایران در اختیار جریان‌های چریکی گذارده بودند. ارتباط چریک‌ها از نوع فدائی تا مجاهد تا روز آخر با شوروی‌ها ادامه داشت. جبهه ملی ایران به عنوان چماق شوروی‌ها در کنفدراسیون جهانی تمام قطعه‌نامه‌های افشاءگرانه در مورد شوروی و حزب توده ایران را در پشت سنگر مبارزه با سیاست خارجی چین توده‌ای به زیر پرسش برد و پس گرفت. نزدیکی با ضدانقلاب جهانی روس و اقمارش عواقب خرابکارانه و ناسالمی را برای کنفدراسیون جهانی به همراه داشت و آنرا به انشعاب کشانید. حال این اقدامات خیانتکارانه را بی‌آزار جلوه دادن و از کنارش بی‌سروصدا رد شدن، نشانه فقدان صمیمیت در مبارزه سیاسی و بیان آشکار سالوسی است. در عرف سیاسی این عملیات محیرالعقول را خیانت ملی می‌نامند.

حال برای پی بردن به دورویی آقای حسن ماسالی و شرکاء به اعترافات دیگر ایشان نظر افکنید:



صفحات ۳۶ و ۳۷

"

درمقاله‌ی ارائه شده به سمینار ویسبادن، برای جلوگیری از برداشت‌های غلط، حتی اسم مستعار "فرد دیگری" از اعضا گروه را که در ارتباطگیری اولیه با شوروی به نحوی دخالت داشت، ذکر نکرده بودم. این دوستان پس از آنهمه جنجال و برچسب زدن‌ها اصرار می‌ورزند که از آن شخص نام ببرم. من فعلاً فقط به ذکر اسم مستعار اکتفا می‌کنم: - برای برقراری تماس با شوروی، ابتدا من و رفیق "حمید" قرار شد که اقدام کنیم. طریقه‌یی که من پیشنهاد کردم و او هم اطلاع داشت بوسیله "ویکتور" بود. "حمید" نیز نامه‌یی به "ابو ی" نماینده‌ی سازمان آزادیبخش فلسطین دریوگسلاوی نوشت تا

"

"در مقاله‌ی ارائه شده به سمینار ویسبادن، برای جلوگیری از برداشت‌های غلط، حتی اسم مستعار "فرد دیگری" از اعضا گروه را که در ارتباطگیری اولیه با شوروی به نحوی دخالت داشت، ذکر نکرده بودم. این دوستان پس از آنهمه جنجال و برچسب زدن‌ها اصرار می‌ورزیدند که از آن شخص نام ببرم. من فعلاً فقط بذكر اسم مستعار اکتفا می‌کنم: برای برقراری تماس با شوروی، ابتدا من و رفیق "حمید" قرار شد که اقدام کنیم. طریقه‌ای که من پیشنهاد کردم و او هم اطلاع داشت بوسیله‌ی

"ویکتور" بود. "حمید" نیز نامه‌ای به "ابو.ی." نماینده‌ی سازمان آزادیبخش فلسطین در یوگسلاوی نوشت تا او نیز اقدام کند تا یکی به نتیجه برسد و "ابو.ی." از دوستان نزدیک "حمید" در بیروت بود.

پس از مدتی، جواب او رسید و "حمید" متن نامه را به من نشان داد که نوشته بود در اینبار اقدام خواهد کرد و از "واقع‌بینی" ما اظهار خوشحالی کرده بود. ولی زمانی که جواب نامه رسید، از طریق "ویکتور" رابطه برقرار شده بود. "ویکتور" در محل اقامت ما بود و زودتر به او دسترسی داشتیم

چندی قبل، ضمن تماس تلفنی با دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین در تونس، مطلع شدم که خوشبختانه "ابو.ی." زنده است. بنابراین مشتاقان "کشف حقیقت" می‌توانند با او تماس بگیرند.

بعدها برخی عناصر موثر فلسطینی مثل "ا.ج." به یکی از رفقای گروه "محمود" پیشنهاد کرده بودند که اگر بخواهیم، آنها می‌توانند برای تربیت کادرهای نظامی در سطح عالی و دریافت تسلیحات از شوروی برای ما اقدام کنند. "محمود" نیز از سایر مسئولین گروه می‌خواست که در این باره تصمیم بگیریم. و این مسئله موقعی بود که رفته رفته رابطه‌ی ما با چریک‌های فدائی سست شده بود و ما مشترکا می‌گفتیم که ارتباط با شوروی غیر قابل دفاع می‌باشد. ارتباط با شوروی، ابتدا در میان کادرهای مقیم خاورمیانه، سپس با طنز و به عنوان "اسرار تکان دهنده‌ی دیگر" به مرور در میان کادرهای اروپا و آمریکا مطرح گردید.

آقای ماسالی بعد از سمینار ویسبادن که برای تطهیرش برگزار شده بود و وی وعده کرده بود تمام حقایق را در اختیار مردم ایران قرار دهد، در سند بالا اعتراف نموده که وی در آن سمینار برخی مسایل را نگفته است. این که چه حجم از مسایل را وی هنوز پنهان می‌کند و قصد دارد با خود به گور برد، هنوز روشن نیست. ایشان ذره ذره و بر اساس مصلحت روز بنا بر همان خصلت حسابگرانه سیاسی و بازاری بورژوازی به سخن می‌آید و البته جای بحث دارد که صحت این "اعترافات" تا به چه حد درست بوده و بر اساس مصلحت سیاسی روز ساخته نشده است. کسی که به خواهد در محضر مردم اعتراف کند، همه حقایق را با پوزش از مردم به یکباره بیان خواهد کرد و نه ذره ذره که معلوم نیست کدام بخش آن حقیقی و یا با رنگ دروغ آغشته است.

خوانندگان توجه کنند در عین اینکه "ارتباط با شوروی، ابتداء در میان کادرهای مقیم خاورمیانه، سپس با طنز و به عنوان "اسرار تکان دهنده‌ی دیگر" به مرور در میان کادرهای اروپا و آمریکا مطرح گردید" هیچوقت در بیرون از جبهه ملی ایران در خدمت منافع خلق ایران رسماً منتشر و اعلام نشد. می‌دانید چرا؟ زیرا معلوم می‌شد که تحلیل سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در زمینه شرایط انشعاب در کنفدراسیون جهانی و نقش حزب توده ایران و شوروی‌ها از طریق جبهه ملی ایران و گروه "کادر"‌ها کاملاً درست بوده است. حال معلوم می‌شد که افسانه‌سرایی در مورد پرویز حکمت‌جو و پس گرفتن قطعه‌نامه‌های مربوط به شوروی و "کمیته مرکزی" حزب توده ایران از "طنز"‌های تاریخ ایران است و حال باید پرسید سرنوشت آن پول‌ها و سلاح‌ها چه شده است و کدام "انقلابیون" و "میهن‌پرستان" ایرانی مزدور شوروی و حزب توده ایران بوده‌اند. خلق ایران حق دارد نام این خودفروختگان را بداند. حال این مطالب را خلاصه کنیم:

۱- آقای حسن ماسالی ضدکمونیست با این تماس موافق بوده و زمینه آنرا به علت امکانات متعددی که از طریق ارتباطات در عراق، لیبی، سوریه و جنبش فلسطین داشته است، ایجاد نموده است.

۲- این تماس‌ها نه یک بار بلکه چند بار و در چند محل برگزار شده است و در تمام مذاکرات آقای حسن ماسالی به نمایندگی از جانب جبهه ملی ایران و اتحاد کمونیستی و چریک‌های فدائی خلق شرکت داشته است، ولی در این تاریخ‌نویسی خویش کلمه‌ای از مضمون مذاکرات چند روزه و چند ماهه به زبان نمی‌آورد و برای جلوگیری از "عوامفریبی" دیگران و ممانعت از پخش شایعات، متن آنها را برای اطلاع عموم منتشر نمی‌کند.

۳- آقای ماسالی ادیبانه به طور نه "چندان جدی" بلکه "فرصت‌طلبانه" البته همراه با "ابراز نگرانی و تردید و اعتراض" این خیانت را قبول کرده است. ایشان "فرصت‌طلبانه" و با "ناراحتی وجدان" دسته‌های اسکانس دلار را در جیب خود گذارده و هزینه کرده و وجدانش نیز از این اخاذی "ناراحت" است. وی هربار به حساب بانکی‌اش نگاه می‌کند که افزایش یافته است باری است که مانند کوهی بر فرق سرش فرود می‌آید. ولی در مورد نتایج این مذاکرات و تصمیمات مربوط به آن سخنی نمی‌گوید.

۴- آقای ماسالی اعتراف می‌کند که ماموران تماس شوروی، نه ماموران رسمی وزارت خارجه شوروی بلکه عضو سازمان جاسوسی ک.گ.ب. بوده‌اند که البته طور دیگری هم نمی‌تواند باشد. پس تماس ایشان با سازمان جاسوسی شوروی برای مدت طولانی ادامه داشته و این سازمان از ایشان مدارک بسیاری در دست دارد که هر لحظه می‌تواند بر ضد وی استفاده کند. انتظار اینکه اعضای کمیته مرکزی حزب "کمونیست" شوروی و یا وزیر امور خارجه شوروی برای تماس با آقای حسن ماسالی و

چریک‌های فدائی خلق حضور بیابند، طبیعتاً مضحک است و هر کودک مکتب سیاسی می‌داند که آنها با سازمان جاسوسی شوروی در تماس قرار گرفته‌اند. این تجربه را آقای حسن ماسالی در هنگام همکاری با استخبارات عراق به حد کافی داشته است.^{۲۸}

۵- آقای ماسالی اعتراف می‌کند که از طریق سوء استفاده از مبارزه دانشجویان در کنفدراسیون جهانی، به مرکز ساواک در ژنو حمله کرده و آنرا به تصرف در آورده است و به اسنادی دست یافته که مورد توجه شوروی‌ها بوده است. وی از طریق این اسناد به بسیاری مطالب پی‌برده است. ولی آقای حسن ماسالی سکوت می‌کند که این برنامه با همکاری گروه "کادر"ها صورت گرفته و رونوشت تمام اسناد مرکز ساواک در ژنو در عرض ۲۴ ساعت بعد، روی میز آقای نورالدین کیانوری قرار داشته است.

۶- آقای ماسالی به صورت ادیبانه دارای تضادهای "بینشی و منشی"؟!؟؟ با فدائیان بوده که در برای روشن شدن خواننده، کوچک‌ترین زحمتی برای نگارش این تفاوت در بینش‌ها و منش‌ها به خود نمی‌دهد و اپورتونیست‌وار آنها را کتمان می‌کند و ایشان به همین علت‌های مهم و انقلابی و ناگفته، به طور موقت از این جریان جدا شده است. پرسش این است چرا فقط به طور موقت؟ چرا در عقب را باز می‌گذارد؟ واقعا عجب بورژوازی حسابگری.

^{۲۸} - آقای حمید شوکت در کتابش در باره تاریخچه کنفدراسیون جهانی در صفحه ۳۳۳ می‌آورند:

"از سوی دیگر مدافعان سیاست سازمان‌های جبهه ملی ایران در خاور میانه که در کنفدراسیون حامی درجه اول جریان‌های چریکی محسوب می‌شد، با ارزیابی کاملاً متفاوتی از شوروی به نتایج دیگری در تنظیم سیاست‌های خود رسیده بود. آن تشکیلات که موجودیت خود را در شهریور ۱۳۴۹ با انتشار نشریه باختر امروز، آغاز کرد، تحت تاثیر گرایش عمومی جوانان به جریان چپ و انتقاد به روش‌های مبارزه قانون و مسالمت‌آمیز گذشته، قهرانقلابی و مبارزه مسلحانه را راه انقلاب ایران ارزیابی می‌کرد. آن حرکت با آغاز مبارزه چریکی در ایران، ضمن تماس و همکاری با سازمان‌های چریکی در کشورهای خاورمیانه، در نخستین شماره نشریه ارگان که به معرفی و توضیح مشی عمومی سازمان اختصاص داشت، هیچ صحبتی از حزب توده و شوروی به میان نیاورده بود. جبهه ملی خاورمیانه، در پیروی از مشی عمومی سازمان‌های چریکی در ایران که ستنیز با آمریکا جنبه برجسته آن بود، در شوروی نیز کم و بیش متحد طبیعی خود را می‌یافت. متحدی که علی‌رغم برخی اشتباهات، همچنان دشمن سرسخت آمریکا محسوب می‌شد.

گروه‌های مائوئیستی (واژه‌ای که رویزیونیست‌های حزب توده ایران اختراع کرده بودند - توفان) به ویژه "سازمان انقلابی" و توفان در سازمان‌های چریکی و استقبالی که در کنفدراسیون از آنها شده بود، بازگشت مجدد حزب توده به صفوف جنبش دانشجویی را ترسیم می‌کردند. برچنین زمینه‌ای بود که دامنه اختلاف و کشمکش در کنفدراسیون هر روز گسترش می‌یافت و به کشمکش‌های تازه‌ای منجر می‌شد. اوج این اختلافات و کشمکش‌ها در مساله ضرورت تغییر منشور کنفدراسیون و طرح نظریه سرنگونی رژیم در آن تبلور می‌یافت."

۷- آقای حسن ماسالی اعتراف می‌کند که جریان چریک‌ها و جریان اتحاد "کمونیستی" من‌درآوردی خودش، فاقد قدرت اجتماعی و تئوریک و تجربه کافی سیاسی و انقلابی بوده‌اند، ولی علی‌رغم این واقعیت، وی لازم می‌داندسته در کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، مبارزه مسلحانه چریکی را به عنوان خواست عمومی مردم ایران جا بیاندازد، سرنگونی رژیم شاه و کسب قدرت سیاسی را بدون دورنما مطرح کند و منشور کنفدراسیون جهانی را تغییر دهد.^{۳۹} و آنهم توسط گروه "اتحاد کمونیستی" که آقای حسن ماسالی در افشاء آنها چنین نوشته است:

^{۳۹}- عبارت زیر ماهیت و وظیفه کنفدراسیون جهانی را در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی در طی منشوری که مورد توافق توده دانشجوی بود به صورت زیر تعیین کرده بود:

"از آنجا که تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان بدون تامین حقوق اجتماعی و سیاسی و آزادی‌های میلیون‌ها انسان تحت ستم ارتجاع و امپریالیسم در ایران ممکن نیست، بین جنبش دانشجویی و جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیست خلق پیوند عمیقی وجود داشته و لذا جنبش دانشجویی بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیست مردم ایران را تشکیل می‌دهد."

و یا در جای دیگر که به وظیفه کنفدراسیون جهانی بطور مشخص اشاره می‌کند:

"وظیفه کنفدراسیون عبارتست شرکت در مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران و پشتیبانی از این مبارزات." (منشور کنگره ۱۲ - مصوبه دوازدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت - ۱۸ تا ۲۳ اسفند ۱۳۴۹ / ۹ تا ۱۴ مارس ۱۹۷۱).

در این منشور حدود و ثغور وحدت و فعالیت، مضمون مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی دانشجویی و تاثیرپذیری آن از مبارزات عمومی مردم ایران تعریف شده است.

وقتی جبهه ملی ایران به همراه "کادر"ها و سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران) با برداشت‌های "چپ" روانه و با نیت تبدیل جنبش توده‌ای دانشجویی به سازمانی برای سرنگونی قدرت حاکمه و یا با نیت تبدیل کنفدراسیون به منزله سازمان پشت جبهه مبارزه چریکی برای تغییر منشور مترقی و آزموده کنفدراسیون لشگرکشی نمودند، عبارت منطقی و آزموده کنگره ۱۲ به عبارت زیر تبدیل شد که راه را برای تبدیل کنفدراسیون به سازمانی حزبی و یا دنباله‌چه سازمان‌های چریکی باز می‌گذاشت و به وحدت کنفدراسیون صدمه زد. بانیان این منشور حتی خودشان نیز به این منشور وفادار نمانده و بعد از برهم زدن کنفدراسیون به برهم زدن خود مشغول شدند و نقاب‌ها را برای پذیرش تام و تمام "اتوریته" چریکی که دیگر به منشور کنفدراسیون نیاز نداشت، به دور انداختند. در این عبارت جدید، کنفدراسیون بدون هیچ ضابطه و رابطه‌ای در تحت تاثیر مبارزات مردم ایران

"بعدا گروه "اتحاد کمونیستی" راه مستقل خود را پیمود و به نام "وحدت کمونیستی" فعالیت خود را گسترش داد ولی در این باره مطالبی انتشار نداد. پس از قیام بهمن ۱۳۵۷، سازمان وحدت کمونیستی کوشش به عمل آورد تا با رهبری جدید سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران ارتباط برقرار کند تا راجع به روابط گذشته‌ی دو جریان، و در باره‌ی روابط آینده به گفتگو بنشینند. رهبران جدید سازمان به نمایندگی فرخ نگهدار، از موضع قدرت برخورد کرده بودند، و اهمیتی به دیالوگ و روابط دو جریان ن داده بودند. در مقابل، برخی از مسئولین وحدت کمونیستی، با طرح کلی این مسئله که "ما اسراری از گذشته‌ی سازمان شما در اختیار داریم و در صورت... افشاء می‌کنیم" می‌خواستند به عنوان "چماق تهدید" در این مناسبات استفاده کنند که موثر نیفتاده بود".

که در پی سرنگونی رژیم محمدرضا شاه بوده و می‌خواهد به سلطه طبقات ارتجاعی حاکم خاتمه داده و دست امپریالیسم را به طور قطعی قطع کند، قرار دارد که در مرحله کنونی این مبارزات مردم ایران در شکل مبارزه "مسلحانه خلق" ایران به زعم و یا به القائات آنان؛ تبلور یافته بود و می‌خواهد به این آمال تحقق یخشد و طبیعتاً پیروی از مبارزات مردم ایران (بخوانید چریک‌ها- توفان) وظیفه هر نیروی انقلابی محسوب می‌شد. این عبارت جدید در منشور که با رنگ و روغن مبارزه مسلحانه خلق؛ چه چریکی و چه مجاهد و بعدها پیکاری مزین شده بود، در و دروازه را برای نابودی کنفدراسیون توده دانشجوی که حزبی برای کسب قدرت سیاسی نبود باز کرد.

"جنبش مردم ایران - و در تبعیت از آن جنبش دانشجویی - بخاطر سرنگونی حکومت مطلقه پهلوی - پایان دادن به سلطه طبقات ارتجاعی حاکم و قطع کامل نفوذ امپریالیسم - ایجاد جامعه‌ای مستقل و استقرار دموکراسی و آزادی به نفع مردم ایران و به ویژه به نفع توده‌های ملیونی زحمتکشان مبارزه می‌کنند.

بنا برآنچه که گفته شد کنفدراسیون سازمانی است توده‌ای- دموکراتیک و ضدامپریالیستی که بر اساس واقعیت عینی - امکانات و شرایط خود در تبعیت و به مثابه بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران در مبارزات مردم برای سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی - به سرکردگی حکومت مطلقه و سلطنتی پهلوی و قطع کامل نفوذ امپریالیسم شرکت می‌کند." (نقل از منشور کنگره ۱۶ کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی. کنگره شانزدهم، فرانکفورت، ۱۸ تا ۲۵ دی ۱۳۵۳/ ۸ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۷۵)

جالب است باید پرسید که چرا این "اسرار گذشته" برای آگاهی خلق ایران منتشر نمی‌شود؟ کدام دست‌های آلوده‌ای جلوی این افشاءگری را گرفته است؟ جالب است که خواننده ببیند چه روابط کثیفی در میان آنها حاکم بوده که وسیله تهدید و تحمیل است. آیا این عده به خلق ایران وفادارند و اساسا مصالح خلق ایران برایشان اهمیت دارد؟

در همین گفتار بالا حتی آقای حسن ماسالی از نام کسانی که با شوروی تماس گرفته و از آنها پول اخاذی کرده و به منافع ملت ایران خیانت کرده‌اند، و آقای فرخ نگهدار را تهدید کرده و... طفره می‌رود و تنها حاضر است نام مستعار وی را که "حمید" است و دارای ارتباطات فراوان بوده افشاء نماید. دلایل این مخفی‌کاری در مقابل ملت ایران معلوم نیست. روشن است که اگر این عده به منابع مالی دسترسی پیدا کرده باشند که زندگی شاهانه آنها را در آینده تامین کند، حداقل از ترس تعقیب مالیاتی باید با همان نام مستعار زندگی کنند.

ناگفته روشن است که این بنجل‌های مافیائی جائی در جنبش دموکراتیک ندارند، چه برسد به جنبش کمونیستی. این "وحدت کمونیستی" آقای حسن ماسالی، تا به امروز هم، این اسناد را برای اطلاع عموم و نه فقط برای ترساندن فرخ نگهدار، منتشر نکرده است. زیرا جاسوسی عمل کثیفی است که خلق ایران آنرا نخواهد بخشید. (صفحه ۵۷ و ۵۸ "نتایج سمینار ویسبادن در باره‌ی بحران جنبش چپ ایران").

۸- آقای ماسالی اعتراف می‌کند که دستگاه جاسوسی شوروی از طریق حزب توده ایران از تمام گوشه و زوایای فعالیت‌های سیاسی و خصوصی آقای ماسالی و اتحاد کمونیستی خبر داشته است و می‌دانسته که آنها ضد کمونیست‌اند و طبیعتا از آنها اطلاعات می‌گرفته، آنها را بازی می‌داده و برای برهم زدن کنفدراسیون جهانی که خار چشم آنها بود، بسیج می‌کرده است. خود آقای حسن ماسالی در مورد حزب توده و شوروی می‌نویسد:

"حزب توده ایران از نظر اینکه پرچمدار تاریخی و فرهنگی تفکر ضد کمونیستی و منش ضد دموکراتیک و ماکیاولیستی در ایران بود، به نام "حزب مادر" جریان‌های چپ ایران معرفی می‌گردد. این حزب، مثل سایر جریان‌های چپ، کمونیسم علمی را به عنوان راهنمای عمل پذیرفته است، ولی آیا "تئوری‌های انطباقی" و سیاست و عملکردهایش با رهنمودهای کمونیسم علمی مطابقت دارند؟ رهبران حزب توده ایران برای اینکه منافع شوروی را تامین کنند، خواستار واگذاری امتیاز نفت شمال به

شوروی بودند و حق غارت را برای آن دولت محترم می‌شمارند، و برای اینکه به رقیب غارتگر دیگری "حق سکوت" بدهند، خواستار واگذاری امتیاز نفت جنوب به امپریالیسم انگلیس بودند.

این حزب تحت لوای "انترناسیونالیسم پرولتری" نوکری و اطاعت بی‌چون و چرا از حزب کمونیست و دولت شوروی را پذیرفته و تبلیغ می‌کند، و کار را بجائی رساندند که عناصری نظیر عبدالصمد کامبخش مامور مستقیم سازمان جاسوسی شوروی (ک.گ.ب) در درون حزب توده بودند. دخالت شوروی در امور داخلی حزب توده بجائی رسیده که تقسیم کار حزبی و تغییرات تشکیلاتی حزب توده زیر نظر آنها صورت می‌گیرد." (همانجا صفحات ۴۱ و ۴۲- "نتایج سمینار ویسبادن در باره‌ی بحران جنبش چپ ایران").

صرفنظر از دروغ‌های تاریخی آقای ماسالی که هم ناشی از ماهیت ضدکمونیستی و هم ناشی از بیسوادی دهقانی ایشان و به نقل از خسرو شاکری(زند) با دکترای ساختگی و تقلبی است، ایشان اعتراف کرده‌اند که شوروی نوکر بی‌چون چرا می‌پذیرفته، غارتگر بوده، جاسوس در حزب توده تربیت می‌کرده، خواستار غارت ایران بوده و... ولی علی‌رغم این، جناب آقای ماسالی و "اتحاد کمونیستی" مصمم بوده‌اند با آنها "اپورتونیستی" تماس بگیرند و از امپریالیسم غارتگر روس بخواهند که به آنها کمک مالی کرده و به آنها اسلحه بدهد. آیا می‌شود نام این مشت اپورتونیست بی‌همتا و وقیح را میهن‌پرست گذارد؟

در همان "ضمیمه‌ای بر مسائل حاد جنبش ما دومین شماره نشریه ویژه بحث درون دو سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران - از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران اردیبهشت ماه ۱۳۵۶" سازمان مجاهدین خلق ایران (بخش منشعب) در مورد جبهه ملی و همکاری با رویونیست‌ها و حزب توده ایران می‌آید:

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد فصل یازدهم

"البته این "عدم موضع‌گیری" و در واقع این موافقت و همراهی زیرجلکی با رویونیسم، مسلماً نمی‌تواند تنها در تئوری یا در زمینه اصول نظری و سیاسی باشد، بلکه حتماً پایگاه عملی داشته و از منافع انحرافی مشخصی تبعیت می‌کند. اما اگر تا

مدتی پیش زمینه‌های عملی این همراهی و آن رشته‌های تشکیلاتی که منافع جبهه ملی خارج را به منافع رویزیونیست‌ها پیوند می‌زند دقیقاً روشن نبود، امروز از یک طرف به دلیل مرزبندی‌های قاطع‌تری که اعتلای جنبش انقلابی ایران موجد آنست و از طرف دیگر در پرتو اطلاعات و اخبار واصله، می‌توان سیمای واضح‌تری از این پایگاه‌ها و روابط و پیوندها را ترسیم کرد.^{۳۰}

چریک‌های فدائی خلق ایران همانگونه که تاریخ فعالیت آنها نیز نشان داد، شوروی رویزیونیستی و ضدخلقی را دوست خلق ایران می‌دانستند و تبلیغ می‌کردند. آنها تا روز آخر فروپاشی شوروی امپریالیستی، این کشور را سوسیالیستی به مردم معرفی می‌کردند. آنها به عنوان جریانی خرده‌بورژوائی در گمراهی جنبش کمونیستی ایران مسئولیت دارند و باید پاسخگوی این نظریات انحرافی باشند. آنها در اسناد خود به نقل از همان سند نوشتند:

"موج نوین مارکسیستی در ایران، مستقل از مبارزه‌ی ایدئولوژیک دو قدرت بزرگ کمونیستی حرکت می‌کند".
(تکیه از توفان).

آنها از دو قدرت بزرگ "کمونیستی" صحبت می‌کنند در حالی که شوروی رویزیونیستی دیگر کمونیستی نیست. ضدکمونیستی و رویزیونیستی است. "موج نوین مارکسیستی" آنها در ایران مخدوش

۳۰ - "این اطلاعات و اخبار چیست؟ ما در اینجا تنها می‌توانیم به ذکر این موضع بسنده کنیم که مطابق آخرین اطلاعات، جبهه ملی خارج وارد در یک سری روابط نزدیک و گسترده تشکیلاتی با حزب توده شده و تحت عنوان نمایندگی از طرف جنبش انقلابی داخل که مسلماً تنها می‌تواند به نمایندگی از طرف سازمان شما باشد - طالب برخی همکاری‌ها و کمک‌های مالی و تدارکاتی شده و متقابلاً تضمین‌هایی در قبال این همکاری داده است. رفقای ما هم اکنون سرگرم تحقیقات بیش‌تری در باره این اطلاعات و چند و چون آن هستند. بدیهی است آنچه که به طور مشخص به عنوان یک وظیفه‌ی انقلابی در مقابل شما قرار می‌گیرد روشن کردن آشکار و صریح روابط سازمانتان با حزب توده است تا از این نظر مواضع هر یک از گروه‌ها روشن بوده و سوء تفاهمات نابجائی پیش نیاید."

کردن مارکسیسم لنینیسم است. هر کس واژه بی‌ربط "لنین" را به "تئوری‌های من در آوردیش" اضافه کرد کمونیست نمی‌شود. و این اشتباه تئوریک و نظریه ضدمارکسیستی لنینیستی اعلام خیانت به طبقه کارگر و همدستی با رویزیونیست‌های شوروی و حزب توده ایران بود. مردم ایران در انقلاب بهمن صابون این تحلیل ضدانقلابی را بر پوست بدن خود حس کردند. تمام انواع و اقسام چریک‌ها از انتقاد به خود در این زمینه طفره می‌روند. لذا روشن بود که همه آنها لقمه چپ حزب توده ایران شوند، زیرا بوئی از مبارزه ضدرویزیونیستی نبرده بودند. آنها مارکسیسم لنینیسم را نمی‌شناختند و نمی‌شناسند. آقای دکتر پرویز داورپناه یکی از رهبران جبهه ملی ایران در افشاء حسن ماسالی از "تجدید فعالیت گروه «کنت تیمرمن»»^{۳۱}، خطر جنگ و تجزیه ایران" پرده بر می‌دارد و به اجلاس کلن در آلمان غربی در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۹۰ - ۱۶ ژانویه ۲۰۱۲ اشاره کرده و در تارنمای "احترام آزادی" می‌نویسد: سند شماره ۱۷ دفتر اسناد فصل یازدهم

"تجدید فعالیت گروه «کنت تیمرمن»، خطر جنگ و تجزیه ایران"

مشاجره و عدم استفاده از پرچم سه رنگ شیر و خورشید و سرود ای ایران در

اجلاس کلن - آلمان

سه شنبه ۲۷ دی ۱۳۹۰ - ۱۷ ژانویه ۲۰۱۲



پرویز داورپناه

در روزهای هفتم و هشتم ژانویه ۲۰۱۲ برگزارکنندگان "اجلاس همبستگی

برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران" مجموعه‌ای از افراد بسیار ناسازگار و

۳۱- کنت تیمرمن، رئیس و مدیر عامل بنیاد دموکراسی ایران و مؤسّل پنهانی «همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران» و «کارشناس» مسائل ایران است. در سال ۱۹۸۳ میلادی در مجله کوئین در اورشلیم نوشت: برای اینکه اسرائیل ماندگار باشد، باید کشورهای بزرگ خاورمیانه درهم شکسته و تجزیه شوند؛ آنگاه، مثال عراق را می‌زند «با کرد، سنی و شیعه؛ و مصر با قبطی، عرب و ترک ... که آماده تجزیه‌اند».

ناهماهنگ را دور هم جمع کردند. این افراد شامل گروه‌های راست و چپ، سلطنت‌طلب و جمهوریخواه، احزاب کرد تجزیه طلب و انصار حزب‌الله فراری بوده اند.

برگزاری این کنفرانس برای استقرار مجدد نظام پادشاهی در خاندان پهلوی به متولی‌گری وبا کمک مالی «کِنتِ تیمرمن» (Kenneth Timmerman) از لایبگرن اسرائیل و عضو عالی‌رتبه [؟؟] سازمان جاسوسی آمریکا، سیاه بوده است، که به دنبال جلسات سال‌های گذشته تشکیل شده بود.

کِنتِ تیمرمن متولد چهار نوامبر ۱۹۵۳ است. او تحصیلکرده دانشگاه براون (Brown Univ. Rhode Island) و ظاهراً ژورنالیست است.

او اوائل سال‌های هشتاد تهیه کننده خبرهای آسیای مرکزی بود و سال ۱۹۸۲ حدود بیست و چهار روز را در لبنان در زندان الفتح گذراند.

کنت تیمرمن، رییس و مدیر عامل بنیاد دموکراسی ایران و مسؤول پنهانی «همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران» و «کارشناس» مسائل ایران است. در سال ۱۹۸۳ میلادی در مجله کوئین در اورشلیم نوشت: برای اینکه اسرائیل ماندگار باشد، باید کشورهای بزرگ خاورمیانه درهم شکسته و تجزیه شوند؛ آنگاه، مثال عراق را میزند «با کرد، سنی و شیعه؛ و مصر با قبطی، عرب و ترک ... که آماده تجزیه اند.»

در تاریخ ۱۵ تا ۱۷ ژوئن ۲۰۰۷ تیمرمن آمریکائی، درهمایش ایرانیان بی حمیت و چند تن تجزیه طلب از اهالی کردستان ایران و بلوچستان ایران در پاریس شرکت جست و با سلطنت‌طلبان و بخشی از گروه‌های چپ و راست همایش پاریس را ترتیب داده و با طرح سال ۱۹۸۳ خود، ذکر شده در بالا، با شروع موضوع حمله‌ی نظامی آمریکا و تحریک اقوام ایرانی و تحریض حاضران به تجزیه ایران، به دنبال "جانشین" سازی سیاسی (آلترناتیو سازی) در ایران رفت.

در ماه‌های اخیر، بار دیگر خطر جنگ جدیدی در خاور میانه و حمله نظامی اسرائیل و آمریکا به ایران فزونی یافته است. قراربراین شده است که چند نفر از شرکت کنندگان نشست پاریس که نام‌شان انتشار یافته است در اینجا و آنجا در جلسات و نشست های گروه‌ها و احزاب چپ و ملی نفوذ کرده و کل سیاست این

گروه‌ها را با سیاست و نقشه‌های خاندان پهلوی و حمله نظامی احتمالی آمریکا به ایران هماهنگ سازند تا ارتباطی میان جانشین سازی و جنگ با ایران، شبیه آنچه در افغانستان و عراق روی داد به وجود آورند. بر هیچ ایرانی میهن دوست و آزادی‌خواهی پوشیده نیست که چنین دسیسه‌های خائنه و خان ومان براندازی هوشیاری هرچه بیش‌تر جمهوری‌خواهان، احزاب و گروه‌های چپ مستقل و آزادی‌خواه و ملی را بیش از پیش می‌طلبد.

جلسه‌ی اخیر درمحل "کارتاس انترناسیونال" شهر کلن - آلمان برگزار شد. روز جمعه ششم ژانویه ساعت شانزده در محل لابی هتل ایبیس محل اقامت اعضای اجلاس، آشنائی و معارفه‌ی شرکت کنندگان در اجلاس بعمل می‌آید. پس از آشنائی با "دکتر" ماسالی، دکتر عبقری و همسر وی، از آنان در مورد پرچم ایران و سرود ای ایران... سؤال شد. همسر دکتر عبقری چنین پاسخ می‌دهد: "بعلت عدم سازگاری اکثر شرکت کنندگان با سرود ای ایران و پرچم سه رنگ شیر و خورشید، از آنها استفاده نخواهد شد، بلکه پرچم سه رنگ، بدون شیر و خورشید با نوشته‌ی «همبستگی برای آزادی ایران» بر روی آن، آماده است و افراشته خواهد شد."

همان طور که از نام نشست پیداست، ظاهراً "این یک همایش همبستگی طرفداران دموکراسی و حقوق بشر در ایران" زیر نظر کنت تیمرمن عضو عالی‌رتبه سازمان جاسوسی آمریکا، سیاه بوده است. اما هدف اصلی، در واقع جانشین سیاسی تالی (آلترناتیو) تحت امر سیا در ایران بعد از حمله نظامی آمریکا است، امری که در افغانستان و عراق نیز سابقه‌ی آن دیده شده است.

طبق گزارش برگزارکنندگان، دراین گردهم‌آئی دو روزه، هشتاد و دو نفر از افراد و نمایندگان «احزاب» و «نهادهای» گوناگون سیاسی (از جمله شامل هشت زن) شرکت داشتند. افراد اهل کردستان هشتاد در صد شرکت کنندگان را تشکیل می‌دادند. بنا بر این چنین به نظر می‌رسد که علت عدم سازگاری "اکثر شرکت کنندگان" با سرود ای ایران و پرچم سه رنگ شیر و خورشید از ناحیه‌ی این چند تن ضدایرانی بوده باشد.

جلسه روز هفتم ژانویه ساعت ده صبح شروع شد. در ابتدا یک هیأت رئیسه پنج نفره، شامل شهلا عبقری، کاوه آهنگری، رحیم بندویی، دکتر ضیاء صدرالاشراقی

(رئیس کنگره‌ی پان ترکیست ها که چندسال پیش در آمریکا برگزار شد!) و دکتر سیاوش عبقری تعیین می‌شود. پس از خوش آمد گوئی، جلسه به ریاست سیاوش عبقری وارد دستور کار دو روزه‌ی خود شد.

کمیته تدارک اجلاس "همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران" از شرکت حاضرین در این نشست سپاسگزاری کرده، و سیاست‌های ماجراجویانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی در زمینه «فعالیت‌های اتمی» و تروریسم بین‌المللی را محکوم کرد، و حل اساسی بحران‌های کنونی مملکت را در گرو گذر و جایگزینی حاکمیت جمهوری اسلامی با حاکمیتی دموکراتیک و نا متمرکز با حفظ یکپارچگی ایران، به منظور تامین حقوق سیاسی، اقتصادی، مدنی و فرهنگی «ملیت‌ها و اقوام ایرانی» که ملت ایران را تشکیل می‌دهند، دانست. [کذا فی‌الاصل]

به باور برگزارکنندگان این اجلاس، «کنگره‌ی ملی ایرانیان» (!) می‌تواند بر آیند و محصول یک دوره «مبارزاتی و رایزنی» [کذا فی‌الاصل] در داخل و خارج باشد، که با گردهمایی نمایندگان سازمان‌ها، گروه‌ها، احزاب و شخصیت‌ها برای نیل به باروری و تنومندی مبارزات بر پا شود، «و از درون این روند است که، رهبری شکل خواهد گرفت. ما باید کمک کنیم به آماده ساختن زمینه برای این پروژه‌ی فراگیر از اپوزیسیون سکولار- دموکرات.»

ایراد معترضان در اجلاس کلن براین بود که، پس از برکناری جمهوری اسلامی، تنها استقرار یک نظام دموکراتیک مطرح نیست، بلکه «خواست ما یک نظام سکولار لیبرال دموکرات بر طبق قوانین حقوق بشر است». همچنین نسبت به واژه‌های ملیت و فدرال شدیداً از طرف جمعی از حاضران ایراد گرفته و اعتراض شد. سپس دو متن متفاوت با نظر معترضان (گروه اقلیت) برای بازبینی به دو کمیسیون متشکل از داوطلبان (دومی برای بررسی و تکمیل قطعنامه اجلاس) ارجاع گردید.

روزیکنشبه هشتم ژانویه ساعت ده بامداد اجلاس با بررسی نتیجه کار کمیسیون بازبینی دو متن کذائی شروع به کار کرد. دراین روز شهریار آهی و حسین لاجوردی هم به شرکت کنندگان اجلاس پیوستند. سپس، اعتراض‌ها به واژه‌های ملیت و فدرال بالا گرفت. سرانجام، سند ساختار تشکیلاتی و قطعنامه اجلاس با اکثریت آراء

به تصویب رسید و معترضین هم آماده‌ی ترک جلسه شدند که ناگهان دکتر عبقری و همسرش هم با ترک هیأت رئیسه اعتراض خود را از متون اسناد ابراز داشتند.

با بحث های علنی و پنهانی، و نهایتاً با پادرمیانی حسین لاجوردی، نتیجه بر این شد که تا اجلاس بعدی، سه تا شش ماه دیگر، هیچگونه سندی منتشر نشود و در نشست بعدی طبق آراء عمومی تصمیمی اتخاذ گردد.

انتخابات برای برگزیدن شورای هماهنگی با انتخاب ۱۵ نفر عضو اصلی و ۳ نفر عضو علی البدل انجام شده و ختم جلسه اعلام گردید.

شایان ذکر است که، هر وقت بیگانگان برای ما نقشه ایجاد جانشین کرده اند، مزدوران شان به حربه ناجوانمردانه تحریک اقوام و عشایر دست زده و ملت ما را بجان هم انداخته اند. در گذشته قیام قشقایی ها، فاجعه سمیرم، و... از طرف انگلیسیان ایجاد شد.

امروز نیز نیروهای آزادی خواه و میهن دوست ایرانی که هم و غم شان احقاق حق حاکمیت ملت ایران بر سرنوشت خود، و استقلال، آزادی و دموکراسی است البته به هیچ روی زیر بار این خطر و اهانت بزرگ نمی روند که که آمریکا، سیاه و کودتاچیان ۲۸ مرداد برای ایران جانشین سیاسی ایجاد کنند و از خطر چنین دسیسه ای برای ایران غافل نیستند.

سالیان درازی است که سلطنت طلبان، بر اساس خیالی پوچ - زیرا غیر منطقی - در پی "اتحاد بزرگ" با نیروهای ملی بوده اند. جریان به اصطلاح "کنفرانس ملی" با شرکت حزب دموکرات کردستان، و رضا پهلوی - از طریق ارسال پیامش - با پاکاری حسن ماسالی از اولین قدم های این کار بود؛ جریان سال ۲۰۰۰ در واشنگتن، و بالاخره سه کنفرانس برلن، لندن و پاریس؛ و اکنون نیز «همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران» در کلن - آلمان، ادامه ی همین حرکت است.

اعلام موجودیت تشکیلات "همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران" در آغاز توسط عده ای در داخل و خارج از کشور که بعضاً در گذشته مائوئیست، چپی های چریک، یا از افراد و گروه های گرایش های راست و سلطنت طلب بوده اند شروع شد. اینان چند سالی است که تحت نظر "کنت تیمرمن" اسرائیلی - آمریکائی

فعالیت می‌کنند. این گروه، سناریوی جدیدی را نیز در ایران با همکاری افراد خودشیفته‌ی شناخته شده‌ای نظیر کورش زعیم و حشمت‌الله طبرزدی برپا ساختند.

جالب است که حشمت‌الله طبرزدی در روز ۱۱ دیماه ۱۳۹۰ در یک پیام ویدئویی از زندان می‌گوید: "من به عنوان کسی که سخنگویی همبستگی و دموکراسی برای حقوق بشر را در ایران به عهده دارم می‌گویم که ما باید برسیم به حکومتی که برخاسته از رای اکثریت قاطع ملت ایران باشد، بر پایه دموکراسی و حقوق بشر، جدائی دین از حکومت و احترام به حقوق همه اقوام، احترام به حقوق همه انسان‌ها، همه‌ی ایرانیان، صرف نظر از عقیده، جنسیت و زبان‌شان." (تأکید از ماست)

ایران دارای حدود سی استان یا سی ایالت هست که می‌شود به عنوان یک کشور مقتدر فدرال و دموکرات در منطقه مطرح بشود. آزادی ایران و سربلندی ملت ایران را آرزو داریم. و فکر هم می‌کنم که راه طولانی نمانده تا بخواسته خودمان برسیم." (تأکید از ماست.)

گروه تیمرمن در خارج از کشور نیز با عضویت کسانی از جمله حسن ماسالی، (سخنگوی حشمت‌الله طبرزدی در خارج از کشور!)، منوچهر آهی، (رئیس دفتر رضا پهلوی)، و دکتر عبقری و همسرش و ...، برگزارکنندگان نشست پاریس «کنت تیمرمن» در تاریخ پانزده تا هفده ژوئن ۲۰۰۷ (۱۳۸۶) در فرانسه بودند، که تحت نظر تیمرمن، خواهان بازگشت نظام شکست خورده پادشاهی سابق شده بودند.

در اجلاس کلن نیز اکثریت همان افراد فوق‌الذکر به رتق و فتق امور اشتغال داشتند.

البته "بازگشت نظام پادشاهی" تخیلی بیش نیست. اینان باید روزی این واقعیت را بپذیرند که نظام گذشته، حتی به بهای دادن باج‌های ننگین به گروه‌های ناچیز تجزیه طلب و پایمال کردن بسیاری از ارکان و اصول دیگر ایرانیت، بر گشت ناپذیر است.

این ازوظایف مهم سازمان‌های سیاسی مستقل، دموکرات، و ایران دوست است که اسامی همکاران ایرانی کنت تیمرمن و سیا را برای اطلاع مردم منتشر کنند، و در مورد اعمال و دسائس آنان در کمال هشیاری باشند، زیرا این افراد که با گذشته‌ها و نمادهای تاریخی ملیون چون نهضت ملی و رهبر آن مصدق بیگانه‌اند و با همه‌ی

اصول فکری آنان دشمنی دارند، در صددند که در کنگره‌ها و مجامع سازمان‌های اپوزیسیون اصیل و واقعی نفوذ کرده و سیاست خصمانه و جنگ‌طلبانه‌ی آمریکا و اسرائیل با ایران را در میان آنان ترویج و توجیه کنند.

بریدگی ذاتی این قبیل تلاش‌ها از راه نهضت ملی و نام‌بنیانگذار آن، خواه زیر علم اصلاح طلبی صورت گیرد، خواه زیر عنوان همبستگی‌های کاذب به تأییدات سلطنت و سرویس‌های سرّی بیگانه، همه نشانه‌ی بیگانگی سرجنبانان آنها با ملت ایران و با آرمان‌های بیان شده در تاریخ معاصر این ملت است.

زمانی که بخش مهمی از ملت ایران فریب بازی خمینی را خورد سال‌ها بود که جامعه‌ی ما در حال اغماء سیاسی مصنوعی به سر می‌برد؛ و زمانی از اغماء بیرون آمد که کار از کار گذشته و همه‌ی هستی معنوی او لگدمال شده بود.

این بار، دیگر با تجربه‌ی مهلکی که از سر این ملت گذشته است، باید ملت ایران بکلی مرده باشد تا دست دسیسه‌گران وابسته به سرویس‌های سری بیگانه و گروه‌های وابسته به جناح مطرود جمهوری اسلامی را که آنهم، از طریق فعالان خود در خارج از کشور، فاقد پیوند هائی با گروه نخست نیست، نخواند و اعمال آنها را بر ملا و خنثی نکند. اما ملت ایران و نیروهای بیدار و حیاتی آن زنده‌اند و بر سینه‌ی این عوامل کوتاه‌نظر و نادان اسارت و تجزیه‌ی خود دست رد می‌زنند.

دکتر پرویز داورپناه

۲۶ دی ۱۳۹۰ - ۱۶ ژانویه ۲۰۱۲"

حال به سخنان آقای داور پناه که نمی‌شود ایشان را به دشمنی ایدئولوژیک و یا دشمنی شخصی با آقای حسن ماسالی منتسب کرد نظری بیان‌دازید. آقای داور پناه و دوستانشان نظیر آقای علی شاکری زند، شاپور راسخ افشار که همه آنها از رهبران دست راستی جبهه ملی ایران و هوادار "راه مصدق" بودند و هستند را نمی‌شود به دروغگوئی در مورد دوست سابق و رهبر جبهه ملی ایران در خارج از کشور متهم کرد.

"در روزهای هفتم و هشتم ژانویه ۲۰۱۲ برگزارکنندگان "اجلاس همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران" مجموعه‌ای از افراد بسیار ناسازگار و

ناهماهنگ را دور هم جمع کردند. این افراد شامل گروه‌های راست و چپ، سلطنت‌طلب و جمهوری‌خواه، احزاب کرد تجزیه طلب و انصار حزب‌الله فراری بوده‌اند.

برگذاری این کنفرانس برای استقرار مجدد نظام پادشاهی در خاندان پهلوی به متولی‌گری و با کمک مالی «کِیتِ تیمرمن» (Kenneth Timmerman) از لابی‌گران اسرائیل و عضو عالی‌رتبه [؟؟] سازمان جاسوسی آمریکا، سیاه بوده است، که به دنبال جلسات سال‌های گذشته تشکیل شده بود...

کنت تیمرمن، رییس و مدیر عامل بنیاد دموکراسی ایران و مسؤول پنهانی «همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران» و «کارشناس» مسائل ایران است...

جلسه‌ی اخیر در محل "کارتاس انترناسیونال" شهر کلن - آلمان برگزار شد. روز جمعه ششم ژانویه ساعت شانزده در محل لابی هتل ایبیس محل اقامت اعضای اجلاس، آشنائی و معارفه‌ی شرکت‌کنندگان در اجلاس بعمل می‌آید. پس از آشنائی با "دکتر" ماسالی، دکتر عبقری و همسر وی، از آنان در مورد پرچم ایران و سرود ای ایران... سؤال شد. همسر دکتر عبقری چنین پاسخ می‌دهد:

"بلعت عدم سازگاری اکثر شرکت‌کنندگان با سرود ای ایران و پرچم سه رنگ شیر و خورشید، از آنها استفاده نخواهد شد، بلکه پرچم سه رنگ، بدون شیر و خورشید با نوشته‌ی «همبستگی برای آزادی ایران» بر روی آن، آماده است و افراشته خواهد شد."

همان طور که از نام نشست پیداست، ظاهراً "این یک همایش همبستگی طرفداران دموکراسی و حقوق بشر در ایران" زیر نظر کنت تیمرمن عضو عالی‌رتبه سازمان جاسوسی آمریکا، سیاه بوده است. اما هدف اصلی، در واقع جانشین سیاسی تالی (آلترناتیو) تحت امر سیا در ایران بعد از حمله نظامی آمریکا است، امری که در افغانستان و عراق نیز سابقه‌ی آن دیده شده است.

طبق گزارش برگزارکنندگان، در این گردهم آئی دو روزه، هشتاد و دو نفر از افراد و نمایندگان «احزاب» و «نهادهای» گوناگون سیاسی (از جمله شامل هشت زن) شرکت داشتند. افراد اهل کردستان هشتاد در صد شرکت کنندگان را تشکیل می دادند. بنا بر این چنین به نظر می رسد که علت عدم سازگاری "اکثر شرکت کنندگان" با سرود ای ایران و پرچم سه رنگ شیر و خورشید از ناحیه ای این چند تن ضدایرانی بوده باشد...

سالیان درازی است که سلطنت طلبان، بر اساس خیالی پوچ - زیرا غیر منطقی - در پی "اتحاد بزرگ" با نیروهای ملی بوده اند. جریان به اصطلاح "کنفرانس ملی" با شرکت حزب دموکرات کردستان، و رضا پهلوی - از طریق ارسال پیامش - با پاکاری حسن ماسالی از اولین قدم های این کار بود، جریان سال ۲۰۰۰ در واشنگتن، و بالاخره سه کنفرانس برلن، لندن و پاریس، و اکنون نیز «همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران» در کلن - آلمان، ادامه ی همین حرکت است... اعلام موجودیت تشکیلات "همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران" در آغاز توسط عده ای در داخل و خارج از کشور که بعضا در گذشته مائوئیست، چپی های چریک، یا از افراد و گروه های گرایش های راست و سلطنت طلب بوده اند شروع شد. اینان چند سالی است که تحت نظر "کنت تیمرمن" اسرائیلی - آمریکائی فعالیت می کنند...

گروه تیمرمن در خارج از کشور نیز با عضویت کسانی از جمله حسن ماسالی، (سخنگوی حشمت الله طبرزدی در خارج از کشور!)، منوچهر آهی، (رئیس دفتر رضا پهلوی)، و دکتر عبقری و همسرش و ...، برگزارکنندگان نشست پاریس «کنت تیمرمن» در تاریخ پانزده تا هفده ژوئن ۲۰۰۷ (۱۳۸۶) در فرانسه بودند، که تحت نظر تیمرمن، خواهان بازگشت نظام شکست خورده پادشاهی سابق شده بودند. در اجلاس کلن نیز اکثریت همان افراد فوق الذکر به رتق و فتق امور اشتغال داشتند".

این آقای حسن ماسالی "کمونیست" هفت خط، در کنار چهره‌های بدنام و شناخته شده‌ای نظیر سازگارا، عبدالله مهتدی، علیرضا نوری‌زاده در کنفرانس‌های پراک و استکهلم که همه و همه ساخته و پرداخته دست سازمان سیا بود، شرکت فعال داشتند. در اسناد منتشر شده در مورد این مار هفت خط و خوش خط و خال که از جانب دوستانش منتشر شده است می‌خوانیم:

"ایشان سال‌ها پیش به آمریکا آمدند و مستقیماً به انستیتو واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک (وینپ) رفتند. این انستیتو در واقع بازوی تحقیقاتی ایپک، یعنی مهم‌ترین سازمان لابی برای اسرائیل در آمریکا است. شهرت عمده این انستیتو ضد ایران بودن است، که در آن ضد ایرانیان مشهوری از قبیل پتریک کلاسن حضور دارند."

این سابقه درخشان یک ضدکمونیست، همدست سازمان سیا و در رهبری جبهه ملی ایران است که برای مبارزه با کمونیسم حتی قبای "سرخ" به تن می‌کند، خود را کمونیست "ناب" جا می‌زند تا بتواند بهتر و بیش‌تر در لباس دوست، کمونیست‌ها را نابود کند. این شارلاتان سیاسی که فقط در این اواخر یعنی تقریباً بعد از بیش از چهل سال بعد، مورد نقد آقای خسرو شاکری زند - بعد از بی‌آبرو شدن کاملش - قرار گرفت یکی از پرچم‌داران انشعاب در کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی بود که در راه نزدیکی به شوروی، حزب توده ایران و تمام ممالک عرب ضدایرانی برای اخاذی و تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی، کنفدراسیون جهانی را برهم زد و تمام مصوبات آن را به زیر پا گذارد. آقای کامبیز روستا و خسرو پارسا در تمام این مدت در کنار ایشان قرار داشتند. چریک‌های فدائی خلق نیز وی را تشویق می‌کردند زیرا ماسالی به منبع مالی آنها بدل شده بود و از نظر ایدئولوژیک نیز خود روبریونیست "چپ" بودند و شوروی را تا روز آخر فروپاشی‌اش، تا روزی که "بوریس یلتسین" رئیس جمهور روسیه اعلام کرد دیگر "کمونیست" نیست و "حزب کمونیست شوروی" را ممنوع اعلام کرد از شوروی حمایت می‌کردند. ببینید چه فاجعه‌ای در تاریخ مبارزات مردم ایران روی داده است و در این امر چه نقشی انشعاب‌گران در کنفدراسیون جهانی از "چپ" و راست ایفاء کرده‌اند؟!

حمایت از ضدکمونیسم در کنفدراسیون جهانی توسط جبهه ملی ایران، یعنی خط راست سنتی

اگر ضدکمونیسم خط راست سنتی، خود را در این جریانات به خوبی نشان داده، این تنها نقطه ظهور این گرایش نبوده، آنها در کنگره لوزان (کنگره چهارم کنفدراسیون در سال ۱۹۶۳) تصویب کردند که کنفدراسیون "با هرگونه سیاست تجاوزکارانه یا استعماری که از جانب دو بلوک شرق و غرب در ایران به کار برده شود مخالفت نمایند". جالب است در سال ۱۹۶۳ آنها بلوک شرق را "تجاوز کار" و "استعمارگر" می‌دانستند و اگر این ارزیابی آن روز را با نظر امروزشان مقایسه کنیم، می‌بینیم اینک که شوروی تغییر ماهیت کامل داده و تجاوزکار و استعمارگر است اینان در ماهیت تجاوزکاری و استعمارگری او تردید دارند. در همان کنگره آنها با شعارهای کشورهای امپریالیستی هم صدا شدند و خواهان "انتخابات آزاد در آلمان دمکراتیک گردیدند". "تجاوز مسلحانه چین" به هند را محکوم کردند و خواستار "حل اختلافات چین و هند از راه مسالمت آمیز" شدند. البته تمایل شدید ضدکمونیستی به آنها اجازه نمی‌داد از آنچه که حقیقت داشت یعنی تجاوز هندوستان به خاک چین توده‌ای صحبت کنند. و توطئه‌هایی را که کشورهای امپریالیستی بر علیه چین توده‌ای زمینه‌چینی کرده و هندوستان را مامور اجرای آن کرده بودند بیان دارند. امروز برای همه روشن است که هندوستان به تحریک امپریالیسم به چین حمله کرده بود، ولی آنها "تجاوز هند به چین" را محکوم کردند زیرا که چین کمونیستی بوده و هندوستان به عنوان بزرگ‌ترین "دموکراسی جهان" به "جهان آزاد" تعلق داشت. ناگفته پیداست که "بزرگ‌ترین دموکراسی" در بزرگ‌ترین کشور فقیر جهان تنها جنبه جمعیتی و عددی دارد و نه دموکراسی واقعی و انسانی.

آنها با دعوت از نماینده مجمع ضدانقلابیون فراری مجارستان به عنوان "سازمان ملی دانشجویان مجارستان" به کنگره کلن کنفدراسیون جهانی استقبال کردند. آنها هم‌فکران و همکاران "ایمره ناگی"^{۳۲} را به عنوان "سازمان دانشجویان مجارستان" به کنگره آوردند، زیرا که مجارستان هنوز سوسیالیستی بود ولی "ناگی" و همکارانش به امپریالیسم خدمت می‌کردند.

^{۳۲} - ایمره ناگی (Nagy Imre)؛ زاده ۷ ژوئن ۱۸۹۶ - درگذشت ۱۶ ژوئن ۱۹۵۸) سیاست‌مدار "کمونیست" و در دو نوبت نخست‌وزیر مجارستان بود. ناگی پس از شکست ضدانقلاب ۱۹۵۶ در مجارستان به جرم خیانت به

حال به سند گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان - گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ مراجعه کنیم که در آن چنین می‌آید:

سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم

گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان - گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ (صفحه ۴۶).

گرایش ضد کمونیستی در وجود خط راست سنتی تنها به کشاندن کنفدراسیون به سازمانهای ساخته برداشته است؛ امپریالیستها قناعت نکرده بلکه این گرایش در موضعگیریهای کنفدراسیون در زمینههای گوناگون تبلور خود را نشان داد. بی‌جهت نبود که در کنگره چهارم کنفدراسیون یعنی کنگره لوزان تصویب کردند که: "با هرگونه سیاست تجاوزکارانه یا استشاری که از جانب دو بلوک شرق و غرب در ایران بگمارد شود مخالفت نماید". در همان کنگره بود که به پیما "ورشو..." حمله شد و آنرا "خطر بزرگ برای صلح جهان" محسوب کردند. در همان کنگره بود که حمله مسلحانه هند را به چین با توجه باصل همزیستی سالت آمیز و رونه جلوه دادند و محکوم کردند. خواستار "انتخابات آزاد" در آلمان دموکراتیک گشتند. در کنگره کن نیانده "سازمان ملی دانشجویان مجارستان" را برای شرکت در کنگره دعوت کردند. امروز برای همه روشن است که سازمان ملی دانشجویان مجارستان حرکتی به گورهای غریب گریختند. امروز برای همه روشن است که هندوستان به چین به تحریک امپریالیسم صورت گرفته - بود. ولی "تجاوز چین به هند" محکوم شد. زیرا چین خود برای کشورش کمونیستی و هندوستان نیمه مستعمره و ظاهری بی طرفی داشت.

از استشار شرق و غرب صحبت شد. زیرا همه چیز عافیتی طبعیت بود. زیرا سوسیالیسم و امپریالیسم برای طایفه هسنگ بودند. همین خط راست سنتی "سیاستهای استثمار طلبانه را به شکل واژه رسو در سراسر جهان محکوم... نبود. (تکه هوا را زانویسند باستم و نظا کرد که در خطی کنفدراسیون" منبع آرایشهای انی در سراسر کارهای... کنفدراسیون فراگیرد. در همان کنگره پیام سازمان دانشجویان فراری مجارستان را قرائت کردند.

"گرایش ضد کمونیستی در وجود خط راست سنتی تنها به کشاندن کنفدراسیون به سازمانهای ساخته و پرداخته امپریالیستها قناعت نکرده، بلکه این گرایش در موضعگیریهای کنفدراسیون در زمینههای گوناگون تبلور خود را نشان داد. بی‌جهت نبود که در کنگره چهارم کنفدراسیون یعنی کنگره لوزان تصویب کردند که: "با هر گونه سیاست تجاوزکارانه یا استشاری که از جانب دو بلوک شرق و غرب در ایران به کار برده شود مخالفت نماید" در همان کنگره بود که به پیما "ورشو..." حمله شد و آنرا "خطر بزرگ برای صلح جهان" محسوب کردند. در همان کنگره بود که حمله مسلحانه هند را به چین با توجه به اصل همزیستی مسالمت آمیز و رونه جلوه

حزب و نقش داشتن در شورش و آشوبهای ضد اتحاد جماهیر شوروی، محاکمه و اعدام شد. هوادارانش به آمریکا گریختند و بعد از فروپاشی شوروی از وی در مجارستان قدیس ساختند.

دادند و محکوم کردند. خواستار "انتخابات آزاد" در آلمان دموکراتیک گشتند. در کنگره کلن نماینده "سازمان ملی دانشجویان مجارستان" را برای شرکت در کنگره دعوت کردند. امروز برای همه روشن است که سازمان ملی دانشجویان مجارستان مجمعی از ضدانقلابیون فراری مجاری که در نتیجه شکست کودتای ضدانقلابی مجارستان سرشکسته به کشورهای غربی گریختند. امروز برای همه روشن است که حمله هندوستان به چین به تحریک امپریالیسم صورت گرفته بود. ولی "تجاوز چین به هند" محکوم شد "زیرا چین توده‌ای کشوری کمونیستی و هندوستان نیمه مستعمره، ظاهری بی‌طرف" داشت.

از استثمار شرق و غرب صحبت شد، زیرا همه چیز مافوق طبقات بود. زیرا سوسیالیسم و امپریالیسم برای عده‌ای همسنگ بودند. همین خط راست سنتی "سیاست‌های استعمارطلبانه را به هر شکل و از هر سو در سراسر جهان محکوم ... " نمود. (تکیه همواره از نویسنده است) و تقاضا کرد که در خط‌مشی کنفدراسیون "منع آزمایش‌های اتمی" در سرلوچه کارهای... کنفد راسیون قرار گیرد. در همان کنگره پیام سازمان دانشجویان فراری مجارستان را قرائت کردند.

۲- در همان کنگره نامه اتحادیه دانشجویان ایرانی در آمریکا (که طرفداران خط راست سنتی بودند) به آقای جان اف کندی نماینده امپریالیسم آمریکا راجع به دعوت شاه به آمریکا قرائت گردید. رئیس هیئت نمایندگی سازمان آمریکا که از چهره‌های سرشناس خط راست سنتی بود به نماینده امپریالیسم در مورد کمک‌هایش می‌گوید:

"آقای رئیس جمهور این شرایط کشوری (حکومتی) است که ایالات متحده بیش از هشتصد میلیون دلار در آن پول ریخته است، پولی که سراسر حیف و میل شده و منشاء هیچ‌گونه پیشرفت اقتصادی برای مردم نبوده است".

توگوئی که از کمک امپریالیسم انتظار دیگری می‌توان داشت و توگوئی که امپریالیسم آمریکا کمک‌های "خود را به منظور پیشرفت‌های اقتصادی برای مردم" ایران داده است و از فساد موجود در دربار پهلوی

بی‌اطلاع است و سپس در نامه می‌افزاید که، "ما به هر گونه کمکی نسبت به رژیم کنونی ایران اعتراض داریم"

حال به سند گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان - گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ مراجعه کنیم که در آن چنین می‌آید: در سند گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان - گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵

سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم
گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان - گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ (صفحه ۴۶).

در همین کنگره از قرائت پیام دوتن از دانشجویان ایرانی که بجرم پخش روزنامه مردم و تبلیغات کمونیستی در شهر مونیخ توسط پلیس فاشیستی آلمان دستگیر شده بودند تحت عنوان "روشن نبودن قضیه" و استدلال اینکه "علل زندانی شدن ایشان برکنگره پوشیده است" جلوگیری نمودند. در همان کنگره نامه اتحادیه دانشجویان ایرانی در آمریکا به آقای کندی این نماینده امپریالیسم درباره دعوت دولت آمریکا و سفر شاه به آنجا قرائت گردید. رئیس هیئت نمایندگی آمریکا کاز چهره‌های سرشناس خط راست سنتی بود به نمایندگی انحصارات امپریالیستی درباره - کک‌های میگوید: "آقای رئیس‌جمهور این شرایط کشور (حکومتی) است که ایالات متحده بیش از هشتصد میلیون دلار در آن پول ریخته است. پولی که سراسر حیف و میل شده و منشاء هیچگونه پیشرفت اقتصادی برای مردم نبوده است." تروکشی از کک امپریالیسم انتظار دیگری هم می‌توان داشت، تروکشی امپریالیسم آمریکا دست خلق ایران است و از حیف و میل و فساد درباره پولی بی اطلاع است. ۱۱

"در همین کنگره از قرائت پیام دو تن از دانشجویان ایرانی که به جرم پخش روزنامه مردم و تبلیغات کمونیستی در شهر مونیخ توسط پلیس فاشیستی آلمان دستگیر شده بودند، تحت عنوان "روشن نبودن قضیه" و استدلال اینکه "علل زندانی شدن ایشان برکنگره پوشیده است" جلوگیری نمودند. در همان کنگره نامه اتحادیه دانشجویان ایرانی در آمریکا به آقای کندی این نماینده امپریالیسم در باره دعوت دولت آمریکا و سفر شاه به آنجا قرائت گردید. رئیس هیئت نمایندگی آمریکا که از چهره‌های سرشناس خط راست سنتی بود به نمایندگی انحصارات امپریالیستی در باره کمک‌هایش می‌گوید: "آقای رئیس‌جمهور این شرایط کشور (حکومتی) است که ایالات متحده بیش از هشتصد میلیون دلار در آن پول ریخته است. پولی که سراسر حیف و میل شده و منشاء هیچگونه پیشرفت اقتصادی برای مردم نبوده

است." تو گوئی از کمک امپریالیسم انتظار دیگری هم می‌توان داشت. تو گوئی
امپریالیسم آمریکا دوست خلق ایران است و از حیف و میل و فساد دربار پهلوی
بی‌اطلاع است."

این نامه در زمانی نوشته می‌شود و این نظریات هنگامی بیان می‌گردد که بیش از ده سال از کودتای
سیاه ۲۸ مرداد گذشته است و امپریالیسم آمریکا ایران را به جولانگاه خود تبدیل کرده است. خط راست
سنتی به امپریالیسم خونخوار آمریکا انتقاد دارد که چرا به رژیم کمک می‌کند، گویا امپریالیسم آمریکا در
مورد ایران از ماهیت رژیم شاه اطلاع کافی ندارد و حضرات جبهه ملی ایران خود را موظف می‌دانند که
"اطلاعات" امپریالیست‌ها را برای رفع اشتباه به حد کفایت رسانده و جلوی عملی که بزعم این آقایان
گویا باعث آبروریزی آمریکا می‌گردد بگیرند و ضمناً به جای محکوم کردن امپریالیسم آمریکا که با این
محکومیت مخالف بودند، به آمریکا هشیارباش می‌دهند:

"واگذاری این امتیازات به رژیم چنان به آن قدرت می‌بخشد که فشار بیش‌تری
بر نیروهای آزادی طلب وارد سازد."

حضرات در این اندیشه‌اند که گویا امپریالیسم آمریکا پشتیبان "آزادی‌طلبان" است و کمکش به رژیم
شاه "باعث فشار بیش‌تری" به آنها می‌گردد. شاید این پندار واهی در نزد خواننده موجود باشد که خط
راست سنتی (جبهه ملی ایران - توفان) در گذشته این گرایش‌ها را دارا بوده ولی اکنون آنها را از دست
داده است. ولی چنین نیست. آنها همین آئین دوستیابی آمریکائی را در نامه اعتراضی که در فوریه ۱۹۷۶
به وزیر داخله آلمان فدرال نوشته، پخش کرده و در میان توده دانشجوی تبلیغ می‌کنند، دیروز راجع به
امپریالیسم آمریکا و امروز در برخورد به امپریالیسم آلمان می‌نویسند:

"تمایل دولت آلمان به معادن ایران (به خصوص نفت) و بازار فروش و بازار
سرمایه‌گذاری سودآور برای ما آشناست، اما این تمایل مجاز نیست تا آن حدی پیش
رود که کارکنان دولت آلمان فدرال به دست‌نشانده رژیمی تبدیل گردند که فقط به
زور ترور قدرت را در اختیار نگاه داشته است."

این حضرات نمی‌خواهند به این مسئله توجه کنند که ترور و خفقانی که در ایران بوسیله رژیم شاه اعمال می‌گردد فقط از استبداد محمدرضا شاهی بر نمی‌خیزد، بلکه به خاطر منافع امپریالیسم و از جمله برای تامین منافع امپریالیسم آلمان نیز هست. آنها سلطه فاشیسم محمدرضا شاه را نه به عنوان ضرورت حفظ منافع امپریالیسم، بلکه شیوه‌ای در تضاد با منافع آن تصور می‌کنند. از این انحراف خط راست سستی در بخش‌های بعدی مفصل‌تر سخن خواهیم گفت.

جبهه ملی ایران به نفع ارتجاع عرب با انگیزه دریافت مساعدت مالی

موضوع‌گیری جبهه ملی ایران در مورد اشغال جزایر سه‌گانه خلیج فارس در انطباق کامل با مواضع حکومت‌های ارتجاعی عربی در منطقه و در شمال آفریقا برای دریافت کمک‌های مالی قرار دارد. جبهه ملی ایران در ارگان خاورمیانه خویش برای خوش‌آمد ارتجاع عرب از استعمال عبارت خلیج فارس پرهیز کرده و چنین نوشته است:

"سازمان‌های جبهه ملی ایران در خاور میانه با شدت سیاست ارتجاعی شاه را در همه زمینه‌ها و همچنین در مسئله سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک رد می‌کند و با تسلط شاه بر این جزایر مخالف است" (تکیه همه جا از توفان).^{۳۳}

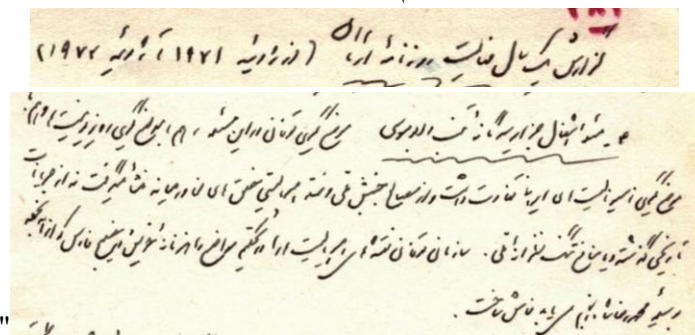
نخست اینکه خلیج فارس از نظر تاریخی در تمام نقشه‌های جغرافیائی جهان به نام خلیج فارس مشهور است و این یک امر ناسیونالیستی نبوده، بلکه یک مسئله مربوط به دانش جغرافیائی و علمی است. همبستگی با خلق‌های عرب و جنبش آزادیبخش ملی مردم فلسطین یک امر انقلابی و وظیفه هر ایرانی ضدامپریالیست و انقلابی است، ولی این اعتقاد، به آن مفهوم نیست که نیروهای انقلابی ایران در اسناد مربوط به خود از بیان نام خلیج فارس پرهیز کنند و زمینه را برای سوء استفاده شاه باز بگذارند. همبستگی با مبارزات انقلابی مردم عرب به آن مفهوم است که اختلاف بر سر نام خلیج فارس نباید در مبارزه مشترک خلق‌های ما برای آزادی و استقلال و بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم تفرقه ایجاد کند. به این جهت نیز همواره در اسناد مشترک بین سازمان‌های انقلابی ایرانی و عرب، از نام مورد توافق "خلیج" استفاده شده است ولی در اسناد مربوط به هر تشکل سیاسی مشخص از نامی که بیان آن به مصالح تقویت این مبارزه در کشورهای معین کمک می‌کرده، استفاده شده است. "رد کردن سیاست شاه" و مخالفت با "تسلط شاه بر این جزایر" تنها به مفهوم آن است که جبهه ملی ایران، سیاست

^{۳۳} - اعترافات آقای حسن ماسالی در اخاذی از بیگانه و افسانه‌سرایی در مورد "شخصیت انقلابی" خودش.

تسلط ارتجاع عرب یعنی "امارات متحده عربی" را بر این جزایر مورد تأیید قرار می‌دهد، ولی جرات ندارد آنرا بر زبان آورد. پرسش این است که موضع‌گیری انقلابی کدام است؟ موضع‌گیری انقلابی از نظر توفان به این مفهوم بود که باید از خلیج فارس صحبت شود و نمی‌شود نام واقعی آنرا مسکوت گذارد. موضع‌گیری انقلابی مسئله مالکیت ایران بر این جزایر را که یک واقعیت تاریخی است، منکر نمی‌شود، ولی تکیه را بر آن نمی‌گذارد و نقش مبارزه ضدامپریالیستی را در اینجا برجسته می‌کند و این ارزیابی را دارد که اشغال این جزایر بعد از خروج انگلستان از خلیج فارس در خدمت استراتژی امپریالیستی در منطقه و برای سرکوب نیروهای انقلابی منطقه می‌باشد.

در گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان در مورد اشغال سه جزیره می‌آید:

سند شماره ۱۸ دفتر اسناد فصل یازدهم



"گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲)
۴- مسئله اشغال جزایر سه‌گانه تنب و ابوموسی موضع‌گیری رویونیست‌ها و هم موضع‌گیری ناسیونالیست‌های ایرانی تفاوت داشت و از مصالح جنبش ملی و ضدامپریالیستی خلق‌های خاورمیانه منشاء می‌گرفت نه از جریانات تاریخی گذشته و یا منافع تنگ‌نظرانه ملی. سازمان توفان نقشه‌های امپریالیست‌ها را در تحکیم مواضع راهزنانه خویش در خلیج فارس که از آن جمله به وسیله محمد رضا شاه انجام می‌یابد فاش ساخت."

"گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲)

۴- مسئله اشغال جزایر سه‌گانه تنب و ابوموسی موضع‌گیری توفان در این مسئله، هم با موضع‌گیری رویونیست‌ها و هم موضع‌گیری ناسیونالیست‌های ایرانی تفاوت داشت و از مصالح جنبش ملی و ضدامپریالیستی خلق‌های خاورمیانه منشاء می‌گرفت نه از جریانات تاریخی گذشته و یا منافع تنگ‌نظرانه ملی. سازمان توفان نقشه‌های امپریالیست‌ها را در تحکیم مواضع راهزنانه خویش در خلیج فارس که از آن جمله به وسیله محمد رضا شاه انجام می‌یابد فاش ساخت."

توفان در آن زمان در نشریه شماره ۵۲ در کنار افشاء نقش شاه در منطقه و همدستی وی با امپریالیسم، تکیه را بر پشتیبانی مردم ایران از مبارزات انقلابی خلق‌های عرب گذارده، بر همبستگی با آنها تکیه نموده و نوشت:

"اشغال جزایر سه‌گانه خلیج فارس چیز دیگری نیست جز اجرای گوشه‌ای از نقشه‌ای که امپریالیست‌ها برای دوران پس از بازگشت قشون انگلستان از این منطقه طرح کرده‌اند.

اشغال این جزایر به منظور تقویت مواضع ارتجاع در خلیج فارس، تضمین منافع امپریالیست‌ها، ایجاد فتنه‌انگیزی‌های جدید بر علیه نهضت‌های ملی و دموکراتیک خلق‌های عرب و ایران و تفرقه‌افکنی میان آنها صورت گرفته است. انقلابیون باید به این توطئه با تحکیم وحدت خلق‌های خلیج فارس، توسعه و همبستگی و همکاری انقلابی میان آنها و تشدید مبارزات قهرآمیز ملی و دموکراتیک بر ضد ارتجاع ایرانی و عرب و امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم پاسخ گویند.

نیرومند باد برادری و هم‌رزمی انقلابی خلق‌های ایران و همه خلق‌های خاورمیانه

افروخته باد آتش جنگ‌های انقلابی در خلیج فارس" (تکیه در اینجا و نه در متن مقاله توفان).

روشن است که "انقلابیون باید به این توطئه با تحکیم وحدت خلق‌های خلیج فارس" و نه اینکه انصراف از حق حاکمیت ایران و تغییر نام خلیج فارس به نفع ارتجاع عرب پاسخ دهند. جبهه ملی ایران اما برای دریافت دلارهای نفتی این کار را با "افتخار" انجام داد و خودش را "انقلابی" و "کمونیست" ناب" نیز جا می‌زند.

سند شماره ۱۹ دفتر اسناد فصل یازدهم



بخش امروز

موسس: شادروان دکتر سید حسین فاطمی

نشریه سازمان‌های جبهه ملی ایران در خارج از کشور

(بخش خاورمیانه)



عملیات چریکی در ایران صحت تر "جنگ چریکی شهری به عنوان یک تاکتیک" را در عمل نیز به ثبوت رسانیده است. هسته‌های بی‌شماری از نیروهای مترقی در نقاط مختلف کشور به وجود آمده و به سرعت در حال رشد هستند. تکامل این هسته‌ها و به وجود آمدن سازمان‌ها و احزاب خلق به مدت زمان بسیار

طولانی‌تری احتیاج دارد ولی برای اولین بار کار به نحو وسیع و دامنه‌داری شروع شده است. وظیفه همه عناصر میهن‌پرست کمک همه‌جانبه به توسعه و تقویت هسته‌های مترقی است.

شماره ۱۴ سال اول دوره چهارم تیرماه ۱۳۵۰

اطلاعیه مطبوعاتی

"شرح زیر از طرف نماینده جبهه ملی ایران در تاریخ ژوئیه ۱۹۷۱ در اختیار خبرگزاری‌ها گذاشته شد:

رژیم شاه پایگاه امپریالیسم و ارتجاع در خاورمیانه است و همان نقشی را که دولت اسرائیل بازی کرده و می‌کند به عهده دارد. سازمان‌های جبهه ملی ایران در خاورمیانه با شدت سیاست ارتجاعی شاه را در همه زمینه‌ها و همچنین در مسئله سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک رد می‌کند و با تسلط شاه بر این جزائر مخالف است. شاه و امپریالیسم نقشه سرکوبی نیروهای انقلابی ایران و عرب را در این منطقه طرح‌ریزی می‌کنند. شاه یک دست نشاندۀ امپریالیسم و پاسدار منافع آن در خاورمیانه است. انقلاب فلسطین و دیگر انقلاب‌های عرب و مردم ایران منافع امپریالیسم و موجودیت آنرا در این منطقه تهدید می‌کنند و امپریالیسم به خاطر سرکوبی این جنبش‌ها و در ازای همگامی شاه با اسرائیل کمک‌های خود را بی‌دریغ در اختیار شاه قرار می‌دهد.

خلق ایران با رژیم شاه مزدور و سیاست‌های آن کوچک‌ترین توافقی ندارد و آماده است که دوش به دوش برادران فلسطینی خود و دیگر نیروهای آزادی‌بخش علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه کند. تنها راه مقابله با شاه و دیگر مرتجعین قیام مسلحانه مردم است."

کلمه‌ای از "خلیج فارس" که محل جغرافیائی این سه جزیره است در متن نشریه "باختر امروز" پیدا نمی‌کنید.

توفان شماره ۵۲ دوره سوم آذر ۱۳۵۰ دسامبر ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران(توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML052.pdf>

شاه و جزایر سه گانه

"استعمار خاورمیانه، نخست از خلیج فارس سر بر آورد. امپریالیسم با استقرار در دریای هند و خلیج فارس سلطه فلات آور خود را بر کشورهای خاورمیانه و آسیای میانه گسترد. هر اقدام و هر جنبش استقلال طلبانه ایران با توپ‌های کشتی‌های جنگی انگلیس تهدید شد. همین کشتی‌ها با مشروطیت ایران در افتادند. همین کشتی‌ها در روزگار نهضت ملی کردن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق به پشتیبانی از سیاست امپریالیست‌ها در آبادان پهلوی گرفتند. خلیج فارس گلوگاه خاورمیانه است و تا وقتی که دست امپریالیست‌ها، بهر رنگی و با هر دستکشی، بر این گلوگاه است نفس آزاد بر مردم حرام است.

خلیج فارس دریای نفت است. از آبادان تا کویت، بحرین، از بلوچستان تا ساحل ابوظبی و جزیره تنب همه جا طالای سیاه خوابیده است.

عظمت ذخائر و ارزانی نفت خلیج فارس این منطقه را به صورت ایدئال غارتگری امپریالیست‌ها در آورده است.

خلیج فارس فقط منبع سرشار نفت نیست، بلکه شاهراه حمل نفت خاورمیانه است. قسمت عمده نفتی که در ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، شیخ‌نشینان استخراج می‌شود از این راه به بازارهای امپریالیست‌ها سرازیر می‌گردد. خلیج فارس یکی از شریان‌های حیاتی انحصارهای نفتی امپریالیستی است. تاسیسات عظیم بارگیری که امپریالیست‌ها در کناره‌های خلیج فارس و به ویژه در جزیره خارک به وجود آورده‌اند به منزله شیشه عمر آنهاست.

محمدرضا شاه در یکی از مصاحبه‌های اخیر گفت: "به این نکته نیز توجه داریم که نقاط استراتژیک به دست آدم‌های ناباب نیفتد که ممکن است با چند قایق و موشک کشتی‌های بزرگ نفتکش را غرق کنند" (کیهان ۲۸ مهر). به عبارت دیگر: نقاط استراتژیک باید مانند گذشته در دست آنهائی باشد که نفت‌های غارتی را

صحیح و سالم به مقاصد راهزنان امپریالیستی هدایت کنند. در اینجا محمدرضا شاه به عنوان مباشر امپریالیست‌ها سخن می‌گوید. وی می‌افزاید: "در خارک با اسکله‌ای که ما (یعنی کنسرسیوم غارتگران نفت و ریزه خواران آنها - توفان) می‌سازیم کشتی‌های ۵۰۰ هزار تنی پهلو می‌گیرند و شما تصور کنید که اگر در خلیج فارس زیاد هم عمیق و بزرگ نیست یک کشتی به این بزرگی غرق شود برای چند سال آبهای خلیج فارس آلوده خواهد شد." (همانجا)

اما خلیج فارس فقط منبع نفت، شاهراه نفت و کمین‌گاه امپریالیست‌ها نیست. کانون خلق‌های رنج‌دیده و به پاخاسته است. رشته پیوند آنهاست. هنوز گرمای نهضت‌های توده‌ای و ملی ایران پیش از کودتای ۲۸ مرداد از تن خلیج فارس بیرون نرفته است. شعله مبارزه قهرمانانه خلق فلسطین بر آبهای او پرتو می‌افکند. آتشفشان ظفار در دامن اوست. در چنین محیطی چگونه نفتخواران امپریالیست می‌توانند ایمنی داشته باشند؟.

یکی از روزنامه‌های "محرم اسرار" نوشت: "توفان‌ها و گردبادهای دیپلماسی و افکار تند و افرادی از جانب یمن و ظفار مدتی است می‌وزد. آیا نباید تصور کرد که این ورزش تندباد در خلیج فارس گرداب و کولاک ایجاد خواهد نمود و موجب تجمع و تمرکز ابرهای تیره، آبستن حوادث بر فراز آب‌های گرم و شور و لائوردگون این دریای بسته گردد؟" (روزنامه پیک خجسته ۹ آبان). محمدرضا شاه در مصاحبه‌ای گفت: "باید اعتراف کرد که در نقطه خلیج فارس علائمی از رخنه فعالیت‌های مائوئی وجود دارد" (اطلاعات ۷ خرداد ۱۳۴۹).

و در همان موقع چند هیئت نظامی به امارات خلیج فرستاد تا به قول روزنامه الحوادث چاپ بیروت جلوگیری از بسط افکار انقلابی را فراهم کنند و وزیر خارجه ایران در سفر به جده "در ملاقات خود با رهبران عربستان سعودی، توسعه عملیات چریکی را در مسقط و عمان و نیز مناسبات نزدیک پکن با رژیم عدن را مورد بررسی قرار داد" (کیهان ۲۳ تیر ۱۳۴۹)، و همه این تلاش‌ها در اجرای نقشه امپریالیست‌ها صورت می‌گیرد که دیگر نمی‌توانند به شیوه‌های سابق حکومت کنند و شیوه‌های استعمار نوین را می‌آزمایند. آنها می‌خواهند کاری را که تا دیروز با ارتش خویش انجام می‌دادند از این به بعد در مواقع عادی با ارتش دست نشاندهان خویش

انجام دهند. از یکسو با صحنه‌سازی مسخره کودتای عمان، پسری را بر جای پدر نشانند تا شمایل تازه‌ای به مردم نشان داده باشند، پای اصلاحات دروغین را به میان کشیدند تا در توده‌های انقلابی نفاق بیفکنند، از جبهه آزادیبخش ظفار برای شرکت در مقامات دولتی دعوت کردند تا دامی برای انقلاب گسترده باشند، و چون هیچ‌یک از اینها موثر نیفتاد سخن گفتن با زبان تفنگداران انگلستان را از سر گرفتند. از سوی دیگر بحرین را به نام استقلال، یکباره و بی دردسر در کام انحصارهای نفتی انداختند. از سوی دیگر امارات شیخ‌نشین را در اتحادیه‌ای ارتجاعی بهم وصله زدند. و از سوی دیگر در صدد بر آمدند که یکی از نوکران آزموده خود را به عنوان ژاندارم خلیج و مباشر مستقیم خویش تقویت کنند، و برای این منظور محمدرضا شاه را برگزیدند. او که بیش از بیست سال در دشمنی با خلق آزمایش داده، خونین‌ترین رژیم خاورمیانه را می‌چرخاند، سی میلیون نفر مردم کشور ما را به دست استعمار استثمار سپرده است، در آمدش از محل نفت برای خرید اسلحه و نگهداری ارتش بزرگ مزدور کافی است از ملک فیصل و شیخ نشینان خلیج برای این کار مناسب‌تر است. به ویژه که سوسیال امپریالیست‌های شوروی نیز در پشت سر او ایستاده‌اند.

یکی از مظاهر تقویت محمدرضا شاه، ورود نماینده مخصوص دولت انگلستان (ویلیام لوس) به تهران و مذاکرات محرمانه او با دولت ایران بود که کار توافق بر سر جزائر سه‌گانه خلیج فارس و اشتغال جزائر مذکور به دست ارتش ایران را پایان رسانید. محمدرضا شاه فرصت تازه‌ای یافت که بار دیگر زبان به گزافه‌گویی بگشاید و باد در گلو بیفکند که گویا پاره‌ای از مام میهن را بوی باز گردانده است! به این مناسبت مجالس دعا و ثنا تشکیل دادند و مردم را به عنوان تظاهرات به زور سازمان امنیت به کوچه و خیابان کشاندند. ولی کسی که هر گوشه از خاک میهن ما را به یکی از غارتگران خارجی فروخته، ثروت‌های زیرزمینی و محصول کار و کوشش خلق زحمت‌کش ما را در پای امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها نثار می‌کند، کسی که تاروپود کشور را به دست نمایندگان و رایزنان و جاسوسان امپریالیست‌ها داده است چگونه می‌تواند به لباس میهن‌پرست و بازستاننده حقوق ملی ایران در آید و مضحکه نباشد؟ نخست وزیر ایران حتی در گزارش کوتاهی که به مجلس داد نتوانست منافع امپریالیست‌ها را مسکوت بگذارد و اظهار داشت که دولت شاهنشاهی

ایران قرار داد نفتی را که قبلاً بین شارجه و "یک شرکت نفتی" بسته شده است از هم اکنون معتبر می‌شمارد. اصولاً ایران برای معتبر شناختن همین ونه قراردادهای استعماری نظیر قرارداد با کنسرسیوم اجازه قدم گذاشتن به جزائر مذکور یافته است. اشغال جزائر سه‌گانه خلیج فارس چیز دیگری نیست جز اجرای گوشه‌ای از نقشه‌ای که امپریالیست‌ها برای دوران پس از بازگشت قشون انگلستان از این منطقه طرح کرده‌اند. اشغال این جزائر به منظور تقویت مواضع ارتجاع در خلیج فارس، تضمین منافع امپریالیست‌ها، ایجاد فتنه‌انگیزی‌های جدید بر علیه نهضت‌های ملی و دموکراتیک خلق‌های عرب و ایران، و تفرقه‌افکنی میان آنها صورت گرفته است. انقلابیون باید به این توطئه با تحکیم وحدت خلق‌های خلیج فارس، توسعه و همبستگی و همکاری انقلابی میان آنها و تشدید مبارزات قهرآمیز ملی و دموکراتیک بر ضد ارتجاع ایرانی و عرب و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم پاسخ گویند. نیرومند باد برادری و هم‌زمی انقلابی خلق‌های ایران و همه خلق‌های خاورمیانه

افروخته باد آتش جنگ‌های انقلابی در خلیج فارس."

تکیه بر نیروی خود، شرط استقلال سیاسی و سازمانی کنفدراسیون جهانی بود

برخلاف جبهه ملی ایران که با اخاذی از بیگانه ادامه بقاء می‌داد، سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان بر نیروی خود تکیه کرده بود. یکی از علل بقاء این سازمان نیز تکیه بر نیروی خویش بود. گروه‌ها، سازمان‌ها و احزابی که شرط بقاء خویش را مشروط به کمک دیگران کرده بودند، نتوانستند به حیات خویش ادامه دهند.

البته شما وقتی با اینگونه تشکلهای روبرو می‌شوید، همه مدعی هستند که از هیچ‌کس کمک مالی نمی‌گیرند و بر روی پای خود ایستاده‌اند. این گونه ادعاها نشانه واهمه از مردم و احساس شرم از دریافت این گونه کمک‌های مشروط و مشکوک است.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان از هیچ کشوری کمک مالی دریافت نکرد. نه رفقای آلبانی به علت امکانات محدودشان و نه رفقای چینی که صدها هزار دلار به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران کمک مالی می‌کردند و آنها را متأسفانه و در عمل، در مقابل سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، جنبش کمونیستی ایران تقویت می‌نمودند، به سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان کمک مالی نکردند. البته ما همیشه دریافت کمک از جانب خانواده جنبش کمونیستی را مورد تأیید قرار داده و از آن حمایت کرده‌ایم و خودمان نیز در حد توانمان به کمونیست‌های ویتنام و ظفار یاری رساندیم. کمک متقابل کمونیست‌ها به یک‌دیگر برای آرمان مشترک و انسانی که دارند نه تنها نادرست نیست، نه تنها موجب شرمساری نیست، بلکه باید همیشه مورد حمایت قرار گیرد، زیرا برای تحقق یک امر انقلابی و انسانی، برای مقابله با جبهه متحد ارتجاع جهانی به سرکردگی امپریالیسم جهانی صورت می‌گیرد. همانگونه که ارتجاع جهانی برای بقاء خویش به حمایت متقابل مشغول است کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی نیز باید در تقویت جبهه خویش بکوشند. حمایت از مبارزان فلسطینی، ظفار، ویتنام و... وظیفه همه نیروهای انقلابی بود.

کمونیست‌ها همیشه از اینگونه حمایت‌های مالی پشتیبانی کرده‌اند. ولی شرط دریافت هر کمکی وابسته به آن است که آیا نیروی دریافت کننده کمک بدون دریافت این کمک‌ها امکان ادامه بقاء دارد؟ و یا اینکه بود و نبودش وابسته به این کمک‌های مالی است که در آن صورت این کمک‌ها استقلال این گروه‌ها را از بین می‌برد. تشکیلی که در درجه اول به نیروی خود متکی نباشد و نتواند موجودیت خویش را حفظ کند، طبیعتاً نمی‌تواند از استقلال سیاسی و ایدئولوژیک خویش در عمل پاسداری کند. از این

گذشته یک نیروی انقلابی همیشه باید سیاست تکیه بر نیروی خویش را در درون و بیرون تبلیغ کند و اعضایش را با این روحیه تربیت نماید. زیرا سازمانی که اعضایش بر این اساس تربیت شده‌اند یک نظام بازرسی توده‌ای و درونی دارد که همواره بر منابع مالی آن اعضاء حزب نظارت دارند. آن تشکلهائی که به این کار دست نمی‌زنند در خفا در پی دریافت کمک‌های مالی از دشمنان مردم ایران هستند و لذا به صلاح خویش نمی‌دانند اعضاء خود را با این روحیه انقلابی تربیت کنند. زیرا کار آنها با اعمالشان در تناقض قرار گرفته و اعضاء سالم این سازمان‌ها را بر ضد رهبری خودفروخته می‌شوراند. خود این اصل آموزشی در درون هر تشکل مانع اساسی بر سر راه دریافت کمک‌های آلوده است.

وقتی یک تشکل سیاسی از کشوری کمک مالی دریافت کرد، باید در هر لحظه آمادگی آنرا داشته باشد که از این عمل خود در مقابل توده مردم دفاع کرده و به آنها پاسخگو باشد. جریان‌هائی که از پذیرش این اصل بدیهی طفره می‌روند حتماً ریگی در کفش دارند و خودشان به نادرستی کار خود واقفند و بر این اساس از مردم خجالت کشیده و می‌دانند که به بیگانه خدمت می‌کنند.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در این شرایط سخت با فداکاری اعضایش به زندگی مبارزاتی خویش ادامه می‌داد و این در حالی بود که جبهه ملی ایران و سازمان‌های چریکی و مجاهد از کمک‌های مالی سازمان‌های خارجی برخوردار بودند و دریافت این کمک‌ها را از مردم ایران پنهان می‌کردند. منابع مالی این سازمان‌ها عبارت بودند از لیبی، عراق، سوریه، شوروی، فلسطین و برای "سازمان انقلابی" حزب توده ایران دولت جمهوری توده‌ای چین.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان که به خطرات این روش ناسالم در میان اپوزیسیون ایران واقف بود بارها و بارها در اهمیت تکیه بر نیروی خود مقالاتی نوشت و آنرا تکثیر کرد. سازمان ما از همین روش در داخل کنفدراسیون جهانی نیز استفاده می‌کرد. در اثر تلاش‌های رفقای ما به شفافیت کار در کنفدراسیون جهانی و منابع درآمد جشن‌های عید و کمک‌های هنری و دانشجویی مقامات مسئول شهرداری و دانشگاهی محل‌های اقامت سازمان‌های دانشجویی افزوده شد. کنفدراسیون جهانی به علت نظارت مستقیم توده‌ای، شرکت فعال اعضاء در سرنوشت آن، روشن بودن منابع مالی و چگونگی تهیه کمک‌های مربوطه، همواره یک سازمان مرفقی و مستقل و متکی بر نیروی خود دانشجویان بود. این استقلال مالی منبع قدرت کنفدراسیون جهانی و سلامت آن محسوب می‌شد.

مراجعة کنید به تارنمای حزب کار ایران(توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML077.pdf>

بر نیروی خود تکیه کنیم

"یکی از حوزه‌های سازمانی در پایان گزارشی می‌نویسد: این جریان "به رأی‌العین ثابت کرد که تا زمانی که خود نیروئی نشویم و توده‌ها همراهمان نباشند بسادگی هر منطق صحیحی هم که از طرف ما عنوان شود محکوم به بر کناری است و کار در توده‌ها و تقویت پشت جبهه، هسته اصلی فعالیت را تشکیل می‌دهد. دیگر اینکه می‌بایست در هر برنامه و عملی قبل از هر چیز و مقدم بر همه بر نیروی خود متکی باشیم، در عین حال که هر نیروی کمکی را که بتواند در رسیدن به هدفمان موثر باشد با آغوش باز می‌پذیریم."

این نتیجه گیری، نشانه هشپاری و سطح بالای آگاهی است.

سازمان سیاسی طبقه کارگر پیوسته در جستجوی اتحاد با کلیه نیروهای انقلابی و مخالف رژیم است و می‌کوشد که هیچ متحد ممکن را، هر قدر هم ضعیف، دودل و گذرا باشد، از دست نگذارد. ولی اگر خود او در توده‌ها ریشه نداشته باشد و جلب آنها را در درجه اول اهمیت قرار ندهد از نزد متحدان احتمالی با دست خالی بر خواهد گشت، و اگر هم اتحاد عملی شود جنبه صوری خواهد داشت و فقط در سطح بالای رهبری باقی خواهد ماند چه بسا که به صورت سازشی غیراصولی در خواهد آمد. باید از کار در توده‌ها شروع کرد و هر اتحادی را به عنوان وسیله عبور به مرحله بالاتری از کار در توده‌ها و نفوذ در آنها مورد استفاده قرار داد.

البته وظیفه سازمان سیاسی طبقه کارگر است که در اتحاد با سایر نیروهای انقلابی و مخالف رژیم پیشقدم باشد، از بهانه‌جویی‌ها نرنجد و ثبات اصولی را با نرمش بسیار برآمیزد و از هر حادثه مساعدی برای تجدید تماس و مذاکره استفاده کند. ولی در عین حال نباید از یاد ببرد که اتحاد شرایط عینی لازم دارد و یکی از آنها نیرومندی نسبی سازمان سیاسی طبقه کارگر است، و این نیرومندی جز از طریق پیوند با توده‌ها حاصل نخواهد شد.

مثال روشن این امر، اتحاد استراتژیک با بورژوازی ملی است. در کشور ما بورژوازی ملی یکی از نیروهای محرک انقلاب دموکراتیک نوین است و می‌تواند در کنار کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکران انقلابی در جبهه واحد ملی و ضدامپریالیستی، تحت رهبری طبقه کارگر شرکت جوید. سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران پیوسته اتحاد با بورژوازی ملی را در برنامه خود دارد. ولی بورژوازی ملی فقط در شرایط معینی که منافع طبقاتی او تشخیص دهد، و در صورت نیرومندی سازمان سیاسی طبقه کارگر، به این اتحاد خواهد گروید. سازمان سیاسی طبقه کارگر بدون پیوند با طبقه خود و با توده دهقانان نمی‌تواند از اتحاد با بورژوازی ملی در اجرای انقلاب دموکراتیک نوین برخوردار گردد. اتحاد کارگران و دهقانان استخوان‌بندی جبهه ملی و ضدامپریالیستی است که بورژوازی ملی می‌تواند عضو آن باشد.

البته در اینجا صحبت از اتحاد استراتژیک با بورژوازی ملی است یعنی اتحادی که مربوط به طی یک مرحله انقلابی است. با بورژوازی ملی می‌توان در این یا آن مسئله، در این یا آن نبرد نیز متحد شد و وظیفه ماست که پیوسته در جستجوی این اتحاد باشیم و زمینه را برای اتحاد استراتژیک فراهم آوریم. ولی در هر یک از این اتحادها هم باید کار در توده را پایه قرار دهیم و بدانیم که بدون چنین کاری دست ما از دامن بورژوازی ملی کوتاه خواهد بود.

این است نکته‌ای که رفقای حوزه فوق تحت عنوان تکیه بر نیروی خود مطرح کرده‌اند.

اما تکیه بر نیروی خود در رابطه‌های دیگری نیز مطرح می‌شود و منجمله در رابطه با سایر احزاب و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی برادر.

کمک احزاب و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی به یک‌دیگر مظهری از انترناسیونالیسم پرلتری است و هرگز قطع نمی‌شود. این کمک فقط ایدئولوژیک و سیاسی نیست، بلکه کلیه اشکال ممکن را بر حسب شرایط و اوضاع و احوال در بر می‌گیرد. هیچ حزبی اعم از بزرگ و کوچک از چنین کمکی بی‌نیاز نیست و هر حزبی بنوبه خود موظف به چنین کمکی است. اما کمک احزاب و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی برادر هر قدر گرانبها و موثر باشد از حدود "کمک" نمی‌تواند

بگذرد و نقش تعیین کننده برای پیروزی بر عهده سازمان سیاسی طبقه کارگر هر کشور است.

اگر سازمان سیاسی طبقه کارگر با کوششی مستمر به ایفاء دو وظیفه خود، یکی در برابر طبقه کارگر کشور خویش و دیگری در برابر طبقه کارگر جهانی، بپردازد مسلماً دیر یا زود از کمک همه جانبه احزاب و سازمان‌های مارکسیستی-لنینیستی برخوردار خواهد شد و بدین طریق مساعی او زودتر به ثمر خواهد رسید. ولی هر گاه سازمان سیاسی طبقه کارگر نتواند برای ایفاء این دو وظیفه سرپای خود بایستد هیچ کمکی نخواهد توانست به او قابلیت حیات ببخشد.

چه بسا که برای دریافت کمک شرایطی لازم است که فراهم آوردن آنها بر عهده همان حزبی است که نیاز به کمک دارد. اخیراً یکی از از اعضای هیئت سیاسی حزب کمونیست انقلابی شیلی در مصاحبه‌ای در این مورد چنین توضیح داد: "در دوران مبارزات خلق چین، جنگاوران چینی به کوهستانی مشرف بر بندر کانتون پناه برده بودند ولی بندر را در اختیار نداشتند. انترناسیونال کمونیست یک کشتی اسلحه و پول برای آنها فرستاده بود ولی کشتی مذکور نتوانست تخلیه کند و بناچار با بار خود دور شد. رفقای چینی از کوهستان می‌دیدند که کشتی دور می‌شود، این داستان نشان می‌دهد که آمادگی برای کمک کافی نیست بلکه باید شرایطی عینی برای تحقق کمک فراهم آید".

از این جهت تکیه بر نیروی خود یکی از اصول سازمان سیاسی طبقه کارگر است، خواه در دوره مبارزه برای به دست آوردن قدرت دولتی و خواه در دوره ساختمان دموکراتیک و یا سوسیالیستی جامعه. البته تکیه بر نیروی خود مستلزم درگیری با دشواری‌های فراوان و تحمل پیکارهای طولانی است ولی، در عوض، سازمان سیاسی طبقه کارگر با قدم‌های مطمئن پیش می‌رود، از پیش‌آمدهای غیر مترقب باک ندارد، آبدیده می‌شود و در مجمع احزاب برادر "یار شاطر خواهد بود نه بارخاطر".

سازمان مارکسیستی-لنینیستی پیوسته اصل تکیه بر نیروی خود را شعار خویش ساخته است. سازمان ما هرگونه کمک احزاب و سازمان‌های مارکسیستی-لنینیستی برادر را مایه مباحثات و موجب سپاسگزاری دانسته ولی در حل مشکلات

خویش همواره به رفقای سازمانی، به هواداران و به توده‌ها مراجعه کرده است. البته اگر امکانات بیش‌تری در دسترس سازمان ما بود رشد سریع‌تری می‌یافت. اما بدون تردید تلاش سازمان ما در تکیه بر نیروی خود آنچنان مایه‌ای به او بخشیده است که در رشد مطمئن آینده او تأثیرات بسیار مثبت خواهد داشت. ما یقین داریم که سازمان ما در آینده از کمک بیش‌تر احزاب و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی برخوردار خواهد شد. اما هر کمکی باید مشوق ما در پیروی از اصل تکیه بر نیروی خود باشد. رفقای ما و هواداران باید پیوسته به وظائف خطیری که در برابر سازمان ماست، به وظیفه احیاء حزب در عرصه ایران، به پیکار وسیع ایدئولوژیک و سیاسی، به سازماندهی در عرصه‌ها و در توده‌های مختلف، و به نیازمندی‌های روزافزون سازمان توجه داشته باشند و با ابتکارات خود امکانات جدیدی برای سازمان فراهم آورند."

پول بی‌زبان و شایعات با زبان، در مورد "مصادره انقلابی" اموال کنفدراسیون جهانی

نامه افشاگرانه آقای دکتر منصور بیات‌زاده که یکی از رهبران جبهه ملی ایران، جامعه سوسیالیست‌های ایران، گروه "کارگر" و یکی از دبیران فعال و علاقه‌مند کنفدراسیون جهانی و فدراسیون آلمان بودند با صمیمیت و بیان حقایق نوشته شده است. این نامه در اختیار رفقای سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان و دبیر سابق کنفدراسیون جهانی فریدون منتقمی نیز قرار گرفت.

ما نمی‌خواهیم در مورد اختلافات سیاسی ایشان در مورد برخورد به شاپور بختیار و یا سلطنت‌طلبان با آقای حسن ماسالی "انقلابی" که به همان نتایج رسید، وارد بحث شویم. نظریات توفانی‌ها در این مورد روشن است و کوچک‌ترین تغییری در این مورد در نظریاتشان پدید نیامده است. با ضدانقلاب مغلوب که دشمن دموکراسی در ایران بود و هست نمی‌توان برخورد انحرافی و شبهه‌انگیز داشت. ماهیت این ضدانقلاب مغلوب تغییر نکرده است و از تمام موضع‌گیری‌های ضدانقلابی و ضدکمونیستی آنها در مورد نهضت‌های انقلابی در جهان می‌شود آنرا فهمید.

اما به پردازیم به سرنوشت غم‌انگیز پول زلزله کنفدراسیون جهانی که شرح آنرا آقای بیات‌زاده و متأسفانه با تاخیر تقریباً از تاریخ اوت ۱۹۹۳ یعنی ۱۴ سال بعد از انقلاب ایران و ۱۸ سال بعد از انشعاب در کنفدراسیون جهانی در نامه خود بیان داشته‌اند.

مسئله پول زلزله و شایعه بالا کشیدن آن زمانی طرح گردید که پول زلزله را آقای حسن ماسالی و دوستان "انقلابی" ایشان از "دویچه بانک" آلمان با روش چریکی بدون اطلاع اعضاء و فعالان کنفدراسیون جهانی که در قید حیات بودند، بدون آنکه به صورت دموکراتیک و علنی، بحث مربوط به این امر را رسماً مطرح کرده تا به یک همگرایی عمومی رسیده شود، با خیانت به تمام خصلت‌ها و اصول جنبش دانشجویی و سنت‌های انقلابی آن در کنفدراسیون جهانی، به عنوان صاحب اختیار و مالک کنفدراسیون جهانی با روش مستبدانه، اختناق‌گرایانه، مخفیانه "مصادره انقلابی" کرده بودند. باید پرسید آنکه حساب پاک است از محاسبه چه باک است؟ به چه مناسبت "مصادره چریکی" پول علنی و رسمی و قانونی کنفدراسیون جهانی باید به طور خصوصی و پنهانی حل و فصل شود؟ مگر قرار نبود که این پول با وعده‌ای که به دانشجویان و زلزله زدگان داده شده بود به مصرف امور آنها برسد و نه به مصرف جریانی به نام "وحدت کمونیستی"؟!

متعاقب این مصادره "انقلابی" پول کنفدراسیون جهانی از "دویچه بانک" امپریالیستی و ارتجاعی آلمان، اعتراضاتی مبنی بر اینکه حسن ماسالی و دوستان "وحدت کمونیستی" ایشان، پول زلزله کنفدراسیون جهانی را برای مقاصد سیاسی خویش بالا کشیده‌اند، مطرح شد و این اعتراضات همان "شایعاتی" هستند که آقای منصور بیات‌زاده در نامه خود به آن اشاره کرده‌اند. به این شایعات می‌شود گفتار جعلی آقای مهدی خانباتهرانی را در کتاب جعلی ایشان که با همکاری آقای حمید شوکت اختراع شده است نیز افزود. آقای منصور بیات زاده به درستی ماهیت نوع برخوردی را که به ایشان می‌شده است تا حیف و میل کردن پول کنفدراسیون جهانی را به گردن ایشان بیندازند برملا کرده‌اند. از این گذشته باید اضافه نمود که آقای کورش افطسی دبیر منتخب کنفدراسیون جهانی در کنگره چهاردهم کنفدراسیون علی‌رغم اینکه در جریان ماجرای پول زلزله قرار داشتند به علت نزدیکی با آقای کامبیز روستا و حسن ماسالی نه تنها گزارش صورت‌حساب‌های بانکی را در نشست‌های رسمی هیئت دبیران وقت طرح نمی‌کردند^{۳۴}، بلکه گزارش مربوط به این پول را در گزارش خود به کنگره پانزدهم کنفدراسیون نیز مسکوت گذاردند. تو گوئی این پول متعلق به کنفدراسیون جهانی نبود متعلق به جریانی به نام "وحدت کمونیستی" به حساب می‌آمد که باید در شرایط مناسب "مصادره" شود. این جناح مصادره کنندگان پول کنفدراسیون تا لحظه‌ای که آقای بیات‌زاده این اسناد را منتشر کردند تمام این تاریخ را مسکوت گذارده بودند و مانع از آن بودند که حقایق مربوط به این پول برملا شود. نامه آقای حسن ماسالی به دکتر منصور بیات‌زاده از هراس رو شدن دست خودش برای ماستمالی کردن حقایق نوشته شده است.

۳۴- دبیران منتخب کنگره چهاردهم کنفدراسیون که آخرین دبیران رسمی کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شدند مرکب از افراد زیر بودند: آقایان کورش افطسی دبیر تشکیلات و مالی، سعید میرهادی دبیر دفاعی، فریدون منتقمی دبیر فرهنگی، حسن حسینیان دبیر بین‌المللی و کاظم کردوانی دبیر انتشارات. در کنگره ۱۵ کنفدراسیون جهانی انتخاب دبیران کنفدراسیون ممکن نشد و به این جهت سه دبیر موقت تنها با مسئولیت برای برگزاری کنگره بعدی کنفدراسیون انتخاب شدند. به این جهت آخرین دبیران رسمی و قانونی منتخب کنگره کنفدراسیون جهانی ۵ دبیر نامبرده فوق بودند. در کنگره ۱۶م نیز کار انشعاب که از کنگره ۱۴م از نظر سیاسی تدارک دیده می‌شد به انتها رسید و باز هم دبیران مشترکی در کنگره ۱۶م انتخاب نشدند. دبیران موقتی که از آنها یاد می‌شود منتخب شورایی کنفدراسیون جهانی بودند و نه کنگره کنفدراسیون جهانی. این عده هرگز مورد تأیید پایه توده‌ای کنفدراسیون جهانی نبودند و افراد مستعجل وابسته به گروه "کادر"ها و جبهه ملی ایران بودند که بعد از گذشت کوتاهی از همکاری "رزمه" با نثار کردن مشتی اتهامات و دشنام‌های جانانه متقابل، ازدواج نامی‌نشان به طلاق مفتضحانه منجر شد.

بعد از انتشار نامه آقای بیاتزاده طبیعتاً اعتراضات علنی و نگارش اطلاعیه‌ها و مقالات علنی از جمله از جانب توفان در اعتراض به "مصادره" پول مردم توسط "وحدت کمونیستی" آغاز شد. ناگفته نماند که به جز آقای بیاتزاده که برخورد مسئولانه‌ای داشتند سایر رهبران جبهه ملی ایران در این مورد لب دوخته بودند و خود را در مقابل مردم ایران و توده دانشجویان ایرانی در گذشته مسئول نمی‌دانستند. آنها از کمونیست‌ها که میچ آنها را بگیرند بیش‌تر می‌ترسیدند تا از بالا کشیدن و غصب مال غیر که با شعار "مصادره انقلابی" می‌شد آنها را مباح جلوه داد.

مدتی بعد آقای حسن ماسالی "چریک پیر" و دوستانش که تحت فشار افکار عمومی قرار گرفتند به نامه نگاری پرداخته و سپس از جانب یک مرکز فرهنگی غیبی در فرانکفورت آنهم در تاریخ فوریه ۲۰۰۰ یعنی ۲۱ سال بعد از انقلاب ایران، ۲۵ سال بعد از انشعاب در کنفدراسیون جهانی و ۷ سال بعد از افشاءگری‌های آقای دکتر منصور بیاتزاده که تمام تجسسات ما برای یافتن جای این مرکز فرهنگی و فعالیت‌های آن در فرانکفورت به نتیجه نرسید، سندی منتشر کرده‌اند که گویا این پول به جای امنی رفته و به مصرف اهداف تعیین شده رسیده است.

صحت و سقم این ادعا را کسی نمی‌تواند تعیین کند ولی این ادعا پرسش‌های زیادی را مطرح می‌کند از جمله:

چه کسانی و با چه مجوز قانونی از یک حساب مسدود بدون اینکه به کسی اطلاع دهند این پول را "مصادره" کرده‌اند؟

چرا نام این عده مخفی است در حالیکه کنفدراسیون جهانی یک سازمان علنی و دموکراتیک بوده است؟ مقدار این پول چقدر بوده است و کدام منبع بی‌طرفی مقدار آنرا تأیید کرده است و در چند نوبت این "مصادره انقلابی" صورت گرفته است؟

چرا چنانچه اسنادی در این زمینه وجود دارد در اختیار سازمان‌های سیاسی وقت که در کنفدراسیون جهانی فعال بوده‌اند و یا در اختیار دبیران سابق کنفدراسیون جهانی که تحت تعقیب دو رژیم بوده‌اند و در صحنه مبارزه حضور دارند گذارده نمی‌شود؟

چرا کمیسیونی برای برداشت پول و نظارت بر انتقال و هزینه آن تعیین نشده است مگر کنفدراسیون جهانی در مالکیت خصوصی دسته معینی بوده است که به شیوه رضاخان قلدر اموال مردم را بالا بکشد؟ چه شتابی بعد از انقلاب در کار بوده است که همه چیز با سرعت و بی‌سر و صدا انجام پذیرد؟

چرا قبل از "شایعات"، این مسایلی که ظاهراً قانونی، علنی بوده است و فعالان کنفدراسیون جهانی از آن مطلع بوده‌اند، رسماً و به طور مستقل علنی نشده است تا موج و فشار "شایعات" به برملا کردن آن منجر شده باشد؟

می‌بینید که پرسش پشت پرسش است و آقای ماسالی و "وحدت کمونیستی" نمی‌توانند از زیر بار پاسخ به آنها فرار کنند.

چندی بعد از این فرد بدنام و مشکوکی به نام علی‌رضا نوری‌زاده^{۳۵} حقوق‌بگیر عربستان سعودی و مشاور دارو دسته سلطنت‌طلبان و قلم‌بدست کیهان لندنی در اروپا در ستونی غیررسمی در کیهان لندنی مقاله‌ای در دفاع از آقای حسن ماسالی "انقلابی" نوشت که ایشان پول زلزله را از طریق یاران جبهه ملی و نهضت آزادی خویش در ایران به مصرف ساختمان دو مدرسه در خراسان رسانده است. شاهدش هم همین آقای نوری زاده است.

پرسشی که مطرح می‌شود این است که کدام مقام مسئول در کنفدراسیون جهانی تصمیم گرفته بوده است که این پول به دست جناح "اصلاح‌طلبان" و مهندس بازرگان و دوستانش در ایران برسد؟ مگر اوضاع بعد از انقلاب ایران را می‌توان با قبل از انقلاب ایران قیاس کرد و از آن نتایج سیاسی مورد علاقه خود را گرفت؟

مسئله را از هر طرف بگردانید از سرنوشت این پول اطلاع روشنی در دست نیست و در مورد سرنوشت آن نیز کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی توسط فعالان حاضر و فعالش در خارج به صورت علنی و دموکراتیک تصمیم گرفته نشده است. ادعاهای بعدی که هیچ‌کدام قابل رسیدگی نیست می‌تواند کذب محض باشد. این ترازنامه جریانی به نام حسن ماسالی است که تمام اقدامات خویش را به صورت پنهانی، به دور از چشم مردم، با اقتدار و خودسرانه، با روش ضددموکراتیک و ضدکنفدراسیونی و ضدانقلابی و جاعلانه انجام داده است و حال می‌خواهد ضرر را از آن جایی جلویش را بگیرد که برایش منفعت ایجاد کند. پرسش این است که اگر همه این مسایل می‌توانسته بی‌شیله پیله انجام شود آنوقت اساساً برای انجام یک کار رسمی، قانونی و علنی چه نیازی به این همه

۳۵- کیهان لندنی ۲۸/۲۲ آذر ۱۳۸۰ مقاله "یک هفته با خبر علی‌رضا نوری‌زاده" شنبه تا دوشنبه ۱۰ دسامبر. این مقاله با درخواست شخص حسن ماسالی برای اختفای مصادره پول کنفدراسیون جهانی نگارش و منتشر شده است. نوری‌زاده خود مامور عربستان سعودی است و چاقوئی نیست که دسته خود را ببرد. شاهد آقای حسن ماسالی دُمش است.

مخفی‌کاری، جعلیات، دروغ‌گوئی و پنهانکاری بوده است؟ پس چرا این اقدامات نکوهیده صورت گرفته است؟ نیاز به جعلیات و اکاذیب از کجا ناشی شده است؟

سند شماره ۲۰ دفتر اسناد فصل یازدهم

"۲۴ دسامبر ۱۹۹۳

مسئولین سابق کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

دوستان عزیز!

همان طور که مطلع هستید، قریب ۲۵ سال از طرف کنفدراسیون به آقای دکتر منصور بیات‌زاده مسئولیت داده شده بود که حساب بانکی مخصوصی به نام کنفدراسیون به منظور جمع‌آوری اعانه برای زلزله‌زدگان ایران در "بانک آلمان" شعبه ماینس افتتاح کنند.

این حساب در آن موقع افتتاح شد و مبلغ زیادی پول نیز به آن حساب واریز شد. ولی بعداً به علت متوقف شدن فعالیت‌های کنفدراسیون و رویدادهای ایران و پراکنده شدن مسئولین سابق، هیچکدام اطلاع درستی دربارهٔ سرنوشت این حساب در اختیار نداشتند. بی‌اطلاعی از این مسئله موجب گردیده بود که برخی افراد شایعات زیادی را دامن بزنند و اتهامات نابخردانه‌ای را به افراد و جریان‌های سیاسی مختلف وارد سازند. از جمله شایع کرده بودند: "جبهه ملی ایران در خاورمیانه"، "سازمان وحدت کمونیستی" یا "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران"^{۳۶} این پول‌ها را به مصرف رسانده‌اند...

^{۳۶} - حسن ماسالی برای لاپوشانی کردن حقایقی که در آن زمان بر زبان می‌آمد و هنوز به قوت خود باقی است، بی‌واسطه و بدون نیاز پای "سازمان چریک‌های فدائی خلق" را که هرگز عضو کنفدراسیون جهانی نبوده به یکباره به میان آورده است. با این هدف که با تسری این نقش نکوهیده‌ی "جبهه ملی" و "وحدت کمونیستی" به این سازمان، از زشتی کار خویش با سرریز کردن آن بکاهد و شایعات جدی را که در آن زمان وجود داشتند و لاینحل باقی ماندند با این تاکتیک، بی‌ارزش جلوه دهد.

این شایعه‌سازی، از یک طرف (و در درجه اول) به حیثیت و اعتبار جنبش دانشجویی و کنفدراسیون و مسئولین آن لطمه وارد می‌کند و از طرف دیگر سوءظن بین افراد و سازمان‌های سیاسی مختلف را دامن می‌زند.^{۳۷}

لذا به سهم خود کوشش کردم که اطلاع دقیقی از این مسئله به دست آورم و راه حل مطلوب و مشترکی را جستجو کنم. کنکاش در این زمینه به نتایج زیر رسیده است:

۱- شماره حساب ۱۶۰۰۱۴۹۵۰۰ به نام مشترک کنفدراسیون و فدراسیون آلمان ... به منظور "کمک به زلزله‌زدگان ایران" در تاریخ سوم سپتامبر ۱۹۶۸ توسط آقای دکتر بیات‌زاده افتتاح شده است.

۲- از این حساب هیچکس حتی شخص آقای بیات‌زاده حق برداشت پول را ندارد.

۳- از تاریخ افتتاح حساب تاکنون، مسئولین بانک در انتظار آن بوده‌اند که اساسنامه فدراسیون آلمان که به ثبت دادگستری رسیده و اساسنامه کنفدراسیون در اختیار آنان قرار گیرد و نمایندگان قانونی این سازمان‌ها طبق صورتجلسه و به طور رسمی معرفی شوند...

۴- از تاریخ افتتاح حساب تاکنون سالیانه مبلغی بابت مخارج حسابداری از این حساب کم کرده‌اند ولی چندان زیاد نبوده است. ولی اگر این پول به حساب صندوق پس انداز منتقل می‌شد، تاکنون مبلغ قابل توجهی به آن اضافه می‌شد. هم اکنون گویا بیش از ۶۵ هزار مارک در این حساب موجود است.

۵- اقدامات قانونی و حقوقی که باید به عمل آید به قرار زیر است:

الف- اساسنامه فدراسیون آلمان و آخرین اقدامات "ثبتی" آنرا از دادگستری گرفته در اختیار بانک بگذاریم و همچنین ترجمه اساسنامه کنفدراسیون را به ضمیمه ارائه بدهیم.

۳۷- این ادعا نیز کذب محض است. حسن ماسالی به اعتبار کنفدراسیون جهانی و مسئولان آن لطمه زده است و می‌زند و نه کسانی که خواهان روشن شدن سرنوشت پول بی‌زبان کنفدراسیون جهانی هستند. حسن ماسالی می‌خواهد با مودی‌گری از دیگران برای تیره خویش پرده استتاری درست کند و پای همه را به میان بکشد که با این راهزنی کوچک‌ترین ارتباطی نداشته و ندارند.

ب- جلسه‌ای از مسئولین و فعالان سابق کنفدراسیون و فدراسیون آلمان تشکیل داده، به طور اخص در این مورد تصمیم‌گیری کرده، افرادی را به منظور تصمیم‌گیرنده انتقال پول به ایران، به بانک معرفی کنیم و صورتجلسه مجمع مزبور را ترجمه کرده با تصدیق امضاء، به طور رسمی به بانک ارائه دهیم.

این نامه را برای اشخاص زیر ارسال می‌دارم و تقاضا دارم که هر کدام نیز بنوبه خود برای افراد دیگری که در این لیست نام آنها ذکر نشده، ولی به آنها مربوط می‌شود، ارسال دارند تا ضمن تماس‌گیری با همدیگر، ترتیب برگزاری جلسه مشترکی از مسئولین و فعالین سابق کنفدراسیون و فدراسیون (تا آنجائی که به آنها دسترسی هست و ابراز علاقه می‌کنند) داده شود.

امیدوارم که همهٔ دوستان احساس مسئولیت کرده، در این زمینه همکاری کنند تا وظیفهٔ خود را در برابر مردم زلزله‌زده و هدف‌های مشترک خود به انجام برسانیم.

با درودهای فراوان- حسن ماسالی

دبیر سابق فدراسیون آلمان و کنفدراسیون

رونوشت جهت اطلاع:

دکتر داود غلام آزاد - مهندس منوچهر صالحی - دکتر جعفر صدیق - مجید زربخش - محمود راسخ افشار - دکتر منصور بیات‌زاده - مانی علوی - محمود رفیع - دکتر بهمن نیرومند - کیوان زرین کفش - دکتر فرج‌اله اردلان - خسرو شاکری - دکتر ابوالحسن بنی صدر - رحمت خسروی - تقی کاتبی - دکتر منوچهر ثابتیان - فرامرز بیانی - محمد (ناصر) شیرازی - فریدون علم - دکتر عبدالله بهروان - حسن جداری - علی ندیمی - علی صدرزاده - فرامرز افشار - ویدا سمیعی - جابر کلیبی - سیروس نیا - منتقمی - سعید میرهادی - همایون مهمنش - پرویز نعمان - دکتر چنگیز پهلوان..."

آنچه در این نامه مودیان به جلب نظر می‌نماید این است که به خواننده القاء می‌کند گویا نام دریافت کنندگان نامه در این سند ذکر شده است که کذب محض است. این اسامی را آقای حسن ماسالی با منظور خاصی برای لاپوشانی کردن حیف و میل پول کنفدراسیون جهانی به دنبال هم قطار کرده‌اند که بیان برخی از این نام‌ها اساساً محلی از اعراب ندارند. مثلاً آقایان عبدالله بهروان و یا فرامرز افشار،

همایون مهمنش، علی صدرزاده که نه دبیران کنفدراسیون جهانی و نه دبیران فدراسیون آلمان در قبل از انشعاب کنفدراسیون بوده‌اند، در این سند زیادی است و برای پر کردن نامه است. پر کردن "شهود" برای ایجاد شبهه و جنگ روانی از مهارت‌های آقای حسن ماسالی است. از این گذشته کینه و نفرت ایشان به توفانی‌ها که وی را افشاء نموده‌اند تا حدی است که حتی حاضر نشده‌اند نام‌های دو تن توفانی پرویز سیروس‌نیا و فریدون منتقمی را به طور کامل بیان کنند و طبیعتاً چنین سندی را نیز به دست آنها نرسانده‌اند. هرگز سندی وجود ندارد که صحت برگزاری نشست‌های این افراد نام برده که متعلق به باند "وحدت کمونیستی" و "جبهه ملی ایران" نبوده‌اند را ثابت کند و مسایل مطروحه بالا را بعد از بررسی تأیید کرده باشد. هم گروه "کادر"ها، هم "سازمان انقلابی"، هم "اتحادیه کمونیست‌های ایران" و هم "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" از این نشست و تصمیمات آن بی‌خبرند. صحنه‌سازی و سندسازی آقای حسن ماسالی و همپالکی‌های ایشان در حد مطلوب برای ایشان و برای ثبت جعلی این ادعاها در تاریخ انجام یافته است.

واقعیت این است که دبیران آخرین کنگره رسمی و مشترک کنفدراسیون جهانی عبارت بودند از آقایان کورش افطسی، سعید میرهادی، فریدون منتقمی، حسن حسینیان، کاظم کردوانی و دبیران فدراسیون آلمان آقایان پرویز سیروس‌نیا، محمود ترابی و هوشنگ پورطهماسبی. اگر کسانی صلاحیت داشتند که به سابقه سپرده و کمک مالی کنفدراسیون جهانی به زلزله‌زدگان کنفدراسیون جهانی و اموال آن به عنوان دبیران رسمی قبل از انشعاب کنفدراسیون جهانی مشترک رسیدگی کنند و با مراجع رسمی و دولتی و مالی تماس بگیرند، همین آقایان بوده‌اند که سازمان‌های سیاسی توفان، جبهه ملی، "سازمان انقلابی"، "کادر"ها را نمایندگی می‌کردند. در اینجا جایی برای دخالت آقای حسن ماسالی باقی نمی‌ماند مگر اینکه ایشان خود را پدرخوانده کنفدراسیون جهانی تصور کند. آقای حسن ماسالی حتی از ذکر نام اکثریت کسانی که گویا نشست مشترک برای این تصمیم‌گیری با ایشان داشته‌اند نیز خودداری کرده‌اند تا "مسئله" زیاد قابل پیگیری نبوده و به بیرون درز نکند. برای ما روشن نیست که چرا این همه پنهانکاری برای یک امر قانونی، علنی، همه دانسته و آنهم بعد از انقلاب ایران که هراسی از تعقیب ساواک در بین نیست صورت می‌پذیرد؟ آیا این امر نشانه وجود ریگ بزرگی در کفش آقای حسن ماسالی و دوستان ایشان نیست؟

سند شماره ۲۱ دفتر اسناد فصل یازدهم

IRANISCHES KULTURZENTRUM e.V.
IRANIEN CULTURAL CENTER (I.C.C.)
CENTRE CULTUREL IRANIEN

Iranisches Kulturzentrum e.V. * P.O.Box 160414 * 60067 Frankfurt/Id. * Germany
Iranisches Kulturzentrum e.V. * P.O.Box 4145 * 65031 Wiesbaden * Germany



اسفند ۱۳۷۸ برابر با فوریه ۲۰۰۰

_ جهت اطلاع اعضا و فعالین سابق کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

_ فدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلین غربی _

_ برای اطلاع علاقمندان و دوستان مردم ایران ،

ایرانیان شرافتمند ،

درسال ۱۹۶۸ میلادی ، باهمت اعضا و فعالین کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی ، مبلغ شصت و پنج هزار و دویست و نود و پنج مارک و هشتاد و پنج فرانک بعنوان « کمک به زلزله زدگان ایران » جمع آوری و در حساب شماره : ۱۶۰۰۱۴۹۵۰۰ در بانک آلمان شعبه شهر ماینس ریخته شد بود.

پس از گذشت سالها و متوقف شدن فعالیتهای فدراسیون و کنفدراسیون ، همچنین حوادث پس از انقلاب و پراکندگی و مهاجرت مسئولین سابق سازمانهای مذکور ، وجوه جمع آوری شده در بانک آلمان را کد ماند و به مصرف واقعی خود نرسید. لذا یکپس از سپری شدن حدود ۲۵ سال ، بطور تصادفی ، یکی از دبیران سابق کنفدراسیون و از بنیانگذاران فدراسیون آلمان از این امر مطلع میگردد. ایشان طی نامه ای در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۹۳ به تعداد کثیری از مسئولین سابق جنبش دانشجویی مراجعه میکند و تقاضا میکند که راه حل قانونی و در صورت امکان دستجمعی جستجو شود تا این پول بمصرف واقعی خود در مناطق زلزله زده ایران برسد. باوجود واکنش های منفی برخی افراد ، نهایتا سه نفر از دبیران سابق کنفدراسیون و بنیانگذاران فدراسیون آلمان که در به ثبت رساندن این سازمان در دادگستری شهر کیل نقش فعال داشتند ، به دادگستری شهر کیل و بخش حقوقی بانک آلمان رجوع کردند و همچنین بااستخدام یک وکیل دعاوی ، راه قانونی دریافت و ارسال پول به ایران را مطرح نمودند...

اولین کام قانونی این بود که وجه مزبور در حساب پی انداز ویژه ای بنام کنفدراسیون و در همان بانک ریخته شد که ماهیانه بهره به آن تعلق بگیرد.

گام بعدی این بود که پول مزبور بانظارت و توافق دادگستری ، بخش حقوقی بانک و بانوجه به مقررات اداره مالیات ، بدست افراد معتمد مردم در ایران برسد تا صرف ساختن مدرسه یا درمانگاه و... در مناطق زلزله زده ایران بشود.

دراینباره تماسهای مختلفی نیز با اشخاص مورد اعتماد مردم در ایران برقرار شد و نهایتا سه نفر از همفکران مرحوم مهندس کاظم حبیبی که قبلا در یاری رساندن مردم مناطق زلزله زده و به اجرا درآوردن امور خیریه پیشگام و کوشا بودند ، آمادگی خود را برای اجرای این طرح اعلام کردند. افراد معتمد در ایران ، پس از مسافرت و ارزیابی در مناطق محروم و زلزله زده ، تصمیم گرفتند که سه باب مدرسه در استان خراسان احداث کنند که نتاهم نامه و قرارداد های اجرایی آنرا نیز به امضا رسانده اند.

طبق دستورالعمل کتبی اداره دادگستری، پول مزبور می‌بایستی از طریق یک نهاد غیرانتفاعی و رسمی (به ثبت رسیده) به ایران ارسال می‌شد. لذا باتوافق افرادی که امور مربوطه را پیگیری میکردند، همچنین با موافقت مقامات ذیصلاح آلمانی و معتمدان مقیم ایران، «مرکز فرهنگی ایران» که بعنوان یک نهاد قانونی و غیرانتفاعی درآلمان به ثبت رسیده است، امر انتقال پول «کمک به زلزله زدگان ایران» را به داخل کشور برعهده گرفت. دراسناد مبادله شده در آلمان و درایران بصراحت ذکر گردیده اند که جمع‌آوری این کمک بوسیله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و هزاران نفر از اعضا وفعالین آن در آلمان تحقق یافته بودند.

یادآور می‌شویم که هنگام بسته شدن حساب مزبور در سال ۱۹۹۹ وارسال آن به ایران، موجودی حساب مزبور به هفتاد و هفت هزار وپانصد و یک مارک و شصت فنیگ رسیده بود. یعنی از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹ که درحساب ویژه ای نگهداری میشد، قریب دوازده هزار مارک به مبلغ اصلی اضافه گردید. از این حساب، مبلغ چهارصد مارک بابت مخارج اداری به دادگستری شهرکیل پرداخت شد و هزار و سی و پنج مارک و سی فنیگ نیز به وکیل دعاوی پرداخت گردیده است که اسناد رسمی آنها موجود هستند.

افراد معتمد درایران اطلاع داده اند که طرح اجرای ساختمان مدارس را آغاز کرده اند وپیش بینی میکنند که برای باتمام رساندن ساختمان سه مدرسه در مناطق دور افتاده استان خراسان، چند میلیون تومان کسر بودجه خواهند داشت و در صورتی که کمک‌های دیگری از طرف افراد خیر جمع‌آوری نشود، خودشان درایران بقیه مخارج آنرا برعهده خواهند گرفت.

افراد معتمد درایران همچنین اطلاع داده اند که پس از پایان رساندن طرح ساختمان مدارس و اجرای کامل آن، صورتحساب همه ی مخارج آنرا همراه بااسناد و مدارک دیگر تنظیم کرده در اختیار افکار عمومی وهموطنان شرافتمند قرار خواهند داد.

باتحترام - مرکز فرهنگی ایران

"اسفند ۱۳۷۸ برابر با فوریه ۲۰۰۰

جهت اطلاع اعضاء و فعالین سابق کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان

ایرانی

فدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلین غربی

برای اطلاع علاقمندان و دوستداران مردم ایران

ایرانیان شرافتمند

در سال ۱۹۶۸ میلادی، با همت و فعالین کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، مبلغ شصت و پنجهزار و دوپست و نود و پنج مارک و هفتاد فنیگ به عنوان "کمک به زلزله‌زدگان ایران" جمع‌آوری و در حساب شماره: ۱۶۰۰۱۴۹۵۰۰ در بانک آلمان شعبه ماینس ریخته شده بود.

پس از گذشت سال‌ها و متوقف شدن فعالیت‌های فدراسیون و کنفدراسیون، همچنین حوادث پس از انقلاب و پراکندگی و مهاجرت مسئولین سابق سازمان‌های مذکور، وجوه جمع‌آوری شده در بانک آلمان راکد ماند و به مصرف واقعی خود

نرسید. تا اینکه پس از سپری شدن حدود ۲۵ سال، به طور تصادفی،^{۳۸} یکی از دبیران دبیران سابق کنفدراسیون و از بنیانگذاران فدراسیون آلمان از این امر مطلع می‌گردد. ایشان طی نامه‌ای در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۹۳ به تعداد کثیری از مسئولین سابق جنبش دانشجویی مراجعه می‌کند و تقاضا می‌کند که راه حل قانونی و در صورت امکان دستجمعی جستجو شود تا این پول به مصرف واقعی خود در مناطق زلزله زده ایران برسد. با وجود واکنش‌های منفی برخی افراد، نهایتاً سه نفر از دبیران سابق کنفدراسیون و بنیانگذاران فدراسیون آلمان که در به ثبت رساندن این سازمان در دادگستری شهر کیل نقش فعال داشتند، به دادگستری شهر کیل و بخش حقوقی بانک آلمان رجوع کردند و همچنین با استخدام یک وکیل دعوی، راه قانونی دریافت و ارسال پول به ایران را مطرح نمودند.

اولین گام قانونی این بود که وجه مزبور در حساب پس‌انداز ویژه‌ای به نام کنفدراسیون و در همان بانک ریخته شد که ماهیانه بهره به آن تعلق بگیرد. گام بعدی این بود که پول مزبور با نظارت و توافق دادگستری، بخش حقوقی بانک و با توجه به مقررات اداره مالیات، به دست افراد معتمد مردم در ایران برسد تا صرف ساختن مدرسه یا درمانگاه و... در مناطق زلزله‌زده ایران بشود.

^{۳۸} - روشن است که این سخنان کذب محض هستند. زیرا آقای حسن ماسالی از طریق آقای کورش افطسی دوست صمیمی خود و آقای کامبیز روستا گزارشات بانک آلمان را به طور مرتب از طریق صندوق پستی کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت دریافت می‌کردند و در این روند جایی برای عبارت "بطور تصادفی" باقی نمی‌ماند. آقای ماسالی از نام بردن سه تنی که گویا از دبیران سابق کنفدراسیون جهانی و فدراسیون آلمان و افراد شناخته شده، هم از نظر مسئولان قضائی و امنیتی ایران و آلمان هستند و رسماً دبیر کنفدراسیون جهانی به طور علنی بوده‌اند، نمی‌برند. توده دانشجویان باید این دبیران رسمی و علنی را بشناسد و نیازی به پنهان کردن آنها نیست. این پنهانکاری ایشان قابل فهم نیست و این امر جز ایجاد شبهه در میان دانشجویان و نیروهای سیاسی ایران، تاثیر دیگری ندارد. ادعای نامه‌نگاری ایشان نیز با تعداد کثیری از مسئولان سابق نیز کذب محض است، زیرا نامی از این مسئولان که سخنان ایشان را تأیید کنند در میان نیست. در بهترین حالت ایشان نامه‌نگاری صوری و برای خالی نبودن عریضه و قرارنگرفتن در تیررس انتقاد دیگران، با تنی چند از هم‌نظران خود داشته و با آنها تماس گرفته‌اند تا راهی برای حیف و میل پول کنفدراسیون جهانی به نفع جبهه ملی ایران در داخل و خارج ایران پیدا کنند. مخالفان جبهه ملی ایران هرگز نامه و سندی از آقای حسن ماسالی دریافت نکرده‌اند و این که نام مخاطبان از جانب ایشان فاش نمی‌شود دقیقاً برای کتمان این سندسازی و کلاهبرداری سیاسی است.

در این باره تماس‌های مختلفی نیز با اشخاص مورد اعتماد مردم در ایران برقرار شد و نهایتاً سه نفر از همفکران مرحوم مهندس کاظم حسینی که قبلاً در یاری رساندن مردم مناطق زلزله‌زده و به اجرا در آوردن امور خیریه پیشگام و کوشا بودند، آمادگی خود را برای اجرای این طرح اعلام کردند. افراد معتمد در ایران، پس از مسافرت و ارزیابی در مناطق محروم و زلزله‌زده، تصمیم گرفتند که سه باب مدرسه در استان خراسان احداث کنند که تفاهم نامه و قراردادهای اجرائی آنرا نیز به امضا رسانده‌اند.

طبق دستورالعمل کتبی اداره دادگستری، پول مزبور می‌بایستی از طریق یک نهاد غیرانتفاعی و رسمی (به ثبت رسیده) به ایران ارسال می‌شد. لذا با توافق افرادی که امور مربوطه را پیگیری می‌کردند، همچنین با موافقت مقامات ذیصلاح آلمانی و معتمدان مقیم ایران، "مرکز فرهنگی ایران" که به عنوان یک نهاد قانونی و غیرانتفاعی در آلمان به ثبت رسیده است، امر انتقال پول "کمک به زلزله‌زدگان ایران" را به داخل کشور بر عهده گرفت. در اسناد مبادله شده در آلمان و در ایران به صراحت ذکر گردیده‌اند که جمع‌آوری این کمک به وسیله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و هزاران نفر از اعضاء و فعالین آن در آلمان تحقق یافته بودند.

یادآور می‌شویم که هنگام بسته شدن حساب مزبور در سال ۱۹۹۹ و ارسال آن به ایران، موجودی حساب مزبور به هفتاد و هفت هزار و پانصد و یک مارک و شصت فنیک رسیده بود. یعنی از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹ که در حساب ویژه‌ای نگهداری می‌شد، قریب دوازده هزار مارک به مبلغ اصلی اضافه گردید. از این حساب، مبلغ چهار صد مارک بابت مخارج اداری به دادگستری شهر کیل پرداخت شد و هزار و سی و پنج مارک و سی فنیک نیز به وکیل دعاوی پرداخت گردیده است. که اسناد رسمی آنها موجود هستند.

افراد معتمد در ایران اطلاع داده‌اند که طرح اجرای ساختمان مدارس را آغاز کرده‌اند و پیش‌بینی می‌کنند که برای باتمام رساندن ساختمان سه مدرسه در مناطق دورافتاده استان خراسان، چند میلیون تومان کسر بودجه خواهند داشت و در صورتی

که کمک‌های دیگری از طرف افراد خیر جمع‌آوری نشود، خودشان در ایران بقیه مخارج آنرا بر عهده خواهند گرفت.

افراد معتمد در ایران همچنین اطلاع داده‌اند که پس از به پایان رساندن طرح ساختمان مدارس و اجرای کامل آن، صورت‌حساب همه‌ی مخارج آنرا همراه با اسناد و مدارک دیگر تنظیم کرده در اختیار افکار عمومی و هموطنان شرافتمند قرار خواهند داد.

با احترام - مرکز فرهنگی ایران"

تمام ادعاهای آقای ماسالی فاقد پایه و اساس و بر مبنای سرّیت است. حال آن که کتمان محل ساختمان مدرسه‌ای از پول کنفدراسیون جهانی که در زمان خودش مخالف رژیم شاه بوده و مخالفتی با جمهوری اسلامی نداشته و مورد تعقیب نبوده است، خالی از ابهام نیست. آن افراد معتمد و از همفکران ادعائی آقای حسینی که به آنها اشاره می‌شود چه کسانی بوده‌اند که هنوز هم نامشان مخفی است و "جانشان در خطر" است؟ و این ادعا که باید حکم سند را داشته باشد نیز معلوم نیست درست بوده و تازه در بهترین حالت از دوستان خود آقای ماسالی هستند.

شفافیت یعنی اینکه تنها کسانی که از نظر سیاسی و ایدئولوژیک هم‌منظر آقای ماسالی و همفکرانشان نیستند، هزینه کردن این مقدار پول را که به تومان چندین برابر ارزش مارک در بدو انقلاب ایران بوده است نظارت کنند و نه این که شهود ساخته و پرداخته آقای حسن ماسالی. اینکه با این پول چند تا مدرسه و با چه کیفیتی می‌شود ساخت معلوم نیست. تعداد سه مدرسه تنها یک رقم بی‌معناست و معلوم نیست به چه نوع ساختمان، به چه بزرگی و مساحت و با چه مصالحی اطلاق می‌شود. تصاویر این مدارس کجا هستند؟ به چه نامی ساخته و ثبت شده‌اند؟ آیا مالک خصوصی دارند که حق دریافت اجاره داشته و به آقای ماسالی می‌دهند؟ و یا به نام دولت ایران و وزارت فرهنگ ایران هستند؟ که آنوقت سرّیت آنها برای مردم به کلی پرسش‌انگیز است. اگر مدرسی ساخته شده‌اند نیاز به آموزگار داشته و باید آموزگاران آن کارمند رسمی وزرات فرهنگ بوده و حقوق ماهیانه دریافت کنند. چنین مدرسه‌ای نمی‌تواند مخفی باشد و یا صاحبش پنهانکاری کند. به این ادعاها از هر طرف که نزدیک می‌شوید مشام شما را ریاکاری و دروغ آزار می‌دهند. جای تعجب این است که چرا صدای کادرها، اعضاء و هواداران جبهه ملی ایران به عنوان اعتراض و یا تقاضای شفافیت از رهبرانشان در نمی‌آید؟ آیا سقوط اخلاقی تا به این حد قابل تصور است؟

از این گذشته تاسیس یک شرکت غیرانتفاعی در آلمان کار بسیار ساده‌ای است. حداقل با هفت نفر و تهیه یک اساسنامه و صورت جلسه انتخابات و مراجعه به محضر رسمی و پرداخت اجرت محضردار، می‌شود چنین نهادی را تاسیس کرد و درخواست دریافت - آنطور که ادعا و نه کنترل شده - ۷۰ هزار مارک ثروت کنفدراسیون جهانی را نمود؟! ذکر این مسایل فقط می‌تواند خواننده ناوارد را مجاب کند و نه کسانی را که خود به امور حقوقی آلمان وارد هستند. ارسال هفتاد هزار مارک ادعائی از مرز آلمان و ورود به مرز ایران چگونه بوده است؟ آیا این پول از طریق حواله بانکی منتقل شده که آنوقت از چشم رژیم ایران پنهان نمانده است؟ هیچ چیز این داستان و سر و ته آن روشن نیست.

این که افراد معتمد آقای ماسالی به صورت محضری و رسمی تأیید کرده‌اند که این مبلغ را دریافت کرده‌اند، فقط برای جنبه قانونی دادن به کار وکیل آلمانی و مقامات آلمانی کفایت می‌کند و ارزش دارد و نه برای اثبات حیف و میل نشدن این پول در ایران. این معتمدان آقای ماسالی در ایران چه کسانی بوده‌اند و در کدام محضر این تأییدیه دریافت پول را به ثبت رسانده و ترجمه رسمی آن را از طریق سلسله مراتب دادگستری، وزارت امور خارجه ایران و سفارت آلمان در تهران به دست این وکلای آلمانی رسانده‌اند؟ معتمدان آقای ماسالی گویا مدعی شده‌اند چند میلیون تومان نیز کسری بودجه دارند!!! و طلبکار هم شده‌اند. پرسش این است اگر قرار بوده طلبی بالا بیاید چرا به جای سه مدرسه یک مدرسه ساخته و مساحت آن را تقلیل نداده‌اند؟

ثبت مدرسه که مسلماً نمی‌تواند پنهانی باشد از دید شهرداری و یا بخشداری محل پنهان نمی‌ماند؟ آموزگاران را چه ارگانی استخدام کرده است؟ مگر امکان دارد مدارس مخفی با تدریس و خدمات مخفی همراه با آموزگاران مخفی در ایران به وجود آورد و کسی سر از کار آن در نیابد؟ مگر آمار مدارس ثبت شده در ایران که از طرف وزارت فرهنگ باید خدمات دریافت کنند مخفی است؟ مسلماً مسئولان حکومت امکان کنترل است و این ادعاها فقط وعده سرخمرن است که پشیزی ارزش ندارند.

جای تعجب دارد که سایر رهبران جبهه ملی ایران در این مورد سکوت کرده‌اند و سخنان آقای حسن ماسالی را تأیید و یا تکذیب نمی‌کنند. این سکوت پای همه آنها را به میان می‌کشد و باید در مقابل خلق ایران پاسخگو باشند مگر اینکه سهمی هم به آنها رسیده است و یا اغراض ضدکمونیستی آنها و تمایلشان به غرب‌پرستی مانع از آن است که دست همپالکی خویش را رو کنند. اگر فرد صمیمی، منصف و انقلابی در میان آنها هست باید برای اعاده حیثیت از تشکیلات و گروه خودشان فعال شده و به شفافیت این امر همت گمارد.

در همان زمان شایعاتی نیز پخش شد که صحت و سقم آن برای ما روشن نیست و آنهم مبنی بر اینکه مبالغه‌گرافی از خارج برای تقویت فعالیت جبهه ملی ایران و تقویت رهبران آنها در مقابله و مخالفت با مسئولان جمهوری اسلامی در اختیار آنها گذارده شده است. آیا این همان پول زلزله کنفدراسیون جهانی بوده است که به مصرف مسایل دیگر رسیده است؟ آیا جانفشانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور برای این بوده است که نقش لیبرالی جبهه ملی ایران در نزدیکی به آمریکا و غرب در بعد از انقلاب ایران تقویت شود؟ پرسش پشت پرسش و شایعاتی که تا زمان روشن شدن همه جنبه‌های واقعیت همچنان امکان حیات دارند.

نقدی از آقای ناصر اعتمادی در افشاء ریاکاری گروه ستاره تا سازمان وحدت

کمونستی

۱۷ سپتامبر ۲۰۲۲



"چپ مستقل دموکراتیک"، نوزادی که مُرده زاده شد

از گروه ستاره تا سازمان وحدت کمونستی عنوان کتابی است که با امضای "شماری از فعالان" پایه‌گذار این گروه در ۴۱۲ صفحه توسط نشر باران در سوئد (به بهای ۲۵ یورو) منتشر شده است. کتاب، با عنوان فرعی "بازاندیشی یک تجربه در درون جنبش مسلحانه"ی ایران (۱۳۵۷-۱۳۴۹)، قصد دارد تاریخچه تأسیس و "فعالیت‌های یک جریان سیاسی" مدافع مشی مسلحانه را روایت کند که به گفته

نویسندگان به مرور "به یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری رادیکال، مستقل و آزاداندیش جنبش چپ ایران تبدیل شد" (ص. ۱۲) و توانست با "بیش از نیم قرن پیشینه مبارزاتی" "بر جنبش سیاسی و بر تاریخ چپ در ایران تاثیر" بگذارد (ص. ۱۱).

کتاب شرحی است در واقع درباره بخشی از تاریخچه این گروه "و برخی از مهم‌ترین فعالیت‌های [آن] در خاورمیانه و چگونگی روابط آن" با گروه چریکی فدائیان در ایران، "شکل‌گیری و سپس برهم خوردن پروسه تجانس" که در اصل تلاش نافرجام دو گروه برای یکی شدن با یکدیگر بود. در پی این ناکامی نخست گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی در بحبوحه انقلاب ۱۳۵۷ در ایران شکل گرفتند (ص. ۱۶).

کتاب از گروه ستاره... شامل شش فصل و ده پیوست است. پیوست‌ها به تنهایی یک چهارم کتاب را تشکیل می‌دهند و دربرگیرنده گزیده‌هایی از اسناد، مواضع و متون گروه ستاره، گروه اتحاد کمونیستی و سازمان وحدت کمونیستی هستند.

در دیباچه کتاب نویسندگان توضیحاتی هم درباره خودداری از ذکر نام خود ارائه داده و نوشته‌اند: "شماری از فعالان این جریان که بعد از انقلاب [۱۳۵۷] سازمان وحدت کمونیستی نامیده شد با نام واقعی خود شناخته نشده‌اند و [امروز] مایل نیستند زندگی و فعالیت کنونی‌شان با گذشته تداخل کند" (ص. ۱۱). در عین حال، آن دسته دیگر از نویسندگان کتاب که شناخته شده هستند (خواه بر حسب قرائن یا در نتیجه ضربه‌های گسترده سال ۱۳۶۹ به سازمان وحدت کمونیستی) با پیروی از سنتی دیرپا در درون گروه ستاره و سپس سازمان وحدت کمونیستی تصمیم گرفته‌اند "در حد امکان درباره شخص خود و آن گذشته مطلبی ننویسند". نویسندگان کتاب سپس تصریح می‌کنند: "خوشبختانه، تشخیص طلبی، رهبری فردی یا کوشش برای شکل دادن و پیروی از کاریزما در این جمع و فرهنگ آن معنایی نداشته است" (ص. ۱۲).

دو میراث جبهه ملی

در ادامه این توضیحات نویسندگان کتاب تأکید کرده‌اند که تکوین نظریه‌ها، عملکرد و گفتمان گروه ستاره و سپس سازمان وحدت کمونیستی از دو میراث مهم

جبهه ملی ایران تاثیر پذیرفته است: نخست، به گفته آنان، میراث "تقدم سیاست بر ایدئولوژی و تأکید بر استقلال سیاسی و دموکراسی" و سپس میراث "سنت‌های سیاسی و تشکیلاتی جبهه‌یی".

به گفته نویسندگان کتاب این دو میراث، به ویژه میراث نخست نقشی تعیین‌کننده بر گرایش اعضا و فعالان گروه ستاره "به سوسیالیسمی دموکراتیک، آزادمنشانه و غیراردوگاهی" داشته‌اند، هر چند خود نویسندگان کتاب تأکید می‌کنند که "تفاوت عمده گروه ستاره با دیگر گروه‌بندی‌های چپ درون جبهه ملی رادیکالیسم سیاسی و عملی آن و مرزبندی با سوسیال-دموکراسی" بوده است (ص. ۱۷۰).

کتاب می‌افزاید که از دیگر پی‌آمدهای تاثیر میراث اول جبهه ملی ("تقدم سیاست بر ایدئولوژی") شکل‌گیری نوعی مارکسیسم در "گروه ستاره" بود که "با مارکسیسم اردوگاهی از نوع چینی یا روسی و مدافعان وطنی" آن در تقابل بوده است (ص. ۲۵). این ویژگی، به نوشته کتاب، "گروه ستاره"، "گروه اتحاد کمونیستی" و سپس "سازمان وحدت کمونیستی" را به "تنها جریان رادیکال ضداستالینیستی، ضدمائوئیستی و ضدتروتسکیستی چپ ایران" تبدیل کرد (ص. ۲۴). میراث دوم جبهه ملی ایران ("سنت‌های سیاسی و تشکیلاتی جبهه‌یی") باعث شد که گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی برخلاف "سانترالیسم دموکراتیک" (مرکزیت دموکراتیک) سازمان‌ها و احزاب لنینی ایران "در اساسنامه خود «دموکراسی مرکزیت‌یافته» (یا دموکراسی سانترالیزه) را" بپذیرد "و در مناسبات تشکیلاتی به کار" بگیرد (ص. ۱۸). کتاب می‌گوید: بر خلاف احزاب لنینیستی، سازمان وحدت کمونیستی در مناسبات درونی خود نه از "مرکزیت دموکراتیک" بلکه از دموکراسی متمرکز (سانترالیزه) تبعیت کرده و به گمان نویسندگان کتاب این دو تفاوت مهم و ماهوی با یکدیگر دارند ...

باری، به دلیل این تمایز، نویسندگان کتاب گفته‌اند که گروه ستاره، بخش خاورمیانه جبهه ملی ایران در خارج از کشور و بعدها گروه اتحاد کمونیستی و سازمان وحدت کمونیستی، هیچیک دارای مرکزیت (هیئت اجرایی و کمیته مرکزی) نبودند

[و] نفوذ افراد باتجربه‌تر و قدیمی [در درون سازمان] بیش‌تر معنوی بود تا
تشکیلاتی" (ص.۳۰)

همکاری با روحانیان و آشنایی با کادرهای حزب بعث

کتاب از جمله ثمرات این "میراث دوم" جبهه ملی ایران - میراث "چپ
دموکراتیک و آزادمنش" - را همکاری گروه ستاره با روحانیت شیعه در عراق از
جمله با روح‌الله خمینی در دوره پیش از انقلاب اسلامی می‌داند و تصریح می‌کند:
"گروه در آن زمان همکاری با روحانیت را فعالیتی در چارچوب مبارزات دموکراتیک
و جبهه‌یی تلقی می‌کرد که با توجه به تمامی داده‌ها و تجارب آن زمان درست بود"
(ص.۱۹۰ تأکید از من است).

کتاب در عین حال می‌گوید که همکاری گروه ستاره با برخی روحانیان تبعیدی
از جمله خمینی... تقریباً با آغاز فعالیت‌های گروه ستاره در بغداد در سال ۱۳۴۷،
آشنایی آن با برخی کادرهای حزب بعث عراق و البته "تشنج در روابط دولت‌های
ایران و عراق در اواخر دهه چهل خورشیدی (سال‌های پایانی دهه شصت میلادی)"
مقارن بود. در آن زمان و در بستر این "تشنج" در مناسبات ایران و عراق، "دولت
ایران از حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی حمایت
می‌کرد و حزب بعث هم که در ژوئن [۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸] در پی یک کودتا به قدرت
رسیده بود و هنوز نتوانسته بود تسلط کامل بر ارتش عراق پیدا کند به دنبال ایجاد
محمل‌هایی برای فشار بر رژیم ایران بود" (صص. ۳۳-۳۴ تأکید از من است). در
متن همین تلاش‌های حزب بعث عراق "یکی از اولین فعالیت‌های رفقای گروه
ستاره در بغداد ایراد چند سخنرانی در بخش فارسی رادیو بغداد علیه رژیم شاه بود"
(ص. ۳۴) و همچنین "عیادت از آقا بزرگ تهرانی در بیمارستان" و ملاقات "با
روح‌الله و مصطفی خمینی و صادقی، یکی از روحانیون مقیم نجف" (ص. ۳۴). کتاب
می‌افزاید که این فعالیت‌ها در سال ۱۳۵۱ گسترش یافت و به تأسیس "رادیو صدای
انقلابیون" در بغداد انجامید. رادیو صدای انقلابیون "به ابتکار گروه ستاره و در پی
تماس و موافقت دولت عراق راه‌اندازی شد [...] و حدود ۹ ماه روی موج کوتاه
فعالیت کرد." (ص. ۵۵)

کتاب تصریح می‌کند که در آن زمان "ارزیابی گروه ستاره این بود که بهره‌برداری از تضاد میان دولت‌های ایران و عراق [...] ایجاد پایگاهی در عراق و همکاری با جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی در منطقه به سود مبارزات مردم ایران است." (ص. ۳۴) این ارزیابی "پایه حرکت‌های بعدی [گروه ستاره...] در عراق شد" و به این ترتیب "نخستین شماره باختر امروز [ارگان گروه ستاره ولی به اسم جبهه ملی ایران - بخش خاورمیانه] در شهریور ۱۳۴۹ در بغداد منتشر شد و انتشار آن ... تا شماره ۷۷ (دی ۱۳۵۵) ادامه یافت (ص. ۳۴). اما، از آنجا که به گمان اعضای گروه ستاره "امکانات عراق گذرا و غیرقابل اعتماد به نظر می‌رسید" (ص. ۵۷)، گروه تصمیم گرفت که علاوه بر بیروت از اواخر تابستان ۱۳۵۲ دمشق را نیز به حوزه فعالیت‌های خود اضافه کند (ص. ۶۱).

صفحات دیگر کتاب به افزایش تماس‌ها و ملاقات‌ها با روحانیان نزدیک به خمینی در عراق اشاره‌های بیش‌تری دارند و برای نمونه در یکی از آنها آمده است: "خانه رفقای گروه ستاره در بغداد تبدیل به مکانی شده بود که روحانیون نزدیک به خمینی برای رفت و آمد خود به بغداد از آن استفاده می‌کردند. محمود دعایی، حمید روحانی (حمید حسینی - زیارتی)، حسن کروی و محمد منتظری از جمله کسانی بودند که شب‌های زیادی را در آن خانه به سربردند. حمید روحانی بعدها از طریق ارتباط‌های گروهی در اردوگاه‌های فلسطینی‌ها در دمشق دوره نظامی دید" و یکی دو تن از اعضای "گروه ستاره" نیز چند بار از طریق محمود دعایی که به گفته نویسندگان کتاب "فردی مبارز و به نسبت دموکرات‌منش بود و نیز حمید روحانی با خمینی و مصطفی خمینی ملاقات کردند..." (صص. ۴۳-۴۴)

کتاب در تشریح این ملاقات‌ها و همکاری‌ها می‌گوید: "در جو سیاسی آن زمان، جبهه ملی با مخالفان مذهبی رژیم شاه، اعم از روحانی با غیرروحانی، همکاری داشت و همکاری با روحانیون را فعالیتی در چارچوب مبارزات دموکراتیک و جبهه‌یی تلقی می‌کرد. حتی اولین خبرنامه روحانیت مبارز را فعالان جبهه تایپ، چاپ و پخش کردند. در همین دوره اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سیاسی خمینی و اخبار مبارزاتی روحانیون در نشریه باختر امروز [ارگان جبهه ملی - بخش خاورمیانه وابسته به گروه ستاره] منتشر می‌شد." حتی "باختر امروز در مقاله کوتاهی ضمن

درج کامل یکی از اطلاعیه‌های خمینی، نوشته کوتاهی را با عنوان "روحانیت مرقی" منتشر کرد (شماره ۱۴، تیرماه ۱۳۵۰) (صص ۴۳-۴۴)

کتاب چندین بار رویه گروه ستاره در تعامل و همکاری با روحانیان و گروه‌های مذهبی مخالف شاه را به سنت و "به شخصیت مصدق و همکاران نزدیک او و حرکت ائتلافی جبهه‌یی" نسبت می‌دهد که در عین حال، به تعبیر نویسندگان کتاب، "تأثیر خود را بر ساخت شالوده سازمانی بعدی و فرهنگ رفتاری گروه ستاره و ادامه این جریان در داخل و خارج از ایران گذاشت" (ص. ۲۹) برای نمونه نویسندگان کتاب می‌گویند: عباس آقامانی (معروف به ابوشریف) از اعضای "حزب ملل اسلامی" به رهبری محمدکاظم موسوی بجنوردی و از نخستین فرماندهان سپاه پاسداران "از جمله افرادی بود که در اردوگاه‌های الفتح در بغداد و سوریه به همراه رفقای گروه ستاره آموزش نظامی دید" و حتی به دلیل تسلطش بر زبانی عربی "در ترجمه نوشته‌ها به فعالان گروه [ستاره] یاری می‌داد." (ص. ۴۳).

به غیر از ملاقات و همکاری با نزدیکان خمینی، از جمله ثمرات آشنایی و همکاری گروه ستاره با حزب بعث عراق و استقرار آن در بغداد از اواسط سال ۱۳۴۹ این بود که "بخش فراملی حزب بعث برگه‌ای با عنوان «عدم تعرض» برای تسهیل رفت و آمد [اعضای گروه] در عراق در اختیار" آنان گذاشت و پس از آن خود "فعالان جبهه [ملی- بخش خاورمیانه] شروع به صدور برگه‌های مشابهی به نام سازمان‌های جبهه ملی ایران- بخش خاورمیانه کردند و در اختیار دیگر فعالان ایرانی هم گذاشتند". به این ترتیب "رفقای گروه ستاره و گاهی دیگران با استفاده از این برگه‌ها و حتی تنها با استفاده از نام جبهه ملی ایران- بخش خاورمیانه بدون ویزا از کنترل فرودگاه بغداد عبور می‌کردند" (ص. ۳۹).

فعالیت چریکی در خاورمیانه

کتاب از آغاز به تمایل گروه ستاره به مشی مسلحانه اشاره کرده (فصل سوم) و در جایی افزوده است که به دلیل همین تمایل، برای نمونه، فعالان این گروه "در جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳، به‌رغم آگاهی از ماهیت این جنگ، به عنوان داوطلب در کنار نیروهای الفتح در جبهه‌های سوریه و لبنان [علیه اسرائیل] جنگیدند و در سازماندهی و اجرای چند عمل نظامی موفق سهم عمده داشتند." نویسندگان

سپس می‌افزایند: "این تجربه باعث افزایش اعتمادبه‌نفس رفقای گروه به عنوان بخشی از جریان مبارزه مسلحانه در منطقه شد" (ص. ۲۰).

با این حال، نویسندگان در صفحات دیگر کتاب به پرسش‌ها و تردیدهای جدی که این اقدام در همان زمان میان اعضای گروه برانگیخته بود تلویحاً اشاره کرده و می‌نویسند: "رفقای گروه از خود می‌پرسیدند: وظیفه ما به مثابه یک گروه کوچک ایرانی عمدتاً مستقر در بغداد چیست؟ آیا باید در جنگی که دولت‌هایی چون مصر و سوریه شروع کرده‌اند و معرکه‌گردان آن هستند شرکت کرد؟ آیا حضور این گروه کوچک تأثیری در سرنوشت چنین جنگی دارد؟ آیا این مشارکت نمادین است؟ چه ارتباطی میان خاستگاه سوسیالیستی کنش‌گران و جنگ بین دولت‌ها وجود دارد؟ آیا شرکت حتی نمادین در جنگ، فعالان گروه را به بازیچه قدرت دولت‌های عربی تبدیل نخواهد کرد؟ آیا بهتر نیست گروه نیروی اندک خود را بیش‌تر بر تداوم فعالیت‌های روزمره در جنبش ایران متمرکز کند؟" (ص. ۶۶ تأکید از من است).

نویسندگان کتاب نگفته‌اند که پی‌آمد سیاسی-تشکیلاتی این پرسش‌های موجه در آن زمان چه بوده است. اما، آنان حدود پنجاه سال پس از این واقعه، این پرسش‌ها را "به ظاهر سخت" توصیف کرده‌اند که پاسخ‌شان به گفته آنان نه فقط "چندان دشوار" نیست، بلکه "در اساس کم یا بیش همان است" که پنجاه سال پیش داده شد. کدام پاسخ؟ شرکت جمعی و داوطلبانه اعضای گروه ستاره در آن جنگ و جنگیدن در صفوف الفتح "تنها راه حل [...] و ناشی از التزام و احترام به عقاید در عمل بود". از این منظر، به گمان نویسندگان کتاب، "جنگ ۱۹۷۳ اولین فرصتی بود که آن‌ها [اعضای گروه ستاره] می‌توانستند در عمل در برابر صهیونیسم و امپریالیسم بایستند و مبارزه رو در رو با آنان را تجربه کنند." (ص. ۶۶) این کل پاسخی است که کتاب در توضیح علت مشارکت گروه ستاره در جنگی ارائه می‌کند که به گفته نویسندگان آن "دولت‌هایی چون مصر و سوریه شروع" کردند و "معرکه‌گردان آن" بودند و به اعتراف برخی اعضای گروه ستاره دربرگیرنده این خطر بود که "فعالان گروه را به بازیچه قدرت دولت‌های عربی تبدیل" کند.

کتاب ضمن تشریح "فعالیت‌های گروه ستاره در لبنان، سوریه، یمن، لیبی و ترکیه" تصریح می‌کند که "رشد سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران طی همین

دوره" و "افزایش امکانات تبلیغاتی، دفاعی، نظامی و مالی آن تا حد زیادی مدیون همکاری با گروه ستاره بوده است" (ص.۲۱). نویسندگان کتاب تأکید می‌کنند: "گروه ستاره نقش اساسی در تقویت بنیه عملی، سیاسی، تبلیغاتی، مالی و نظامی جنبش چریکی در ایران داشت" (همان).

آغاز همکاری با فدائیان

فصل چهار کتاب به "پروسه تجانس"، تلاش برای هم‌جنس و یکی شدن گروه ستاره و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و بررسی دلایل شکست آن اختصاص دارد، هر چند خود نویسندگان کتاب اذعان دارند که کوشش برای ادغام شدن دو سازمان در یکدیگر بیش و پیش از آن که نتیجه مشترکات فکری دو گروه باشد، از آغاز حاصل "نیاز دو جریان به یکدیگر بود" (ص.۹۲). آنان می‌گویند: گروه ستاره "بر اساس هدف انتقال فعالیت‌های خود به ایران شکل گرفته بود و افراد آن به همین دلیل به خاورمیانه رفته بودند." به همین خاطر تماس با فدائیان "برای گروه ره‌گشا و امیدوار کننده بود" [...] فدائیان نیز از آغاز شکلگیری‌شان به ارتباط‌های منطقه‌ای فکر می‌کردند. تاریخ آنان با جنبش منطقه درآمیخته بود. این ارتباط تنها ارتباط معنوی نبود، بلکه به نیازهای سیاسی، تبلیغاتی، مالی و تسلیحاتی آنان نیز پاسخ می‌داد. فعالیت‌های گروه ستاره و امکانات گسترده‌اش در منطقه و به طور کلی در خارج از کشور، کشش و زمینه طبیعی را برای همکاری فدائیان با آن ایجاد می‌کرد" (همانجا).

در تشریح بیش‌تر "نیاز دو جریان به یکدیگر"، نویسندگان کتاب تأکید می‌کنند که در آغاز "پروسه تجانس" اساساً فدائیان "هنوز چارچوب تئوریک منسجمی نداشتند" (ص.۹۴) و جذابیت سیاسی فدائیان، برای گروه ستاره و دیگر مدافعان مبارزه مسلحانه با شاه، نفس "فدایی" بودن، عصیان و "ایثارگری" و "مبارزه‌جویی" آنان بود. "این مبارزه‌جویی" یا در اصل مشی مسلحانه، به گفته نویسندگان کتاب، "وجه تمایز آن‌ها در جنبش سیاسی ایران بود و احترام برانگیز. مبارزات و دلاوری‌های آنان مؤثر و امیدبرانگیز بود." (ص.۸۷)

نویسندگان کتاب به فقدان انسجام فکری خود نیز در آغاز "پروسه تجانس" اعتراف کرده و نوشته‌اند: "گروه [ستاره] در آغاز فعالیت [خود] در اواخر دهه ۴۰

خورشیدی نوشتهٔ تئوریک منسجم و مدونی نداشت. چند نوشتهٔ درونی داشت که سمت و سوی حرکت را روشن می‌کرد، اما، هنوز از قوام و انسجام لازم برخوردار نبود و در بهترین حالت نشان از حرکت اولیه برای گذار از جریانی جبهه‌یی به جریانی چپ داشت" (ص. ۷۴).

آنان سپس می‌گویند: همین "نوشته‌های درونی" در تابستان ۱۳۴۹ "در رابطه‌ای غیررسمی در اختیار" مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان قرار گرفته بودند و سپس "در سال ۱۳۵۰ تصحیح و تکمیل و عنوان دربارهٔ انقلاب برای آن‌ها انتخاب شد" و بالاخره در آغاز پروسهٔ تجانس در اختیار سازمان فدائیان گذاشته شد. پس از این تاریخ، یعنی در پائیز سال ۱۳۵۲ بود که "محمد حرمتی‌پور در پی آزاد شدن از زندان مخابرات عراق با گروه [ستاره] تماس گرفت." در واقع، "جزوه دربارهٔ انقلاب پایه رشد و تکامل بعدی گروه و اولین سند در جدل نظری مربوط به پروسهٔ تجانس بود." (ص. ۷۴).

این ملاحظات در عین حال با اظهارات بعضاً مبالغه‌آمیز نویسندگان در توصیف خود ناسازگار است آنجا که مثلاً می‌گویند: "پیشینه و آشنایی نزدیک [فعالان گروه ستاره] با ادبیات جنبش بین‌المللی چپ، آن‌ها را از همتایان‌شان در ایران (گروه احمدزاده-پویان و جزئی) و در منطقه (فعالان چپ جنبش فلسطین) متمایز می‌کرد. [...] چند تن از این رفقا دارای مطالعات سیاسی، تاریخی و نظری نسبتاً وسیع و منسجمی بودند. آنان فقط مصرف‌کنندهٔ ادبیات چپ نبودند. تولیدکننده و صاحب نظر نیز بودند. [...] این تمایزها در اوج جنبش چریکی نیز قابل رویت بود." (ص. ۲۷).

باری، دو گروه سیاسی چپ وارد "پروسهٔ تجانس" شده بودند بی‌آنکه هنوز نه فکر انسجام یافته‌ای داشته باشند نه از "چارچوب تئوریک منسجمی" برای انتخاب مناسب‌ترین راه و شیوهٔ مبارزه برخوردار باشند. آنچه در عمل همکاری آنان را با یکدیگر موجب شده بود علاوه بر نیاز متقابل دو گروه به یکدیگر از منظر "تبلیغاتی، مالی، تسلیحاتی"، دلبستگی آن‌ها به مشی مسلحانه بود: فدائیان در ایران و گروه ستاره دست کم یک بار به طور نمادین علیه "صهیونیسم و امپریالیسم" در مرزهای لبنان و سوریه با اسرائیل آنهم در جنگی که دو دولت خودکامهٔ وقت (مصر و سوریه) "شروع کننده" و "معرکه‌گردان" آن بودند.

البته نویسندگان کتاب امروز تأکید می‌کنند که "مبارزه مسلحانه از دیدگاه گروه ستاره پاسخی تبلیغی بود به حاکمیت میلیتاریستی دولت و سرمایه و نه شکل همیشگی مبارزه سیاسی. اسلحه در خدمت سیاست بود و نه سیاست در خدمت اسلحه. هدف این سیاست انقلاب سوسیالیستی برای رهایی انسان بود" (ص. ۸۷).

البته، نویسندگان کتاب نگفته‌اند که چگونه به تفکیک هدف (سوسیالیسم) از وسیله (اسلحه) نائل شدند و چرا چنین وسیله‌ای (جنگ مسلحانه) باید به چنین هدفی (سوسیالیسم و رهایی) می‌انجامید. در هر حال، آنان امروز نیز دوره کوتاه "پروژه تجانس" را که نه فقط پروژه همکاری با سازمان فدائیان، بلکه پروژه انحلال تشکیلاتی گروه ستاره در این سازمان بود "بخش مهمی از زندگی جنبش چپ ایران" دانسته‌اند و همچنان متأسف هستند که این همکاری صرفاً به دلیل "نادرست بودن برخورد رهبری فدائیان و نمایندگان آن در خارج" با شکست روبرو شد. نویسندگان کتاب نوشته‌اند: "شناساندن وسیع جریان فدایی در داخل و خارج از ایران، معرفی آن به جنبش‌ها و سازمان‌های منطقه و یاری رساندن به مبارزه آن در زمینه‌های عملی، فنی، مالی، انتشاراتی، تبلیغاتی و تسلیحاتی حاصل فعالیت‌های گروه [ستاره] بود"، تا آنجا که "گسترش چتر دفاعی فدائیان و افزایش قدرت آتش آنان [را در داخل] به طور عمده مدیون این همکاری" دانسته‌اند (ص. ۹۵).

نویسندگان کتاب همچنین نگفته‌اند که چگونه آنان قصد داشتند با انحلال خود در یک سازمان لنینیستی مبتنی بر "سانترالیسم" و انضباط میلیتاریستی، دو میراث بزرگ جبهه ملی به ویژه میراث "سنت‌های سیاسی و تشکیلاتی جبهه‌ی"، یعنی "استقلال سیاسی و دموکراسی" را حفظ کنند؟ و چگونه آنان در عین پیوستن به چنین تشکیلاتی، همچنان از نام جبهه ملی ایران - تشکیلاتی کاملاً لیبرال که از آن به نام مارکسیسم جدا شده بودند - استفاده می‌کردند؟

آنان گفته‌اند که در سراسر دوره "پروژه تجانس" یعنی سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۲، "این فعالان گروه ستاره بودند که تمامی تجهیزات نظامی و تکنیکی و کمک‌های وسیع مالی را برای ارسال به رفقای فدایی در ایران جمع‌آوری می‌کردند. بیش‌ترین میزان امکانات نظامی و تکنیکی در سوریه و لبنان و تا حدی نیز در عراق فراهم می‌شد. نمایندگان سازمان فدائیان در خارج [...] حتی در تهیه یک فشنگ از

آن انبوه مهمات یا یک قلم از تجهیزات دفاعی ارسالی به ایران نقش نداشتند. [...] نوع اسلحه و تجهیزات نیز با توجه به خواست‌های رفقا در ایران و نیازهای آنها تعیین می‌شد. برنامه گروه ستاره مسلح کردن هر خانه تیمی سچفخا در ایران با حداقل یک کلاشینکوف روسی دسته‌فلزی تاشو (اخصص حدیدی) بود." (صص ۱۰۷-۱۰۶ تأکیدها از من است).

نویسندگان تأکید می‌کنند که کلیه این تسلیحات و امکانات فنی از جمله دستگاه‌های شنود بی‌سیم‌های پلیس و ساواک عمدتاً از طریق سازمان فلسطینی الفتح و با مساعدت ویژه فرمانده نظامی آن، خلیل الوزير (معروف به ابوجهاد)، که از بنیانگذاران و نفر دوم الفتح محسوب می‌شد، تهیه و از طریق گروه ستاره به ایران فرستاده می‌شد. با این حال، در هیچ‌کجای کتاب توضیحی ولو مختصر در پاسخ به این دست پرسش‌ها نمی‌خوانیم که آیا ارسال آن "انبوه مهمات" و تسلیحات به ایران آنهم طی سالیان از نگاه سرویس‌های امنیتی کشورهایی که گروه ستاره در آنها فعال بود، به ویژه عراق، پنهان می‌ماند؟ و آیا این سرویس‌ها اقدامی برای جلوگیری از این فعالیت‌ها نمی‌کردند؟

"راز" های یک شکست

فصل پنجم کتاب به شکست "پروسه تجانس" (یکی شدن گروه ستاره و سازمان فدائیان) و دو علت اصلی این ناکامی اختصاص دارد. یعنی: "مطلع شدن تدریجی فعالان گروه ستاره از اعدام‌های درونی سچفخا و آگاهی یافتن برخی از فعالان گروه از موضوع ارتباط فدائیان با شوروی" سابق (ص ۱۲۵). کتاب می‌گوید که در آن زمان گروه ستاره اعدام‌های درونی سازمان فدائیان را "با ادعای آزادیخواهی" ناهم‌خوان و "عملی غیرانسانی" و بالاخره "تجلی استالنیسم در عمل" دانست که به "نفی حق فرد و ناچیز شمردن فردیت و زیرپا گذاشتن حق زندگی" منجر شده بود (همانجا).

با این حال، نویسندگان کتاب تأکید می‌کنند که اعدام‌های درون سازمانی فدائیان و ارتباط آنان با شوروی "دو راز بزرگ" در گروه ستاره بودند و سپس نوشته‌اند "فعالان گروه به دلیل خاستگاه سیاسی خود، به علت اعتقاد به سرشت انسانی سوسیالیسم که ریشه در دریافت آنان از سنت‌های اومانیستی در مارکسیسم

داشت در برابر واقعیت‌های سخت و پیچیده و متناقض اجتماعی سر تسلیم فرود
نیاوردند و با تکیه بر ارزش‌های خود در برابر رفتار میلیتاریستی و استالینیستی رهبری
فدائیان ایستادند" (ص. ۱۴۱).

با این حال، نویسندگان کتاب نمی‌گویند که چگونه در مقابل اعدام‌های درون
سازمانی فدائیان ایستادند؟ این چگونه ایستادگی بود که گروه ستاره و سپس سازمان
وحدت کمونیستی حتی سال‌ها بعد از انقلاب اسلامی و تبانی اکثریت سازمان
فدائیان با حکومت ارتجاعی حاکم بر ایران در خصوص این اعدام‌ها سکوت کردند و
تمام تلاش خود را به خرج دادند که این "عمل غیرانسانی" و نافی "حق فرد" و
"حق زندگی"، بیگانه با "سرشت انسانی سوسیالیسم" همچون "رازی بزرگ" نه
فقط از نظر چپ و مردم ایران، بلکه حتی اعضای گروه ستاره و بعدها سازمان وحدت
کمونیستی پنهان بماند؟ این چگونه ایستادگی بود که برخی از اعضای گروه ستاره
بعد از آگاهی گروه از ارتکاب جنایت در درون سازمان فدائیان همچنان به همکاری
خود با این سازمان در خارج و منطقه ادامه دادند؟ چه چیزی انگیزه چنین رازداری از
سوی گروهی بود که خود را یکی از نمایندگان مهم "چپ مستقل و آزاداندیش" و
پاییند به "سنت‌های اومانیستی مارکسیسم" می‌داند؟ کدام مصلحت یا منفعت
فوری یا "تاریخی" چنین سکوتی را جایز شمردند که در صورت شکسته شدن ای
بسا مسیر بسیاری از تحولات چپ و جامعه ایران را آنهم دو سال پیش از انقلاب ۵۷
تغییر می‌داد و دست کم از تباه شدن زندگی بسیاری از انسان‌ها جلوگیری می‌کرد؟

نویسندگان کتاب از تلاش فدائیان برای ارتباط‌گیری با شوروی سابق به عنوان
"راز بزرگ دوم" و دومین علت شکست پروسهٔ تجانس یاد کرده و ارتباط فدائیان
"با مقامات شوروی را مایهٔ ننگ جریان فدایی و جنبش چپ ایران" دانسته‌اند
(ص. ۱۴۷) و به همین خاطر یکی از موثرترین اعضای گروه ستاره، حسن ماسالی، را
که در برقراری این رابطه نقش داشته در آن زمان سخت سرزنش کردند، هر چند
خود حسن ماسالی همواره گفته است که به غیر از او دست کم دو تن دیگر از
اعضای مؤثر گروه ستاره از ارتباط فدائیان با مقامات شوروی با اطلاع بوده‌اند .

کتاب از گروه ستاره... در رد "روایت ماسالی" دربارهٔ "دلیل اصلی فدائیان برای
تماس [گیری] با مقام‌های شوروی" (از قبیل "تقاضای کمک‌های مالی، تسلیحاتی

و تبلیغاتی...") نوشته است: "در دوره ۱۳۵۴-۱۳۵۳ که می‌توان آن را دوره رشد سریع فدائیان دانست، امکانات فراهم آمده برای این سازمان از طریق گروه ستاره قطعاً مزاد بر نیازهای آن بود و سچفا بدون نیاز به روابط پر پیچ و خم، نادرست، پرمسئولیت و مسئله ساز با «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» نمی‌توانست نیازهای «مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی» [خود] را به خوبی تأمین کند." (ص. ۱۴۹) در آن سال‌ها، به تصریح نویسندگان کتاب، گروه ستاره "ذخیره مالی چشمگیری داشت" و "دارای دو انبار تجهیزات در بیروت و سوریه بود، مقدار کمی تجهیزات نیز به ترکیه منتقل کرده بود و حتی سه قبضه مسلسل کلاشینکف [را] همراه تعداد زیادی گلوله در آغاز فعالیت اتحادیه میهنی کردستان به «مام جلال» طالبانی در دمشق هدیه کرد." (ص. ۱۴۹)

نویسندگان کتاب در توضیح این که چرا تماس‌گیری با شوروی سابق یکی از دو علت پایان همکاری گروه ستاره با فدائیان و شکست پروسه تجانس بود، تصریح کرده‌اند که از نظر اعضای گروه ستاره "شوروی کماکان یک دولت اقتدارگرای غیرسوسیالیستی بود و دشمن تلقی می‌شد" (ص. ۱۶۹)، هر چند تا آنجا که نویسنده این سطور با اتکاء به متون و حافظه شخصی خود می‌داند سازمان وحدت کمونیستی اغلب به تاسی از نظریه‌های مارکسیست آمریکایی، پل سوئیزی، از اظهارنظر قطعی درباره ماهیت اتحاد شوروی سابق پرهیز می‌کرد و در بهترین حالت آن را نظامی "غیرسوسیالیستی" می‌خواند. بگذریم از این که موضعگیری صریح در خصوص ماهیت اتحاد شوروی سابق از عوامل یا معیارهای تعیین‌کننده صف‌بندی‌های مهم ایدئولوژیک چپ در ایران و در پهنه جهانی بود و موضع دوبهل و غیرقابل توجیه سازمان وحدت کمونیستی در خصوص ماهیت یک نظام سراسر سرکوبگر، فاسد و استثمارگر با هیچ‌کدام از ادعاهای سازمانی که خود را مبدع و مبتکر "سوسیالیسمی دموکراتیک، آزادمنشانه و غیراردوگاهی" و مبتنی بر "سنت‌های اومانستی در مارکسیسم" دانسته سازگار نبوده است. برخلاف ادعای امروز نویسندگان کتاب، سازمان وحدت کمونیستی هرگز در نوشته‌های خود اتحاد شوروی سابق را "دشمن تلقی" نکرد...

با این حال، پرسشی‌هایی از این دست به قوت خود باقی هستند: آیا رابطه فدائیان یا دست کم یکی از اعضای گروه ستاره با مقامات اتحاد شوروی سابق جهت گرفتن پول و اسلحه و دیگر حمایت‌های لجستیکی... خیلی غیراخلاقی‌تر یا مذموم‌تر از برقراری رابطه‌ای مشابه با رژیم‌های صدام حسین یا حافظ الاسد در عراق و سوریه و یا حکومت معمر قذافی در لیبی بود؟ آیا فدائیان قصد نداشتند با برقراری رابطه مستقل و جداگانه با اتحاد شوروی سابق از نیاز و وابستگی خود به گروه ستاره بکاهند؟ و آیا از نگاه گروه ستاره چنین احتمالی بیش از همه "پروسه تجانس" و یکی شدن دو گروه را به خطر نمی‌انداخت که بر اساس نه مشترکات فکری یک به اصطلاح "سوسیالیسم دموکراتیک و انسانگرایانه"، بلکه بر پایه "نیازهای [لجستیکی] دو گروه به یکدیگر" آغاز شده بود؟

در پاسخ به این دست پرسش‌ها، نویسندگان در زیرنویس صفحه ۱۷۰ کتاب نوشته‌اند: "فدائیان مدت کوتاهی از عراق و سپس لیبی کمک مالی و لجستیکی و از فلسطینی‌ها کمک تسلیحاتی می‌گرفتند. گروه [ستاره] به این‌ها اعتراض نداشت و خود واسطه این رابطه شده بود. این نوع رابطه‌ها موجب هیچگونه وابستگی، چه سیاسی و چه نظری، نشد و نمی‌توانست بشود. این نوع روابط اساساً قابل قیاس با ارتباط با شوروی نبود. نه سچفخا به این کمک‌ها وابسته بود و نه این کشورها در موقعیتی بودند چیزی را به آن دیکته کنند. هر زمان نیز لازم بود این رابطه‌ها قطع می‌شد همچنان که گروه ستاره در رابطه با عراق کرد. در باره کمک گرفتن از فلسطینی‌ها هم که کمک دو جنبش به یکدیگر در بطن انقلاب منطقه بود و نکته ناروشنی وجود نداشت."

با این حال، آنچه در این میان سؤال‌برانگیز است این است که برغم همه "سرخوردگی"های ناشی از شکست پروسه تجانس، نویسندگان کتاب همکاری چند ساله خود را با سازمان فدائیان همچنان "جزو بهترین سال‌های عمر" اعضای گروه ستاره دانسته و حتی چهل و سه سال پس از تأسیس استبداد دینی در ایران معتقدند که همکاری گروه ستاره و سازمان فدائیان، برغم برخی نقائص از جمله "مانیپولاسیون‌ها"، "خودی و غیرخودی کردن افراد" و "قتیسیسم سازمانی" گریزناپذیر و بی‌بدیل بود، زیرا مهم‌ترین دستاورد مبارزه مسلحانه، به گمان

نویسندگان کتاب، وقوع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران و در واقع سقوط شاه بود. نویسندگان کتاب می‌گویند که فدائیان (البته می‌توان سازمان مجاهدین را نیز به آن اضافه کرد)، یعنی همه "مبارزان مسلح شدیدترین تکان را به شرایط سیاسی آن روز دادند و از جمله عاملان مؤثر جنبش و حرکت‌هایی بودند که به انقلاب بهمن انجامید. ما فکر نمی‌کنیم [که] گروه‌های غیرمخفی یا مخفی غیرمسلح در آن دوره دست آورد مهم‌تری داشته‌اند." (ص ۲۰۹).

*

دو ملاحظه

هدف از سطور بالا به هیچ وجه معرفی یک اثر نیست، بلکه طرح دو سه پرسش ساده است که مایلیم با بهره‌گیری از فرصت به دست آمده با خواننده در میان بگذارم. اما، پیش از آن طرح دو ملاحظه مقدماتی ضروری به نظر می‌رسد:

الف) به گمان من نام اصلی کتاب مورد نظر در اینجا (از گروه ستاره تا سازمان وحدت کمونیستی) گویای محتوای واقعی آن نیست و می‌تواند برای بسیاری از خوانندگان ناآشنا یا کم‌آشنا با موضوع منشاء سوءتفاهم و ای‌سا گمراه‌کننده باشد. چرا؟ با ملاحظه عنوان اصلی نوشته، خواننده به حق انتظار دارد که کتاب، تکوین یک جریان سیاسی چپ را به طور کامل از آغاز تا پایان (از گروه ستاره تا سازمان وحدت کمونیستی) تشریح کند. متأسفانه، خواننده در پایان کتاب پی می‌برد که بدون مبالغه هیچ سخن و سنجش درخوری درباره جزء دوم عنوان اصلی کتاب ("سازمان وحدت کمونیستی") گفته نشده است. یعنی درباره یک دوره دوازده ساله که همزمان است با روی کار آمدن روحانیان در ایران در سال ۱۳۵۷ تا انحلال خود سازمان وحدت کمونیستی پس از دستگیری اعضای آن در داخل کشور در سال ۱۳۶۹. درباره این دوره نسبتاً طولانی، کتاب هیچ مطلب مهمی به خواننده عرضه نمی‌کند، هر چند به گمان نویسنده این سطور این دوره مهم‌ترین جزء تاریخ تکوین جریان مورد نظر در کتاب است، دست‌کم به این دلیل که با تشکیل سازمان وحدت کمونیستی فعالیت حقیقتاً مستقل یک سازمان چپ دارای هویت سیاسی و فکری روشن آنهم در یک دوره تاریخی بی‌سابقه و متلاطم در ایران آغاز می‌شود. علت این سکوت هر چه باشد باعث شده که کل گزارش یا روایت کتاب درباره تاریخچه

تأسیس و تکوین "فعالیت‌های یک جریان سیاسی" ناقص بماند و به کارگیری لفظ "بازاندیشی" درباره فعالیت‌های این جریان را از اساس بلاموضوع کند. در حقیقت، عمده مطالب کتاب منحصر است به شکل‌گیری و فعالیت‌های یک گروه کوچک چپ تازه جدا شده از جبهه ملی در خارج در اواخر سال‌های ۱۳۴۰ (که با این حال در معرفی بیرونی خود به دولت‌ها و سازمان‌های عرب منطقه از نام "جبهه ملی" استفاده می‌کند) و تلاش نافرجام همین گروه برای یکی شدن با سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در اوایل دهه ۱۳۵۰. به این اعتبار می‌توان گفت که تاریخ سازمان وحدت کمونیستی هنوز نوشته نشده است و نویسندگان اثر نیز درباره خودداری از پرداختن به تاریخ این بخش از سازمان توضیحی نداده‌اند و نگفته‌اند چه ضرورتی باعث شده که بعد از پنجاه سال اکنون فقط به یک دوره دو ساله تلاش نافرجام برای ادغام شدن یک گروه کوچک در بغداد با سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بپردازند و آیا همه آنچه که در این باره ضروری بوده در کتاب گفته شده است یا نه. شاید اگر عنوان فرعی کتاب به جای عنوان اصلی آن برگزیده می‌شد تا حدودی نیز از برخی سوءتفاهم‌ها جلوگیری می‌شد. می‌گوییم شاید، زیرا حتی در چنین صورتی به کارگیری اصطلاح "بازاندیشی یک تجربه..." خود می‌توانست باز منشاء سوءتفاهم باشد آنهم در نوشته‌ای آمیخته به برخی خودستایی‌ها و مبالغه‌ها آنجا که مثلاً نویسندگان هدف خود را از نگارش کتاب تشریح "فعالیت‌های یک جریان سیاسی چپ" با "بیش از نیم قرن پیشینه مبارزاتی" اعلام می‌کنند. می‌گوییم خودستایی و مبالغه، زیرا نویسندگان کتاب خود بهتر از هر کس می‌دانند که کلیه فعالیت‌های این جریان پس از ضربات پلیسی به سازمان وحدت کمونیستی در سال ۱۳۶۹ چه در داخل و چه در خارج برای همیشه متوقف و خود سازمان وحدت کمونیستی نیز به مثابه تشکیلات سیاسی عملاً منحل شد. بنابراین، واضح است که نمی‌توان ۳۲ سال سکوت و انفعال (از ۱۳۶۹ تا امروز را) بخشی از تاریخ یک جریان سیاسی اثرگذار در جنبش چپ ایران محسوب و مهم‌تر از آن، به عنوان "پیشینه مبارزاتی" معرفی کرد.

ب) به عنوان یک واقعیت تاریخی شده، سازمان وحدت کمونیستی آغاز و پایانی دارد که در مجموع یک دوره بیست و یکی دو ساله را دربرمی‌گیرد. یعنی: از نخستین فعالیت‌های گروه ستاره در اواخر دهه ۱۳۴۰ در خاورمیانه تا انحلال سازمان

وحدت کمونیستی در سال ۱۳۶۹ در داخل و خارج از ایران، کتاب از گروه ستاره تا سازمان وحدت کمونیستی ملاحظاتی است (بعضاً تکراری) دربارهٔ صرفاً یک دورهٔ سه ساله از این دو دهه: سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۲ که در ادبیات سازمان وحدت کمونیستی به "پروسهٔ تجانس" معروف بوده است، یعنی دورهٔ همکاری گروه ستاره با سازمان فدائیان و تلاش نافرجام گروه برای ادغام شدن در سازمان چریک‌های فدایی خلق. به یک معنا تاریخ سازمان وحدت کمونیستی که می‌توان از آن به عنوان تاریخ یک ناکامی یاد کرد هنوز نوشته نشده است. این تاریخ، اما، نمی‌تواند به طور یک جانبه آنهم توسط افراد "بی‌نام" یا تحت عنوان "شماری از فعالان گروه ستاره..." نوشته شود. یعنی کسانی که حاضرند تاریخ تلاش و مبارزات جمعی صدها نفر را طی دست کم دو دهه بنویسند، ولی حتی از ذکر نام خود خودداری ورزند، آنهم مثلاً به این دلیل که برخی از نویسندگان کتاب "مایل نیستند زندگی و فعالیت کنونی‌شان با گذشته تداخل کند". این استدلال شاید - می‌گویم شاید - با قدری اغماض قابل فهم یا پذیرش می‌بود، اگر نویسندگان کتاب در عین حال نمی‌کوشیدند بر خلاف سنت پسندیدهٔ سازمان وحدت کمونیستی در گذشته (انتشار مطالب با امضاء) از عدم صراحت و پنهانکاری "فضیلت" بسازند و در توجیه آن بگویند: اگر از ذکر نام خود پرهیز می‌کنیم یک علتش این است که می‌خواهیم از "تشخص‌طلبی" و کیش شخصیت اجتناب ورزیم، چون "خوشبختانه، تشخص‌طلبی، رهبری فردی یا کوشش برای شکل دادن و پیروی از کاریزما در این جمع و فرهنگ آن معنایی نداشته است..."

سه پرسش و یک پاسخ اولیه

با این دو ملاحظه می‌رسم به مسئله یا رشته مسائلی که مایل بوده‌ام در اینجا مطرح کنم بی‌آنکه مدعی باشم پاسخ قطعی برای آنها دارم:

- (۱) مهم‌ترین ثمره یا دستاورد سیاسی "جنبش مسلحانه" ای که با دو سازمان چریکی فدایی و مجاهد در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ در ایران آغاز شد چه بوده است؟
- (۲) این "جنبش" تا کجا به تعبیر نویسندگان کتاب "راهی به راهی"، به سوی آزادی و دموکراسی در ایران گشوده یا گشایش آن را تسهیل کرده است؟

۳) تا کجا عملیات مسلحانه در دهه ۱۳۵۰ به شکل‌گیری یک "چپ مستقل آزاداندیش، رادیکال" و دموکراتیک در ایران یاری رساند و تا کجا بالعکس مسیر رسیدن به چنین چپی را به سود فرادستی غیردموکراتیک‌ترین جریان‌ها و گرایش‌های افراطی اندیشه‌ستیز مذهبی (یا غیرمذهبی) مسدود کرد؟

کتاب "از گروه ستاره ... به هیچک از این دست پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهد. سهل است: حتی از طرح آنها نیز خودداری می‌ورزد و با این کار در واقع از تأمل و "بازاندیشی" حقیقی دربارهٔ بیان کار یک جریان سیاسی و مسئولیت اخلاقی و سیاسی در قبال اقدام‌ها و پی‌آمدهای آنها طفره می‌رود. بدتر حتی خواننده در پایان کتاب در نهایت ناباوری پی می‌برد که چنین انتظاری کاملاً بیهوده بوده و نویسندگان اثر به هیچ وجه قصد درس‌آموزی از تجربه‌ای تاریخی شده از دریچهٔ انتقادی امروز و انتقال آن به نسل‌های جدید را نداشته‌اند. آنان صریحاً می‌گویند: هدف از نگارش کتاب "روایت قصهٔ دفاع از ایدهٔ انقلابیگری نسلی از مبارزان [...] با تکیه بر تجربه، نظر، تحلیل و نوع نگاه آنان در آن دوره است، نه نگاه امروز"، زیرا، به گمان نویسندگان کتاب، هنوز آنها بعد از نیم قرن "نقد جامع این گذشته و تمام جنبه‌های آن امکانات و شرایط دیگری می‌طلبد که در حال حاضر فراهم نیست" (ص. ۲۷۰). در واقع، معلوم نیست که اگر خود کوشندگان این جریان بعد از پنجاه سال از ترسیم بیان انتقادی کار خود پرهیز می‌کنند، این کار چه زمانی و توسط چه کسانی قرار است صورت پذیرد. و بالاخره معلوم نیست که نویسندگان کتاب بر چه اساسی نوشته خود را "با این آرزو" به پایان برده‌اند که "میراث نظری و سیاسی گروه ستاره برای نسل کنونی و آینده فعالان چپ مفید افتد" (همانجا). تنها پاسخی که آنان آنها پس از نیم قرن فرصت "بازاندیشی یک تجربه در درون جنبش مسلحانه" به پرسش‌های طرح شده در بالا داده‌اند جز تکرار اظهاراتی از این دست نیست که فدائیان و مجاهدین با اقدام‌های مسلحانهٔ خود چنان بی‌ثباتی در کشور به وجود آوردند که می‌توان آنان را "از جمله عاملان مؤثر جنبش و حرکتهایی" دانست که "به انقلاب بهمین" و در حقیقت به سقوط شاه انجامید. این که در پی این "انقلاب" چگونه و چه کسانی قدرت را در دست گرفتند و چه بلایی بر سر جامعه، زنان، زحمتکشان، پیروان آئین‌های غیراسلامی، افراد غیرمذهبی و بالاخره تاریخ و

فرهنگ ایران و جایگاه آن در جامعه جهانی... آمد، هیچکدام محلی از اعراب در "بازاندیشی" نویسندگان کتاب ندارد. کتاب نمی‌پرسد: تا کجا عملیات مسلحانه مسیر مبارزات حقیقتاً دموکراتیک و گروه‌های سیاسی "غیرمسلح" را کور کرد و همزمان بهانه تشدید خشونت و ارباب قدرت حاکم و صعود اسلامگرایان را تسهیل نمود؟

با خواندن کتاب خواننده درمی‌یابد که بعد از نیم قرن و وقوع زمین لرزه‌های به مراتب بزرگتری نظیر سقوط اتحاد شوروی و اقمارش، فروپاشی "مارکسیسم" به مثابه ایدئولوژی کریه‌ترین گونه‌های قدرت، رسوایی رژیم‌های فاسد و سرکوبگری نظیر کوبا، الجزایر، اروگوئه، کره شمالی، سوریه و حتی سازمان الفتخ و مهم‌تر از همه ۴۴ سال بعد از سلطه یک نظام ضدانسانی بنیادگرا بر ایران بالاخره کدام "بازاندیشی" در مورد کدام "تجربه" در همان واپسین سال‌های منتهی به تأسیس حکومت مذهبی در ایران صورت گرفته است؟

در ایران دو سازمان چریکی مرکب از جوانانی که متوسط سن شان به زحمت از ۲۵ سال فراتر می‌رفت نیم قرن پیش در اواخر دهه ۱۳۴۰ گاه با استناد به قرآن و نهج‌البلاغه گاه با ارجاع به برخی متون شبه‌مارکسیستی یا گرت‌برداری از برخی تجارب کشورهای آمریکای لاتین، الجزایر ... به این نتیجه رسیده بودند که تنها راه مقابله با خودکامگی شاه توسل به خشونت، ارباب و به ویژه صدها قتل و ترور نمادهای قدرت است با این فرض یا امید که اقدام‌های آنان به توده ناراضی کمک کنند تا با غلبه بر ترس خود وارد نبردهای سرنوشت‌ساز با دیکتاتوری شوند.

اما، در عمل، با آنچه "جنبش" مسلحانه نامیده می‌شود دو اتفاق سرنوشت ساز در ایران روی داد که مسیر رهایی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را در این کشور برای دهه‌ها کور کرد و به بی‌راهه کشاند و نهایتاً ایران را در سیاه‌چاله‌ای انداخت که بیرون آمدن از آن دیگر به کمک هیچ کتاب دعایی میسر نیست چه برسد به کتابچه‌های پنجاه سال پیش در ضدیت با مائوسیم و استالینیسیم و تروتسکیسم در جریان مجادلات میان یک گروه کوچک مارکسیستی در بغداد و سازمان چریک‌های فدایی خلق.

"جنبش" مسلحانه نسلی از فعالان سیاسی "چپ" را تربیت کرد که تقریباً بدون استثناء با هر گونه آزادی و آزاداندیشی و در نتیجه استقلال فکری، فرهنگ مدارا، گفتگوی عقلانی و دموکراسی بیگانه بوده است. یعنی: کلیه عناصری که بدون آنها سخن گفتن از چپ آزاداندیش مستقل و دموکراتیک گزافه‌گویی محض است. گویاترین نمونه‌های این بیگانگی علاوه بر اعدام منتقدان و دگردانیشان در درون سازمان فداییان (و البته سازمان مجاهدین)، همسویی اکثریت سازمان چریک‌های فدایی خلق با استبداد دینی در این کشور آنهم به دلیل ارزش‌های مشترک و از جمله ستیزشان با دموکراسی، تجدد، فردیت و آزادی بوده است. با نسل فعالان سیاسی تربیت شده در درون "جنبش" چریکی فکر انتقادی در چپ ایران آنهم در دوره‌ای سرنوشت‌ساز (واپسین سال‌های حکومت شاه پیش از روی کار آمدن بنیادگرایان مذهبی) به کل تعطیل شد. و این نه به سود دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران بود و نه به طریق اولی به سود شکلگیری و رشد یک چپ حقیقتاً مستقل، آزاداندیش و دموکراتیک. در این معنا، پروژه چپ مستقل و آزاداندیش در ایران دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ نوژادی بود که از آغاز به دلیل سلطه مشی مسلحانه و تبعیت کورکورانه از آن مُرده متولد شد و سازمان وحدت کمونیستی، فعالان و کوشندگان آن، در این بیلان شکست و سرشکستگی قطعاً بی‌سهم نبوده‌اند ...

-به قول زنده‌یاد تراب حق‌شناس از نخستین اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران و سپس "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر"، مشی مسلحانه در ایران نهایتاً تنها به سود جریانات بنیادگرایی اسلامی تمام شد. اگر چه او در خاطراتش، از فیضیه تا پیکار، به وضوح دلایل خود را در این باره نگفته است با افق فکری او (محبوس در نوعی مارکسیسم مذهب شده) چنین اجازه‌ای را به او نداده است، اما، امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که حکومت اسلامی با توسل سازمان یافته به خشونت، با تقدیس بی‌وقفه ارزش‌های عمیقاً مذهبی نهفته در آن (ضد فرهنگ‌هایی نظیر "فدا" و "جهاد" و "قربانی" شدن و "قربانی" کردن)، یعنی در واقع با ستایش دائمی خون و مرگ و شهادت و نکوهش مستمر زندگی، شور عشق و شور جنسی، در حقیقت کلیه بنیان‌های ضروری گذار به انسانیت و آزادی را در ایران ویران و این کشور را اسیر تباهی و سیاهی کرد. از این "ارزش"‌های برآمده از مشی مسلحانه، هر

چه درآید قطعاً "سوسیالیسم دموکراتیک" و "تلقی اومانیستی از مارکسیسم" بیرون نخواهد آمد چنانکه نیز درنیامد. خشونت و جنایات امروز اسلامگرایان ادامه‌ی مشی مسلحانه‌ی دیروز در دوره‌ی سرگشتگی ناشی از فروپاشی کمونیسم و "مارکسیسم" است و مدافعان مشی مسلحانه اغلب فراموش می‌کنند که دست کم در ایران معاصر می‌تکران اصلی نبرد مسلحانه علیه شاه گروه بنیادگرای فدائیان اسلام بود که عاقبت در سال ۵۷ قدرت سیاسی را نیز به رهبری روح‌الله خمینی گرفت.

۱۷ نظر

Vahid Aban

هرچه بیش‌تر آدم از پیشینه و انگیزه و اهداف و عملکردهای جریانات چپ آگاه می‌شود، عمق فاجعه‌ای که چپ ایران و مصدقی‌ها در کنار اسلامی‌ها موجب آن شدند، را بهتر می‌توان فهمید.

شاه ایران در محاصره چنین نیروها و سنت‌های فکری ایدئولوژیک بود. در اینجا بحث بر سر اشتباهات شاه فقید نیست بلکه بحث بر سر اکتورهای مخالف شاه است که فعالانه در برآمد هیولای خمینی اسلامی نقش داشتند و متأسفانه بخشی از آنها هنوز هم، در همان فازهای ویرانگر ایدئولوژیک سنتی با شاخص اصلی پهلوی ستیزی فعالیت می‌کنند. و نقشی منفی در ایجاد همبستگی ملی و نزدیکی و اتحاد عمل هدفمند و آگاهانه نیروهای سکولار دمکرات بازی کرده و می‌کنند

Reza Espili.

خیلی گران است! و نقد شما باید گفت گران‌تر، دست مریزاد!

Ashkbous Talebi

آقای اعتمادی ممنون که این گزارش را تهیه کرده‌اید. کتاب را نخوانده‌ام. من هم کم و بیش هم با نشریه‌هایی آشنایی داشتم و هم رادیکالیسم و چپ (نوع استالینی) را با چریک‌ها شناختم و چون منشا ایلی و روستایی داشتم به عشق تفنگ به این نحله فکری کشیده شدم و متأسفانه بیراهه رفتم بعد از فوق لیسانس در دانشگاه پهلوی، به غلیان‌های سرکوب شده خرده‌بورژوازی روستایی، بیش‌تر کشیده شدم تا علوم جدید اعصاب و روان و بیولوژی انسانی

داستان (دینخویی) ما در فلسطین و عراق و سوریه و ایران مشابه‌اند و ۱۰۰ سال است که در این پارادایم معیوب و سترون دست و پا می‌زنیم
شاه و مصدق و خمینی و فرخ نگهدار درهمین پارادایم دست و پا زدند و هیچکدام قدمی فراتر نرفتند عقب‌تر چرا (خمینی)
کاش یک گرد هم آیی برای دوباره دیدن این گذشته خونبار و سراسر تراژدی
فراهم می‌کردید تا به واقع یک بازبینی غیر عاطفی به نشیب و فرازهای ۱۰۰ ساله
آخر داشته باشیم

قسمت روان‌کاوی و روان‌پویایی آن را بر عهده می‌گیرم . درود

Ashkbous Talebi

برایتان آرزوی موفقیت می‌کنم

ایواز طاهها

با وجود آنکه با برخی باب‌های این نوشته مسئله دارم، یکی از بهترین
نقدهایی است که بر یک کتاب می‌توان نوشت. در میان امواج بیهوده‌گویی‌ها، این
نقد عالمانه غنیمت است.

ایواز طاهها

ممنونم

Nahid Hemmatboland

مرسی ناصر عزیز برای معرفی کتاب و طرح سوالات

Nahid Hemmatboland

خواهش می‌کنم

Ali Atai

ساده‌اندیشانه است که عامل انقلاب در ایران را دو گروه مسلح چریکی
برشماریم در ایران انقلاب شد چونکه بین مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری در حال
رشد و مناسبات سیاسی استبدادی پیشا سرمایه‌داری تضاد افتاد شاه باید می‌رفت
چونکه ماندنش ممکن بود در روند رشد سرمایه‌داری ایران اختلالی پیش بیاورد و
بورژوازی جهانی جمهوری اسلامی را به عنوان نماینده بورژوازی ایران انتخاب کرد .
مگر این ۲ سازمان چریکی برنامه‌ای برای کسب قدرت سیاسی در ایران داشتند؟

Samad Vakili

دست درد نکند، من هم کتاب را خواندم چیزی نداشت که بر تجربیات و آموخته‌ها بیفزاید

پرسش‌ها و تناقض‌های که از متن کتاب طرح کردی عالی است و امید است که نویسنده یا نویسندگان کتاب به آنها بپردازند. ممنون

Mehran Tabrizi

اولا چقدر و چرا اینقدر وقت گذاشته‌اید؟ دوما این بیش‌تر شبیه یک کار امنیتی می‌آید که کارنامه چند گروه را با هم قاطی کرده است. هم فال و هم تماشا. فال: تحریفی را انجام داده باشد. تماشا: ببیند کی صداش در می‌آید.

Morteza Malek

معرفی خوب و مفیدی از کتاب کردید، انتقاداتی هم که از موضع چپ دموکراتیک به عملکرد و ارزیابی‌های نویسندگان کتاب دارید خیلی سودمند است. تنها نکته‌ای که از نظر من کم دقت مانده نگاه منصفانه‌تر به همان ادعای اصلی نویسندگان است، مبنی بر اینکه این جریان در آن زمان در مجموع به سنت سیاسی خاصی تعلق دارد که با الگوهای رایج متفاوت است، مثل فاصله داشتن از قطب‌های کمونیستی، تقدم سیاست بر ایدئولوژی، غیر دگماتیک بودن، و تاکید بر ارزش‌های دموکراتیک در مناسبات درونی گروه و مناسبات با گروه‌های دیگر. تا آنجا هم که بیاد دارم در میان چپ ایران سازمان وحدت کمونیستی به داشتن چنین کاراکتری شهره بود؟ در این انتقاد شما به فکر و رفتار غالب در چپ این تفاوت دیده نمی‌شود.

Morteza Malek

نکات بسیار دیگری بود که مایل بودم به آنها بپردازم از جمله اظهارات کتاب درباره زنده یادان کامبیز روستا و فریدون ایل بیگی. اما این کار مطلب را طولانی‌تر از آنچه هست می‌کرد و احتمالا مهم‌ترین موضوعی را که مایل بودم در اینجا مطرح کنم تحت الشعاع قرار می‌داد. ولی در هر حال با شما موافقم."

قبلا توضیح دهیم که ما با ارزیابی مفسران این انتقاد تا آنجا که آن را ذکر کرده‌ایم موافق نیستیم و آن را ناشی از بی‌خبری منتقدان می‌دانیم و از این گذشته با برداشت و درکی که در این سند از کمونیسم علمی ارائه شده است نه تنها توافقی نداریم بلکه آن را ضدکمونیستی، ضدعلمی و ملهم از تبلیغات

ضدکمونیستی دنیای امپریالیسم می‌دانیم ولی صرفنظر از این ملاحظات تمایل داریم که در مورد این نقد که در تائید نظریات توفان است به اظهار نظر بپردازیم.

آقای اعتمادی نقدی بر کتاب "از گروه ستاره تا سازمان وحدت کمونیستی" نوشته‌اند که تعمق در آن، در ادامه تحلیل ما از استحاله جبهه ملی ایران و نقش مخربی که آنها در انقلاب و قبل از انقلاب ایران ایفاء کردند، حائز اهمیت است. از نوشته‌های آقای اعتمادی برمی‌آید که ایشان نه دوست کمونیسم هستند و نه علاقه خاصی به سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان دارند ولی در همین چند صفحه نقدی که نوشته‌اند پرسش‌های بسیار به جایی را طرح نموده‌اند که نگارندگان کتاب فوق از زیر پاسخ به آن آگاهانه فرار کرده‌اند. ما در اینجا به ریشه‌های این فرار برخورد خواهیم کرد.

ما در بخش‌های گذشته‌ی این اثر به بسیاری از نکات نامفهوم و مبهم موضعگیری‌های این گروه پاسخ گفته‌ایم و حال ناچار می‌شویم به کالبد شکافی این "نوزاد مرده" بپردازیم.

حتی یکی از نظردهندگان به نام آقای مرتضی مالک از "زنده یادان کامبیز روستا" یاد می‌کند که یکی از عوامل موثر نزدیکی به شوروی و اخاذی از ممالک عربی بود. ایشان که در جوانی از حزب توده ایران بورسیه می‌گرفت و در خدمت سیاست آنها گام می‌زد. وی بعد از آن همه انحراف در تخریب مبارزه ملی و دموکراتیک مردم ایران، انشعاب در کنفدراسیون جهانی، آخر عمری به هواداری از سلطنت روی آورده بود. آقای مرتضی مالک یا از این همه واقعیات بی‌خبرند و یا خودشان را به بی‌خبری زده‌اند.

دلیل این درهم گوئی‌ها ناشران کتاب و خودداری‌شان از بیان نام گردانندگان واقعی وحدت "کمونیستی" در چیست؟ آیا از پیگرد رژیم جمهوری اسلامی هراس دارند؟ آیا از انتقامجویی صهیونیست‌های اسرائیل می‌ترسند؟ آیا از فشار و تهدید ممالک امپریالیستی پرهیز می‌کنند؟ هرگز! زیرا نام این افراد برای رژیم جمهوری اسلامی ایران از همان زمانی که با "روحانیت مترقی" در نجف و پاریس همکاری می‌کردند روشن بود. بعد از غارت اسناد سازمان امنیت لیبی و عراق اسامی این عده در اختیار تمام سازمان‌های امنیتی ممالک امپریالیستی نیز قرار دارد. حزب توده ایران و سازمان فدائیان و همه طیف رویزیونیست‌های شوروی نیز این عده را می‌شناسند. کادرهای سابق جبهه ملی ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران و گروه پیکار نیز با آنها سال‌ها همکاری کرده و از زیر و بم کار آنها آگاهند. از این گذشته آقای حسن ماسالی که یکی گردانندگان اصلی این جریان بود در اسنادی که منتشر کرده است با افشاء بی‌سواد، پرمدعائی، به استیصال این گروه اشاره می‌کند که آنها و از جمله خودشان آرزو داشته‌اند که به داخل سازمان فدائیان اکثریت بروند و حتی آنها را تهدید کرده‌اند چنانچه

به خواست آنها تن در ندهند "اسنادی که از چریک‌ها در دست دارند" را منتشر خواهند کرد!!!؟؟. به اعترافات بیان شده آقای حسن ماسالی مجدداً برای یادآوری اشاره می‌کنیم:

"پس از قیام بهمن ۱۳۵۷، سازمان وحدت کمونیستی کوشش به عمل آورد تا با رهبری جدید سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران ارتباط برقرار کند تا راجع به روابط گذشته‌ی دو جریان، و در باره‌ی روابط آینده به گفتگو بنشینند. رهبران جدید سازمان به نمایندگی فرخ نگهدار، از موضع قدرت برخورد کرده بودند، و اهمیتی به دیالوگ و روابط دو جریان نداده بودند. در مقابل، برخی از مسئولین وحدت کمونیستی، با طرح کلی این مسئله که "ما اسراری از گذشته‌ی سازمان شما در اختیار داریم و در صورت ... افشاء می‌کنیم" می‌خواستند به عنوان "چماق تهدید" در این مناسبات استفاده کنند، که موثر نیفتاده بود"

یعنی این گروه "دموکرات و هومانیزست" برای سرگرفتن یک وحدت اپورتونیستی و سازشکارانه با فدائیان خلق تا مرحله باج‌خواهی از این گروه هم می‌رود و حتی تا به امروز نیز برای آگاهی خلق و مردم ایران به انتشار این اسناد تاریخ ایران دست نزده است!!!؟؟... روشن است که آنچه مانع از آن است که "اسرار هویدا سازند" نه مخفی‌کاری و نه حضور دشمنان که همه اسناد آنها را دارا می‌باشند، بلکه ترس از مردم ایران و سایر گروه‌های سیاسی از جمله حزب کار ایران (توفان) است که همواره دست این عده را از بدو پیدایششان رو کرده است. و امروز ما با صحت پیشگوئی‌های توفان روبرو هستیم.

آنچه آنها بعد از چهل سال منتشر کرده‌اند تاریخ نیست توجیهی بر خیانت ملی و فرصت‌طلبی خودشان است.

کسانی که جبهه ملی ایران را می‌شناسند می‌دانند که این سازمان از روز اول ضدکمونیست و ضد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در قبل از بروز رویزیونیسم بود. از یک سازمان ضدکمونیستی و راست سنتی نمی‌شود یک تشکیلات کمونیستی زاده شود. قوانین ماتریالیسم دیالکتیک را هر نوع بچرخانیم نمی‌توانیم بر این تناقض غلبه کنیم. امکان جدائی افراد از یک تشکل ضدکمونیستی و قرارگرفتن آنها در شاهراه مبارزه انقلابی حتماً وجود دارد و با قوانین دیالکتیک منطبق است ولی امکان این که از یک گروه دربست جبهه ملی به یک باره با وحی مُنزل یک گروه کمونیستی ظهور کند ممکن نیست و مضحک آنکه این "کمونیست‌ها" برای ممانعت از گمراهی مردم حاضر نیستند هویت واقعی خویش را

فاش کنند و تا روز آخر نیز خود را "جبهه ملی ایران" و هوادار "راه مصدق" جا می‌زنند که هم از توبره بخورند و هم از آخور. چگونه امکان دارد یک کمونیست صمیمی خود را با نقاب جبهه ملی بپوشاند و به مردم دروغ بگوید. چگونه امکان دارد که یک تشکیلات کمونیستی نام و هویت یک تشکیلات ضد کمونیستی را پوشش خود کند و در میان توده مردم به تبلیغ خط‌مشی "کمونیستی" خود بپردازد؟ در نقد به این کتاب آمده است:

"در حقیقت، عمده مطالب کتاب منحصر است به شکل‌گیری و فعالیت‌های یک گروه کوچک چپ تازه جدا شده از جبهه ملی در خارج در اواخر سال‌های ۱۳۴۰ (که با این حال در معرفی بیرونی خود به دولت‌ها و سازمان‌های عرب منطقه از نام "جبهه ملی" استفاده می‌کند) و تلاش نافرجام همین گروه برای یکی شدن با سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در اوایل دهه ۱۳۵۰. این "نوزاد مرده" راه کاسبکاری را مانند بورژوازی ملی ایران بلد است و برای اخاذی از معمر قذافی و البکر و صدام حسین و برای گرفتن پترو دلار، از نام جبهه ملی ایران استفاده می‌کند و برای فریب اعضا و هواداران فریب خورده‌اش، خود را "کمونیست" یواشکی جا می‌زند که گویا "به یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری رادیکال، مستقل و آزاداندیش جنبش چپ ایران تبدیل" شده است و "تنها جریان رادیکال ضد استالینیستی، ضد مائوئیستی و ضد تروتسکیستی چپ ایران".

البته در این تعریف "هویت" من درآوردی از خود، جای پای "روزیونیسم" خالی است زیرا این "کمونیست" های ضد کمونیست برای رویزیونیست‌های شوروی ضداستالین، ضد مائو و ضد تروتسکی حساب جداگانه‌ای باز کرده بودند که ما به آن می‌پردازیم. آنها در تعریف از خودشان بسیار مایه می‌گذارند ولی بر اساس اسناد درونی خودشان معلوم نیست این رهبری آنها در کدام کنگره دموکراتیک این گروه انتخاب شده و بر اساس مرکزیت دموکراتیک رفتار کرده است؟ راستی این گروه در عرض این چهل سال چند تا کنگره دموکراتیک و هومانیتی داشته است؟ هیچ؟!

این "نوزاد مرده" با نام جبهه ملی ایران از دول عرب پول می‌گرفته است و تلاش داشته یک عده جوان چریک بی‌تجربه که از کمونیسم بوئی نبرده بودند و فقط آرمان‌های سوسیالیستی گوششان را تا حدودی نوازش داده بود را وجه المصلحه با کا. گ. ب. شوروی قرار دهند و آنها را به کام

رویزیونیست‌های حزب توده ایران و ابرقدرت شوروی بیندازند تا شاید خودشان نیز با تکیه بر امپریالیسم شوروی به آلف و الوفی برسند. نزدیکی به حزب توده ایران و به شوروی را از جانب گروه وحدت "کمونیستی" که سال‌ها بر ضد آنها در کنفدراسیون جهانی تبلیغ کرده بودند چگونه می‌شود توجیه کرد و توضیح داد.

آقای اعتمادی نوشته‌اند:

"نویسندگان کتاب از تلاش فدائیان برای ارتباط‌گیری با شوروی سابق به عنوان "راز بزرگ دوم" و دومین علت شکست پروسهٔ تجانس یاد کرده و ارتباط فدائیان "با مقامات شوروی را مایهٔ ننگ جریان فدایی و جنبش چپ ایران" دانسته‌اند (ص. ۱۴۷) و به همین خاطر یکی از موثرترین اعضای گروه ستاره، حسن ماسالی، را که در برقراری این رابطه نقش داشته در آن زمان سخت سرزنش کردند، هر چند خود حسن ماسالی همواره گفته است که به غیر از او دست کم دو تن دیگر از اعضای مؤثر گروه ستاره از ارتباط فدائیان با مقامات شوروی با اطلاع بوده‌اند."

واقعیت این است که این جبهه ملی ایران و گروه وحدت "کمونیستی" بوده است که چریک‌های فدائی خلق را به کام حزب توده ایران و سازمان جاسوسی شوروی پرتاب کرده است و از چند سال قبل از انقلاب زمینه‌ای فراهم آورده تا انقلاب ایران به گمراه رود. به اعتراف خودشان به نقل از آقای اعتمادی:

"کتاب از گروه ستاره... در رد "روایت ماسالی" دربارهٔ "دلیل اصلی فدائیان برای تماس [گیری] با مقام‌های شوروی" (از قبیل "تقاضای کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی...") نوشته است: "در دورهٔ ۱۳۵۳-۱۳۵۴ که می‌توان آن را دورهٔ رشد سریع فدائیان دانست، امکانات فراهم آمده برای این سازمان از طریق گروه ستاره قطعاً مازاد بر نیازهای آن بود و سچفا بدون نیاز به روابط پر پیچ و خم، نادرست، پرمسئولیت و مسئله ساز با «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» نمی‌توانست نیازهای «مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی» [خود] را به خوبی تأمین کند."

(ص. ۱۴۹) در آن سال‌ها، به تصریح نویسندگان کتاب، گروه ستاره "ذخیره مالی چشمگیری داشت" و "دارای دو انبار تجهیزات در بیروت و سوریه بود، مقدار کمی

تجهیزات نیز به ترکیه منتقل کرده بود و حتی سه قبضه مسلسل کلاشینکف [را]
همراه تعداد زیادی گلوله در آغاز فعالیت اتحادیه میهنی کردستان به «مام جلال»
طالبانی در دمشق هدیه کرد. "" (ص ۱۴۹).

تمام کسانی که در نزدیکی چریکهای فدائی به حزب توده ایران و شوروی‌ها نقش داشته‌اند، این مشی
ضدانقلابی بیان شده در بالا را، تا روز آخر متحداً تعقیب نموده و جای حاشا برای توجیهات بعدی آنها
باقی نمی‌ماند. حتی بر اساس اعتراف آقای حسن ماسالی هفت خط، گروه وحدت "کمونیستی" در بعد
از انقلاب نیز تلاش داشته با فدائیان کنار آید و حتی آنها را تهدید به باج دهی نموده است. از این
گذشته ما در طی این کتاب نشان دادیم که وحدت "کمونیستی" با روحانیت در عراق تماس داشته و
جبهه ملی ایران حتی برنامه‌ای باب طبع روحانیت شیعه تدوین و پخش کرده است که در اثر انتقاد
ارگان توفان آن برنامه را مسکوت گذارد و ما در صفحات قبلی به آن اشاره کردیم. پس جبهه ملی ایران
که هوادار "راه مصدق" بود به یک باره ضداستالینیست، ضدمائوئیست، ضدترتسکیست گردیده به عقد
حزب توده رویزونیست ایران و شوروی امپریالیستی درآمده و همزمان با آن با روحانیت شیعه نیز راز و
نیاز سرّی داشته است. آیا می‌شود که این موجودات هفت رنگ را که بنا بر مصلحت، هر روز به رنگی
در می‌آیند کمونیست چه برسد به انقلابی نامید؟ هرگز!
واقعیات بالا را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- جبهه ملی ایران در مبارزه اجتماعی با اسلحه "راه مصدق" به بن بست رسیده بود و به دنبال بدیلی
بود تا هوادارانش را نگهداشته و بتواند در مقابل جنبش بزرگ مارکسیستی لنینیستی که در سراسر جهان
سر برآورده بود مقاومت کند. جبهه ملی ایران به نقاب نیاز داشت.

۲- جبهه ملی ایران امکان رهبری خویش را در جنبش ملی دموکراتیک مردم ایران آنهم در دورانی که
ماهیت امپریالیسم آمریکا این نماد "دنیای آزادی" جبهه ملی ایران افشاء شده بود از دست می‌داد.
۳- جبهه ملی ایران در مبارزه طبقاتی با کمونیست‌ها برای پاسداری و تلاش برای کسب رهبری در
جنبش نیاز داشت به رنگ "چپ" درآید تا بتواند بهتر چپ را بی‌اعتبار کرده و به مقاصد طبقاتی خود
برسد.

۴- چریکها جریان بی‌تجربه و جوانی بودند که تحت تاثیر افکار چریکهای شهری آمریکای لاتین با
دانش کم تئوریک و سیاسی به جانپازی مشغول بوده و سیاست "عصر عمل" و "تئوری بی تئوری" و
مخالفت با حزبیت کمونیستی از سرتاپای نظریات آنها می‌بارید و این وضعیت فال نیکی برای بورژوازی

ملی ایران بود تا ارتباط این گروه چریکی را در دست بگیرد و آنها را به ساز خود برقصاند و برای کسب امتیازات از ابرقدرت امپریالیستی شوروی، بر سر آنها معامله کند. برای جبهه ملی ایران و وحدت "کمونیستی" منافع ملی و مصالح جنبش مردم ایران مطرح نبود و تنها منافع طبقاتی و گروهی مادی و ایدئولوژیک آنها مطرح بود که می‌تواند رمز تمام تناقض در گفتار و کردار و حتی سکوت آنها را برملا کند. هم اکنون پاره‌ای از کادرهای شناخته شده این گروه که هم با روس‌ها در تماس بودند و هم با روحانیت در نجف، در درون ایران به سر می‌برند و از مداحان ضدکمونیسم و ترسکیسم در ایرانند و این آقایان خارجه‌نشین شرم دارند نام آنها را بر زبان آورند چون خودشان را بیش‌تر افشاء می‌کند. خطر جانی برای هیچ کدام از اعضای این گروه شناخته شده توسط رژیم جمهوری اسلامی در ایران وجود ندارد. همه آنها توسط حکومت از همان زمان قبل از انقلاب شناخته شده‌اند ولی بیان نام آنها مناسب تاریخ "انقلابی" این "نوزاد مرده" نیست که می‌خواهد با بوی تعفن خود حتی بعد از مرگش بر روی کمونیسم لجن بپاشد.

۵- جبهه ملی ایران با الهام از نزدیکی به شوروی و حزب توده ایران تلاش کرد کنفدراسیون جهانی را به انشعاب بکشانند. مصوبات و قطعنامه‌های ضدشوروی و حزب توده ایران را ملغی کند، از شوروی و حزب توده ایران که کنفدراسیون جهانی آنها را ضدخلقی و ارتجاعی ارزیابی کرده بود دوستان و متحدان کنفدراسیون جهانی بسازد و کنفدراسیون جهانی را به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی بدل کند. به یک باره پرویز حکمت‌جو عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران به "فرزند خلق" ارتقاء یافت و با هیاهوی پیراهن عثمان، کنفدراسیون جهانی به انشعاب کشیده شد. سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در همان زمان این وضعیت را تحلیل و پیشگوئی کرد و ما در اسناد گذشته به این روشن‌بینی توفان اشاره کرده‌ایم. تمام اعضای جبهه ملی ایران و گروه وحدت "کمونیستی" از این سیاست انشعاب‌گرانه و برهم زدن کنفدراسیون جهانی حمایت کردند و این خیانت از "اقتخارات" آنهاست. این "نوزاد مرده" سم مهلکی برای جنبش دموکراتیک، مستقل و ملی ایران بود که نتایج مهلک آنرا را با چشم می‌بینیم و کسانی که مسئولیت این فجایع را بر دوش می‌کشند تلاش دارند با کمک چند ورق پاره تاریخ ایران را جعل کنند. در خاتمه یادآوری کنیم که این سیاست وحدت "کمونیستی" و یا جبهه ملی ایران از جانب گروه "کادر"ها و اتحادیه کمونیست‌های ایران تا فروپاشی کنفدراسیون جهانی مورد پشتیبانی قرار گرفت.

پایان جلد پنجم

